به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۵۸-۵۷-۵٦-۵۵، بهار، تابستان، پائیز، زمستان ۱۳۹۱ هـ ش

ویژه‌نامهٔ استاد نذیر احمد

تهیّه و انتشار *قند پارسی* کوششی است به‌قصد ارائهٔ آرای استادان و پژوهشگران هند و ایران و دیگر پارسی‌زبانان در معرّفی و نقد آثار نگاشته شده به‌زبان فاخر فارسی از گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان این آثار، به‌ویژه در هند.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۵۸-۵۷-۵۶-۵۵، بهار، تابستان، پائیز، زمستان ۱۳۹۱ هـ ش

ویژه‌نامهٔ استاد نذیر احمد

صاحب امتیاز

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

مدیر مسئول و سردبیر: علی فولادی

ویراستاران: خان محمد صادق جونپوری و فرهاد طاهری

مشاوران علمی این شماره

شریف حسین قاسمی، چندر شیکهر، ریحانه خاتون



خوشنویسی عنوان : کاوهٔ اخوین

طرّاحی جلد : مجید احمدی و عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی : عبدالرّحمٰن قریشی و علی رضا خان

چاپ و صحّافی : الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی : شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن : ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار : ۲۳۳۸۷۵٤۷

ichdelhi@gmail.com

newdelhi@icro.ir

www.newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

عنوان	نویسنده	صفحه
سخن سردبیر	علی فولادی	۸
زنده‌یاد استاد نذیر احمد	شریف حسین قاسمی	۱۰
نابغهٔ روزگار ناقد و مصحّح	ریحانه خاتون، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۱۵
پروفسور نذیر احمد و کارنامهٔ ادبی وی	عتیق‌الرّحمٰن	۲۸
محمّد قاسم سروری نگارندهٔ مجمع‌الفرس	شادروان نذیر احمد	۴۸
دانشمندانی که تفسیر طبری را ترجمه و تلخیص کرده‌اند	شادروان نذیر احمد	۶۹
کهن‌ترین مجموعهٔ طبّی در شعر دری موسوم به‌دانشنامه حکیم میسری	شادروان نذیر احمد	۸۱
نگاهی به‌دیوان عمید تصحیح استاد نذیر احمد	ماریه بلقیس	۹۱
فرهنگ زفان‌گویان و جهان پویان تصحیح استاد نذیر احمد	سیّده بلقیس فاطمه حسینی	۹۷
تصحیح دیوان سراجی	عراق رضا زیدی، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۱۰۶
کشف، تصحیح و تحشیه مکاتیب سنایی	علیم اشرف خان	۱۱۴
ویژگی‌های تصحیح دیوان سراجی	راجِنْدَر کُمَار	۱۲۲
شیوهٔ تحقیق پروفسور نذیر احمد در نقد قاطع برهان	علاءالدّین شاه	۱۲۸

فرهنگ قواس تصحیح استاد نذیر احمد	محمود فیّاض هاشمی	۱۳۶
روابط فرهنگی دکتر نذیر احمد با کتابخانهٔ خدابخش	رضوان الله آروی	۱۴۴
نظری کوتاه بر نقد قاطع برهان	واصف احمد	۱۵۱
استاد نذیر احمد: حافظ‌شناس	مهتاب جهان	۱۶۱
معرّفی نسخهٔ خطّی کتاب نَورَس تصحیح استاد نذیر احمد	شهناز پروین	۱۶۵
مجموعهٔ لطائف و سفینهٔ ظرائف تصحیح استاد نذیر احمد	فوزیه وحید	۱۷۶
پروفسور نذیر احمد و تصحیحِ بساتین‌الانس	اکبر شاه	۱۸۷
میرزا غازی بیگ ترخان و دیوان او	شادروان نذیر احمد، ترجمهٔ عمر کمال‌الدّین کاکوروی	۱۹۱
کشف یک مجموعهٔ خطّی نادر و معرّفی آن	شادروان نذیر احمد، ترجمهٔ محمّد ارشدالقادری	۲۱۵
برخی از مسائل مربوط به‌مقدّمهٔ دیوان حافظ	شادروان نذیر احمد، ترجمه شمیم‌الحق صدّیقی	۲۳۲
چهرهٔ ماندگار و قزوینی هند	ریحانه خاتون، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۲۳۷
ابراهیم عادل‌شاه ثانی پیشتاز فرهنگ مشترک	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۲۴۵
مولانازاده بدیعی سمرقندی	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۲۶۱
روابط سیاسی شاه عبّاس اوّل و سلاطین قطب‌شاهی	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۲۷۵

کلام جدید سلاطین و امرای گورکانی	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۲۸۶
کتابخانهٔ حبیب گنج	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۳۱۱
نسخهٔ نادر تاریخ سلاطین گجرات	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۳۳۱
تاریخ علم و فرهنگ دکن	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۳۴۳
فرهنگ جعفری	شادروان نذیر احمد، ترجمه خان محمّد صادق جونپوری	۳۵۲
قطعهٔ تاریخ وفات استاد نذیر احمد	عراق رضا زیدی	۳۶۱
قطعهٔ تاریخ درگذشت استاد نذیر احمد	رئیس احمد نعمانی	۳۶۲

سخن سردبیر

نوشتن از هر آن چیزی که آن را تجربه نکرده‌ای، سخت است؛ و سختر، آن وقتی است که خواسته باشی دربارهٔ استادی بنویسی که زبان فارسی از او و از تلاش همانندهای او در هند امروز معنی و مفهوم گرفته است؛ تلاشی که نمونه آن را در خدمت به‌یک زبان غیرمادری در سایر ملتها کمتر می‌توان دید اما نمونه‌های آن در دیار هند در خدمت و پاسداری از زبان فارسی بسیار است.

استاد نذیر احمد استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی نه یکی از ستون‌های ساختمان مجلل و مفصل زبان فارسی در هند، بلکه یکی از احیاگران و معمارهای بازسازی این بنای سترگ در شبه قاره بشمار می‌رود. تلاشهای مرحوم استاد برای حفظ و گسترش زبان فارسی در این خطه بر کسی پوشیده نیست. حضور و تلاشش در کسوت استادی و یا در جایگاه ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علیگر، تحقیق و پژوهش و حضور در دهها کنفرانس و سمینار در داخل و خارج از کشور هند، نگارش صدها مقاله پژوهشی و مسافرت به‌کشورهای گوناگون فقط بهانه‌ای برای پاسداری و خدمت به‌زبانی بود که آن را حاصل ارزشهای والای انسانی و منعکس کننده فرهنگ غنی ایرانی ـ اسلامی می‌دانست.

کسب عناوین و جوایز و افتخارات علمی او را از ادامه راه مستغنی نساخت و تا پایان عمر با برکتش، از نگارش و آموزش و پژوهش دست بر نداشت و با تلاش وافر، نسبت به‌معرفی و احیای نسخ خطی فارسی به‌عنوان میراث مکتوب مردم هند و تربیت افرادی که اکنون از استادان شایسته زبان فارسی هستند و نگارش کتابهایی که چراغ فروزانی برای دانش پژوهان به‌شمار می‌روند، همت گماشت. بی‌شک پروفسور نذیر

احمد یکی از مفاخر ادبیات فارسی و از فرهیختگانی بود که توانست زبان فارسی را در شبه قاره زنده نگاه دارد.

مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو مدتی است که تلاش دارد از پاسداران زبان و ادبیات فارسی با گردآوری و انتشار آثار و مقالاتشان تجلیل به‌عمل آورد و بر همین اساس مجموعه‌ای که اکنون در دست شماست به‌خدمات ارزشمند مرحوم استاد نذیر احمد اختصاص یافته است. اگرچه حجم مقالات و مطالب دریافت شده بیشتر از مجموعه حاضر بود، اما برای رعایت اختصار، برخی از آنها در این شماره از فصلنامه قند پارسی قرار گرفت. امیدوارم فرصتی برای انتشار باقی مطالب به‌دست آید.

علی فولادی
رایزن فرهنگی
و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی

زنده‌یاد استاد نذیر احمد

شریف حسین قاسمی*

زنده‌یاد استاد نذیر احمد از نوابغ روزگار و مفاخر جهان فارسی بود که سال قبل به‌رحمت ایزدی پیوست. استاد نذیر احمد پس از استاد محمود شیرانی، محقّق نامدار فارسی در زمینه زبان و ادب فارسی، تحقیقاتی انجام داد که نه تنها در هند، بلکه در سراسر جهان فارسی مورد توجّه و تقدیر قرار گرفت. گزارش مفصّل و شایسته‌ای درباره سهم این استاد در پیشبرد تحقیقات زبان فارسی چنانکه باید تاکنون نوشته نشده است. حیف است که یک محقّق به‌معنی حقیقی که گرد فراموشی و گمنامی را از چهره تعداد زیادی از شعرا و ادبا و آثار آنها زدود، اکنون خود منتظر فرهیخته‌ای مانند خود باشد که خدماتش را به‌طور شایسته معرّفی کند.

من در این مقاله فقط درباره حافظ‌شناسی استاد نذیر احمد مطالبی عرض می‌کنم. استاد نذیر احمد به‌سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی تألیفات و مقالاتی از خود به‌یادگار گذاشته است. یکی از مقالات ایشان درباره حافظ به‌زبان انگلیسی است. مقالاتی که استاد درباره حافظ و دیوانش تألیف و چاپ کرد، عبارت‌اند از:

۱. دیوان حافظ: نسخه شاهان مغلیه؛
۲. بررسی پیرامون دیوانِ حافظ؛
۳. نسخه خطّی قدیمی دیوانِ حافظ در گورکهپور؛
٤. دیوان حافظ: دو چاپ قزوینی و خانلری؛
۵. درباره مقدّمه جامع دیوان حافظ؛

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

٦. *حافظ علطکلاں‌پور میں ساباب یہ مہکی مالیں؛*
۷. استاد حافظ.

استاد علاوه بر این مقالات تحقیقی درباره حافظ شیرازی منتشر کرده است. همچنین سه نسخه خطّی قدیمی *دیوان حافظ* را به‌روش علمی سنّتی خود تصحیح و با حواشی و مقدّمه توصیفی درباره هریک از آنها منتشر کرده است.

باید عرض شود که این افتخار نصیب استاد نذیر احمد شد که قدیمی‌ترین نسخه خطّی *دیوان حافظ* را تصحیح و منتشر کند. سه نسخه خطّی *دیوان حافظ* که استاد تدوین کرده است، عبارت‌اند از:

۱. دیوان حافظ نسخه گورکهپور؛
۲. غزل‌های حافظ که شامل ۱۲٤ غزل است. در این چاپ از مجموعه *لطایف و سفینه ظرایف* گرفته شده که در هند در قرن هشتم هجری جمع‌آوری شده است؛
۳. دیوان حافظ مأخوذ از مجموعه‌ای مضبوط در کتابخانه آصفیه حیدرآباد که در سال ۸۱۸ هجری کتابت شده است.

بنده در این مقاله فقط *دیوانِ حافظ* نسخه گورکهپور را معرّفی می‌کنم:
نسخه خطّی دیوانِ حافظ در گورکهپور هند نیز جزئی از مجموعه‌ای است که آثار زیر را دربرمی‌گیرد:

۱. *دیوان سعدی*؛
۲. مثنوی *جمشید و خورشید*؛
۳. *دیوان حافظ*؛
٤. *دیوان جلال عضد*؛
۵. *منتخبات دیوان خجند* که استاد مرحوم گزارشی درباره همه این قسمت‌ها ارائه کرده است.

دیوانِ حافظ را محمّد بن سعید بن عبدالله الحافظ القاری در آخر ذی‌الحجّه سال ۸۲٤ هجری کتابت کرده است. استاد نذیر احمد مقدّمه مفصّل پانزده صفحه‌ای بر این

چاپ دیوان نوشته است. در این مقدّمه اموری که درباره آنها بحث انتقادی شده است، عبارت‌اند از:

۱. معرّفی انتقادی چاپ‌های ارزشمند *دیوانِ حافظ* به‌ویژه چاپ استاد علّامه قزوینی مرحوم؛

۲. شناسایی مزایای نسخه خطّی *دیوانِ حافظ* گورکهپور و در این ضمن اشاره شده است به:

تعداد غزلیات در این نسخه ٤٣٥ غزل، تعداد قطعات ۱۸ و تعداد رباعیات ٢٦ است. این نسخه خطّی ترکیب‌بند، قصیده و ساقی‌نامه ندارد که در بیشتر نسخه‌های *دیوانِ حافظ* موجود است.

در نسخه *دیوانِ حافظ* گورکهپور مقدّمه گل‌اندام دیده نمی‌شود که در برخی از نسخ جدید جامع *دیوانِ حافظ* شناخته شده است. باید یادآور شد که به‌طور قطع و یقین معلوم نیست که جامع *دیوانِ حافظ* و نویسنده مقدّمه آن کیست؟ در اغلب نسخه‌های متأخر و نسخه‌های چاپی نام محمّد گل‌اندام به‌عنوان جامعِ دیوان و نگارنده مقدّمه دیده می‌شود. محقّق شهیر و مصحّح موقّر *دیوانِ حافظ* علّامه قزوینی، اسم گلندام را الحاقی می‌پندارد. در نسخه خطّی *دیوانِ حافظ* گورکهپور که قدیمی‌ترین مأخذ این دیباچه است نام محمّد گلندام نیامده است و این امر نشان می‌دهد که نظر علّامه قزوینی درباره نویسنده این مقدّمه درست است.

ویژگی دیگر نسخه خطّی گورکهپور چنانکه استاد نذیر احمد به‌آن اشاره کرده است این است که غزل معروف «حال دل با تو گفتنم هوس است» با ردیف چه خوش است ضبط شده است و امکان دارد که در ابتدا ردیف اصلی غزل چنین بوده باشد.

باعث تعجّب و تأسّف است که تاریخ دقیق تولّد و وفات بعضی از شعرا و ادبای معروف و شناخته‌شده معلوم نیست. حافظ نیز از این وضع مستثنا نیست. بعضی تاریخ وفاتش را ۷۹۱ و دیگران ۷۹۲ هجری می‌دانند. در مقدّمه نسخه گورکهپور تاریخ رحلت حافظ ۷۹۱ هجری نوشته شده، ولی در قطعه تاریخ وفات وی سال ۷۹۲ هجری درج است. استاد نذیر احمد درباره این دو تاریخ مختلف وفات حافظ در مقدّمه توضیح می‌دهد که این گمان که جامع این نسخه خطّی در این خصوص اشتباه کرده است

با توجّه به‌نزدیکی وی به‌زمان حافظ بعید می‌نماید. استاد این دو سال مختلف وفات حافظ را چنین توجیه می‌کند که بعید نیست شاعر ما در آخرین روز ذی‌الحجّه سال ۷۹۱ هجری چشم از جهان فرو بسته و در نخستین روز محرّم سال ۷۹۲ هجری در دل خاک مصلی آشیان گرفته باشد.

باز هم نظر اینجانب در این ضمن این است که مسئله سال وفات حافظ به‌هر صورت تاکنون حلّ نشده است و باید در این مورد دوباره فکر و تحقیق کرد. استاد نذیر احمد سپس به‌مزایای رسم‌الخط نسخه خطّی گورکهپور توجّه می‌کند و ویژگی‌های آن را برمی‌شمارد. پس از آن جناب استاد روش تصحیح و تدوین خود را در این چاپ توضیح داده است که باید سرمشق ما برای تدوین متن شعر محسوب شود و ما دانشجویان در کارهای تصحیح باید از آنها راهنمایی دریافت کنیم. بنده فقط به‌بعضی از این نکات اشاره می‌کنم:

۱. کلماتی که در نسخه خطّی گورکهپور ناخوانا بود، به‌کمک *دیوانِ حافظ* علّامه قزوینی که معتبرترین چاپِ *دیوانِ حافظ* تلقّی می‌شود، تصحیح شده است. اگر بیت یا غزلی در آن نسخه وجود نداشت یا ضبط دیگر نسخه‌ها مناسب‌تر به‌نظر رسیده، از نسخ دیگر استفاده شده است و نام نسخه مورد استفاده در پاورقی آورده شده است.

۲. رسم‌الخط متن اصلی در صورت امکان حفظ شده است.

ضبط نسخه اصلی در بعضی از ابیات که مسلّماً نارسا یا اشتباه بوده است، با توجّه به‌دیگر نسخه‌ها و با در نظر گرفتن وزن و معنای ابیات تصحیح و در پاورقی به‌آن اشاره شده است.

استاد نذیر احمد هدف از ضبط اختلافات نسخ در پاورقی‌ها را چنین توضیح می‌دهد که هدف از استفاده از نسخه‌های مربوط به‌قرن‌های مختلف پس از حافظ این بوده است که نموداری از تغییرات نسخ مختلف در زمان‌های متفاوت نشان داده شود. زنده‌یاد جناب استاد ایرج افشار محقّق بزرگ و مصحّح نامدار معاصر استاد نذیر احمد درباره تحقیقات حافظ‌شناسی استاد نذیر احمد چنین می‌نویسد:

«قسمتی از تحقیقات آقای نذیر احمد درباره *دیوانِ حافظ* و رسیدگی به‌نسخه‌های خطّی آن است. اطّلاع و بصیرت ایشان در زمینه نسخه‌های خطّی فارسی که در سراسر هندوستان پراکنده است، موجب شد که نسخه‌های خوبی از حافظ به‌قلم ایشان شناخته و شناسانده شود و ایشان براساس آنها توانست در تصحیح متون آن دیوان به‌نتایج تازه‌ای برسد».

عبارتی درباره شهرت همه‌جانبه حافظ و علاقه جوامع مختلف به‌شعرش در مقدّمه جامعِ *دیوانِ حافظ* نسخه خطّی گورکهپور آمده است. بنده آن را با تغییرات و حذف و اضافه مناسب درباره استاد نذیر احمد تطبیق داده‌ام که به‌این شرح است:

«مجالس دانشمندان و استادان و دانشجویان فارسی به‌ویژه در هند بدون ذکر تألیفات و نگارش‌های جناب استاد نذیر احمد گرم نخواهد شد. بزم محقّقان و پژوهشگران در زمینه زبان و ادب فارسی در جهان بی‌نقل سخن‌های ذوق‌آمیز جناب استاد زیب و زینت نخواهد داشت. بلکه های‌وهوی مستان درباره زبان فارسی و خمخانه ادب غنی بی‌ولوله شوق و ذوق او نخواهد بود و همچنین سرود رود می‌پرستان میخانه ادب فارسی بی‌غلغله عشق او رونق نمی‌یابد:

به‌راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی دعای اهل دلت باد مونس دل پاک»

نابغهٔ روزگار ناقد و مصحّح

ریحانه خاتون[*]

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری**[♦]

لغت‌نویسی و تصحیح و نقد لغت یکی از فنون مهم و مشکل زبان فارسی است؛ ولی پروفسور نذیر احمد در این زمینه صاحب نظر بود و با در نظر گرفتن تمام مسائل و زوایای کار به‌تصحیح فرهنگ لغت می‌پرداخت و در متونِ انتقادی که وی آماده می‌کرد، کمتر اشتباهی رخ می‌داد. استاد نذیر احمد فرهنگ‌های زیر را تصحیح کرده است:

۱. فرهنگ *قواس*، تألیف فخرالدّین مبارک‌شاه غزنوی که قبل از سال ٦٩٥ ق نوشته شده است.

۲. *دستورالافاضل*، تألیف حاجب خیرات دهلوی، ٧٤٣ ق.

۳. *زفان‌گویا* تألیف بدر ابراهیم، تألیف قبل از سال ٨٣٧ ق.

۴. *لسان‌الشّعرا*، تألیف محمّد عاشق.

۵. *نقد قاطع برهان* مع ضمایم: ۱۹۸۵ م.

۱. فرهنگ قواس: این فرهنگ در زمان علاءالدّین خلجی (۶۹۵–۶۱۷ ق) نوشته شده است و دوّمین یا سوّمین فرهنگ در ایران و اوّلین فرهنگ در هند به‌شمار می‌رود. این اثر اوّلین فرهنگ مکشوف در هند است و نسخه منحصر به‌فرد آن در ایشیاتیک سوسایتی موجود است؛ ولی این نسخه ناقص است. در فرهنگ‌های بعدی از این اثر بسیار استفاده شده است و به‌همین سبب استاد به‌اهمیت آن پی برد و شروع

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

به‌تصحیح آن کرد. وی با استفاده از فرهنگ‌هایی که مطالب این فرهنگ را نقل کرده بودند و فرهنگ‌های دیگر متن انتقادی خوبی آماده کرد. وی در تصحیح این فرهنگ از کتاب‌های زیر بهره برده است:

لسان‌الشّعرای محمّد عاشق، *زفان‌گویا* از بدر ابراهیم (قبل از ۸۳۷ ق)، *لغت فرس* اسدی طوسی (قبل از ۴۶۵ ق)، *صحاح‌الفرس* از هندو شاه نخجوانی معروف به‌شمس منشی (۷۲۸ ق)، *معیار جمالی* از شمس فخری (۷۴۵ ق) *دستورالافاضل* از حاجب خیرات (۷۴۳ ق)، *فرهنگ رشیدی* از عبدالرشید تتّوی (۱۰۶۴ ق)، *فرهنگ سروری* (۸۶۷ ق)، *مؤیدالفضلا* از محمّد لاد دهلوی (۹۲۵ ق)، *فرهنگ جهانگیری* از حسین انجوی شیرازی (۱۰۱۷ ق)، *اداتالفضلا* تألیف بدر دهلوی (۸۲۲ ق)، *شرف‌نامهٔ منیری* تألیف ابراهیم قوام فاروقی (اوایل سدهٔ نهم هجری)، *بحرالفضایل* تألیف محمّد بن رستم (۸۳۷ ق)، *انجمن آرای ناصری* تألیف رضا قلی خان هدایت (۱۲۸۸ ق)، *فرهنگ نظام* (۵ جلد) تألیف سیّد محمّد علی داعی‌الاسلام (۱۳۵۸–۱۳۴۶ ق)، *فرهنگ آنندراج* تألیف محمّد پادشاه متخلّص به‌شاد (۱۳۰۶ ق)، *دیوان انوری*، *مثنوی لیلی و مجنون* نظامی، *دیوان رودکی*، ادیب صابر، خاقانی، فرّخی، عسجدی، *وامق و عذرای عنصری*، *شاهنامهٔ* فردوسی، *بوستان* سعدی، *گرشاسب‌نامه* اسدی طوسی، *تحفةالعراقین* خاقانی، *رسالةالنصر*، *مقدّمةالادب* زمخشری، *حدودالعالم*، *چهار مقاله* نظامی عروضی سمرقندی، *سبک‌شناسی* وغیره. مصحّح اشعار نقل‌شده از دیوان دیگر شاعران و فرهنگ‌ها را نیز تصحیح کرده است.

پروفسور نذیر احمد در مقدّمه این فرهنگ که به‌دو زبان انگلیسی و فارسی است، درباره مؤلّف، انتساب فرهنگ، مندرجات فرهنگ، منابع و مآخذ، استفاده از *لغت فرس* طوسی، ویژگی‌ها و نواقص این فرهنگ، تقدم، تأخر و تکرار عبارت‌ها، سبک زبان فرهنگ، دست‌نویس و اغلاط موجود در آن، تجدید نظر و اضافات و تصحیح متن فرهنگ *قواس* سخن گفته است.

نام دیگر این فرهنگ *فرهنگ‌نامه* پنج بخش است یعنی این فرهنگ پنج بخش و هر بخش آن چند گونه دارد. بخش اوّل متعلّق به‌عالم بالا است و آن خود پنج گونه دارد: اوّل اسماء خداوند، دوم فرشتگان، پیغمبران، دین و کتاب‌های دینی، سوم

آسمان و ستارگان، چهارم آتش و باد آب و خاک و بخش پنجم نام چیزهایی که در آسمان و زمین یافت می‌شوند. یعنی این فرهنگ به‌ترتیب الفبایی مرتب نشده است، بلکه عناوین مختلف یکجا آورده شده است. یک فرد عادی به‌مشکل می‌تواند از این فرهنگ استفاده کند. مثلاً تحت عنوان آلات جنگی تمام آلاتی که در جنگ کاربرد دارند، آورده شده‌اند. اگر کسی دنبال واژه‌ای باشد ولی نداند که مثلاً این واژه از آلات جنگی است، باید تمام فرهنگ را ورق بزند تا آن را پیدا کند. استاد نذیر احمد برای حل این مشکل فهرست الفبایی واژه‌ها را در ابتدای فرهنگ آورده است و این بزرگ‌ترین ویژگی تصحیح این فرهنگ است. وی همچنین فهرست نام اشخاص، کتاب‌ها و اعلام را نیز مرتب کرده است. وی واژه‌های ناخوانا را به‌کمک فرهنگ‌های دیگر کاملاً مقایسه کرده و به‌ندرت واژه‌های ناخوانا را به‌همان صورت آورده است.

در این فرهنگ واژه، معنی آن و شعر شاهد همه در یک سطر و بدون فاصله نوشته شده است و به‌همین دلیل تشخیص اینکه واژه اصلی کدام است و معنی آن از کجا شروع می‌شود و شعر شاهد کدام است، کمی مشکل است.

در صورت اثبات اشتباه مؤلّف در نقل ابیات، پروفسور نذیر احمد آن را به‌همان صورت باقی می‌گذاشت و در حاشیه، بیت اصلی را می‌آورد. ولی اگر کاتب در نقل لغت اشتباه می‌کرد، استاد آن را در همان متن تصحیح می‌کرد. مصحّح عقیده داشت که متن انتقادی باید نزدیک‌ترین متن به‌نوشته مؤلّف باشد.

استاد برای کمک بیشتر به‌خوانندگان معانی دیگر یک واژه را از فرهنگ‌های مختلف استخراج کرده و همراه نام مختصر فرهنگ و شماره صفحه آن در حاشیه کتاب آورده است. اگر نام شاعری در متن نیامده باشد، وی آن را در حاشیه نقل کرده است و اگر نام شاعر در متن اشتباه نقل شده باشد، وی آن را به‌همان صورت باقی گذاشته و نام صحیح را در حاشیه آورده است. این متن انتقادی *فرهنگ قواس* که براساس نسخه‌ای منحصر به‌فرد تهیه شده است، در سال ۱۳۵۳ ش/۱۹۷۴ م به‌کمک احسانیار شاطر توسّط بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران به‌چاپ رسید.

پروفسور نذیر احمد در سال ۱۹۹۲ م مجموعه‌ای مهم از موزه کراچی پاکستان حاصل کرد. وی با مطالعه دقیق دریافت که این مجموعه شامل پنج کتاب است. آغاز و اختتام این کتاب‌ها و نام مؤلّف مشخص نبود؛ ولی دقّتِ نظر و کثرت مطالعه استاد ثابت کرد که در این مجموعه چهار فرهنگ و یک ترجمه امرت کهند وجود دارد. وی این کتاب‌ها را از هم جدا کرد و نام کتاب، نام مؤلّف و سال تألیف آنها را مشخص کرد: فرهنگ *قواس*، فرهنگ مختصری که ناشناخته ماند، فرهنگ *زفان‌گویا و جهان پویان*، ترجمه امرت کهند (ناقص) و فرهنگ *لسان‌الشّعرا*. نسخه فرهنگ *قواس* موجود در این مجموعه کامل بود و به‌کمک این نسخه نواقص چاپ اوّل فرهنگ *قواس* برطرف شد. به‌این ترتیب وی به‌کمک نسخه چاپی و نسخه کراچی متن انتقادی کاملی آماده کرد که در سال ۱۹۹۹ م توسط کتابخانهٔ رضا رامپور منتشر شد. وی مقدّمه چاپ اوّل را نیز در این نسخه آورده و در آن درباره املای واژه‌ها و نتایج مقایسه دو نسخه بحث کرده است. وی همچنین اشعاری را که در فرهنگ چاپی نیامده بود ولی؛ در نسخه کراچی موجود بود، به‌متن اضافه کرده است.

۲. **دستورالافاضل:** *دستورالافاضل* اثر حاجب خیرات دهلوی است که در زمان سلطان محمّد تغلق (۷۵۲–۷۲۵ ق) نوشته شده است. این کتاب به‌تصحیح و تنقید پروفسور نذیر احمد و به‌کوشش استاد پرویز ناتل خانلری دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران در همین بنیاد در سال ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳ م چاپ شده است. انتشار کتاب فرهنگ *قواس* و فرهنگ *دستورالافاضل* در ایران مبین این امر است که نذیر احمد و آثار وی نه فقط در هند، بلکه در ایران نیز محبوبیت خاصی دارد.

درباره مؤلّف *دستورالافاضل* اطّلاعات کمی در دست است. استاد در مقدّمه فارسی این اثر شرح حال مختصری از زندگی مؤلّف آورده است. شمس‌الدّین محمّد ممدوح حاجب به‌دلیل مختصر بودن فرهنگ *قواس* از حاجب درخواست کرد که فرهنگ جدیدی تألیف کند. حاجب به‌فرمایش وی این فرهنگ را آماده کرد و در مقدّمه آن اشعار خود را نیز نقل کرد. ولی به‌قول استاد این فرهنگ خود یکی از مختصرترین فرهنگ‌های موجود است. در این فرهنگ معنای واژه بسیار مختصرتر

از فرهنگ *قواس* آورده شده است، شواهد شعری در آن موجود نیست و توجّهی به‌تلفّظ واژه‌ها نشده است.

استاد در تصحیح این متن از مأخذ مورد استفاده حاجب یعنی فرهنگ *قواس* نیز استفاده کرده است. استاد نذیر احمد این نکته را دریافته بود که حاجب فرهنگ *قواس* را مهم تلقی کرده و بعضی از مندرجات آن را عیناً نقل کرده است. مصحّح به‌این موارد اشاره کرده است. به‌نظر استاد اشتباهات موجود در فرهنگ‌های بعدی را می‌توان به‌کمک *دستورالافاضل* بر طرف کرد.

استاد به‌این نکته نیز پی برده بود که در *دستورالافاضل* معنای واژه‌ها به‌فارسی آورده شده است؛ ولی در ذیل مترادفات آن واژه‌های هندی نیز نقل شده است که از نظر زبان‌شناسی بسیار مهم است. بعضی از این واژه‌ها با همان تلفّظ و املای قدیمی، امروزه نیز رایج هستند و بعضی‌ها به‌مرور زبان از بین رفته‌اند. مصحّح به‌این موارد اشاره کرده است. مصحّح نه فقط محاسن *دستورالافاضل* را بیان نموده، بلکه به‌نقایص آن نیز اشاره کرده است. در این فرهنگ نیز مانند دیگر فرهنگ‌ها قانون خاصی برای ضبط واژه‌ها وجود ندارد؛ یعنی چه واژه‌هایی باید در فرهنگ آورده شوند. مثلاً از واژه‌ای در فارسی به‌ندرت استفاده می‌شود؛ ولی در این فرهنگ این واژه آورده شده است که کمی عجیب به‌نظر می‌رسد. به‌این دلیل که این فرهنگ مختصر است و بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات، مرکبات، تلمیحات، تشبیهات و استعارات در آن ذکر نشده است؛ ولی واژه‌ای کم مستعمل را نقل کرده است.

به‌نظر مصحّح معنای بعضی واژه‌ها اشتباه درج شده بود که وی معنای درست آن را به‌کمک فرهنگ‌ها و کتاب‌های دیگر در حاشیه آورده است. مؤلّف *دستورالافاضل* در نقل بعضی از واژه‌ها دچار اشتباه صوری و معنایی شده است. مثلاً یک جا واژه سعته را به‌معنای کشیده آورده و در جای دیگر واژه سبغه را باز به‌همان معنا آورده است و معلوم است که یکی از این واژه‌ها اشتباه است. استاد بعضی از این واژه‌ها را اصلاح کرده و در بعضی موارد به‌دلیل نبود شاهد آن را به‌همان صورت باقی گذاشته است. مؤلّف *دستورالافاضل* در نقل بعضی از واژه‌ها از فرهنگ *قواس* دچار اشتباه شده است و مصحّح به‌این نکته نیز اشاره کرده است.

تنها نسخه خطّی *دستورالافاضل* در کتابخانهٔ ایشیاتیک سوسایتی بنگال در کلکته موجود است. این اثر ۲۲ ورق و هر ورق آن ۲۲ سطر دارد. اگرچه این نسخه تاریخ کتابت نداشت امّا مصحّح به‌دلیل آشنایی با تاریخ کاغذ و به‌کمک فرهنگ‌های دیگر دریافت که این اثر متعلّق به‌قرن دهم است. نسخه خوانا بود؛ ولی نواقصی داشت و نسخه دیگری نیز وجود نداشت تا به‌کمک آن بتوان این نواقص را برطرف کرد. استاد تلاش کرد تا با کمک *مؤیدالفضلا* این نسخه را تصحیح کند. مؤلّف *مؤیدالفضلا* خود بسیاری از واژه‌ها و معانی آنها را از *دستورالافاضل* نقل کرده است. اغلاط موجود در مقدّمه *دستورالافاضل* به‌کمک مقدّمه فرهنگ *قواس* اصلاح شده است؛ چرا که مؤلّف *دستورالافاضل* خود به‌این نکته اشاره کرده که وی بعضی از مطالب را از فرهنگ *قواس* نقل کرده است.

استاد در تصحیح *دستورالافاضل* از فرهنگ‌های *زفان‌گویا*، *جهانگیری*، *رشیدی*، مدارالافاضل، *بحرالفضایل*، *لسان‌الشّعرا*، *نظام*، *مجمع‌الفرس*، *برهان قاطع*، *شرف‌نامه*، *ادات‌الفضلا*، *لغت‌نامه دهخدا*، *جوامع‌الحکایات*، *حدایق‌السحر*، *قرآن* حکیم، خسرو شیرین نظامی گنجوی، *تاج‌المآثر* نظامی وغیره استفاده کرده است. یک نسخه چاپ آزمایشی این کتاب از ایران برای استاد فرستاده شد تا یک بار دیگر با نسخه عکسی اصل مطابقت داده شود. استاد تقریباً ۱۰۲ مورد تصحیح در حاشیه و ۶۷ مورد تصحیح در متن کتاب انجام داد و آن را برای چاپ نهایی به‌ایران فرستاد. این فهرست اغلاط به‌صورت پیوست در آخر کتاب چاپ شده است.

در مجموعه‌ای که از کراچی برای استاد فرستاده شد، متن *دستورالافاضل* نیز موجود بود و من یقین دارم که استاد این فرهنگ را نیز مانند فرهنگ‌های دیگر با این نسخه مطابقت داده و متنی ترتیب داده است. ولی متأسفانه نتوانستم این متن را پیدا کنم و این متن در ذخیره کتب وی موجود نیست.

۳. **زفان‌گویا و جهان پویان:** در سال ۱۹۶۲ م پروفسور سیّد حسن از دانشگاه پتنه مقاله‌ای با عنوان *زفان‌گویا و جهان پویان* به‌چاپ رساند و در سال ۱۹۶۴ م بایفسکی مقاله‌ای با عنوان «مقدّمه زفان‌گویا» منتشر کرد. استاد پس از مطالعه این دو مقاله متوجّه شد که نویسندگان هر دو مقاله دچار اشتباهاتی شده‌اند و وی تصمیم گرفت

که این فرهنگ را تصحیح کند. وی دو نسخه این فرهنگ را از کتابخانهٔ خدابخش پتنه و تاشکند حاصل کرد. نسخه پتنه تقریباً کامل ولی نسخه تاشکند ناقص و پر از اشتباه بود و کاتب تغییرات زیادی در آن انجام داده بود. استاد با مقایسه دو متن و با کمک فرهنگ *قواس*، *صحاح*، *مؤید*، *فرس*، *معین*، *ادات*، *دستور*، *شرف‌نامه*، جهانگیری، *رشیدی*، *بحرالفضائل*، *مدار*، *دستورالاخوان* وغیره متنی تحقیقی و انتقادی آماده کرد. کتابخانهٔ خدابخش این فرهنگ را به‌دلیل کامل نبودن این دو نسخه در سال ۱۹۸۹ م به‌عنوان جلد اوّل منتشر کرد. در نسخه چاپی بحث واژه‌های مفرد نیز آورده شده است. در متن *زفان*، اوّل واژه و بعد معنی آن به‌اختصار ذکر شده است. استاد تصحیح، توضیح و تشریح هر واژه را به‌تفصیل در حاشیه آورده است که حاکی از تخصص وی در رشته فرهنگ‌نویسی است. استاد همچنین مقدّمه فارسی و انگلیسی مفصلی در متن آورده است.

استاد علاوه بر دستور زبان فارسی، عربی و اردو با عروض و قافیه نیز آشنایی کاملی داشت و به‌همین سبب وی فرهنگ‌های بازیافته را از این نظر نیز بررسی کرده و نواقص و محاسن آن را در مقدّمه مفصل خود آورده و واژه‌هایی را به‌عنوان شاهد نقل کرده است. استاد همچنین به‌این نکته اشاره کرده است که به‌دلیل ناآشنایی به‌زبان ترکی وی نتوانسته است واژه‌های ترکی را همانند واژه‌های فارسی تصحیح کند و از این بابت عذرخواهی کرده است. این امر اوّلین ویژگی مصحّح از نظر اصول تحقیق است.

استاد درباره ویژگی‌های *فرهنگ زفان* می‌گوید که این فرهنگ از فرهنگ‌های گذشته حجیم‌تر است و واژه‌های بیشتری را در خود جای داده است و این فرهنگ قدیمی‌ترین فرهنگ موجود است که در آن واژه‌های فارسی، عربی، ترکی و رومی در فصل‌های مختلف قرار داده شده است و استفاده از قواعد زبان عربی مانند جمع و تنوین فقط برای واژه‌هایی درست قرار داده شده است که در فارسی و نه فارسی سره رواج دارند. استاد همچنین فرق بین واژه‌های عربی و فارسی، ساخت واژه‌های مفرد و مرکب، آوردن واژه‌های هندی رایج در آن زمان برای تشریح واژه‌های فارسی و بیان صورت‌های مختلف واژه را از نظر زبان‌شناسی مهم قلمداد می‌کند.

به‌گفته استاد این فرهنگ قدیمی‌ترین فرهنگی است که واژه‌هایی را که با زای عربی و فارسی آغاز یا ختم می‌شوند، در خود جای داده است و فرق گاف و کاف را نیز مشخص کرده است. بخشی از فرهنگ مختص مصادر فارسی است که می‌تواند کمک مهمی در تعین ریشه واژه‌ها باشد. مؤلّف اکثراً از بیان شواهد شعری پرهیز کرده است؛ ولی در بعضی موارد اشعار خود را آورده است. استاد این اشعار را سست می‌خواند.

استاد نسخه کامل *زفان‌گویا* را از مجموعه کراچی به‌دست آورد و به‌کمک آن جلد دوم این فرهنگ را آماده کرد. این جلد شامل شش بخش و دو جزء است. جزء اوّل مربوط به‌کنایاتی است که در نسخه تاشکند نیز یافت می‌شود و جزء دوم *نهایت فرهنگ‌نامه* نام دارد. بخش هفتم شامل واژه‌های ترکی است. هر دو جلد مقدّمه فارسی و انگلیسی دارد. در این مقدّمه وی درباره نحوه تصحیح فرهنگ و نواقص و محاسن آن بحث کرده است. وی برای آماده‌سازی جلد دوم فرهنگ علاوه بر استفاده از فرهنگ‌هایی که از آنها در آماده‌سازی جلد اوّل استفاده شده بود، از مقالات شیرانی، پنجاب می‌ں اردو و *شاهنامه* نیز استفاده کرده است. تلاش استاد بر این است که اگر واژه‌ای جا مانده یا اشتباه نوشته شده است، آن را به‌کمک فرهنگ‌های دیگر کامل کند. وی مطالب منقول از فرهنگ‌های دیگر را با اصل مقابله کرده و کمی و زیادتی آن را در حاشیه آورده است. وی برای تصحیح واژه‌های عربی از فرهنگ‌های عربی استفاده کرده است. استاد واژه‌هایی را که مؤلّف در نقل آنها اشتباه کرده است، در متن به‌همان صورت باقی گذاشته و در حاشیه به‌آن اشاره کرده است. بعضی از واژه‌های ناخوانا را استاد خود و واژه‌های هندی را به‌کمک کتاب‌های هندی تصحیح کرده است. در توضیح بعضی از واژه‌ها مؤلّف فقط کلمهٔ «معروف» آورده است که ممکن است خواننده گمان کند این معنی آن واژه است، مصحّح برای رفع این اشتباه همراه «معروف» «است» نیز اضافه کرده است. تصحیح و تنقید این فرهنگ دال بر کثرت مطالعه و تلاش استاد و تخصص وی در امر فرهنگ‌نویسی است.

۴. **فرهنگ لسان‌الشّعرا:** این فرهنگ در زمان فیروزشاه تغلق (۷۹۰-۷۵۳ ق) تألیف شده است؛ ولی تاریخ دقیق تألیف آن مشخص نیست. مؤلّف در متن کتاب در ضمن قصیده‌ای کلمه عاشق را به‌کار برده و استاد چنین نتیجه‌گیری کرده است که این کتاب تألیف شخصی به‌نام عاشق است. استاد دو نسخه از این فرهنگ را به‌دست آورد؛ یک نسخه در مجموعه کراچی و دیگر در فلورانس ایتالیا.

مصحّح به‌کمک این دو نسخه و کتاب‌ها و فرهنگ‌های دیگر این متن را تصحیح کرد و مقدّمه‌ای فارسی و انگلیسی به‌آن اضافه کرد. استاد در مقدّمه به‌این نکته اشاره کرده است که این فرهنگ برای رفع بعضی از کاستی‌های فرهنگ *اسدی* و *قواس* نوشته شده است. به‌گفته مؤلّف *لسان‌الشّعرا*، فرهنگ *اسدی* به‌ابواب مختلف تقسیم‌بندی شده است؛ ولی فصل ندارد و فرهنگ *قواس* باب و فصل هیچ‌کدام را ندارد؛ ولی در *لسان‌الشّعرا* هر دو موجود است. در این فرهنگ واژه‌های هم وزن یک واژه نیز آورده شده است. استاد در مقدّمه خود به‌این نکته اشاره کرده و آن را با فرهنگ‌های دیگر مقابله کرده است. یکی از مآخذ این فرهنگ *رسالة‌النصیر* است. مصحّح در مقدّمه خود تمام واژه‌های منقول از این رساله را ذکر کرده است.

به‌گفته استاد فرهنگ *قواس* در هند نوشته شده و به‌همین دلیل بسیاری از واژه‌های هندی مستعمل در آن نقل شده و نام بعضی از شهرها و روستاها نیز آورده شده است که منبع خوبی برای اطّلاع از رسوم هندی است. مصحّح همه این موارد را در حاشیه آورده است.

نام کامل این فرهنگ *لسان‌الشّعرا و بیان‌الفضلا* است. مصحّح برای تصحیح این اثر از *لغت‌نامه دهخدا*، فرهنگ‌های *قواس*، *صحاح*، *زفان*، *مؤید*، *مدار*، *جهانگیری*، *جعفری*، *سرمه سلیمانی*، *معین*، *سروری*، *رشیدی*، *برهان قاطع*، *بحرالفضایل*، *مجمع‌الفرس*، *آنند راج*، *دستور*، *معیار جمالی*، *نظام* و *معجم‌البلدان* یاقوت حموی، *زین‌الاخبار* گردیزی، *کتاب‌البلدان*، *دستورالاخوان*، *سبک‌شناسی* ابن‌الفقیه، *چهار مقاله* چاپ معین، *هدایت‌المتعلمین*، *تاریخ وصاف*، *ناظم‌الاطبا*، *مقدّمة‌الادب* زمخشری، *تعلیقات تاریخ بخارا*، *قانون فی الطب* ابن سینا، *حدودالعالم*، *کشف‌الاسرار*، *تعلیقات*،

طبقات‌ناصری عبدالحی حبیبی، *غیاث‌اللُّغات*، *شرف‌نامه* و فرهنگ‌ها و کتاب‌های دیگر استفاده کرده است.

وی متن را با اصل فرهنگ‌ها مقابله داده و اختلافات را در حاشیه آورده است. در این فرهنگ بعضی از واژه‌ها به‌اشتباه نقل شده است. مثلاً یافربه به‌معنی بازیگر آمده است. مصحّح به‌این موارد اشاره کرده است که مثلاً یافربه در اصل یاریگری بود. اگر نام شهری در متن آمده مصحّح درباره آن توضیح داده است که این شهر در کدام منطقه واقع است، تاریخی است یا خیر و از شهر اصلی چقدر فاصله دارد. مصحّح همچنین ابیات موجود در متن را از دیوان‌ها استخراج و نام شاعر را نیز ذکر کرده است. مصحّح در آخر کتاب فهرست الفبایی واژه‌ها را نیز آورده است.

۵. **نقد قاطع برهان:** محمّد حسین بن خلف تبریزی در سال ۱۰۶۲ ق کتاب *برهان قاطع* را تألیف کرد. غالب دهلوی شاعر مشهور اردو و فارسی در رد آن کتاب *قاطع برهان* را نوشت. استاد نذیر احمد کتاب *قاطع برهان* غالب را نقد و بررسی کرده است. این متن انتقادی به‌کمک فرهنگ‌های قدیم و جدید آماده شده و در آن برای نخستین بار با توجه به‌فرهنگ‌های *قواس*، *دستور*، *زفان*، *بحرالفضایل* وغیره مسائل اختلافی بیان شده است. استاد با مطالعه تطبیقی *برهان قاطع*، *قاطع برهان* و فرهنگ‌های دیگر به‌این نتیجه رسید که بیشتر اعتراضات غالب بر برهان نادرست است. غالب و برهان هر دو از جعل *دساتیر* اطّلاع نداشتند و غالب به‌افادیت متن و زبان این کتاب جعلی اذعان می‌کرد. مؤلّف برهان و غالب از اصل هزوارش نیز اطّلاع نداشتند که در آن املا به‌رسم‌الخط پهلوی است؛ ولی قرائت به‌رسم‌الخط دیگری است. مثلاً واژه‌ای در رسم‌الخط پهلوی اخ نوشته می‌شود؛ ولی برات تلفّظ می‌شود.

نقد *قاطع برهان* به‌بررسی اشتباهات غالب در زمینه نقد *برهان قاطع* می‌پردازد. در زمان غالب بیشتر فرهنگ‌ها و متون هنوز منتشر نشده بودند و غالب نتوانست از آنها استفاده کند. ولی امروزه وضعیت تغییر کرده است. اگرچه غالب بسیار تیزهوش بود امّا درباره این کتاب اشتباهاتی از وی سرزده است. در *قاطع برهان* اوّل واژه بعد خلاصه تشریحی که *برهان قاطع* درباره آن آورده و سپس اعتراض غالب و نقد آن آمده است. استاد نذیر احمد در نقد *قاطع برهان* اوّل واژه، سپس تشریح آن در

برهان، سپس اعتراض غالب و بعد از اینها توضیحات موجود درباره آن لفظ در فرهنگ‌های دیگر را بررسی کرده است. وی در بیشتر موارد اعتراضات غالب را نادرست دانسته است.

استاد با استفاده از فرهنگ‌های *برهان قاطع*، *جهانگیری*، *سروری*، *رشیدی*، *نظام*، *مؤید*، *ادات*، *شرف‌نامه*، *معیار جمالی*، *غیاث‌اللُّغات* و *لسان* و کتاب‌های *مقدّمةالادب*، *حدائق‌السحر* رشید وطواط، *مکاتیب سنایی*، *راحةالصّدور* و... به‌نقد اعتراضات غالب پرداخت. با مطالعه نقد استاد نذیر احمد می‌توان دریافت که غالب در این زمینه مطالعه وسیعی نداشت. پژوهشگران ایرانی نیز واژه‌های دساتیری را هم‌پله الفاظ اصیل فارسی نمی‌دانند و آنهایی که چنین عقیده‌ای دارند خادمان راستین زبان فارسی نیستند.

استاد درباره اشتباهات غالب در موردِ واژه‌های جعلی نیز بحث کرده است. در این کتاب حدوداً ۲۰۰ واژه از *برهان* نقل شده است و اعتراضات غالب با استفاده از فرهنگ‌های مختلف بررسی شده است. وی در آخر کتاب فهرست الفبایی واژه‌ها را نیز آورده است، بعد از آن فهرست اشخاص و سپس فهرست کتاب‌ها قرار دارد. این موارد از نکات مهم اصول تحقیق هستند و با مطالعه این کتاب استعدادهای انتقادی استاد را به‌خوبی درک می‌کنیم.

استاد نذیر احمد نه فقط به‌تصحیح فرهنگ‌ها همت گماشت بلکه درباره فرهنگ‌ها و لغات، مقالات خوبی به‌زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی نوشت. فهرست اجمالی این مقالات به‌شرح زیر است:

۱) محمّد قاسم سروری نویسندهٔ مجمع‌الفرس (فارسی)؛

۲) سهم فرهنگ‌های فارسی در تشکیل واژه‌های فارسی بدون سابقه (فارسی) میر جمال‌الدّین حسین انجوی شیرازی...؛

۳) فرهنگ تحفةالسّعادت؛

۴) برهان قاطع؛

۵) فرہنگ وفائی اور اس کا قدیم ترین مخطوطہ (فرهنگ وفایی و قدیمی‌ترین نسخهٔ خطّی آن).

۶) فرہنگوں میں غلط فارسی الفاظ (واژه‌های نادرست فارسی در فرهنگها)؛

۷) تصحیفات و فارسی لغات؛
۸) فرهنگ جعفری؛
۹) فرهنگ‌نامۀ قواس؛ در این مقاله مسائل مرتبط با فرهنگهایی که به‌ترتیب موضوع مرتّب شده‌اند مورد بحث قرار گرفته است؛
۱۰) نقد قاطع برهان؛
۱۱) *فرہنگ قواس کا ایک جعلی نسخہ* (یک نسخۀ جعلی فرهنگِ قواس).
۱۲) نقد فرهنگ غالب؛
۱۳) *لسان‌الشّعرا*؛
۱۴) *فرہنگ قواس کا نسخہ کراچی اور اس کے د . یلی حا سہ یے* (نسخۀ کراچی فرهنگِ قواس و حاشیه‌های آن).
۱۵) *قدیم فارسی فرہہ . گوں ل فا گویا) میں اردو عناصر* (عناصر زبان اردو در فرهنگهای فارسی قدیم).
۱۶) *ادات الفضلا میں ہندوستانی عناصر* (عناصر هندی در ادات‌الفضلا).
۱۷) *فارسی تحریر اور اس کا فارسی فرہہ . گوں پر اثر* (متون فارسی و تأثیر آن بر فرهنگِهای فارسی).
۱۸) *مدارالافاضل کی ترتیب نو پر ایک نظر* (نگاهی بر ترتیب جدید مدارالافاضل).

این مقالات در مجلات مؤقّر هند و خارج هند منتشر شده‌اند. استاد تلاش می‌کرد این فرهنگ‌ها را معرّفی کند. به‌قول استاد نذیر احمد وی متن *زفان* را به‌کمک دو نسخه آماده کرد؛ ولی متنی انتقادی متعلّق به‌همین اثر به‌کمک حبیب‌الله طالبی در سال ۱۳۸۱ ش در ایران منتشر شد. این متن براساس نسخه خطّی به‌نام *فرهنگ پنج بخشی* که در مجلس سنای سابق موجود است، آماده شده است. نسخه عکسی آن در کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران به‌نام *فرهنگ لغات فرس* موجود است. نکته مهم این است که این نسخه نیز براساس نسخه موجود در هند است.

استاد مقاله‌ای به‌نام «*فرہنگ وفائی اور اس کا قدیم‌ترین مخطوطہ*» نوشته است. این نسخه در کتابخانۀ مولانا آزاد شهر علیگر محفوظ است. این فرهنگ در سال ۹۳۳ ق نوشته شده است و کتابت آن هشت سال بعد در سال ۹۴۱ ق انجام گرفته است و قدیم‌ترین فرهنگ به‌شمار می‌رود.

در آخر راقم‌الحروف بدون هیچ تردیدی می‌تواند بگوید که تصحیح فرهنگ کار مشکلی است؛ ولی استاد این کار را به‌آسانی و با علاقه انجام داده است. با مطالعه فرهنگ‌های تصحیح شده توسط وی و مقالات وی می‌توان دریافت که استاد فردی دیانت‌دار، خبره در زبان فارسی و عربی، ماهر عروض، علم تخریج و فن نقد، بهترین حاشیه و مقدّمه‌نویس، تیزهوش، نسخه‌شناس، آگاه از تاریخ کاغذ و جوهر و... بوده است.

کتابنامه

۱. *دستورالافاضل*، تألیف حاجب خیرات دهلوی، تصحیح و تنقید پروفسور نذیر احمد، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳ م.
۲. فرهنگ *زفان‌گویا*، تألیف بدر ابراهیم، به‌کوشش دکتر حبیب‌الله طالبی، مؤسّسهٔ فرهنگی و انتشاراتی پارینه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۳. فرهنگ *زفان‌گویا*، ج اوّل و دوم، تألیف بدر ابراهیم، تصحیح و تعلیق پروفسور نذیر احمد، خدابخش لائبریری، پتنه، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۷ م.
۴. فرهنگ *قواس*، فخرالدّین مبارک‌شاه غزنوی، تصحیح و حاشیه پروفسور نذیر احمد، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش/۱۹۷۴ م.
۵. فرهنگ *قواس*، مصحّح پروفسور نذیر احمد، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۹۹۹ م.
۶. فرهنگ *لسان‌الشّعرا*، عاشق، ترتیب و تصحیح پروفسور نذیر احمد، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۷۴ ش/۱۹۹۵ م.
۷. فرهنگ *وفایی*، تألیف حسین وفایی، دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۷۴ ش.
۸. قاطع برهان، میرزا اسدالله خان غالب.
۹. *نقد قاطع برهان* مع ضمائم، پروفسور نذیر احمد، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۱۹۸۵ م.

پروفسور نذیر احمد و کارنامهٔ ادبی وی

عتیق‌الرّحمٰن *

استاد نذیر احمد در سوم ژانویه سال ۱۹۱۵ م در دهکده «کولهی غریب» شهر گوندا در ایالت اتراپرادش هند در خانواده‌ای خوش‌نام و مذهبی چشم به‌جهان گشود. پدرش حاجی محمّد اسماعیل و مادرش حاجیه پهلیلا نام داشت. وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه بنگوان به‌پایان رسانید و در سال ۱۹۲۹ م به‌مدرسه گوندا رفت و دوره دبیرستان را در سال ۱۹۳۴ م در همان مدرسه به‌پایان رساند. وی سپس در سال ۱۹۳۹ م از دانشگاه لکهنو مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، در سال ۱۹۴۰ م مدرک کارشناسی ارشد و در سال ۱۹۴۵ م مدرک دکترای خود را به‌راهنمایی استاد مسعود حسن رضوی و با عنوان «احوال و آثار ظهوری ترشیزی» به‌دست آورد. وی در سال ۱۹۵۰ م با تألیف رساله‌ای با نام «شعرای فارسی‌زبان عصر عادل‌شاه» مدرک دکترای عالی خود را در زمینه ادبیات فارسی به‌دست آورد. وی همچنین در سال ۵۶-۱۹۵۵ م مدرک دکترای عالی خود را در رشته زبان و ادبیات اردو از دانشگاه لکهنو دریافت کرد.

درس و تدریس

استاد نذیر احمد پس از اتمام دوره فوق لیسانس، در مدرسه‌ای دولتی در دیوریا ایالت اتراپرادش به‌سمت «معلّم اردو و فارسی» مشغول کار شد. وی مدت ده سال به‌درس و تدریس مشغول بود؛ ولی هیچ‌گاه از کارهای تحقیقی در زمینه زبان و ادبیات فارسی غافل نبود. استاد نذیر احمد در سال ۱۹۵۰ م در سمت «استادیار» در دانشگاه لکهنو

* استادیار فارسی، گروه عربی، فارسی، اردو و مطالعات اسلامی، بهاشا بهون، دانشگاه ویشوا بهارتی، شانتی نکیتن، بنگال غربی، هند.

استخدام شد. وی در سال ۱۹۵۵ م برای تکمیل اطّلاعات خود در زمینه زبان و ادبیات فارسی به‌ایران سفر کرد و از محضر استادانی مانند سعید نفیسی، بدیع‌الزّمان فروزانفر، ذبیح‌الله صفا، پرویز ناتل خانلری و محمّد معین بهره گرفت. دکتر نذیر احمد در ۱۹۵۷ م به‌استخدام دانشگاه اسلامی علیگره درآمد و سال‌ها ریاستِ بخش زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه را بر عهده داشت. وی سرانجام در سال ۱۹۷۷ م به‌افتخار بازنشستگی نایل آمد. استاد سیّد امیرحسن عابدی، وزیرالحسن، سیّد حسن، شهریار و زبیده خاتون از معاصران استاد نذیر احمد به‌شمار می‌روند.

جوایز

پروفسور نذیر احمد به‌اخذ جوایز مختلفی در هند و ایران نایل آمده است:

۱. اخذ «جایزه غالب»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۱۹۷۶ م.
۲. اخذ «جایزه رئیس جمهوری هند»، ۱۹۷۷ م.
۳. اخذ «جایزه فخرالدّین علی احمد» و «جایزه ادبی پدم شری»، ۱۹۸۷ م.
۴. اخذ «جایزه امیرخسرو»، انجمن خسرو ایالت متّحده امریکا، ۱۹۸۷ م.
۵. اخذ «جایزه حافظ‌شناسی»، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.
۶. اخذ «نشانِ استاد ممتاز فارسی»، انجمن استادان زبان فارسی سراسرِ هند.
۷. اخذ «مدرک دکترای افتخاری»، دانشگاه تهران، ۱۹۸۹ م.
۸. اخذ «جایزه تاریخی و ادبی بنیاد دکتر محمود افشار»، ۱۹۹۰ م.
۹. اخذ «جایزه کتابخانهٔ خدابخش»، ۱۹۹۲ م.

آثار

پروفسور نذیر احمد کتاب‌ها و مقالات مختلفی به‌زبان‌های اردو، فارسی و انگلیسی با عناوین مختلف نظیر زبان و ادبیات، فرهنگ، تاریخ و متن‌پژوهی از خود به‌یادگار گذاشته است.

۱. **مکاتیبِ سنایی (فارسی):** این کتاب شامل ۱۷ مکتوب حکیم سنایی، یک مقدّمه و تعلیقاتِ مفصّل درباره آن نامه‌ها و یک فهرست است و در سال ۱۹۹۲ م در رامپور چاپ شده است.

۲. **مکاتیبِ سنایی (فارسی، کابل):** انتشارات پوهنتون کابل این کتاب را که براساس سه نسخه موزهٔ بریتانیا، دانشگاه حیدرآباد و دانشگاه علیگره تنظیم شده است، پس از تجدید نظر در سال ۱۳۵۶ هجری چاپ کرد.

۳. **مکاتیبِ فارسی سنایی (فارسی، تهران):** این کتاب مجموعه‌ای از ۱۷ مکتوب حکیم سنایی است و نشریات صنوبر تهران (ایران) آن را چاپ کرده است. از این نامه‌ها اطّلاعات مهمی درباره زندگی، طرز فکر و بیان سنایی، اوضاع مملکت و معاصرانِ سنایی به‌دست می‌آید. در این مکتوبات از اشعار و کتاب‌های ادبی و تاریخی آن زمان نیز استفاده شده است.

۴. **دیوان سراجی، فارسی، علیگره:** این دیوان مبنی بر نسخه سیّد سراج‌الدّین خراسانی از شاعران اوایل قرن هفتم هجری است. پروفسور نذیر احمد نسخه این دیوان را از استاد سعید نفیسی به‌دست آورد و تصحیح کرد. این کتاب از نظر تاریخی نیز اهمیّت دارد. زمانی که پسر التتمش نظام‌الملک به‌هند آمد و از آنجا به‌مکران رفت، شعرا و وزرای آن دیار در مدح وی قصایدی سرودند. آنها در مدح شاهان مکران نیز قصایدی سرودند؛ ولی در کتب تاریخی ذکری از آنها نیامده است. تمام این قصاید در این دیوان موجود است.

۵. **دیوان عمید لویکی (فارسی، لاهور):** عمید در دربارِ ناصرالدّین بود و هنگام حمله منگول‌ها بر مولتان در آنجا حضور داشت. حکمرانِ آنجا تاج‌الدّین نام داشت و عمید در مدح او قصایدی دارد.

۶. **دستورالافاضل (فارسی، تهران):** این فرهنگ که بر نسخه ناقصی مبتنی است، در سال ۱۹۵۷ م چاپ شده است. نویسنده آن بدرالدّین ابراهیم است و کتاب در سال ۸۲۲ ق تألیف شده است. این فرهنگ چهارمین فرهنگ مکشوف است.

۷. **دیوانِ حافظ (تهران) (نسخه خطّی گورکهپور):** این نسخه دیوان حافظ در سال ۸۲۲ ق نوشته شده است و از دو نظر اهمیّت زیادی دارد:

الف) این دیوان دیباچه‌ای دارد که در هیچ نسخه قدیمی موجود نیست. مقایسه این مقدّمه با مقدّمه *دیوانِ حافظ* قزوینی نشان می‌دهد که در *دیوانِ حافظ* قزوینی بسیاری از اشعار الحاقی است.

ب) این نسخه فقط شامل ۴۳۵ غزل است؛ با وجود این بعضی از غزل‌ها و قطعات آن در نسخه قزوینی موجود نیست. این اشعار را استاد قزوینی الحاقی قلمداد و از دیوان خارج کرده است. یعنی در غزل‌های الحاقی قزوینی بعضی از غزلیات اصیل نیز وجود دارند.

۸. **دیوانِ حافظ (تهران) براساس نسخه ایاصوفیا ترکیه:** این نسخه مختصر ۳۸ صفحه دارد و بین سال‌های ۸۱۲ و ۸۱۷ ق نوشته شده است. این نسخه از نسخه گورکهپور قدیمی‌تر است و در زمانِ شیخ میرزا پسر اسکندر میرزا کتابت شده است. تعداد غزل‌های این دیوان افزایش پیدا کرده و از ۴۳۵ غزل به ۴۸۱ غزل رسیده است.

۹. **دیوانِ حافظ (براساس نسخه سفینه ظرایف هند):** این نسخه شامل ۱۲۷ غزل حافظ است. یکی از غزلیات آن در نسخه‌های دیگر موجود نیست. غزل‌ها براساس حروف تهجّی مرتب نشده‌اند. ترتیبِ اشعار و قرائت آن نشان می‌دهد که این غزلیات از نسخه قدیمی و معتبری نَقل شده است. دو نسخه از این مجموعه موجود است؛ یکی در موزهٔ بریتانیا و دیگری در دانشکده کابل. این مجموعه به‌نام «غزل‌های حافظ» چاپ شده است.

۱۰. **فرهنگِ قواس (فارسی، تهران):** این فرهنگ دومین فرهنگ کشف‌شده در هند است و استاد نذیر احمد پس از سه سال تلاش آن را تصحیح کرده است. این نسخه براساس نسخه ناقصی ترتیب داده شده است. در سال ۱۹۹۲ م در پاکستان کتاب بدون عنوانی یافت شد که شامل سه فرهنگ بود که *فرهنگِ قواس* یکی از آنهاست.

۱۱. **نقد قاطع برهان مع ضمایم (فارسی، دهلی‌نو، غالب انستیتوی، ۱۹۸۵ م):** این کتاب شامل پیشگفتار و مقاله‌های استاد نذیر احمد با عناوین *نقدِ قاطعِ برهان*، ضمایم، نظری بر *دساتیر*، *برهانِ قاطع*، اتّحاد نظر غالب و مؤلّف برهان، غالب و ذال فارسی، تصحیفات و لغات فارسی است. استاد نظیر احمد در این کتاب درباره بعضی از مطالب قاطع برهان، اثر مشهور غالب، بحث کرده است.

۱۲. **فرهنگِ زفان‌گویا** (فارسی، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، بهار، ۱۹۸۹ م): این کتاب تألیف بدر ابراهیم است. نام کامل آن *زفان‌گویا و جهان پویا* است.

۱۳. **کتاب الصیدنه (فارسی، تهران):** این اثر چاپ عکسی نسخه موجود در موزهٔ بریتانیا است.

۱۴. **قند پارسی** (مجموعه مقالات فارسی نذیر احمد، دکتر سیّد حسن عبّاس، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، شماره ۳۹، چاپخانه نقش جهان، تابستان ۱۳۷۱ ش): این مجموعه شامل ۱۸ مقاله ادبی و تاریخی استاد نذیر احمد است و آقای سیّد حسن عبّاس آنها را جمع‌آوری کرده است.

۱۵. **قند پارسی (جلد دوم)**: این مجلّه شامل این مقالات است؛ گزارش مختصر درباره شخصیّت واقعی جهانگیر سمنانی، *دیوانِ حافظ*، امیر خلف بن احمد (آخرین فرمانروای خانواده صفّاریان سیستان)، نظری بر *دیوانِ حافظ*، حفّاظ، بی‌حفّاظ و ناحفّاظ، درباره ممدوح حکیم میسری، خواجوی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدّوله کازرونی، سیّد اصیل‌الدّین واعظ شیرازی صاحبِ درج‌الدّرر، دلاور سپهدار طوس مذکور در *شاهنامه*، نسخه خطّی مهمّ از تذکره *لباب‌الالباب* عوفی در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو و رساله قافیه قاسم کاهی.

۱۶. **مطالعهٔ تحقیقی (اردو، لکهنو)**: این کتاب شامل چند مقاله است و در سال ۱۹۵۴ م در دانش محلّ لکهنو چاپ شده است.

۱۷. **کتابِ نورس (اردو، بهارتیه کلا کیندر، ۱۹۵۵ م)**: این کتاب مشتمل بر ۵۹ باب و بعضی از دهروهای ابراهیم عادل‌شاه است. پروفسور نذیر احمد نسخه‌های متعدّدی از آن دوران را جمع‌آوری کرد و با مقابله آنها یک کتاب به‌زبان اردو همراه با ترجمه و حاشیه آماده کرد. این کتاب در سال ۱۹۵۴ م در لکهنو چاپ شده است.

۱۸. **تاریخی و ادبی مطالعه (اردو، علیگره، ۱۹۶۱ م)**: این مجموعه شامل هشت مقاله است. نخستین مقاله در سال ۱۹۵۷ م، سوّمین مقاله در سال ۱۹۵۸ م و بقیه مقاله‌ها نیز از ژوئیه ۱۹۶۰ تا اکتبر ۱۹۶۱ م نوشته شده‌اند. این مقالات در مجلّه *فکر و نظر* (علیگره)، مجلّه علوم اسلامیه و علیگره میگزین چاپ شده است.

۱۹. **مقاله‌های تاریخی و علمی (اردو، ترجمه از کبیر احمد جائسی، دهلی)**: دکتر کبیر احمد جائسی سه مقاله انگلیسی استاد نذیر احمد را به‌زبان اردو ترجمه کرد و در سال ۱۹۷۶ م در الجمعیة پرس دهلی چاپ کرد.

۲۰. **تذکره علمای بلخ (اردو ترقّی بورد، دهلی‌نو، ژوئیه ـ سپتامبر ۱۹۸۹ م)**: تذکره علمای بلخ تألیفی مستقل نیست، بلکه ترجمه و تلخیص کتاب *فضائل بلخ* از صفی‌الدّین واعظ بلخی است. شیخ‌الاسلام صفی‌الدّین ابوبکر عبدالله بن عمر بن داوود واعظ بلخی *فضائل بلخ* را در سال ۶۱۹ ق تألیف کرد. متن اصلی این نسخه موجود نیست؛ ولی ترجمه فارسی آن باقی مانده است. عبدالله محمّد بن حسین بلخی در سال ۶۷۶ ق به‌فرمان ابوبکر عبدالله این کتاب را از عربی به‌فارسی ترجمه کرد.

۲۱. **فارسی و هندوستان (مجموعه سه مقاله، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه)**: **موضوع آن** نفوذ فارسی در جامعه هندی و زبان‌های هندی است. این مقاله مشتمل بر ۲۵ صفحه است.

۲۲. **چند مقاله درباره غالب (غالب انستیتوی، دهلی، دسامبر ۱۹۹۱ م)**: در این کتاب چند مقاله اردوی استاد درباره غالب جمع‌آوری شده است. برای مثال نثرنویسی فارسی غالب، قصیده‌نگاری غالب، مطالعهٔ قصاید فارسی غالب از نظر زبان‌شناسی، غالب به‌عنوان فرهنگ‌نگار، غالب به‌عنوان نقّاد سخن، الفاظ منتخب غالب در پنج آهنگ، لفظ «بیرنگ» در یکی از اشعار غالب، توضیحاتی درباره نامه‌ای از غالب، توضیحاتی درباره نامه‌ای نایاب از غالب، مسائل لغوی یکی از نامه‌های غالب و نامه‌ای مهمّ از غالب به‌فارسی.

۲۳. **حیات و شاعری مؤمن خان مؤمن (غالب انستیتوی، دهلی، دسامبر ۱۹۹۱ م)**: در سال ۱۹۸۵ م سمیناری بین‌المللی با موضوع «مؤمن خان مؤمن: شاعری ممتاز» در غالب انستیتوی برگزار شد. ۱۴ مقاله از این سمینار در مجلّه *غالب‌نامه* چاپ شد. بعدها این مقالات در قالب کتاب نیز منتشر شد.

۲۴. **سیّد مسعود حسن رضوی ادیب: حیات و کارنامه (غالب انستیتوی، دهلی، مارس، ۱۹۹۳ م)**: در ۲۵ آوریل سال ۱۹۹۲ م کنفرانسی با عنوان «پروفسور مسعود حسن رضوی: ادیب و محقّقی بزرگ» برگزار شد. استاد نذیر احمد مقالات ارائه‌شده در سمینار را به‌شکل کتاب مرتّب و منتشر کرد.

۲۵. **مولانا امتیاز علی عرشی، کارنامه ادبی و تحقیقی (غالب انستیتوی، دهلی، دسامبر ۱۹۹۱ م)**: در این کتاب علاوه بر یک مقاله عرشی با عنوان «تاریخ محمّدی

و احوال و آثار مؤلّف آن»، چندین مقاله درباره عرشی و پیشگفتارِ استاد نذیر احمد چاپ شده است.

۲۶. ظهوری: احوال و آثار (انگلیسی، اللهآباد): این کتاب مقاله دکترای پروفسور نذیر احمد است و در آن دربارۀ احوال و آثار ظهوری ترشیزی به‌تفصیل بحث شده است. این کتاب در شهر اللهآباد چاپ شده است.

۲۷. کتاب نورس (انگلیسی، دهلی): این کتاب به‌زبان انگلیسی با مقدّمه مفصّل و ترجمه انگلیسی باب‌ها و حواشی در سال ۱۹۵۶ م در بهارتیه کلا کیندر چاپ شد[۱].

مقالات استاد نذیر احمد

بیش از سیصد مقاله استاد نذیر احمد در مجلّه‌های کشورهای مختلف از جمله هندوستان، ایران، پاکستان، افغانستان، کویت و... به‌زبان فارسی، اردو و انگلیسی چاپ شده است. این مقالات در زمینه‌های مختلف تاریخ، تمدّن، هنر، خطّاطی، لغت، طبّ و موسیقی و... هستند. فهرست اجمالی این مقالات به‌این شرح است:

مقاله‌های فارسی

۱. فرهنگ‌نویسی فارسی، *راهنمای کتاب*، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۲. شاه عبّاس و حکمران قطب‌شاهی دکن، *راهنمای کتاب*، تهران.
۳. روابط فرهنگی ابراهیم عادل‌شاه با پادشاهان صفوی، *بررسی تاریخ*، تهران.
۴. کشف یک نسخه خطّی در گورکهپور، *ایران‌نامه*، تهران.
۵. گزارش مختصری درباره هجونویسی فردوسی، *قندِ پارسی*، مرکز تحقیقاتِ فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۳–۲، بهار ۱۳۷۰ ش.
۶. خواجوی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدّین کازرونی، *قندِ پارسی*، مرکز تحقیقاتِ فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۴، بهار ۱۳۷۱ ش.
۷. گزارش کوتاه درباره قطعه‌ای از سعدی، *قند پارسی*، مرکز تحقیقاتِ فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۷، بهار ۱۳۷۳ ش.

---

[۱]. کارنامۀ نذیر احمد، ص ۸۸ تا ۹۵ و ۱۰۲ تا ۱۰۹.

۸. تاریخ درگذشتِ حکیم سنایی، *قند پارسی*، مرکز تحقیقاتِ فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۱ ش.
۹. تأثیر مجیر بیلقانی در اشعار سراجی خراسانی، *قند پارسی*، مرکز تحقیقاتِ فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۲ ش.
۱۰. زبان فارسی در شبه قارّه هند، *کیهان فرهنگی*، تهران، شماره ۴۰، سال نهم، تیرماه ۱۳۴۱ ش.
۱۱. ارسلان جازب، *ممدوح فردوسی*، نذر زیدی، دهلی‌نو، ۱۹۸۰ م.
۱۲. عبداللّطیف عبّاسی گجرئتی، *آینده ایران*، سال ۱۷، شماره ۸–۵، مرداد ـ آبان ۱۳۷۰ ش.
۱۳. عبداللّطیف عبّاسی گجرئتی، *آینده ایران*، سال ۱۹، شماره ۶–۴، تیر ـ شهریور ۱۳۷۲ ش.
۱۴. درباره ممدوح میسری، *ایران‌شناسی*، تهران، سال ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۷۲ ش.
۱۵. درباره دیوان حافظ، *ایران‌شناسی*، تهران، چاپ قزوینی و خانلری.
۱۶. لباب‌الالباب، اندو ایرانیکا.
۱۷. نامه‌های قطب‌شاهی (تهران).
۱۸. ذال فارسی (تهران).
۱۹. بیهقی و هند (فارسی، مشهد).

مقاله‌های اردو

۲۰. فارسی ساقی‌نامه، «نگار»، لکهنو، سپتامبر ۱۹۴۷ م.
۲۱. عرفی شیرازی، «نگار»، لکهنو، دسامبر ۱۹۴۷ م.
۲۲. سنجر کاشانی، «نگار»، لکهنو، اوت ـ اکتبر ۱۹۴۷ م.
۲۳. خان‌خانان و مدح‌گویی وی، «نگار»، لکهنو، مارس ـ آوریل ۱۹۴۸ م.
۲۴. اهمیّت فرهنگی فارسی، «نگار»، لکهنو، ژوئن ۱۹۵۵ م.
۲۵. زبان‌های قدیمی ایران، «نگار»، لکهنو، ژوئن ۱۹۵۷ م.
۲۶. مولّدِ ظهوری، «معارف»، اعظم‌گره، مه ۱۹۴۷ م.
۲۷. گلزار ابراهیم و خوان خلیل، «معارف»، اعظم‌گره، مارس ۱۹۴۸ م.
۲۸. نظری بر شه پاره اردو، «معارف»، اعظم‌گره، مارس ۱۹۵۰ م.

۲۹. وحشی یزدی، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئیه ـ اوت ۱۹۵۲ م.
۳۰. خلاصة‌الاشعار، «معارف»، اعظم‌گره، نوامبر ۱۹۵۳ م.
۳۱. مخطوطات کتابِ نورس، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئیه ۱۹۵۳ م.
۳۲. مصنّفِ مینا بازار، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئیه ـ اوت ۱۹۵۴ م.
۳۳. مرثیه بگیر کاشانی، «معارف»، اعظم‌گره، نوامبر ۱۹۵۳ م.
۳۴. یک نظر بر مینا بازار، «معارف»، اعظم گره، نوامبر ـ سپتامبر ۱۹۵۴ م.
۳۵. اسدبیگ قزوینی، «معارف»، اعظم‌گره، مارس ۱۹۵۵ م.
۳۶. شیخ سماءالدّین دهلوی، «معارف»، ژانویه ـ فوریه ۱۹۵۵ م.
۳۷. مصنّف مینا بازار، ظهوری نیست، «معارف»، اعظم‌گره، آوریل ـ اوت ۱۹۵۵ م.
۳۸. عرفات‌العاشقین، «معارف»، اعظم‌گره، ژانویه ـ فوریه ۱۹۵۶ م.
۳۹. نسخه‌های ایرانی خلاصة‌الاشعار، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئن ۱۹۵۶ م.
۴۰. چندین کتاب در مورد نورس، «معارف»، اعظم‌گره، مارس ـ آوریل ۱۹۵۶ م.
۴۱. الحاق در دیوان حافظ، «معارف»، اعظم‌گره، ژانویه ـ فوریه ۱۹۵۷ م.
۴۲. حافظ و هندوستان، «معارف»، اعظم‌گره، مارس ۱۹۵۷ م.
۴۳. کتابخانه‌های ایران، «معارف»، اعظم‌گره، آوریل ـ مه ۱۹۵۷ م.
۴۴. چهار تذکره نادر فارسی، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئن ۱۹۵۷ م.
۴۵. صوت‌شناسی در فارسی، «معارف»، اعظم‌گره، نوامبر ۱۹۵۷ م.
۴۶. خانواده نورجهان، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئیه ـ سپتامبر ۱۹۵۸ م.
۴۷. مطهر و شرح مخزن‌الاسرار، «معارف»، اعظم‌گره، ژانویه ۱۹۶۷ م.
۴۸. عبدالقادر نورس و کلام وی، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئن ۱۹۶۹ م.
۴۹. کنفرانس بین‌المللی حکیم سنایی، «معارف»، اعظم‌گره، اوت ۱۹۷۹ م.
۵۰. دین سنایی، «معارف»، اعظم‌گره، نوامبر ۱۹۷۹ م.
۵۱. دین سنایی، «معارف»، اعظم گره، دسامبر ۱۹۷۹ م.
۵۲. مولانا شبلی و آثار فارسی وی، «معارف»، اعظم‌گره، ژانویه ۱۹۸۰ م.
۵۳. مولانا شبلی و آثار فارسی وی، «معارف»، اعظم‌گره، ۱۹۸۰ م.
۵۴. آیا مؤلّف مصباح‌الارواح جمالی دهلوی بود؟، «معارف»، اعظم‌گره، آوریل ۱۹۸۱ م.

۵۵. عمیدالدّوله ابوالحسن فائق‌الخاصّه، «معارف»، اعظم‌گره، اوت ۱۹۸۸ م.
۵۶. نکاتی در مورد سعدی شیرازی، «معارف»، اعظم‌گره، مه ۱۹۸۹ م.
۵۷. نکاتی در مورد سعدی شیرازی، «معارف»، اعظم‌گره، ژوئن ۱۹۸۹ م.
۵۸. آیا دیوان قطب‌الدّین، دیوان خواجه بختیار کاکی است؟، «معارف»، اعظم‌گره، ۱۹۹۰ م.
۵۹. تاج‌الدّین محمود اشهنی چهتی، عارف، شاعر و ادیب سده هفتم هجری، «معارف»، اعظم‌گره، مه ۱۹۹۳ م.
۶۰. میر محمّد مؤمن عرشی اکبرآبادی، «معارف»، اعظم‌گره، ژانویه ۱۹۹۳ م.
۶۱. کتابِ نورس، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۲ م.
۶۲. غالب و ظهوری، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۳ م.
۶۳. شیخ جمالی دهلوی، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۴ م.
۶۴. نظیری نیشاپوری، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۴ م.
۶۵. عمادالدّین نیازی، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۴
۶۶. یک مخطوطه لباب‌الالباب، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۵ م.
۶۷. غالب و عرفی.
۶۸. اثر نظیری بر غالب، «اردو ادب»، علیگره، ۵۶–۱۹۵۵ م.
۶۹. قطب‌الدّین فیروز بیدری و پرت‌نامه وی، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۷ م.
۷۰. فیروز بیدری، «اردو ادب»، علیگره، ژوئیه ۱۹۵۷ م.
۷۱. نه سپهر، «اردو ادب»، علیگره، اکتبر ۱۹۵۷ م.
۷۲. مقیمی و مقیم استرآبادی، «اردو ادب»، علیگره، دسامبر ۱۹۵۷ م.
۷۳. اشاعت نو معراج‌العاشقین، «اردو ادب»، علیگره، ۱۹۵۷ م.
۷۴. وجود «ث» و «ذال» در فارسی، «اردو ادب»، علیگره، مارس ۱۹۵۸ م.
۷۵. دوره مشتاق بهمنی، «اردو ادب»، علیگره، ژوئن ۱۹۵۸ م.
۷۶. تحقیق در اردو، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ژوئن ۱۹۶۰ م.
۷۷. قدیمی‌ترین مخطوطه *دیوان حافظ*، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۷۸. دیوان کلیم، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۷۹. فرهنگ تحفةالسَّعادة، «مجلّه اسلامیه»، علیگره.

۸۰. واژه‌های نادرست در فرهنگ‌های فارسی، «مجلّه اسلامیه»، علیگره.
۸۱. برهان قاطع، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۸۲. قدیمی‌ترین مخطوطهٔ فرهنگِ وفایی، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ۸۰–۱۹۷۸ م.
۸۳. آموزش دینی، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ۱۹۸۸ م.
۸۴. تصحیفات و لغات فارسی، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ژوئن ـ دسامبر ۱۹۶۷ م.
۸۵. فرهنگِ جعفری، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ج ۱۵، شماره ۲–۱.
۸۶. مونس‌الاحرار کلاتی، «مجلّه اسلامیه»، علیگره، ج ۱۶، شماره ۲–۱، ۹۱–۱۹۹۰ م.
۸۷. دو قدیمی‌ترین مأخذ حافظ، «فکر و نظر»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۸۸. نسخه خطّی نایاب تاریخ گجرئت، «فکر و نظر»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۸۹. درباره یک فرمان قدیمی آزاد بلگرامی، «فکر و نظر»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۹۰. دساتیر، «فکر و نظر»، علیگره، ۱۹۶۰ م.
۹۱. اثر مذهب زردشتی بر اردو، «فکر و نظر»، علیگره، آوریل ۱۹۶۰ م.
۹۲. دیوان سراجی، «فکر و نظر»، علیگره، ژانویه ۱۹۶۲ م.
۹۳. دیوانِ انوری، «فکر و نظر»، علیگره، ژانویه ۱۹۶۲ م.
۹۴. چهار مقاله، «فکر و نظر»، علیگره، ۱۹۶۲ م.
۹۵. اثرات زبان فارسی بر زبان اردو، «فکر و نظر»، علیگره، اکتبر ۱۹۶۲ م.
۹۶. فارسی شاعری در دربارِ مغول، «فکر و نظر»، علیگره، ژانویه ۱۹۶۳ م.
۹۷. عوارف‌المعارف، «فکر و نظر»، علیگره، ژوئیه ۱۹۶۳ م.
۹۸. علوم اسلامی در ادبیات اردو، «فکر و نظر»، علیگره، اکتبر ۱۹۶۳ م.
۹۹. آرتهوگرافی فارسی، «فکر و نظر»، علیگره، ژوئیه ۱۹۶۳ م.
۱۰۰. یک شاعر مهمّ فارسی سدهٔ سیزدهم، «فکر و نظر»، علیگره، اکتبر ۱۹۶۴ م.
۱۰۱. مولانا حامد قلندر، «فکر و نظر»، علیگره، آوریل ۱۹۶۵ م.
۱۰۲. عناصر هندی در فراید غیاثی، «فکر و نظر»، علیگره، اکتبر ۱۹۶۰ م.
۱۰۳. غالب به‌عنوان نقّاد سخن، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۱ م.
۱۰۴. چند کتیبه کهنبات، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۱ م.
۱۰۵. روان، تلفّظ و معنی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۱ م.

۱۰۶.نقد قاطع برهان، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۱ م.
۱۰۷.نقد قاطع برهان، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۲ م.
۱۰۸.نقد قاطع برهان، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۲ م.
۱۰۹.فرهنگِ شیرانی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۳ م.
۱۱۰.یک نسخه جعلی فرهنگِ قواس، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۳ م.
۱۱۱.یک تلمیح تاریخی مهمّ اردو و فارسی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۱ م.
۱۱۲.غالب به‌عنوان فرهنگ‌نگار، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۴ م.
۱۱۳.یک نسخه نایابِ بتخانه محمّد صوفی مازندرانی در بهوپال، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۴ م.
۱۱۴.اجی چندنامه، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۶ م.
۱۱۵.فرهنگِ زفان‌گویا، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۶ م.
۱۱۶.اهمیّت تخریج و تعلیقات، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۷ م.
۱۱۷.بعضی از مسائل لغوی یکی از نامه‌های غالب به‌زبان اردو، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۷ م.
۱۱۸.آهنگ دوم پنج آهنگ، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۷ م.
۱۱۹.تحلیل بخشی از کتاب آثارالباقیه البیرونی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۸۸ م.
۱۲۰.کشف یکی از مراثی دکنی قادر، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۸۸ م.
۱۲۱.دستنبو و دساتیر، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو.
۱۲۲.تحقیقات پروفسور محمود شیرانی در زمینه زبان فارسی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۰ م.
۱۲۳.نظری بر تحقیقات شیرانی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۰ م.
۱۲۴.اهمیّت تخریج و تعلیقات در تصحیح و تنقید متن، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، دسامبر ۱۹۹۱ م.

۱۲۵.توضیحاتی در مورد یک نامه غالب، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۹۱ م.
۱۲۶.لفظ بیرنگ در یک شعر غالب، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۱ م.
۱۲۷.اطّلاعات جدیدی درباره معمار تاج محل، استاد احمد، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۱ م.
۱۲۸.طهورالاسرار و مطهرگره، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۹۲ م.
۱۲۹.توضیحاتی در مورد یک نامه غالب، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۱ م.
۱۳۰.چند منظومه تاریخی ابومنصور، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو.
۱۳۱.دستنبو و غالب، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژوئیه ۱۹۹۳ م.
۱۳۲.اداریه، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۹۳ م.
۱۳۳.بعضی از مسائل علمی و ادبی مربوط به‌نامه‌های غالب به‌زبان اردو، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۹۴ م.
۱۳۴.رساله سوم از رسائل اعجاز خسروی، «غالب‌نامه»، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ژانویه ۱۹۹۴ م.
۱۳۵.پنج آهنگ، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۸ م.
۱۳۶.البیرونی، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۸ م.
۱۳۷.مسائل لغوی رسم‌الخط اردو، «برهان»، دهلی، ژوئیه ۱۹۸۷ م.
۱۳۸.تصحیح متون، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۶ م.
۱۳۹.زفان‌گویا، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۶ م.
۱۴۰.بتخانه، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۵ م.
۱۴۱.غالب: فرهنگ‌نگار، «برهان»، دهلی، ژوئیه ۱۹۴۸ م.
۱۴۲.ایاز، «برهان»، دهلی، ژانویه ۱۹۸۴ م.
۱۴۳.شیرخانی، «برهان»، دهلی، ژوئیه ۱۹۸۳ م.
۱۴۴.قواس جعلی، «برهان»، دهلی، ژوئیه ۱۹۸۳ م.
۱۴۵.املای همزه، «هماری زبان»، اکتبر ۱۹۵۶ م.

۱۴۶.اطّلاعات جدیدی در مورد مشتاق بهمنی، «هماری زبان»، دسامبر ۱۹۵۸ م.
۱۴۷.اطّلاعات جدیدی در مورد نوسرهر، «هماری زبان»، ژوئیه ۱۹۵۹ م.
۱۴۸.آیا مشتاق شاعر دوره بهمنی بود، «هماری زبان»، اوت ۱۹۵۹ م.
۱۴۹.خدمات علمای ایرانی در ترویج اردو، «نوای ادب»، علیگره، ژوئیه ۱۹۵۷ م.
۱۵۰.مطالعهٔ علمی دساتیر، «نوای ادب»، علیگره، ژوئیه ۱۹۵۷ م.
۱۵۱.افسانه بهک متی اصلی است یا جعلی، «نوای ادب»، علیگره، مه ۱۹۵۸ م.
۱۵۲.ظهور بن ظهوری و کلام اردوی وی، «آجکل»، دسامبر ۱۹۵۸ م.
۱۵۳.نگاه اجمالی به‌طبِّ ایرانی، «تکمیل‌الطب»، لکهنو، ۱۹۵۶ م.
۱۵۴.محمّد قاسم سروری کاشانی، «معاصر»، پتنه، اکتبر ۱۹۵۸ م.
۱۵۵.تعیین دوره شاعر قدیم اردو لطفی، «معاصر»، پتنه، ژوئیه ۱۹۵۹ م.
۱۵۶.دیندار خانی شیرانی، «معاصر»، پتنه، اکتبر ۱۹۵۹ م.
۱۵۷.ساقی‌نامه‌های فارسی، «آهنگ»، لکهنو، نوامبر ۱۹۵۸ م.
۱۵۸.شاه تراب چشتی، «نیا ادب»، لکهنو، نوامبر ۱۹۵۸ م.
۱۵۹.آینده فارسی در هند، «فارسی سوسایتی»، علیگره، اکتبر ۱۹۵۸ م.
۱۶۰.مثنوی تنقیح‌الاشعار، «اورینتل کنفرانس»، حیدرآباد، ۱۹۵۳ م.
۱۶۱.مثنوی منبع‌الانهار، «اورینتل کنفرانس»، حیدرآباد، ۱۹۵۳ م.
۱۶۲.خطّاطی عادل‌شاهی، «اورینتل کنفرانس»، حیدرآباد، ۱۹۵۳ م.
۱۶۳.نسخه‌های خطّی خلاصة‌الاشعار، «اورینتل کنفرانس»، دسامبر ۱۹۵۵ م.
۱۶۴.تحریک اعظم کیوان، «اورینتل کنفرانس»، دهلی، دسامبر ۱۹۵۷ م.
۱۶۵.مرغوب‌القلوب، مثنوی شمس تبریز، «اورینتل کنفرانس»، بُهبهنیشور (اوریسه).
۱۶۶.نسخه ایرانی تذکرهٔ میخانه، «اورینتل کالج میگزین»، نوامبر ۱۹۵۶ م.
۱۶۷.تکملهٔ میخانه (متن فارسی)، «اورینتل کالج میگزین»، اوت ۱۹۵۷ م.
۱۶۸.فروهی استرآبادی، «اورینتل کالج میگزین»، نوامبر ۱۹۵۸ م.
۱۶۹.چند نثر پاره مهم خیام، «اورینتل کالج میگزین»، نوامبر ۱۹۵۹ م.
۱۷۰.نامه غازان‌خان به‌نوه بهاءالدّین زکریا، «اورینتل کالج میگزین»، پتنا.
۱۷۱.بعضی از مسائل تحقیق تاریخی، «علیگره میگزین».

۱۷۲.یک مخطوطه دیوان شاه کمال‌الدّین، «تاریخ اردو ادب»، علیگره، اوت ۱۹۵۸ م.
۱۷۳.ارتقای اردو ادب در بیجاپور، «تاریخ اردو ادب»، ۱۹۶۰ م.
۱۷۴.اطّلاعات بیشتر در مورد خانواده معمار تاج محل، «هستری جرنل»، فوریه ۱۹۵۹ م.
۱۷۵.نذر محمّد قلی قطب‌شاه، ادب‌نوازی سلاطین شاهی، «هستری جرنل».
۱۷۶.یک گزارش در زمینه رسم‌الخط اردو، «هستری جرنل».
۱۷۷.تحقیق در اردو، نقوش لاهور، پاکستان، ۱۹۵۹ م.
۱۷۸.مشکلات تحقیق متنی، لاهور، پاکستان، مارس، ۱۹۶۳ م.
۱۷۹.ابن حسام، شاعر عهد محمّد تغلق، لاهور، پاکستان، آوریل، ۱۹۶۶ م.
۱۸۰.تاریخ فاریاب، «یونیورستی جرنل»، بخش فارسی، کلکته.
۱۸۱.شاعران دورۀ فیروز تغلق، نذر رحمان، ۱۹۶۶ م.
۱۸۲.پروفسور مختارالدّین احمد، یک دوست، نذر مختار، مجلس نذر مختار، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.
۱۸۳.امیر خلف بن پادشاه سیستان، نذر مختار، مجلس نذر مختار، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.
۱۸۴.تحقیقات پروفسور محمود شیرانی در زمینه زبان و ادب فارسی، «رساله اردو»، ج ۵۴، شماره ۴، ۱۹۸۰ م.
۱۸۵.بررسی مطالب تاریخی و ادبی فوایدالفواید، «منادی»، دهلی‌نو، ج ۵۶، شماره ۱۱، ۱۹۸۱ م.
۱۸۶.عناصر هندی در ادات‌الفضلا، اردو، کراچی، اکتبر ۱۹۶۷ م.
۱۸۷.چند شاعر غیرمعروف عهد خلجی و تغلق، «صحیفه»، شماره ۴۲.
۱۸۸.نثر فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ‌های فارسی، تحریر، دهلی، ۱۹۶۸ م.
۱۸۹.عزّالدّین بختیار از امرای نامور دورۀ شمس‌الدّین التتمش، «دانش»، اسلام‌آباد، پاکستان، بهار، شماره ۹، ۱۳۶۶ م.
۱۹۰.اهمیّت ویژگی‌های املا در نسخه‌شناسی (کلیات سلمان و سعدی)، «خدابخش جرنل»، پتنه.
۱۹۱.غزلیات سلمان ساوجی، «خدابخش جرنل»، پتنه.
۱۹۲.وجه تسمیه حیدرآباد، «خدابخش جرنل»، پتنه.

۱۹۳.سفینهٔ نزهةالمجالس، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۴، ۱۹۹۰ م.
۱۹۴.خانواده جی‌هانی، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۴، ۱۹۹۰ م.
۱۹۵.اشعار منقول فارسی در چچ‌نامه، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۵، ۱۹۹۱ م.
۱۹۶.چند مأخذ جدید تاریخ سیاسی و فرهنگی مکران، سند، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۶، ۱۹۹۲ م.
۱۹۷.نسخه فرهنگِ قواس کراچی و حواشی آن، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۶، ۱۹۹۲ م.
۱۹۸.لسان‌الشّعرا، تحقیق، دانشگاه سند، نیو کیمپس، جام شورو، شماره ۷، ۱۹۹۳ م.
۱۹۹.یک لغت‌نگار فارسی در عهد فیروزشاه تغلق، گوشهٔ نذیر احمد، شماره ۷، ۱۹۹۴ م.
۲۰۰.یادداشت‌هایی در مورد چند قطعه فارسی، گوشهٔ نذیر احمد، شماره ۷، ۱۹۹۴ م.
۲۰۱.فرقه نقطوی و عروج آن در عهد اکبر، گوشهٔ نذیر احمد، شماره ۷، ۱۹۹۴ م.
۲۰۲.نظری بر ذخایر مخطوطات کتابخانهٔ مولانا آزاد، گوشهٔ نذیر احمد، شماره ۷، ۱۹۹۴ م.
۲۰۳.نامه‌های قطب‌شاهی (اردو، علیگره).
۲۰۴.نامه‌های عادل‌شاه (اردو، علیگره).
۲۰۵.فارسی و هندوستان (اردو، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، سلسلهٔ خطباتِ خدابخش، ۱۹۷۶ م).
۲۰۶.بدیع‌الدّین ترکوسیتانی، اردو، «مجلّه علوم اسلامیه»، علیگره، ژوئن ـ دسامبر ۱۹۶۵ م.
۲۰۷.یک نظر بر ترتیب مدارالافاضل (اردو).
۲۰۸.حمید قلندر (اردو، لاهور).
۲۰۹.معمای کاهی، اردو، «اورینتل کالج میگزین».
۲۱۰.رساله قافیه کاهی (اردو، کلکته).
۲۱۱.صادق اصفهانی (اردو، کلکته).
۲۱۲.خطوط پادشاهان دکنی (اردو، علیگره).

۲۱۳.اوّلین ترجمه فارسی عوارف‌المعارف (اردو، کلکته).
۲۱۴.نصیب اخوان مطهرگره، اردو، «مجلّه علوم اسلامیه»، علیگره، ژوئن ـ دسامبر ۱۹۶۸ م).
۲۱۵.اسماعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی، مترجم عوارف‌المعارف (اردو، دهلی).
۲۱۶.برهان قاطع، اردو، «مجلّه علوم اسلامیه»، علیگره، ژوئن ـ دسامبر ۱۹۶۹ م).
۲۱۷.خلیل‌الله: خطّاط شاهی بیجاپور (اردو، حیدرآباد).
۲۱۸.شیروانی و تحقیق فارسی وی (اردو، کراچی).
۲۱۹.شبلی و نقش وی (اردو، اعظم‌گره).
۲۲۰.ایاز: یک جنرال دربارِ محمود (اردو، دهلی‌نو).
۲۲۱.قصاید ثعالبی نیشاپوری (یک مأخذ مهمّ تاریخ سامانی و غزنوی)، اردو، کراچی.
۲۲۲.اسلامی سوسایتی کی تعلیمات، (اردو، اعظم‌گره).
۲۲۳.سه نثر قمی (لاهور).

مقاله‌های انگلیسی

۲۲۴.تاریخ عادل‌شاهی، یو.پی. ایجوکیشن الله‌آباد، اکتبر ۱۹۴۷ م.
۲۲۵.گلزار ابراهیمی، آل اندیا اورینتل کنفرانس، ج ۱.
۲۲۶.کتابِ نورس، اسلامک کلچر، ج ۲۸، ژوئیه ۱۹۵۴ م.
۲۲۷.لهجات سکندرشاهی، یک کتاب منفرد در زمینه موسیقی هندی در عهد سکندر لودی، (۱۴۸۹–۱۵۱۷)، اسلامک کلچر، ج ۲۸، ۱۹۵۴ م.
۲۲۸.فرّخ حسین، هنرمند شاهی در دربارِ عادل‌شاه دوم و نقّاشی‌های وی، اسلامک کلچر، حیدرآباد، ج ۳۰، ژانویه ۱۹۵۶ م.
۲۲۹.عمادالدّین ریاضی و باغستان وی، اسلامک کلچر، اکتبر ـ ژانویه ۵۷–۱۹۵۶ م.
۲۳۰.نقطوی تحریک، شورای روابط فرهنگی هند، دهلی، ژوئن ۱۹۵۷ م.
۲۳۱.تقی اوحدی، مهم‌ترین تذکره‌نویس اواخر قرن دهم، اسلامک کلچر، حیدرآباد، ج ۳۲، ۱۹۵۸ م.
۲۳۲.دستورالافاضل و مؤلّف آن، اندو ایرانیکا، ج ۲۰، ۱۹۶۷ م.

۲۳۳.فرّخ بیگ و فرّخ حسین، هنرمندان دربارِ ابراهیم عادل‌شاه دوم و نقّاشی‌های آنها، اسلامک کلچر، حیدرآباد، آوریل ۱۹۶۱ م.
۲۳۴.قطعه‌های اصلی سنایی، کنفرانس اورینتل، سرینگر، ۱۹۶۱ م.
۲۳۵.یک نسخه خطّی مهم لباب، اندو ایرانیکا، ج ۱۴، سپتامبر ۱۹۶۲ م.
۲۳۶.چند متن اصلی منثور و منظوم حکیم سنایی، ج ۱۶، اندو ایرانیکا، ژوئن، ۱۹۶۳ م.
۲۳۷.نظام‌الملک جنیدی، نخست وزیر التتمش، کنفرانس بین‌المللی اورینتلست، دهلی، ژانویه ۱۹۶۴ م.
۲۳۸.چند اشاره تاریخی در مورد مکران، اسلامک کلچر، آوریل ۱۹۶۴ م.
۲۳۹.قدیمی‌ترین منابع غزل‌های حافظ، اندو ایرانیکا، ج ۱۸، ۱۹۸۵ م.
۲۴۰.بعضی از شاعران هند و ایران در سده سیزدهم، ۱۹۶۵ م.
۲۴۱.خلیل الله، خطاط شاهی دربار بیجاپور، ویژه‌نامه نذر ذاکر.
۲۴۲.مطالعاتِ عربی و فارسی در هند، خطبات رئیس آل اندیا اورینتل کنفرانس، اجلاس ۲۳، بخش عربی و فارسی، علیگره، اکتبر ۱۹۶۶ م.
۲۴۳.روابط بیجاپور با شاه عبّاس، اسلامک کلچر.
۲۴۴.خطّاطی دربارِ بیجاپور، اسلامک کلچر، حیدرآباد.
۲۴۵.روابط دیپلماتیک ابراهیم عادل‌شاه با صفویه.
۲۴۶.عناصر هندی در لغات قدیمی فارسی.
۲۴۷.عناصر اردو در ادات، مجلّه اورینتل کالج.
۲۴۸.تأثیر دساتیر بر غالب، کنفرانس بین‌المللی غالب، ۱۹۶۸ م.
۲۴۹.دستورالافاضل.
۲۵۰.هیئت دیپلماتیک عادل‌شاه در دربارِ شاه عبّاس، اسلامک کلچر، ج ۴۳، ۱۹۶۹ م.
۲۵۱.نامه‌های فرمانروایان دکن به‌شاه عبّاس ایرانی، میدیول اندیا، ج ۱، ۱۹۶۹ م.
۲۵۲.شاه خلیل‌الله خوشنویس، خطّاط دربارِ عادل‌شاه، اسلامک کلچر، ج ۴۴، ۱۹۷۷ م.
۲۵۳.بررسی تاریخ بیهقی.
۲۵۴.برهان قاطع و هزوارش.
۲۵۵.یک شاعر دربارِ شاهان شرقی جونپور.

۲۵۶.قدیمی‌ترین ترجمه فارسی «عوارف‌المعارف»، اندو ایرانیکا، ج ۲۵، ۱۹۷۲ م.
۲۵۷.رشیدالدّین فضل‌الله و کتاب اسوله و اجوبه وی.
۲۵۸.ظهیرالدّین عبدالرّحمن بن علی بن بزگوش شیرازی و ترجمه فارسی عوارف‌المعارف، اسلامک کلچر، ج ۲۷، ۱۹۷۴ م.
۲۵۹.کتاب‌الابنیاء.
۲۶۰.عمادالدّین حسین ریاضی، نوهٔ استاد احمد، معمار تاج محلّ و تذکره باغستان، اسلامک کلچر، ج ۳۰، ۱۹۵۶ م و ج ۳۱، ۱۹۵۷ م.
۲۶۱.محمّدصادق اصفهانی، یک کارمند بنگالی در عهدِ شاه‌جهان، اندو ایرانیکا، ج ۲۴، ۱۹۷۱ م.
۲۶۲.شاعران کلاسیک فارسی در اعجاز خسروی امیر خسرو.
۲۶۳.امیرخسرو به‌عنوان ناقد، مطالعه دیباچه غرّةالکمال، ویژه‌نامه امیر خسرو، ۱۹۷۵ م.
۲۶۴.امیر خسرو و سیکولرزم.
۲۶۵.امیر خسرو به‌عنوان شاعر و دانشمند.
۲۶۶.فارابی و وطن وی.
۲۶۷.عمید لویکی شاعر فارسی قرن هفتم، احوال وی و آثار، اسلامک کلچر، ۱۹۷۷ م.
۲۶۸.بدیع‌الدّین ترک سیستانی و آثار وی، افغانستان، اندو ایرانیکا، ج ۲۴، ۱۹۷۲ م.
۲۶۹.سوء تفاهم درباره عمید لویکی.
۲۷۰.عبدالعزیز ویاضی، زندگینامه‌نگار دو روحانی دکنی.
۲۷۱.آلبوم هنری مرقع گلشن و دو نقّاشی عادل‌شاهی.
۲۷۲.سهم ابن سینا در ترویج زبان و ادبیات فارسی، اندو ایرانیکا، ج ۳۴، ۱۹۸۱ م.
۲۷۳.تحقیقات فارسی در هند، فهم و مسائل، اندو ایرانیکا، ج ۳۵، مارس ـ ژوئن ۱۹۸۲ م.
۲۷۴.بعضی از منابع تاریخی در گلستان و چند یادداشت در متن، اندو ایرانیکا، ج ۳۶، مارس ـ دسامبر ۱۹۸۲ م.
۲۷۵.اهمیّت دیوان حافظ، محمّد قزوینی و دکتر خانلری، اندو ایرانیکا، ج ۴۰، ۱۹۸۷ م.
۲۷۶.معرّفی اجمالی خلاصة‌الاشعار، آل اندیا اورینتل کنفرانس، اسلامک کلچر، ۱۹۵۵ م.
۲۷۷.ناظم تبریزی، مؤلّف ناظم گزیده، آل اندیا اورینتل کنفرانس، ۱۹۵۷ م.

۲۷۸.ریشه‌یابی اثرات زبان فارسی در چین و جنوب شرق آسیا در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، مطالعات در اسلام، اسلامک کلچر، ج ۱۸، ژانویه ـ آوریل ۱۹۸۱ م.

۲۷۹.نفوذ فارسی و فرهنگ آن در هند، اندو ایرانیکا، مارس، ژوئن، سپتامبر، دسامبر ۱۹۸۴ م.

۲۸۰.رشیدالدّین فضل‌الله، یک مؤرّخ و دانشمند مسلمان در اوایل قرن چهاردهم، مطالعاتِ تاریخ طب و علوم، ج ۱۱–۱۰، ۸۷–۱۹۸۶ م.

۲۸۱.احمد بن عبدالله خجستانی، مجلّه تحقیقات فارسی، بیاض، انجمن فارسی، دهلی، ج ۲–۱، ۱۹۸۶ م[1].

۲۸۲.خانوادۀ فالی فارس، دهلی.

۲۸۳.بازدید همایون از ایران، لیتریری ریمینس، کلکته.

۲۸۴.اهمیّتِ نسخۀ خطّی هنری و تاریخی تیموریان در هند.

کتابنامه

۱. احمد، نذیر، *هندی زبان و ادبیات فارسی*.

۲. بلقیس، ماریه، *نذیر احمد در نظر دانشمندان*، اسلامک وندرس بیورو، ۲۰۰۲ م.

۳. خاتون، ریحانه، *کارنامه نذیر احمد*، اسلامک وندرس بیورو، ۲۰۰۳ م.

۴. *عابدی‌نامه*، گروه زبان و ادبیات فارسی، انجمن فارسی دهلی، ای.اس. پرنترس، جامع مسجد، دهلی، ۱۹۹۰ م.

۵. مجلّۀ «هنر چشم‌انداز اثبات فرهنگی»، تیرماه ۱۳۸۲ ش، شماره ۱، تهران.

[1]. کارنامۀ نذیر احمد، ص ۱۲۹ تا ۱۳۳.

محمّد قاسم سروری نگارندهٔ مجمع‌الفرس

شادروان نذیر احمد*

کتاب مجمع‌الفرس سـروری   بود اهـل تتبّـع را ضـروری[1]

نگارنده *مجمع‌الفرس* که به‌نام *فرهنگ سروری* نیز شناخته می‌شود، محمّد قاسم سروری است که در سال ۱۰۰۸ ق[2]، این فرهنگ را در اصفهان به‌نگارش درآورد. پدرش حاجی محمّد کاشانی[3] نام داشت. محمّد قاسم ذوق شعرسرایی داشت و «سروری» تخلّص می‌کرد. اهل کاشان بود و به‌همین دلیل به‌کاشانی شهرت دارد. به‌همین دلیل، تقی کاشی مؤلّف *خلاصة‌الاشعار*[4] سروری را در ذیل شعرای کاشان نامبرده است. تقی اوحدی اصفهانی که مانند تقی کاشی، معاصر سروری بوده است، می‌نویسد[5]:

«مولانا سروری از کاشان است، امّا اکثر اوقات در صفاهان[6] رحل اقامت افکنده به‌سر می‌کند، نام وی محمّد قاسم است».

به‌قول تقی کاشی در *خلاصة‌الاشعار*[7] پدرش در اصفهان کفش‌دوز بود و به‌گفته تقی اصفهانی صاحب *عرفات‌العاشقین*، سروری نیز در ابتدا کفش‌دوزی می‌کرد.

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

۱. این بیت در مقدّمه کتاب به‌طور عنوان آمده است.

۲. رک: مقدّمه، ص ٦.

۳. همان.

٤. نسخه دیوان هند (India Office)، شماره ٦٦٨–٦٦٧، ورق ٩٦٩.

٥. *عرفات‌العاشقین* نسخه خدابخش﵁پتنا، ﵁ ﵁I.

٦. نیز رک: *نظم گزیده*، نسخه کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.

۷. ورق ٩٦٩.

تقی اصفهانی[۱] می‌نویسد:

«قبل از ارتکاب شاعری در سرای چخشور[۲] دوزان صفاهان به‌امر کفش‌دوزی قیام می‌نمود و مرتبه به‌مرتبه به‌شاعری افتاد، اکنون از حرفت قدیم خود چنان بیزار شده که از نام کفش آزرده می‌شود».

خان آرزو نیز در *مجمع‌النفایس*[۳] قول تقی کاشی و تقی اصفهانی را تأیید کرده است. علی ابراهیم خلیل خان تذکره‌نویس قرن سیزدهم در اثر خود به‌نام *صحف ابراهیم*[۴] چنین می‌گوید:

«و اوایل در اصفهان به‌کفش‌دوزی مشغول بود و بعدِ کسبِ فضل، دست از آن کار به‌حدّی برداشته که از نام آن می‌رنجید».

از اقوال برخی از تذکره‌نویسان چنین برمی‌آید که سروری تا سال ۱۰۳۶ ق و به‌قول برخی دیگر تا سال ۱۰۳۸ ق در اصفهان اقامت داشت و طی سکونت خود در این شهر *مجمع‌الفرس* را به‌نگارش درآورد. تقی اصفهانی صاحب *عرفات‌العاشقین* نیز در همین ایام در اصفهان زندگی می‌کرد و فرهنگ فارسی به‌فارسی *سرمه سلیمانی*[۵] را دست نگارش داشت. سروری به‌دلیل رنجش خاطری که از سوی تقی اوحدی اصفهانی داشت، نزد حاکم وقت اصفهان رفت و از او شکایت کرد. تقی اصفهانی این‌گونه می‌نویسد[۶]:

---

۱. *عرفات*، ورق ۳۲۱ الف.

۲. *مجمع‌النّفایس*، چقشور، ورق ۵۹ الف؛ نیز رک: *صحف ابراهیم*، ورق ۳۸۹ الف؛ *ریاض‌الشّعرا* ذیل سروری کاشانی و *مخزن‌الغرایب* ذیل سروری کاشی.

۳. *مجمع‌النّفایس*، ورق ۵۹ الف.

٤. *صحف ابراهیم*، ورق ۳۸۹ الف.

۵. این فرهنگ که از منابع *برهان قاطع* بود، به‌تصحیح و حواشی محمود مدبری، از طرف مرکز نشر دانشگاهی تهران در ۱۳٦٤ ش به‌چاپ رسید.

٦. ورق ۳۲۱ الف، نیز رک: مقدّمه مصحّح *سرمه سلیمانی*، ورق پانزده و شانزده. خلاصه همین مطالب را به‌حواله تقی اصفهانی، خان آرزو در *مجمع‌النفایس* ورق ۱۸٦ و سندیلوی در *مخزن‌الغرایب* چاپی، ج ۲، ص ٦۸۰ آورده‌اند.

«مضمون رُقعه بهجت و مسروری مولانا سروری از کاشان است امّا اکثر اوقات در صفاهان رحل اقامت افکنده بسر می‌کند... صاحبِ دقّت ادراک و تتبّعِ الفاظ فرس است. در حقّ لغات دری فرس فرهنگی ساخته به‌غایت مفید، و در این ایام استماع شد که تغییرات داده باشد، وقتی که این ذرّه در صفاهان رساله *سرمه سلیمانی*[۱] را در حلّ لغات دری و فارسی به‌اتمام رسانیدم، از حسد و رشک شکایت کمینه نزد حاکم عراق میرزا محمّد[۲] وزیر خراسانی که صاحب کمال ادراک و جامع بوده، برده، گفت که فلانی لغات مرا داخل رساله خود نموده، گفت: عبارت تو را اقتباس نموده؟ گفت: نه، لغات مرا برداشته، باز پرسیدند که آن لغات را تو وضع کرده بودی؟ گفت: نه، در جواب فرمودند که پس هرگاه تو به‌این مایه جمعیت و تتبّع توانی لفظ چندی را جمع ساخت و معانی بر او مرتب داشت، او خود به‌طریق اولی، والحق چون مادّه قابلی به‌دست خوش‌طبعان افتاده بود مدّتی او را بر سر همینِ پیش کشیده، مهزله ساخته بودند لهذا شرمنده به‌کاشان رفت و الحال که بنده به‌هند[۳] آمده‌ام، باز مدّتی است که در صفاهان است».

نظم گزیده[٤] درباره سروری چنین آورده است:

«در دارالسلطنت اصفهان زاویه‌نشین مدرسه است».

---

۱. *سرمه سلیمانی* فرهنگی فارسی به‌فارسی است بدون شاهد. ترتیب لغات بر حسب حرف اوّل و حرف آخر مانند *فرهنگ سروری* است به‌سی و دو باب به‌تعداد سی و دو حرف، و به‌قول مصحّح تعداد لغاتی که معنی آنها در این فرهنگ درج شده، پنج هزار و هشتصد و پنجاه است (رک: مقدمه مصحّح، ص هفده).

۲. مجمع*النفایس*: نزد پسر میرزا محمّد وزیر خراسان و یزد، مخزن*الغرایب*: پیش امیری رفته، اظهار ساخت. *عالم آرای عبّاسی* از ذکر این وزیر خالی است.

۳. تقی اصفهانی در سال ۱۰۱۵ ق به‌هند آمده (رک: مقدّمه مصحّح، ص چهار).

٤. *نظم گزیده*، نسخه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، ورق ۵۹ الف، نیز رک﷽ صحف *ابراهیم*، ورق ۳۸۹.

ناظم تبریزی مؤلّف *نظم گزیده*[1] نگارش این اثر را در سال ۱۰۳٦ ق آغاز کرد و پس از وفات شاه عبّاس صفوی آن را به‌اتمام رساند. چنانچه خود ناظم می‌گوید:

«و حسب‌الامر پادشاه جم جاه جنّت آرامگاه شاه عبّاس ماضی حسینی موسوی متوجّه این امر خطیر گردید و خلاصه عمر گرامی صرف این سفینه محیط آفرینش نموده...»

شاه عبّاس صفوی در تاریخ بیست و چهارم جمادی‌الاولی سال ۱۰۳۸ ق دار فانی را وداع گفت[2]. بنابراین شکی نیست که نگارش تذکره *نظم گزیده* پس از تاریخ وفات شاه عبّاس به‌پایان رسیده باشد. *نظم گزیده* در دو جلد است. جلد اوّل در سال ۱۰۳٦ ق به‌پایان رسید و کار تألیف جلد دوم آن پس از سال ۱۰۳۸ ق انجام یافت.

اگر این تذکره در اصفهان نگاشته شده باشد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که صاحبِ تذکره *نظم گزیده* در سال ۱۰۳۸ ق در اصفهان بوده و به‌احتمال فراوان در همین ایام با سروری ملاقات داشته است که ذکر آن در جلد دوم کتاب آمده است؛ امّا این ملاقات به‌سه دلیل بعید به‌نظر می‌رسد. اوّل آنکه به‌قولِ *ریاض‌الشّعرا*، صاحبِ *عرفات* او را در سال ۱۰۳۷ ق در گجرئت دیده بود و دوم آنکه مرحوم سعید نفیسی در ملاقاتی با نگارنده این مقاله اظهار کرد که ناظم جلد دوم این اثر را در هند به‌پایان رسانده بود و سوّم آنکه در نسخه *مجمع‌الفرس* ثبت‌شده در موزه بریتانیا یادداشتی به‌قلم مؤلّف وجود دارد که حاکی از حضور وی در لاهور در سال ۱۰۳٦ ق است.

در *مرآةالعالم*[3] آمده است:

«سروری در عهد فردوس آشیانی (شاه‌جهان) به‌هند آمده».

---

۱. *نظم گزیده*، نسخه خطّی کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، ورق ۵۹ الف، نیز رک مقاله راقم در *معارف*، شماره ۱، مجلّد ۸۰، ص۷–۲٦. از فقره *نظم گزیده* سال ۱۰۳٦ ق برآید و همین تاریخ آن تذکره است.

۲. *عالم آرای عبّاسی*، ج ۲، ص ۱۰۷۳، ۱۰۷۷.

۳. نسخه خطّی کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ورق ٤۵۲ الف.

بنابراین از آنجا که شاه‌جهان در هفتم جمادی‌الثانی سال هزار و سی و هفت بر تخت نشست[۱]، مشخّص است که تاریخ ورود سروری به‌هند پیش از ۱۰۳۸ ق ممکن نبوده است. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که سروری تا سال ۱۰۳۸ ق در ایران بود.

دکتر ریو[۲] در این باره می‌نویسد:

Sururi's habitual residence was Isfahan, where he was seen by Pietro della Valle 1032 A.H. (see *Ousdey's Collection* No. 389). He left it for India where he stayed sometime in the court of Shahjahan, and died on his way from thence to Makkah (see ***Mirat-ul Alam*** and ***Riaz-ush Shuara***[3] fol. 217) It will be seen further (on f. 500[a]) that he had reached Lahore as early as 1036 A.H.

از این نوشته ریو می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. بدون شک سروری تا سال ۱۰۳۲ ق در اصفهان ساکن بود.

۲. سروری در سال ۱۰۳۶ ق و احتمالاً در دوره جهانگیر در لاهور دیده شده بود.

۳. وی چند مدّتی در دربارِ شاه‌جهان بود و پس از آن عزیمت سفر حج کرد و در راه بمرد. ریو درباره حضور سروری در لاهور در سال ۱۰۳۶ ق می‌گوید[۴]:

At the bottom of the last page is actually found the following somewhat mutilated subscription which if genuine, would show that Sururi had. written the above verses in Lahore 1036 A.H.

یادداشتی که ریو به‌آن در عبارت پیشین اشاره و استناد کرده است، از روی نسخه‌ای به‌قلم خود سروری بوده که اصل آن به‌قرار ذیل است[۵]:

«نمقته به‌تاریخ ثامن عشر سنه ۱۰۳۶ هجری و انا مؤلّف هٰذا الکتاب و ناظم هٰذه *الابیات المعانی* سروری کاشانی لاهور صانها الله...»

---

۱. *عمل صالح*، چاپ وحید قریشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. *فهرست مخطوطات خطّی فارسی*، ج ۲، ص ٤۹۸.

۳. یوسف شیرازی در *فهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار* از این غلط نتیجه‌گیری کرده است، به‌گفته ریو پس از سال ۱۰۳۲ ق به‌هندوستان رفته و نیز از *مرآةالعالم* و *ریاض‌الشّعرا* نقل کرده است که به‌سال ۱۰۳٦ ق به‌لاهور رسیده باشد یا چنانکه واضح است، نتیجه اخیر مبنی بر قول هر دو تذکره نیست.

٤. *فهرست مخطوطات فارسی*، ج ۲، ص ۵۰۰–٤۹۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۰۰–٤۹۹.

بنابراین به‌احتمال فراوان سروری در سال ۱۰۳٦ ق در لاهور حضور داشته است. دکتر علی اصغر حکمت[۱] در عبارت ذیل، تاریخ ورود وی به‌هند را ۱۰۳۲ ق ذکر کرده است:

«شرح حال او در *تذکره تقی‌الدّین کاشی* و *سفینه* خوشگو و *ریاض‌الشّعرا* مسطور است، خلاصه اینکه وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ ق به‌هندوستان رفته و دربارِ شاه‌جهان را دریافته و بعد در مکه درگذشته است».

بدون شک ذکر سال ۱۰۳۲ ق به‌عنوان تاریخ ورود سروری به‌هند درست نیست. به‌نظر می‌رسد تاریخ صحیح ورود سروری به‌هند همان ۱۰۳٦ ق باشد که دکتر ریو به‌استناد از یادداشت خود مؤلّف بر نسخه مجمع*الفرس*[۲] نقل کرده است.

«زیرا شاه‌جهان پس از جهانگیر در جمادی‌الثانی ۱۰۳۷ ق بر تخت نشست و تردیدی نیست که سروری در عهدِ جهانگیر گورکانی و قبل از به‌سلطنت رسیدن شاه‌جهان به‌هند رفته بود و به‌همین دلیل این گفته مرحوم علی اصغر حکمت که سروری در سال ۱۰۳۲ ق به‌هند رفته و دربارِ شاه‌جهان را دریافته است، معتبر نیست».

در این باره بررسی اقوال ذیل نیز لازم است:

در *تذکره نصرآبادی*[۳] آمده:

«امّا در هند که رفت، فرهنگ میر جمال‌الدّین انجوی را به‌نظر گذاشته، فرهنگ مبسوطی نوشت».

در سفینه خوشگو[٤] چنین آمده:

«از نوشته نصرآبادی مستفاد می‌شود که در ایران، فرهنگی مختصر از او در میان است، چون در عهدِ جهانگیر به‌هندوستان رسید و فرهنگ *جهانگیری* که میر جمال‌الدّین انجو نوشته، به‌نظر آورد و فرهنگ مبسوطی نوشت».

---

۱. مقدّمهٔ *برهان قاطع*، ج ۱، ص هشتاد و پنج.

۲. نسخه موزه بریتانیا.

۳. ص ۲۹۱.

٤. رک: فهرست *مدرسهٔ سپهسالار*، ج ۲، ص ۲۱۹.

این هر دو بیان مبنی بر بیان زیر از مؤلّف *فرهنگ سروری*[1] است:

«پوشیده نماند که مؤلّف این نسخه یعنی خوشه‌چین معانی سروری کاشانی موفّق به‌مطالعه فرهنگ نوّاب معلّی القاب... شاه جمال‌الدّین حسین انجو که در این میان از هند آوردند، مشرّف شد و این نسخه را به‌الحاق بعضی از لغات و فواید از آن مزین گردانید».

از این بیان پرواضح است که *فرهنگ جهانگیری* در سال ۱۰۲۸ ق از هند به‌ایران برده شده و سروری از روی همین فرهنگ مطالبی را به‌فرهنگ خود اضافه کرده بود؛ چنانکه در *تذکره نصرآبادی* و *تذکره* خوشگو به‌آن اشاره شده است.

لازم است یادآوری شود که در *منابع جهانگیری* نام *فرهنگ سروری* درج شده است و همین طور در *فرهنگ سروری* (تحریر سوّم پس از ۱۰۲۸ ق) از *فرهنگ جهانگیری* سخن به‌میان رفته است. البتّه تحریر اوّل *فرهنگ جهانگیری* در سال ۱۰۰۸ ق به‌پایان رسیده است. ذکر *فرهنگ سروری* در مأخذ *فرهنگ جهانگیری* که در سال ۱۰۱۵ ق تألیف شده است، تعجّب‌آور نیست. البتّه سروری در سال ۱۰۲۸ ق در تحریر اوّل فرهنگ خود تجدید نظر کرد و نام *فرهنگ جهانگیری* را در مأخذ کتاب خود آورد؛ امّا دکتر حکمت نه تنها متوجّه این مهم نشده، بلکه در عبارت ذیل[2] چنین اظهار تعجّب کرده است:

«از *تذکره نصرآبادی* چنین برمی‌آید که وی در هندوستان پس از اطّلاع از *فرهنگِ جهانگیری*، فرهنگِ خود را بسط و تفصیل داده است و عجیب این است که صاحب *فرهنگ جهانگیری* کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مأخذ خود ذکر کرده است».

آثار سروری

مهم‌ترین اثر سروری همین *مجمع‌الفرس* است که ذکر آن رفت. این کتاب به‌قولِ خود نویسنده در سال ۱۰۰۸ ق در اصفهان نگارش شده است:

---

۱. در تمام نسخه‌های تحریر سوّم که در سال ۱۰۲۸ ق پس از تجدید نظر تهیه شده، این عبارت موجود است، رک: فهرست ریو، ج ۲، ص ۵۰۰–٤۹۹.

۲. مقدّمهٔ *برهان قاطع*، ص هشتاد و پنج.

«امّا بعد[۱] بر رأی معنی آرای ارباب فطنت و دهاء و ضمیر بیضا تنویر اصحاب فطنت و ذکاء مخفی نماند که چون فقیر حقیر کسیرالقلب، کثیرالتقصیر بنده جانی محمّد قاسم بن حاجی محمّد کاشانی المتخلّص به«سروری» در تتبّع اشعار بلاغت آثار اکابر بسیار کوشیده بود و در ضمن آن لابد کتب لغات عرب و فرس آنچه در میان بود، دیده، امّا چون تتبّع اشعار به‌لغت فرس بیشتر احتیاج می‌باشد، همّت بر تفحّص آن مصروف ساخت تا به‌تأیید ربّانی و توفیق سبحانی در سنه ثمان و الف شانزده نسخه[۲] که تفصیل اسامی[۳] ایشان این است:

اوّل : *شرف‌نامه احمد منیری*، تألیف ابراهیم قوام فاروقی؛

دوم : *معیار جمالی*، افصح‌المتکلّمین شمس فخری؛

سوّم : *تحفة‌الاحباب*، حافظ اوبهی؛

چهارم : *رساله حسین وفایی*[۴]؛

پنجم : *رساله ابومنصور علی* بن احمد اسدی طوسی؛

ششم : *رساله ابراهیم* بن میرزا شاه حسین اصفهانی؛

هفتم : *رساله محمّد* بن هندوشاه؛

هشتم : *مؤیدالفضلا*؛

نهم : *شرح سامی فی الاسامی‌المیدانی*؛

دهم : *رساله ابوحفص سغدی*؛

یازدهم : *اداةالفضلا*، تألیف قاضی خان بدر محمّد دهلوی؛

---

۱. رک: *مجمع‌الفرس* (چاپی)، ص ۲-۱.

۲. فهرست فرهنگ‌ها از نظر الفبایی و تاریخ تصنیف ترتیب داده نشده است.

۳. از این جمله هفت کتاب یعنی دوّم، پنجم، هفتم، هشتم، سیزدهم، چهاردهم و شانزدهم به‌چاپ رسیده است. سیزدهم و پانزدهم توسّط راقم‌السّطور در هند چاپ شده و چاپ عکسی نسخه ترجمه صیدنه بیرونی (نسخه موزه بریتانیا) با مقدّمه مفصّل به‌انگلیسی، توسط بنده تهیه شده بود؛ امّا در مطبع گم شده و کوشش بنده به‌هدر رفته است.

۴. بنده قدیمی‌ترین نسخه این فرهنگ را در مقاله چاپ شده در مجلّه دانشگاه اسلامی علیگره (جلد ۱۳، شماره ۲-۱) معرّفی کرده‌ام.

دوازدهم : *جامع‌اللغات* منظوم *نیازی* حجازی. در بعضی نسخ به‌جای حجازی، بخاری نوشته شده است؛

سیزدهم : *نسخه زفان‌گویا*[1]؛

چهاردهم : ترجمه *صیدنه*[2] ابوریحان بیرونی؛

پانزدهم : نسخه *لطف الله* بن یوسف حلیمی که معنی لغات را به‌ترکی نوشته است؛

شانزدهم : *لسان‌الشّعرا*»[3].

سروری خلاصه‌ای از *مجمع‌الفرس* را تحت عنوان *خلاصة‌المجمع* تهیه و آن را به‌نام اعتمادالدّوله حاتم بیگ[4] اردوباری نخست وزیر شاه عبّاس صفوی معنون کرد، نسخه‌ای منحصر به‌فرد از این اثر در ملکیت آقای اسفندیاری[5] است. این نسخه در ۱۰۱۸ ق یعنی ده سال پس از تألیف رونویسی شد. در مقدّمه این خلاصه[6] چنین آمده است:

«بنده مذنب جانی سروری کاشانی چون از تألیف *مجمع‌الفرس* باز پرداخت، دید که بعضی از یاران به‌واسطه اینکه ایجاز در کلام مطلوب است یا به‌جهت آنکه در اجرت کاتب تخفیفی شود، در نوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت

---

۱. جلد اوّل و دوم این کتاب به‌تصحیح راقم‌السّطور را کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، هند در سال ۱۹۸۹ م به‌چاپ رساند.

۲. صیدنه بیرونی در زمان سلطان شمس‌الدّین التتمش (۳۳–۶۰۷) در هندوستان به‌قلم ابوبکر کاسانی به‌فارسی ترجمه شد. چون نام‌های ادویه به‌فارسی است، این کتاب در شمار فرهنگنامه‌ها قرار گرفت. در حاشیه نسخه شامل مجموعه موزه کراچی (رک: مقدّمه مصحّح *لسان‌الشّعرا*) مطالب این ترجمه در مقابل واژه‌های *زفان‌گویا* نقل شده است.

۳. بنده این فرهنگ را از روی دو نسخه (نسخه موزه کراچی و نسخه فلورانس ایتالیا) تصحیح کردم که خانه فرهنگ ایران آن را در سال ۱۹۹۵ م به‌چاپ رساند.

۴. حاتم بیگ از ۹۹۹ تا ۱۰۱۹ ق وزیر شاه عبّاس بود. پس از درگذشت او، پسرش ابوطالب بیگ بر عهده وزارت مأمور شد. رک: *عالم آرای عبّاسی*، ص ۲۱–۴۱۹، ۷۲۳، ۷۵۵، ۸۲۷ و غیره و برای پسرش، رک: ص ۷۲۸، ۸۰۷، ۹۶۰ و غیره.

۵. *فهرست مدرسهٔ سپهسالار*، ج ۲، ص ۲۲۲.

۶. همان.

لغت بدان منوط و مربوط است، حذف می‌کند و چهره شاهد این نسخه را از حلّی ربط عاطل می‌سازد، بنابر تمهید این مقدّمات به‌خاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف، خلاصه‌ای بنویسم و مجملی مرقوم گردانم از آن نسخه که مؤلّف است از شانزده کتاب که اسامی ایشان این است (پس از آن نام شانزده کتاب درج شده) تا جمعی که معانی آن لغات را مفصّل و لغات را مستشهد خواهند به*مجمع‌الفرس* رجوع فرمایند و بعضی که مجمل و محذوف‌الاستشهاد خواهند بدین خلاصه توجّه کنند و زبان قلم را از انتخاب و قلم زبان را از اعتراض قاصر و کوتاه سازند و این نسخه را موسوم به*خلاصة‌المجمع* ساختم...»

اگرچه تاکنون در آثار موجود به‌ذکری از *خلاصة‌المجمع* برنخورده‌ام، تقی اوحدی در بین سال‌های ۱۰۲۲ تا ۱۰۲٤ ق اطّلاعاتی را درباره آن به‌دست آورده بود. او می‌نویسد[۱]:

«(سروری) در لغات دری و فرس فرهنگی ساخته است به‌غایت سودمند و در این ایّام استماع شد که تغییرات کلّی در آن کتاب نموده که سهو و خطایی که واقع بوده از معانی بعضی الفاظ و غیر آن هم تغییر داده باشدٍ».

تحریر سوّم از مجمع‌الفرس

همان طوری که قبلاً اشاره شد، به‌قول خود سروری فرهنگ *جهانگیری* جمال‌الدّین حسین انجوی شیرازی در سال ۱۰۲۸[۲] ق از هند به‌ایران آورده شد و او امکان مطالعه آن را یافت و پس از آن کتاب خود را تجدید نظر کرد. در همان ایام وی امکان دسترسی به‌دو فرهنگ *شامل‌اللُّغة* تألیف قراحصاری که معانی لغات را به‌ترکی نوشته

---

۱. *عرفات‌العاشقین*، ورق ۳۲۱، نیز مجلّه *معارف* ۱، ۲، ج ۷۷.

۲. رک: پیشگفتار مصحّح، ص ۱، دیباچه دوّم، ص ۷؛ بقیه حاشیه ۲: بلاخمن در ایشیاتیک ژورنال، ج ۳۷ چند بار به‌جای ۱۰۲۸ سهواً ۱۰۳۸ ق نوشته شده است، مثلاً ملاحظه کنید: As 30 years, 1038, a seemed edition appeared, p. 12, vide also p. 16.

است[۱] و فرهنگ *تحفةالسّعاده* تألیف مولانا محمود[۲] بن شیخ ضیاءالدّین محمّد و مطالعه آنها را یافت. سروری در این باره می‌گوید:

«چون این تألیف به‌مرور ایّام منقّح شد و به‌تلاحقِ افکار مصحّح گردید، بنابراین نسخه‌ای که در این ایام تمام می‌شود، اعتبارش بیشتر است و فواید آن اتم و اوفر، امیدواری به‌کرم حضرت باری عزّ اسمه آن است که توفیق رفیق گرداند تا آن نسخ سابق نیز مصحّح شود و آن مجموع نیز به‌لباس تجدید ملبّس گردد بمنّه وجوده».

آشکار است که سروری برای سوّمین بار در فرهنگ خود تجدید نظر و اظهار امیدواری کرده است تا بتواند درباره نسخه‌های سابق این کتاب تجدید نظر کند. متأسفانه بعضی از تذکره‌نویسان دچار اشتباه شده‌اند. آنها می‌گویند که سروری به‌هندوستان رفته و فرهنگ *جهانگیری* را در آنجا مطالعه کرده و پس از آن فرهنگ خود تغییر داده و در آن تجدید نظر کرده است. مثلاً در *تذکره نصرآبادی*[۳] این‌گونه آمده است:

«امّا در هند که رفت فرهنگ میر جمال‌الدّین انجوی را به‌نظر گذاشته و فرهنگ مبسوط بنوشت»[٤].

خوشگو به‌نقل قولِ پیشین مطلب ذیل را افزوده است:

«از نوشته نصرآبادی مستفاد می‌شود که در ایران، فرهنگی مختصر از او در میان است، چون در عهدِ جهانگیری به‌هندوستان رسید و فرهنگ *جهانگیری* که میر جمال‌الدّین انجو نوشته است، به‌نظر آورد، فرهنگ مبسوطی بنوشت».

بدون تردید این دو بیان یادشده اعتبار ندارد.

---

۱. دیباچهٔ دوّم همان.
۲. رک: مقاله بنده شامل مجلّه علوم اسلامیه علیگره.
۳. ص ۲۹۱.
٤. *فهرست مدرسهٔ سپهسالار*، تهران، ج ۲، ص ۲۱۹.

لازم است یادآوری شود که در میان شانزده فرهنگی که اسامی آنها در ضمن تحریر اوّل کتاب مجمع*الفرس* درج است، نام کتاب لطف الله بن یوسف حلیمی دیده می‌شود که معانی لغات را به‌ترکی نوشته است و در تحریر سوم ذکر فرهنگ‌نویس دیگری به‌نام قراحصاری رفته که او نیز معانی لغات را به‌ترکی نوشته است. سروری از روی همین سه فرهنگ یعنی فرهنگ *جهانگیری*، *تحفة‌السّعاده* و *شامل‌اللّغات* درباره تحریرِ اوّل و دوم اثر خود تجدید نظر کرد. بدین‌سان فرهنگ مبسوطی به‌نام مجمع*الفرس* را به‌نگارش درآورد. در این میان سهم فرهنگ *جهانگیری* در تجدید نظر مجمع*الفرس* بیش از دو فرهنگ دیگر است. درباره هر سه تحریر از مجمع*الفرس* می‌توان گفت که تحریرِ نخست آن در سال ۱۰۰۸ ق، تحریرِ دوم در سال ۱۰۱۸ ق و تحریرِ سوّم که مفصّل‌تر است، در سال ۱۰۲۸ ق به‌بعد در ایران و در شهر اصفهان به‌نگارش درآمده است. تحریرِ اوّل در مأخذ جهانگیری و فرهنگ *جهانگیری* در مأخذ تحریرِ سوّم مجمع*الفرس* به‌چشم می‌خورد[۱].

مشخّصات مجمع‌الفرس

۱. این فرهنگ لغتنامه‌ای فارسی به‌فارسی است که همراه معانی و توضیحات، ابیات شاهد از شاعران قدیم و مُتأخّر را نیز دربردارد.
۲. ترتیب لغت‌ها بر حروف اوّل و آخر به‌سیاق *سرمه سلیمانی* و *فرهنگ جعفری*[۲] وغیره است.
۳. مأخذ در ذیل بیشتر واژه‌ها قید شده است.
٤. بعضی از معانی نقد شده‌اند.

به‌هرحال مجمع*الفرس* از نظر جامعیت و اشتمال بر شواهد شعری از کلام استادان کهن زبان فارسی و ذکر مأخذ نقل واژه و بیان اسناد معانی و نقد بعضی از معانی بهتر

---

۱. مجمع*الفرس* به‌کوشش محمّد دبیر سیاقی به‌سرمایه کتابفروشی علی اکبر علمی در تهران در سال ۱۳۳۸ ق/۱۳٤۱ ش در سه مجلّد چاپ شد.

۲. فرهنگ *جعفری* تألیف محمّد مقیم تویسرکانی به‌تصحیح سعید حمیدیان، از طرف مرکز نشر دانشگاهی تهران در ۱۳٦۲ ش چاپ شد.

از دیگر فرهنگ‌های فارسی است. اگرچه از نظر تعداد واژه‌ها و جامعیت معانی و ترتیب الفبایی این اثر به‌پای برهان قاطع نمی‌رسد، به‌سبب شواهد اشعار و ذکر سند و نقد معانی بر آن برتری دارد. از آنجا که در تألیف این کتاب ترتیب الفبایی دقیقاً رعایت نشده است، خواننده در پیدا کردن واژه مورد نظر با مشکل مواجه می‌شود؛ مثلاً در ذیل باب الالف، الف مع الالف ترتیب واژه‌ها این‌گونه است:

١- اندستا، ٢- ایلیا، ٣- آسا، ٤- اگرا، ٥- ارمیا، ٦- اندرزا، ٧- ارغا، ٨- ابستا، ٩- ابستا، ١٠- ایرسا، ١١- انگشتوا، ١٢- اشنوا، ١٣- آشکارا، ١٤- انوشا، ١٥- آوا، ١٦- آذرفزا، ١٧- آشنا، ١٨- ازارپا، ١٩- ازیرا، ٢٠- استروا، ٢١- ازدست فزا، ٢٢- اشنا، ٢٣- ابرکاکیا، ٢٤- استیا، ٢٥- الوا، ٢٦- انگزوا، ٢٧- اژدها، ٢٨- اقلیمیا، ٢٩- استقیلا، ٣٠- انارگیرا، ٣١- اوریا، ٣٢- آرا، ٣٣- ابا، ٣٤- انویا.

مثال‌های[1] بالا بیانگر این حقیقت است که نویسنده در نگارش واژه‌ها نظم و ترتیب و معیاری را رعایت نکرده و میان الف با مد، الف مفتوح، مضموم یا مکسور فرق و رجحانی قائل نشده است؛ زیرا وی واژه‌های اگرا، اندرزا و ابستا را به‌ترتیب قبل از واژه‌های ارمیا، ارغا و استا نگاشته است، در حالی که براساس ترتیب حروف الفبایی ارمیا، ارغا و استا باید به‌ترتیب پس از واژه‌های اگرا، اندرزا و ابستا نوشته می‌شد. البتّه این اشکال در بیشتر فرهنگ‌ها وجود دارد.

یکی از ویژگی‌های این فرهنگ و دیگر فرهنگ‌ها مانند *سرمه سلیمانی* و *فرهنگ جعفری* وغیره این است که در هر باب که به‌هر یک از حروف الفبا اختصاص یافته، فصلی به‌عنوان حرف ذال آمده است مثلاً:

در باب «الف» واژه‌های ذیل به‌ذال ختم شده است: ایزذ، اهنوذ، اشنوذ، اسفندمذ، ابرقباذ، اسپهبذ، آیین جمشیذ، اشتاذ، انگاریذ، استانیذ وغیره.

در باب «ب» لغات ذیل به‌ذال ختم شده است: بالاذ، بشکلیذ، بخشوذ، باکفذ، باربذ، بلیاذ: بربذ، بسوریذ، برستاذ، برهوذ، بیهوذ، بالیذ، بادغذ، بازخمیذ وغیره.

---

١. رک: پیشگفتار مصحّح، ج ١، ص ٣.

در باب «پ» پارسی واژه‌های ذیل به‌ذال ختم شده است: پانیذ، پایذ، پیشداذ، پخشوذ، پالوذ، پوذ، پناهیذ، پژوهیذ، پناهذ، پرولیذ، وغیره.

در باب «ت» نیز واژه‌های درج‌شده ذیل به‌ذال ختم شده است: تندیذ، تپیذ، توذ، تنبذ، ترنگذ، توفیذ، تبرزذ، ترنجیذ، توزیذ، توزذ وغیره.

در باب «ج» واژه‌های ذیل با ذال آمده است: جاویذ، جمشیذ، جرانذ...

در باب «چ» نیز این واژه‌ها به‌ذال ختم شده است: چکاذ، چنبذ، چنگذ، چهرزاذ، چفسیذ، چمانذ، چخیذ، چرویذ.

در باب «خ» واژه‌های ذیل به‌ذال ختم شده است: خنگ بیذ، خایذ، خشوذ، خلیذ، خرشاذ، خویذ، خراذ، خرداذ، خوذ، خمانیذ، خوشیذ، خساییذ، خسایذ وغیره.

این شیوه در دیگر باب‌های کتاب نیز به‌کار گرفته شده است.

در فرهنگ *سرمه سلیمانی* تألیف تقی اوحدی در ذیل هر حرف فصلی است که در ذیل آن هر حرف به‌ذال معجم ختم می‌شود و این همان *سرمه سلیمانی* است که به‌سبب آن بین سروری و تقی اوحدی اختلاف شدیدی روی داده بود. در همین زمان فرهنگ دیگری به‌نام فرهنگ *جعفری*[1] تألیف شده بود که در این فرهنگ نیز در ذیل هر باب واژه‌ها مختوم به‌ذال معجم است و عجیب آنکه تمامی ذال‌های این کتاب بدون نقطه یعنی مانند دال آمده است.

ذکر این نکته لازم است که منظور از ذال معجمه[2] یا ذال فارسی، حرفی است که مخصوص واژه‌های فارسی است و اندیشمندان و دانش‌پژوهان عصر قدیم در میان خود قاعده‌ای داشتند برای فرق گذاشتن بین دال مهمله و ذال معجمه.

ابونصر فراهی (م: ٦٤٠ ق) در *نصاب‌الصبیان* خود در این باره می‌نویسد[3]:

---

۱. فرهنگ *سروری* در سال‌های ۱۰۲۸–۱۰۰۸ ق و سرمه *سلیمانی* قبل از سال ۱۰۱۵ ق و فرهنگ *جعفری* در سال ۱۰٤۰ ق تألیف شده است، درباره وضع فرهنگ‌نویسی در قرن یازدهم، رک: مقدّمه مصحّح فرهنگ *جعفری*، ص هجده به‌بعد.

۲. نگاه کنید به‌مقاله «دال فارسی» شامل در مجموعه مقالات بنده به‌نام *قند پارسی*، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۸۸–٤۹.

۳. چاپ برلن، ص ٦٥.

در زبـــان فارســـی فـــرق میـــان دال و ذال
بشـنو ایـن را و فصـاحت را بـدین منـوال دان
آنکـه مـاقبلش بـود بـا حـرف علّـت سـاکنی
همچو بود و باد و بید و فـاذر آن را ذال خـوان
آنکه ما قـبلش بـود بـی‌حـرف علّـت سـاکنی
همچو مرد و درد و زرد و برد، آن را دال خـوان

همچنین شمس قیس رازی در *المعجم*[1] که در حوالی ٦٣٠ ق نگاشته شد، درباره حرف ذال این‌گونه توضیح می‌دهد:

«زاوید آن سه است، حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغت مضارع گرداند. چنانک آیذ، روذ، می‌گویذ، می‌شنوذ، حرف ضمیر و آن یا و ذالی است که در آخر کلمه فایده ضمیر جماعت حاضران دهد، چنانک می‌آییذ، و می‌رویذ و ربط را نیز باشد چنانک عالمیذ، توانگریذ، حرف دعا و آن الف و ذالی باشد که در اواخر افعال معنی دعا دهد چنانک برساذ و بدهاذ... و هر دالی که ماقبل آن یکی از دو حروف مد و لین است چنانک باذ و شاذ، سوذ و شنوذ و دیذ و کلیذ یا یکی از حروف صحیح متحرک است چنانک نمذ و سبذ و دذ و آمذ همه ذال معجمه‌اند و در زبان غزنین و بلخ و ماوراءالنّهر ذال معجمه نیست».

در *دیوان* حافظ[2] این قطعه آمده است:

اعظم قوام دولت و دین آنک بـر درش	از بهر خاکبوس نمـودی فلـک سـجود
با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت	در نصـف مـاه ذیقعـد از عرصـه وجـود
تا کس امیـد جـود نـدارد دگـر ز کـس	آمـد حـروف سـال وفـاتش امیـذ جـود

عدد «امیذ جود» براساس حروف ابجد ٧٦٤ است و اگر به‌جای امیذ، امید با دال مهمله (چنانکه الآن تلفّظ می‌شود) خوانده شود، آنگاه مادّه تاریخ ٦٨ خواهد شد. بنابراین روشن است که در دوره حافظ ذال معجمه در زبان فارسی متداول بود.

---

١. چاپ مدرس رضوی، ص ٢١٣.
٢. چاپ قزوینی، ص ٣٦٦.

در حال حاضر ذال معجمه به‌دال مهمله تبدیل شده است و فقط در چند واژه مانند گذشتن، گذاشتن، پذیرفتن، آذر، تذرو، کاغذ وغیره استفاده از ذال معجمه رعایت می‌شود؛ امّا درباره تاریخ این تحوّل در میان دانش‌پژوهان و محقّقان اختلاف نظر وجود دارد. دکتر عبدالستّار صدّیقی[1] بر این باور است که به‌کارگیری ذال معجمه در اواخر قرن هشتم هجری کاملاً متوقف شد. در حالی که به‌گفته علّامه محمّد قزوینی[2] از قرن هشتم به‌بعد فرق میان ذال معجمه و دال مهمله به‌تدریج از بین رفت و ذال معجمه به‌دال مهمله تبدیل شد. پس از قرن هشتم استفاده از ذال معجمه مانند شاذ در فارسی وجود داشت؛ امّا این نگارنده در تحقیقات خود به‌بعضی آثار و دست‌نویسی‌هایی برخورد کرده است که پس از سال ٨٥٨ ق رونویسی شده و در آنها ذال معجمه به‌تواتر آمده است.

بعضی از این آثار به‌ترتیب ذیل است:

١. *دیوان حافظ*، مکتوبه ٨١٨ ق، کتابخانه آصفیه حیدرآباد، این اثر مکرّر دربرگیرنده ذال معجمه است.

٢. *دیوان حافظ*، مکتوبه ٨٢٧ ق که به‌نسخه خلخالی معروف است و علّامه قزوینی برمبنای همین نسخه *دیوان حافظ* را انتشار داده است، این اثر نیز دارای ذال فارسی است.

٣. *شاهنامه فردوسی* (مصوّر) موزه ملّی دهلی، مکتوبه ٨٣٤ ق.

٤. *دیوان حافظ*، نسخه گورگهپور، مکتوبه ٨٢٤ ق که تاکنون هفت بار تجدید چاپ شده است.

٥. نسخه مثنوی مولانا جلال‌الدّین رومی، ثبت در کتابخانه شخصی نوّاب رحمت الله خان (علیگره) مکتوبه ٨٥٨ ق.

بنابراین می‌توان گفت که استفاده از ذال معجمه تا اواسط قرن نهم هجری در زبان فارسی رایج بوده و از آن پس استفاده از این حرف در ایران متوقف شده است. در این

---

١. *ارمغان علمی*، ص ١٥١.

٢. *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ١، حاشیه ص نخ.

صورت در فرهنگ‌های فارسی مانند *فرهنگ سروری*، *سرمه سلیمانی* و *فرهنگ جعفری* که در قرن یازدهم هجری به‌نگارش درآمده‌اند، آوردن فصلی با کلمات مختوم به‌ذال معجمه باعث گمراهی خواننده است. چنان به‌نظر می‌رسد که فرهنگ‌نویسان آن دوره بدون تحقیق این مطالب را از فرهنگ‌های قدیمی چون *لغت فرس اسدی* و *صحاح‌الفرس* اخذ کرده و در فرهنگ خود به‌ثبت رسانده‌اند که این خود گمراهی محقّق را به‌دنبال داشته است. در هندوستان نیز درباره فرق بین دال و ذال در میان ادیبان و شاعران تا حدودی اختلاف است. امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵ ق) در بعضی از اشعار خود دال مهمله را قافیه ذال معجمه شمرده است[1]. در *لسان‌الشّعرا*[2] که در اواخر قرن هشتم هجری در عهد فیروزشاه تغلق (۷۹۰–۷۲۵ ق) نگاشته شده و در *زفان‌گویا* که در حدود ۸۲۲[3] ق به‌رشته تحریر درآمده است، ذال معجمه وجود ندارد و در این اثر ذال معجم به‌دال مهمله تبدیل شده است. امّا در *شرف‌نامه منیری*[4] که پس از سال ۸٦۵ ق تکمیل شد، قاعده تفریق میان دال و ذال به‌کار گرفته شده است. حال آنکه در بعضی آثار رونویس‌شده در ماوراءالنّهر و شرق خراسان (افغانستان فعلی) ذال معجمه وجود ندارد. در این میان می‌توان از آثار رونویس‌شده ذیل نام برد:

۱) مجموعه‌ای شامل انشای خواجه محمّد پارسا (م: ۸۲۲ ق) و انتخابی از رساله حنفی نگارش ابوالقاسم سمرقندی که در اوش (ماوراءالنّهر) در سال ۷۹۵ ق رونویس شده[5] است.

---

۱. *قند پارسی*، ص ۵۷ ح.

۲. رک: مقدمۀ نسخه چاپی، دهلی نو، ۱۹۹۵.

۳. رک: مقدّمۀ فرهنگ *زفان‌گویا* (چاپی)، به‌قلم نگارنده مقاله، جلد اوّل، ص ٦، این فرهنگ به‌تصحیح راقم‌السّطور از طرف کتابخانه خدابخش، پتنا در ۱۹۸۹ م و جلد دوّم در ۱۹۹۷ م به‌چاپ رسیده است.

٤. *قند پارسی*، ص ۵۷ ح.

۵. رک: مقاله دکتر مهدی بیانی در *ارمغان علمی*، ص ۲۲۱ به‌بعد.

۲) نسخه رونویس‌شده از زیج خاقانی تألیف غیاث‌الدّین جمشید، مورخ ۸٤۲ ق ثبت در کتابخانۀ آصفیه حیدرآباد. این نسخه شامل یادداشت‌هایی به‌خطِّ سلطان الغ بیگ[1] است.

۳) نسخه‌ای از *انیس‌الطالبین*[2] تألیف خواجه بهاءالدّین نقشبند (م: ۷۹۱ ق) که عبدالرّحمن جامی در سال ۸٥٦ ق آن را رونویسی کرده است و در کتابخانه خدابخش در شهر پتنا نگهداری می‌شود.

٤) نسخه درج‌*الدرر*[3] تألیف اصیل‌الدّین عبدالله شیرازی که به‌خطِّ خواجه معین‌الدّین هروی متخلّص به‌معین و معین مسکین در میان سال‌های ۸-۸٦۳ ق در شهر هرات کتابت شده است.

٥) در نسخه‌ای از *سلسلة‌الذهب*[4] جامی ثبت‌شده در کتابخانه خدابخش به‌شماره ۱۸٥ به‌خط شاعر که قطعه مادّه تاریخ ذیل را درباره تولّد پسرش ضیاءالدّین یوسف آورده است:

سهیلی شد ز برج سعد او طالع

بنا بر قاعده تفریق میان دال و ذال، شُد باید شذ باشد. در حالی که ناظم قطعه از کلمه شُد تاریخ را مشخّص کرده است. بدون شک استفاده از ذال معجمه در این دوره منسوخ شده بود.

خلاصه کلام اینکه به‌کارگیری ذال معجمه در فرهنگ‌هایی که در سده یازدهم هجری به‌نگارش درآمده، از درجه اعتبار ساقط است و این یکی از نقایص مهم این لغت‌نامه‌ها است.

---

۱. رک: ***Timurid Manuscripts in Indian Collection***، رساله بنده که هنوز چاپ نشده است، ص ٦-۲۳.

۲. رک: ***Timurid Manuscripts in Indian Collection***، رساله بنده که هنوز چاپ نشده است، ص ٦-۲۳.

۳. همان.

٤. همان؛ نیز رک: کتاب *قند پارسی*، ص ٦۱.

آثار دیگر سروری

به‌اعتقاد تقی کاشی نگارنده *خلاصة‌الاشعار*[۱]، سروری شرح‌هایی نیز بر کلام شعرای مختلف نوشته بود که فرهنگ اشعار *نظامی گنجوی* یکی از آنها بود؛ امّا در حال حاضر اثری از هیچ‌یک از این فرهنگ‌ها در دست نیست. بلاخمن[۲]، شرق‌شناس مشهور، سروری کاشانی و سروری ترکی را با یکدیگر اشتباه گرفته است. وی سروری کاشانی را مترجم عربی *گلستان سعدی* معرّفی کرده است؛ در حالی که سروری ترکی مترجم این اثر بود و نام کاملش مصطفی بن شعبان سروری ترکی بود. وی در سال ۹٦۹ ق یعنی خیلی پیشتر از سروری کاشانی دار فانی را وداع گفته بود. با توجّه به‌گفته‌های ریو[۳]، ابن یوسف شیرازی[٤] و حاجی خلیفه[٥] وغیره این قول بلاخمن را باید مردود شمرد.

سروری طبع شعر نیز داشت، گرچه معلوم نیست که دیوانی از وی گردآوری شده باشد، در بعضی از تذکره‌ها شعری منسوب به‌وی آمده است. تقی اصفهانی درباره ذوق شاعری وی این گونه نوشته[٦] است:

«در شعر طبعی وسط دارد، گاهی برحسب اتّفاق مصرعی از او سر می‌زند، امّا اشعار بسیار دیده و بر دواوین بسیار گذشته از اشعارش که در تذکره‌ها منقول است، ظاهر می‌شود که او بر زبان و بیان قدرت داشته و بعضی از آنها نمونه‌هایی دلکش از بلندی تخیل و نازک خیالی و تشبیهات و استعارات بدایع می‌باشد».

چند نمونه از اشعار سروری در ذیل آمده است[۷]:

به‌صحرای غمت منـزل گـرفتم   چو صحرا کوه غم در دل گرفتم

---

۱. ورق ۹٦۹، نیز رک: ریو ج ۲، ص ٤۹۸.
۲. ایشیاتیک ژورنال ۳۷، ص ١٦.
۳. *فهرست سپهسالار*، ج ۲، ص ٤۹۸؛ *فهرست عربی*، ص ٤۷۹.
٤. *فهرست سپهسالار*، ج ۲، ص ۲۲۰ متن و حاشیه.
٥. ص ١٥٥٨، نیز *فهرست سپهسالار*.
٦. *عرفات*، ورق ۳۲١ الف.
۷. این اشعار از عرفات، *نظم گزیده*، *نصرآبادی*، *مرآة‌العالم*، *ریاض‌الشّعرا* منقول است.

چو طاقت ناقه را از پـی دویـدم چو حسرت راه بر محمل گـرفتم
دم بسمل به‌دسـتی دامـن جـان بـه‌دسـتی دامـن قاتـل گـرفتم

نمونه نازک خیالی

زرشک آنکه صبا را بر آن گذر باشـد ز جان حصار کنم خاک آن کف پـارا

*

پس از من مهر رویش سر زند چون نورم از تربـت
که نتوان کرد پنهـان زیـر گِـل خورشـید تابـان را

*

به‌دفع چشم بد از سوز خود دمی صدبار سـپند آتـش دل مـی‌کـنم سـویدا را

*

بس‌که شب‌ها لرزم از بیم فراقت شعله‌وش بر سر شـمع مـزار خـود مـرا آرام نیسـت

*

سروری نقد جان در پایش افشانم ولـی ترسـم
کـه آسـیبی رسـاند از گرانـی پـای جانـان را

*

بترسید از سرشک من که باشد یتیم و خونی و از سـر گذشـته

اشعار مصنوع

تـا غنچـه‌ای ز گلـبن رسـواییم شـکفت
بس خارها که در دل پر خون شکسته شـد
دلا تا کی به‌آن خودکام عرض کام خواهی کرد
برای صید دشنامش دعا را دام خواهی کرد
لـب تـو زنـده کنـد معجـز مسـیحا را
قـدت بـه‌خـاک نشـاند نهـال طـوبی را
تـا چنـد خـون شـود دل پـرآرزوی مـا
تـا چنـد آب دیـده شـود آبـروی مـا

تشبیه و استعاره بدیع

رویش چون زیر زلف دیـدم   گفتم صبحی نهفته در شام

*

دل داده‌ایم و زلف نگاری گرفته‌ایم   از مشرق صفا شب تاری گرفته‌ایـم

و این هم یک قطعه

دلا به‌صدق امانت گـزین کـه تـا یـابی   امان ز حیله آن گوژپشت بی‌سـر و تـن
چو خامه باش که نگرفته می‌کند هر دم   کنار صفحه پر از گوهر خوشاب سـخن

اینک یک رباعی

بی‌دسـت طلـب بـه‌دامـن پیـر زدن   کس را نشود مقـام عرفـان مسـکن
چون رشته که نگشود رهش تا ننهاد   سر در قدم راست روی چون سـوزن

در آخر باید نوشت که محمّد قاسم سروری اگرچه شاعر بوده و با تخلّص سروری اشعاری سروده است و به‌همین دلیل ذکر وی در بیشتر تذکره‌ها آمده و نمونه‌های اشعار او نیز در تذکره‌ها ذکر شده است، شهرت او به‌عنوان مؤلّف معروف قرن یازدهم هجری فقط به‌اعتبار فرهنگ *مجمع‌الفرس* است.

دانشمندانی که تفسیر طبری را ترجمه و تلخیص کرده‌اند

شادروان نذیر احمد*

در زبان فارسی روایت تفسیرنگاری بسیار قدیم است، چنانچه تفاسیر[1] عدیده‌ای در این زبان نوشته شده است. از آن جمله است تفسیر محمّد بن جریر طبری به‌نام *جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن* که علمای ماوراءالنّهر و خراسان آن را به‌فارسی برگردانیده‌اند، طبری در سال ۳۱۰ ق درگذشت و تفسیرش میان سال‌های ۳۵۰ و ٣٦٥ ق به‌فارسی ترجمه شد، گویا تقریباً چهل سال پس از وفات آن مفسّر شهیر تفسیر عربی در قالب فارسی درآمد. تفسیر عربی شامل چهل مجلّد بود، چون این مجلّدات را پیش امیر بخارا منصور بن نوح (٣٦٥-٣٥٠ ق) آوردند، او خیال کرد که استفاده از این مجلّدات بسیار دشوار است، پس او مجلسی از دانشمندان آن دوره طلب داشت و استفتا کرد که آیا به‌فارسی تفسیر نوشتن جائز است یا خیر؛ پس از تحقیق و تدقیق بدین نتیجه رسید که به‌فارسی تفسیر نوشتن درست است؛ زیرا که فارسی زبانی بسیار قدیمی و زبان مادری مردمان آن سامان است، پس جماعتی از علما را برگزیدند و ایشان تفسیر عربی طبری را در

---

* استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره.

۱. تفسیرهای قدیمی که به‌فارسی بازمانده به‌قرار زیرند: تفسیر کمبریج که در قرن پنجم نوشته شده است و دو جلد آخر آن از روی نسخه مکتوب ٦٢٨ ق به‌اهتمام دکتر جلال متینی در سال ١٣٤٩ ش از طرف بنیاد فرهنگ انتشار یافته است، نسخه‌ای از دو جلد اوّل کشف نشده، تفسیر سورآبادی تألیف ابوبکر عتیق سورآبادی در قرن پنجم، جزوی از آن در ١٣٤٧ ش و عکس نسخه در ١٣٤٥ ش از طرف بنیاد فرهنگ تهران چاپ شده است، تفسیر پاک بخشی از تفسیر قدیمی، در ١٣٤٤ ش بنیاد فرهنگ ایران آن را چاپ کرده است، تفسیر کهن، بنیاد فرهنگ بخشی از این تفسیر را در ١٣٥١ ش انتشار داده است.

بیست مجلّد ترجمه و تلخیص کردند. از آن میان چهارده مجلّد حاوی وقایع از ابتدای آفرینش تا درگذشت پیامبر اکرم(ص) بود. مقدّمه این ترجمه به‌قرار زیر است:

«این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمّد[۱] بن جریر الطّبری رحمه‌الله علیه، ترجمه کرده به‌زبان دری راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود نبشته به‌زبان تازی به‌اسنادهای دراز بود، بیاوردند سوی امیر سدید[۲] ملک مظفّر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رضی الله عنهم بس دشوار بود بدو خواندن این و عبارت کردن این کتاب به‌زبان تازی، و چنان خواست که مر این را ترجمه کنند به‌زبان فارسی، پس علمای ماوراءالنّهر گرد کرد که روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر *قرآن* به‌پارسی آن کسی را که تازی نداند از قول خداوند که گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ»[۳]. هیچ پیغامبر را نفرستادیم مگر به‌زبان قوم ایشان، تا بدانستندی، و دیگر آن بود که این زبان پارسی از قدیم باز دانستند، از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل علیهم‌السّلام همه پیغامبران و ملوکان زمنی به‌پارسی سخن گفتندی و اوّل کسی که سخن گفت به‌زبان تازی اسماعیل بود و پیغامبرِ ما صلّی الله علیه و آله و سلّم از عرب بیرون آمد و این *قرآن* به‌زبان عرب بدو فرستادند، و بدین ناحیت ما زبان فارسی است و ملوک جانب ملوک عجم‌اند، پس ملک مظفّر ابوصالح بفرمود گرد کردن علمای ماوراءالنّهر از شهر بخارا چون ابوبکر محمّد بن الفضل الامام، چون ابوبکر محمّد بن اسماعیل الفقیه، چون ابوبکر احمد بن حامد الفقیه و چون خلیل بن احمد السّجستانی جهْبِذالعلما، و بیاوردند از بلخ چون ابوجعفر محمّد بن علی عن باب الهند و الحسن علی بن مندوست الفقیه، و ابوالجهم خالد بن

---

۱. فقیه و دانشمند و مورّخ ایرانی نویسنده بزرگ بود، گویند که اندازه نوشته‌های او از ولادت تا وفات ۱٤ ورق هر روز حساب کرده‌اند.

۲. نسخه اصل: سید، امّا لقب او سدید بود، *زین‌الاخبار*، ص ١٦٤، او بر وفات برادرش عبدالملک که در ۸ شوّال ۳۵۰ ق واقع شده است، بر تخت نشست و در شوّال ٣٦٥ ق وفات یافت. (*زین‌الاخبار*، ص ١٦١ و ١٦٤)

۳. ابراهیم (۱۴)، آیه ۴.

هانی المتفقه، و هم از آن‌گونه از شهر سمرقند و اسپیجاب و فرغانه و از شهری که بودند همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که راست است، بس بیرون آمد فرمان امیر سدید ملک مظفّر بر دست کس‌ها و بزرگان و وزیران او و به‌زبان خاصّه او و خادم او ابوالحسن فائق‌الخاصّه سوی این مردمان و علما تا ایشان از میان خویش هر کدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کند و اقتصار کردن بر متون اخبار و این را بیست مصحف گردانیدند، از آن جمله چهارده مصحف بنهادند تفسیر *قرآن* از اوّل عالم تا آن وقت که پیغامبر ما از این جهان بیرون شد و وحی از آسمان گسیخته شد، تا این چهارده مصحف فرو نهاده آمد هر یکی نیم هفت یک، تا جمله همه تفسیر *قرآن* باشد، پس از وفاتِ پیغامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تا آن وقت که محمّد بن جریر الطّبری از این جهان بیرون شد، اندر سیصد و چهل و پنج بود از هجرت، پس شش مصحف دیگر فرونهادیم تا این همه بیست مصحف تمام شد و تفسیر *قرآن* و قصّه‌های پیغامبران که بودند از پس او و قصّه‌های امیران مؤمنان که بودند تا بدین روزگار که یاد کردیم همه گفته شود و ما این همه را اندرِ هفت مجلّد بر آن تألیف نسخت کردیم تخفیف را والله الموافق للصواب».

در این مقدّمه نام هفت دانشمند و یک امیر که کار ترجمه تفسیر طبری را به‌انجام رسانده‌اند، مندرج است و ایشان عبارت‌اند از:

۱. ابوبکر محمّد[1] بن الفضل الامام.
۲. ابوبکر محمّد بن اسماعیل الفقیه.
۳. ابوبکر احمد بن حامد الفقیه.
۴. خلیل بن احمد السجستانی.

این چهار دانشمند از بخارا دعوت شده بودند و سه دانشمند که نام ایشان در ادامه آورده می‌شود از بلخ نسبت داشتند:

---

۱. در مقدّمه‌ای که آقای صفا در *تاریخ ادبیات در ایران* (ج ۱) درج کرده است، نامِ دو فقیه اوّل نیامده، و در *فرهنگِ معین* (ج ۵، ص ۳۸۵) نیز فقط نام دو دانشمند از بخارا درج شده است.

۱. ابوجعفر محمّد بن علی (از [1]باب الهند).
۲. ابوالحسن[2] علی بن مندوست الفقیه.
۳. ابوالجهم[3] خالد بن هانی المتفقه.
۴. ابوالحسن فائق‌الخاصّه خادم امیر منصور بود و به‌واسطه او فرمان برای انتخاب مترجمان نافذ شده بود.

به‌علاوه این دانشمندانی که نام ایشان مضبوط است، گروهی از دانشمندان از سمرقند و اسپیچاب و فرغانه و شهرهای دیگر دعوت شده بودند؛ امّا نامشان در مقدّمه ترجمه درج نیست.

در میان هفت دانشمند و یک امیر که نامشان در مقدّمه درج است، ما فقط درباره سه دانشمند و یک امیر اطّلاعی داریم، و از روی آن یادداشت مختصری در ادامه می‌آوریم:

۱. **ابوبکر محمّد بن الفضل الامام** (وفات: ۳۸۱ ق): شیخ بزرگ و امام جلیل بوده است، قریه کماری نزدیک بخارا مولّد شیخ بوده، در میان اساتذه‌اش که ابوبکر محمّد از محضرشان کسب فیوض نموده، پدرش ابوحفص و عبدالله السبزمنی، و محمّد بودند، در آخر حال شهرت شیخ شایع شد و تشنگان علم از خطه‌های دور و دراز به‌خدمتش آمده از چشمه فیوض سیراب شدند، سمعانی برخی از اشخاص شهیر از احفاد و اولادش را ذکر نموده است، از آن جمله است عثمان بن محمّد بن احمد بن ابوبکر محمّد بن الفضل بن جعفر بن جاد البخاری ولادت در ۴۲۶ ق در بخارا و وفات در همانجا در ۵۰۸ ق.

پسرش قاضی ابومحمّد عبدالعزیز بن عثمان بن ابراهیم الفضلی فاضل بزرگی بود و از علم اخلاق بهره وافر داشته، او در ۵۳۳ ق در بخارا فوت شد.
برادرش ابوبکر محمّد بن الفضل خطیب بخارا بود که در سال ۵۴۹ ش درگذشت.

---

۱. موخّرالذّکر: از بلخ.
۲. فرهنگِ معین: فقیه حسن بن علی مندوسی.
۳. ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه از *باب‌الهند*.

در *فوائدالبهیه* بگفت طبقات القادری حکایتی درج است، می‌گویند یک بار ابوبکر محمّد بن الفضل فرغانه رفتند و در مجلس قاضی خان تشریف بردند، در این مجلس گروهی از علمای بزرگ شرکت داشتند، قاضی خان در وعظ و تذکیر مشغول بودند، و در میان سخنرانی قاضی خان قول قاضی ابویوسف به‌محمّد و قول محمّد را به‌قاضی یوسف انتساب دادند. ابوبکر محمّد بن الفضل فوراً تصحیح نمودند، چنانچه قاضی خان چنان تحت تأثیر ایشان شدند که از منبر پایین آمدند و چون او را معلوم شد که ایشان بغیر از ابوبکر محمّد بن الفضل شخصی دیگر نیست، فی‌الفور گفت که شما سزاوار منبر هستید نه من.

امّا نسبت این داستان به‌ابوبکر محمّد درست نیست؛ زیرا که مؤخّرالذّکر از قاضی خان متقدم است و در میان حیاتشان تفاوت بیش از دو قرن است، ابوبکر محمّد در سال ۳۸۱ ق درگذشته است و قاضی خان در تاریخ ۵۹۲ ق. به‌همین دلیل است که صاحب *فوائدالبهیه* نوشته است که ملاقات قاضی خان به‌ابوبکر محمّد بن الفضل ممکن نیست، بلکه او به‌یکی از احفادش به‌نام ابوبکر محمّد بن ابراهیم بن محمّد بن احمد بن ابوبکر محمّد بن فضل شده باشد که در سال ۵۴۹ ق درگذشته، یعنی تقریباً چهل و سه سال پیش از قاضی خان.

۲. **خلیل بن احمد السجستانی:** نام کاملش جِهْبِذ[1] العلما خلیل بن احمد، خلیل بن احمد بن محمّد بن خلیل بن موسی بن عبدالله ابوسعید السجزی یا السجستانی بود، او در فقه اسلامی دستگاه فوق‌العاده پیدا کرده، سیاحت را بسیار دوست داشته و در فارس، عراق، خراسان، حجاز، شام، الجزیره و دیگر کشورها سیاحت نموده، در آخر در سمرقند در ۳۶۸ ق وفات یافته، از شاعری بهره وافر داشته و در *الجواهرالمضیه* دو قطعه از اشعارش نقل شده است، در عهد منصور بن نوح (۳۶۵–۳۵۰ ق) در بخارا ساکن بود و به‌همین دلیل است که در مقدّمه ترجمه او را در ردیف علمای بخارا آورده‌اند.

---

۱. جهبذ به‌معنی ناقد و دانشمند بزرگ.

۳. در میان دانشمندانی که برای ترجمه تفسیر طبری دعوت شده بودند، دانشمندی به‌نام ابوجعفر محمّد بن علی بود که در بلخ از *باب‌الهند* نسبت می‌داشت. این نام در ترجمه تفسیر درج است و در این ایام دانشمندی به‌نام کتب تواریخ و تذکره‌ها مانند *اللباب*، ج ۲، ص ۲۹۵؛ *الفوائدالبهیه*، ص ۱۷۹، *الجواهرالمضیه*، ج ۲ ص ۶۸؛ *السماءالمؤلّفین*، ص ۴۷ و غیر آنها مذکور است، نام کاملش که در این مأخذ یافته می‌شود ابوجعفر محمّد بن عبدالله بن محمّد عمر است. صاحبِ ترجمه در کتاب *فضائل بخل* نیز معرّفی شده و شاید درباره زندگانی ابوجعفر مهم‌ترین مأخذ است. اگرچه نام پدر در کتب *تاریخ عبدالله* درج است و در مقدّمه ترجمه علی، با وجود این تفاوت هر دو شخص به‌ظنّ بسیار قوی یکی باشد، حدس بنده مبنی است بر قرائن زیر:

۱) نام هر دو محمّد و کنیه ابوجعفر یکی است.

۲) هر دو همعصر بودند، در کتب تاریخ و تذکره درگذشت ابوجعفر محمّد ۳۶۲ ق درج است و بدین‌طور مؤخّرالذّکر معاصر امیر منصور بن نوح (وفات ۳۶۵ ق) و دانشمند مذکور در ترجمه تفسیر به‌نام ابوجعفر محمّد بود.

۳) از *فضائل بخل* مذکور است که ابوجعفر محمّد در بخارا سکونت می‌داشت و همانجا در سال ۳۶۲ ق (در عهد امیر منصور بن نوح) درگذشته است، و نقش او از بخارا به‌بلخ آوردند و در گورستان خانواده در دروازهٔ هند سپرد خاک کردند.

۴) ابوجعفر محمّد مذکور در تاریخ‌ها و تذکره‌ها از نسبت هند یاد شده و در دوازده هندوان در بلخ گورستان خانواده نشان جلوه شده، در مقدّمه ترجمه فارسی ابوجعفر محمّد را به‌*باب‌الهند* بلخ انتساب داده‌اند، *دروازه هند* ترجمه فارسی *باب‌الهند* است.

بنابر قرائن گفته‌شده حدس بنده این است که ابوجعفر محمّد مذکور در ترجمه تفسیر و ابوجعفر محمّد مذکور در *فضائل بخل* و دیگر کتب تاریخ یکی‌اند، در حصت این حدس ما بدین نتیجه خواهم رسید که اسم پدر علی که در ترجمه تفسیر ذکر شده است، شاید غلط باشد و نام او عبدالله باشد که در کتب مختلف به‌تکرار دیده می‌شود؛ ترجمه تفسیر از غلط‌ها پاک نیست، ممکن است اسم پدر ابوجعفر محمّد به‌جای عبدالله اشتباهاً علی درج شده باشد. در نسخه‌های مقدّمه اختلافات نسخ یافته می‌شود، مثلاً در

نسخه‌ای که دکتر صفا استفاده کرده است، نسبت *دروازه هند* و آن به‌جای ابوجعفر محمّد همراه دانشمند دیگر به‌نام الحسن بن علی بن مندوست آمده و در نسخه رامپور نام این دانشمند الحسن بن علی بن من دوست و در *تاریخ ادبیات در ایران* تألیف دکتر صفا اسمش الحسن بن علی مندوسی مذکور است و همین صورت در *فرهنگِ معین* نیز دیده می‌شود، همچنین دکتر صفا از روی نسخه مقدّمه فقط نام پنج دانشمند را می‌نویسد و همین نام‌ها در *فرهنگِ معین* نیز نقل شده است و حال اینکه در نسخه رامپور نام هفت دانشمند چنانکه قبلاً اشاره شده، مندرج است؛ بنابراین حدس بنده این است که نام پدر ابوجعفر محمّد باید عبدالله باشد نه علی.

به‌گفته *فضائل* شیخ ابوجعفر محمّد در بلخ در سال ۳۰۰ ق ولادت یافته و همانجا نشو و نما یافته، و تحصیلات خود را به‌اتمام رسانیده، پس از آن به‌بخارا رهسپار شده و در همان سرزمین در ۳۶۲ ق در سال ۶۲ سالگی بدرود حیات گفته است.

ابوجعفر محمّد عالمی بزرگ، محدّث و فقیه بود. در *فضائل بلخ* از روایت این دانشمند چند احادیث مندرج است، محدّث و فقیه شهیر ابواللیث سمرقندی از روایت ابوجعفر محمّد چند احادیث نقل کرده‌اند علی‌الخصوص حدیث *اصحاب‌الاخداء* این دانشمند مقبول خواص و عوام بود، بعد از وفاتش معتقدان به‌وی هر شنبه برای فاتحه خواندن و زیارت گورش می‌روند، در دوران اقامت بلخ محافظتِ *دروازه هند* به‌عهده ابوجعفر بود، امّا ما نمی‌دانیم که این حدیث چه نوع بوده است، می‌گویند که ابواللیث سمرقندی بر همین دروازه ابوجعفر محمّد را دیده و از علم و اخلاقش بسیار متأثّر گشته بود.

۱. دانشمند دیگری از بلخ که در ضمن ترجمه تفسیر دعوت شده بودند ابوالجهم خالد بن هانی بود، درباره او هیچ اطّلاعی نداریم. در *لغت‌نامه دهخدا* التتمش بدون هیچ تفصیل درج شده است، به‌ظنّ قوی مأخذش همین مقدّمه ترجمه که نحن فیه باشد.
۲. **ابوالحسن فایق‌الخاصّه:** ابوالحسن فایق‌الخاصّه یکی از امرای سامانیه بود که در دوره‌های ایران سامانی منصور بن نوح (۳۶۵–۳۵۰ ق)، نوح بن منصور (۳۸۷–۳۶۵ ق) ابوالحارث منصور بن نوح (۳۸۹–۳۸۷ ق) عبدالملک بن نوح (۳۸۹ ق) شهرت فوق‌العاده پیدا کرده و نظم و نسق امور سلطنت در دست خود

درآورده بود و به‌قول ابن‌الفوطی او تا چهل سال والی اکثر بلاد خراسان بوده، و به‌گفته همین نویسنده نام پدرش عبدالله الرومی بود، امّا بعضی او را حبشی قرار می‌دهند، در *مجمع‌الآداب* لقبش عمیدالدّوله[1] و کنیتش ابوالحسن نوشته شده و در همین کتاب مذکور است که لقب «الخاصّه» از طرف امیر منصور اهدا شده بود، و از *تاریخِ بیهقی* برمی‌آید که او را جلیل همی‌گفتند. ابوالفضل بیهقی (ص ۴۱-۶۴۰) می‌نویسد:

«ابوالحارث منصور را بر تخت ملک نشاندند... و نشستن وی به‌جای پدر در رجب سنه سبع و ثمانین و ثلاث مائة بود، و بکتوژون سپهسالار بود به‌نیشابور و برخلاف امیر محمود... امیر محمود را این حال مقرّر گشت، خاستن گرفت با قصد بکتوژون کند، بکتوژون بترسید و به‌امیر خراسان بنالید و وی از بخارا قصد مرو کرد با لشکرها و فایق‌الخاصّه با وی بود... روزی چند به‌مرو بودند پس سوی سرخس کشیدند. بکتوژون در سر فائق را گفت که این پادشاه جوان است و میل با امیر محمود می‌دارد و چندان است که او قوی‌تر شد نه من مانم و نه تو، فائق گفت همچنین است که تو گفتی، این امیر حق خدمت نمی‌شناسد و میلی تمام دارد به‌محمود و ایمن نیستم که مرا و تو را به‌دست او بدهد چنانکه پدرش داد بوعلی سیجور را به‌پدر این امیر محمود سبکتگین، روزی مرا گفت چرا تو را لقب جلیل کردند، و تو نه جلیلی، بکتوژون گفت رأی درست آن است که دست وی از ملک کوتاه کنیم و یکی را از برادرانش بنشانیم، فائق گفت سخت نیکو گفتی و رأی درست این است، چنانچه بر این رأی عمل کردند، و امیر ابوالحارث منصور را در سرخس در چشمش میل کشیدند و بخارا فرستادند و مدّت وی بیش[2] از نوزده ماه نبود و به‌جای وی عبدالملک بن نوح را بر تخت نشاندند؛ امّا مدّت امارت وی فقط چند ماه طول کشید و همین سال

---

۱. به گفته البیرونی در *آثارالباقیه* (ترجمه، ص ۱۷۷) فایق این لقب از طرف خلیفه بغداد یافته بود، امّا این درست به‌نظر نمی‌آید.

۲. *تاریخِ بیهقی*، ص ٦٤١.

در شعبان[1] ۳۸۹ ق فائق هم بمرد و دولت سامان به‌پایان رسید. اگرچه در عهدِ منصور بن نوح فائق‌الخاصّه اقتدار سیاسی به‌هم رسانیده بود، امّا معلوم نیست که او که بر چه خدمت مأمور بود، امّا چون پسرش نوح بن منصور در سال ۳۶۵ ق بر تخت نشست، او را حاجب مقرّر نمود، و ابوالقاسم تاش را حاجب بزرگ، در تاریخ یمینی است».

پس امیر (نوح بن منصور) حاجبی به‌فائق داد و او همچنین از ممالیک منصور بن نوح بود و در آن حضرت به‌مقاماتِ مذکور و مواقف مشهور اختصاص یافته و به‌حقوق اکید و وسایل حمد متذرّع و متدرع شده در *زین‌الاخیار* ذکر حاجبی نیست؛ امّا امیر نوح کارهای خویش سپرد، گردیزی می‌آرد (ص ۱۶۵): کارهای خویش به‌فائق‌الخاصّه و تاش‌الحاجب سپرد. تدریجاً این امیر چنان قوّت گرفت که همراه امیر ابوالحسن سیجور وزیر ابوالحسن عتبی را قتل نمودند؛ در *زین‌الاخبار* آمده. (ص ۱۶۶–۱۶۷)

و امیر ابوالحسن گله ابوالحسین عتبی به‌فائق نوشته بود و قصه آن سقط گفت و استخفاف کردن، فائق گفت من حیله آن بسازم، پس گروهی از غلامان ما یکی را فریفت از غلامان خدای ما ترس و هر یکی را مالی بداد، تا ایشان مر ابوالحسین عتبی[2] را بکشتند... کارها مضطرب گشت.

پس از آن فائق و ابوعلی سیجور و ابوالحسن سیجوری عهد اتحاد بستند و علیه تاش برخاستند و بالآخر موخّرالذّکر را در شعبان ۳۷۷ به‌نیشابور شکست دادند. (زین، ص ۱۶۷)

بدین‌طور غلبه ابوعلی و فائق افزایش یافت، آخر بر آن قرار گرفت که نیشابور تاش را، بلخ فائق را، هرات ابوعلی را و بادغیس و قهستان ابوالحسن را باشد. (زین، ص ۱۶۷)

امیر ابوالحسن سیجوری در ۳۷۸ ق بمرد و پس از آن نوح بن منصور ابوعلی سیجوری را سپه سالار مأمور کرد ۳۸۱ ق او را به‌لقب «عمادالدّوله» ملقّب کرد، فائق به‌بخارا رفت و برنهار ایلک خان آمد و خان بخارا را به‌او سپرده بازگشت. (ایضاً، ص ۱۶۸) ابوعلی علیه خان امیر نوح را کمک نفرستاد، بالآخر امیر نوح مجبور گشت و

---

۱. *تاریخِ بیهقی*، ص ٦٤٢؛ *زین‌الاخبار*، ص ۱۷۳.

۲. در سال ۳۷۲ ابن اثیر، حاشیه، ص ١٦٧؛ *زین‌الاخبار*.

به‌امیر سبکتکین کمک طلب کرد، ابوعلی و فائق با لشکر نوح و سبکتکین در ۳۸۳ ق جنگ نمودند. (ص ۱۶۹) در سال ۳۸۵ ق ابوعلی سیجوری و فائق بر لشکر امیر محمود زدند و او را شکست دادند، لشکریان بسیار را گرفتار نمودند، امّا دیری نگذشت که امیر محمود با کمک خلف بن احمد امیر سیستان و امیر فریغون و دیگران ابوعلی سیجوری و فائق را شکست دادند و ابوعلی را محبوس کردند و پس از چندی مأمون امیر گرگانج ابوعلی را از قید بیرون آورد. (ص ۱۷۰)

امیر نوح در شعبان ۳۸۷ ق فوت شد و پسرش ابوالحارث منصور بن نوح به‌جای او بنشست، او هنوز بالغ نشده بود، وزیر او ابوالمظفر محمّد بن ابراهیم البرغشی بود و دیگر کارها همه فائق همی‌راند، پس از چندی ابوالحارث بکتوژون را سپهسالاری خراسان داد، در ۳۸۸ ق ابوالمظفّر برغشی را از وزارت معزول کردند، بعد از آن ابوالقاسم برمکی را به‌نیابت بنشاندند، او زود به‌قتل رسید و الحمولی را به‌وزارت بنشاندند، از او کاری پیش نرفت پس وزارت را ابوالفضل خنامتی دادند، (ص ۲-۱۷۱) غلبه فائق‌الخاصّه در دور ابوالحارث چقدر افزوده باید از واقعه زیر که در تاریخ یمینی در جهت قیاس کرد: چون امیر محمود دل از شغل غزنین فارغ کرد و کار بساخت، روی به‌نیشابور نهاد، بکتوژون دانست با وی برنیاید، سوی نساوباورد رفت و امیر ابوالحارث قصد او کرد، بکتوژون و فائق یکی شدند و ابوالحارث را خلع کردند و در سرخس در دوازدهم صفر سنه تسع و ثلاثین و ثلاث مائة میل کشیدید چنانکه تفصیل این واقعه در فوق نقل شده.

پس بکتوژون و فائق گرد آمدند و برادر ابوالحارث عبدالملک بن نوح را بنشاندند، در این موقع امیر محمود به‌مرو آمد تا به‌کینه خواستن ابوالحارث با بکتوژون و فائق و دیگر غدّاران و طاغیان حرب کند، رسولان در میان شدید و صلح کردند به‌این شرط که هرات و بلخ امیر محمود را باشد و امیر بازگشت، بکتوژون و فائق از این موقع استفاده نموده بر بنه امیر محمود زدند، سپهسالار لشکر محمود برادرش نصر بن باقرالدّین بود، او بازگشت و حرب کرد و بکتوژون و فائق و همه لشکر طاغی را بشکست، بکتوژون به‌بخارا رفت به‌بدحالی و فائق در این حال جان به‌جانِ‌آفرین سپرد. در شعبان ۳۸۹ ق، ایلک خان در بخارا داخل شد در ماه ذیقعده ۳۸۹ ق، امیر عبدالملک پنهان شد تا او را

گرفتند و بازآوردند، به‌گفته ایلک او را بند نهادند سوی اوزگند بردند، و عبدالملک بن نوح آخرین فرمانروایان سامانیان در حبس بمرد و دولت سامانیان سپری شد. (ص ۳–۱۷۲)

ترجمه فارسی عتبی در *تاریخِ یمینی* قطعه‌ای از ابومنصور ثعالبی درج کرده است (ص ۵–۱۵۲). قطعه ذکر امیران و پادشاهان که در دو سال ۳۸۷ تا ۳۸۹ ق فوت شده بود، طرز خوب نموده، و در آخر آن قطعه ذکر درگذشت فائق نیز نموده و او را از بدی یاد کرده، ابوعلی سیجوری که مانند فائق یکی از فتنه‌پردازان آن دوره بود، نیز به‌بدی مذکور شده است. قطعه مذکور بدین بیت آغاز می‌شود:

الم ترمذ عــامین امــلاک عصــرنا   یصیح بهم للموت و القتل صائح

(آیا نمی‌بینی که مدّت دو سال است که فریادزننده و نوحه‌گری به‌مرگ و قتل بر پادشاهان روزگارِ ما فریاد می‌زد؟)

این دو بیت برای ابوعلی سیجوری نوشته است:

و کان غلا فی الارض یخبطها ابــو   علــی الی ان طوحتــه الطــوائح

معارضه نــاب مــن الشــر اعصــل   و عنّ له طــیر مــن الشّــوم بــارح

(و ابوعلی کور کور آدر زمین می‌رفت تا آنکه در معرض بلایای روزگار قرارگرفت [بلایای نابودکننده او را دور انداخت] شرّ و بلا دندان کج خود را در وی فروبرد و مرغ شوم و نامبارک بر او ظاهر گشت).

فائق را درین بیت به‌بدی یاد کرده است:

و فائق المجبوب قد جــبّ عمــره   فقاظ و لم یندبه فی الارض نائح

(و فائق‌المجبوب (مقطوع‌النّسل) که رشته عمرش بریده شد و مرد و کسی در روی زمین برای او نوحه و ماتم نکرد).

از *مجمع‌الآداب* معلوم شد که فائق‌الخاصّه دانشمندی بزرگ بوده و مجلسش مجمع محدّثین بوده است و ایشان مصروف در روایت ثقایت بودند. او در تاریخ ۳۵۰ ق در بخارا حدیث املا کرد و نویسنده *تاریخ نیشابور* در ۳۵۵ ق در مجلس او شرکت کرد و از امّهات کتب استفاده کرد. ملاحظه کنید:

«و لم یزل عنده مجمع اهل الحدیث للرّوایه و مجالس النظر و عقد له الاملاء ببخاری سنه خمسین و ثلاث مائة و انتقیت علیه الفوائد من اصوله ببخاری سنه خمس و خمسین». (*مجمع‌الآداب*، ص ۹۳۶)

چنانکه گفته شد غلبه فائق در دور امارت ابوالحارث منصور بسیار افزایش یافت: «میان فائق و وزیر ابوالمظفّر وحشتی حادث شد و ابوالمظفّر از خوف فائق در سرای امارت گریخت و به‌ذمّت امیر ابوالحارث معتصم شد و فائق کس فرستاد و از سر تحکم و تغلّب او را مطالبت کرد، امیر ابوالحارث جواب سخت داد و فائق به‌کراهیت از سرای امارت بیرون آمد و عزم دیار تُرک پیش گرفت، مشایخ بخارا به‌اصلاح ذات‌البین برخاستند و امیر ابوالحارث را با سر رضا آوردند و قائق را از آن وحشت برانگیختند و ابوالمظفّر را از بهر مصلحت وقت به‌جوزجان فرستادند و وزارت به‌ابوالقاسم برمکی دادند». (ترجمه *تاریخ یمینی*، ص ۱۶۸)

با وصف این‌گونه فضیلت این مرد فتنه‌پرور در افساد و فتنه‌انگیزی ثانی خود نداشت چندان که فتنه‌انگیزی‌های مفسدان یابند فائق و ابوعلی و ابوالقاسم و بکتوژون دولت آل سامان رو به‌زوال موجب شد، و بالآخر در ۳۸۹ ق سپری شد.

کهن‌ترین مجموعهٔ طبّی در شعر دری موسوم به‌دانشنامه حکیم میسری

شادروان نذیر احمد*

دانشنامه حکیم میسری از نظر قدمت دو ویژگی دارد، نخست اینکه قدیمی‌ترین مجموعه در شعر دری و دوم اینکه کهن‌ترین مجموعهٔ طبّی در شعر دری است.
حکیم میسری این کتاب را در سال ۳۶۷ ق شروع کرده است؛ چنانکه از ابیات زیر برمی‌آید:

من این گفتار را اندام دادم و دانشنامه اوّل نام دادم
من این را گفتم اندر ماه شوّال به‌شصت و سیصد و هفت آمده سال

ماه شوّال سال ۳۶۷ ق تاریخ شروع کردن کتاب است، و در ظرف سه سال دانشنامه به‌پایان رسیده است؛ چنانکه از ابیات زیر ظاهر می‌شود:

بینجامید دانشنامه من برآمد زو مرا دو کامه من
به‌سال سیصد و هفتاد بودیم کزین نامه همی پردخته شودیم

این اثر منظوم در بحر هزج مسدّس محذوف به‌وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» باشد و در هنگام اختتام کتاب حکیم میسری چهل و شش ساله بود؛ چنانکه خود گوید:

من از دو بیست و دو سه برگذشتم و دیوان جوانی برنوشتم
درین مدّت بسی زحمت کشیدم جهان از چند گونه نیز دیدم
بسی نامه نو شستم به‌دستم بسی نعمت ز هر گونه بُدستم
کنون آن نعمت دیرینه گم شد نه دیر این دستگاه و آب کم شد

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

سراینده دانشنامه پزشکی به‌نام میسری حکیم بود، نام سراینده در آخر کتاب بدین‌طور دیده می‌شود:

مگـر ایـن نامـه مـن دیـر مانـد پس از من تا کسی این را نخوانـد
هر آن کـز نامـه مـن شـاد گـردد نباید کنـی بـرو چـون یـاد گـردد
بـرو واجـب کـه مـا را یـاد دارد روان مـــا زمـــانی شـــاد دارد
نیـــاز آرد بگویـــد از دل پـــاک که یا رب میسری بد بود و ناپاک

حکیم این کتاب را به‌فارسی دری نوشته چنانکه خود گوید:

چون بر پیوستنش بر دل نهـادم فـراوان رأی‌هـا بـر دل گشـادم
که چون گویمش من تا دیر ماند و هـــرکس دانـــش او را بدانـــد
بگویم تـازی ار نـه پارسـی نغـز ز هر در من بگویم مایـه و مغـز
و پس گفتم زمین ماست ایـران که بیش از مردمانش پارسی‌دان
و گـر تـازی کـنم نیکـو نباشـد کـه هـرکس را ازو نیـرو نباشـد
دری گویمش تا هـرکس بدانـد و هرکس بـر زبـانش بـر برانـد
کنـون پیـر خردمنـدش بخوانـد همـــه راه پزشـــکی زو بدانـــد

واضح است که میسری در بیان فارسی و دری فرق نمی‌کند، او زبان دانشنامه را دری و فارسی هر دو می‌خواند، در زمان حکیم، زبان فارسی در ایران متداول بود و بیشتر مردمان آن کشور فارسی‌دان بودند، همین زبان فارسی زبان دری بود و ایرانیان آن دوره زبان دری را می‌شناختند، زبان عربی قدری مشکل بود؛ بنابراین کتاب بدین زبان نوشتن کار آسانی نبود.

دکتر معین مانند حکیم میسری زبان دری و زبان فارسی را مترادف می‌دانستند؛ چنانکه در فرهنگ فارسی (ج ۵، ص ۵۲۵) آمده است:

«دری منسوب به‌در (دربار) زبان فارسی از شُعَب زبان‌های ایرانی که در عهدِ ساسانیان به‌موازات پهلوی رایج بود و پس از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید».

حکیم میسری در این اندیشه بود که شاهی دانا و بیدار و عادل پیدا شود تا دانشنامه را به‌او اهدا کند، بالاخره قرعه انتخاب به‌نام ناصرالدّوله سپهسالار ایران

اصابت کرد که به‌خرد، احسان، چرب‌گویی، عدالت، خوش‌خویی، شجاعت، سواری، جوانمردی و حلم نظیر نداشت و حکیم درباره ممدوح خود اشعار زیر را سروده است:

فـراوان بـا دلـم اندیشـه کـردم خردمنـدی و دانـش پیشـه کـردم
کـه بگـزینم شـهی دانـا و بیـدار که هست این خوب دانش را خریـدار
نبـد ایـن جـز سـپه سـالار ایـران کـزو آبـاد شـد ایـران بیـران
بـدو مـر شـاهیان را عـز و کامسـت ببینـی ناصـر دولـتش نـام
بـه‌ده گونـه فرونـی بـر شـهان بـر چنـد بایـد نگهبـان بـر جهـان بـر

در تعین ممدوح میسری محقّقان اختلاف دارند، بَلوشِه امیر کرد نژاد حسنویه ابن حسین را ممدوح قرار می‌دهد که در حدود ۳۵۰ ق از طرف عضدالدّوله بویهی حکومت کردستان و از طرف خلیفه عبّاسی لقب ناصرالدّوله یافت و به‌سال ۳۷۰ ق پسرش ناصرالدّین ابوالنجم بدر بن حسنویه جانشین او شد. دکتر متینی قول بَلوشه را ردّ می‌کند؛ زیرا که در سال‌های ۳۶۷ تا ۳۷۰ ق هنوز زبان دری آن چنان از مشرق ایران به‌مغرب ایران راه نیافته بود که میسری کتابی که به‌زبان دری در مشرق نوشته باشد به‌امیر کردستان اهدا کند. آقای متینی با نظر آقای لازار کاملاً موافق است که نوشته است:

«در شاهنشاهی سامانیان عنوان سپهسالاری به‌حکمرانان خراسان در خطه جنوبی سند اختصاص داشته است و در زمانی که میسری به‌نظم دانشنامه پرداخته، آن عنوان به‌ابوالحسن محمّد بن ابراهیم بن سیجور اختصاص داشته است که در فاصله بین سال‌های ۳۵۰ تا ۳۷۱ ق سه‌بار حکمران خراسان بوده و پس از حکومت نوح بن منصور به‌ناصرالدّوله ملقّب گردیده است».

نظر راقم‌السّطور همین است که به‌ظن بسیار قوی ممدوح میسری ابوالحسن بن ابراهیم بن سیجور (م: ۳۷۸ ق) است، امّا در قول لازار اشتباه راه یافته است. اوّلاً اینکه ابوالحسن محمّد سیجور سه‌بار سپهسالار شده است؛ امّا نه بین سال‌های ۳۵۰ و ۳۷۱ ق، بلکه در میان سال‌های ۳۴۷ تا ۳۷۸ ق. دفعه اوّل از ۳۴۷ تا ۳۴۹ ق در عهد عبدالملک بن

نوح (۳۴۳ تا ۳۴۹ ق)، دفعه دوّم از ۳۵۰ تا ۳۷۱ ق در دوره منصور بن نوح (۳۵۰ تا ۳۶۵ ق) و نوح بن منصور (۳۶۵ تا ۳۸۶ ق)، دفعه سوّم از ۳۷۶ تا ۳۷۸ ق در دوره نوح بن منصور بار دیگر، ثانیاً اینکه به‌نظر آقای لازار ابوالحسن محمّد سیجور پس از پایان حکومت نوح بن منصور به‌لقب ناصرالدّوله ملقّب شده است؛ امّا به‌روایت *زین‌الاخبار* گردیزی در هنگام تخت‌نشینی، نوح بن منصور (در سال ۳۶۵ ق) ابوالحسن را به‌ناصرالدّوله ملقب کرده بود.

آقای دکتر برات زنجانی در مقدمه چاپ نفیس *دانشنامه* حکیم میسری امیر سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی را ممدوح میسری می‌داند؛ چنانکه گفته است:

«... آنچه مسلّم است در سال ۳۶۷ ق نشر زبان فارسی دری و گسترش آن در خراسان بیش از نقاط دیگر بوده و با در نظر گرفتن مشخّصات لفظی بدون هیچ تردیدی این کتاب از خراسان است نه از مغرب ایران که در آن تاریخ زیر سلطه امیر کرد نژاد حسنویه بوده است و از طرف دیگر ابوالحسن محمّد بن ابراهیم سیجور به‌نوشته *حبیب‌السّیر*، در سال ۳۸۸ ق لقب ناصرالدّوله گرفته است؛ در حالی که حکیم میسری در فاصله ۳۶۷ و ۳۷۰ ق کتاب خود را تألیف کرده است و از همه مهم‌تر این است که این امرا به‌داشتن صفات آن چنانی که میسری تعریف کرده است، معرفی نشده‌اند. به‌احتمال بسیار قوی ممدوح میسری بنیانگذار سلسله غزنوی امیر سبکتکین است که لقب ناصرالدّوله داشته است و از شعبان ۳۶۶ ق جانشین الپتکین شده و قدرت را به‌دست گرفته است و او را به‌صفات عاقل، عادل، شجاع، دیندار، نیکوعهد، صادق‌القول، بی‌طمع از مال مردمان، مشفق بر رعیت و متصف ستوده‌اند».

قول دکتر زنجانی سه مطلب مهم دارد:

اوّل: هر دو حکمران کرد نژاد را نمی‌توان ممدوح میسری قرار داد؛ به‌دلیل اینکه *دانشنامه* میسری در منطقه خراسان به‌زبان دری نوشته شده است نه در مغرب ایران که در تسلّط امیران کرد نژاد بود، این نظر دکتر لازارومیتنی است و دکتر زنجانی آن را از همین دو نویسنده گرفته است.

دوّم: دکتر زنجانی ابوالحسن سیجور را ممدوح میسری نمی‌دهد؛ زیرا که به‌نوشته حبیب‌*السّیر* ابوالحسن لقب ناصرالدّوله را در سال ۳۸۸ ق گرفته است (یعنی یازده سال پس از تألیف *دانش‌نامه*).

امّا قول صاحب حبیب‌*السّیر* درست نیست؛ زیرا که ابوالحسن در هنگام تخت‌نشینی امیر نوح بن منصور در سال ۳۶۵ ق لقب ناصرالدّوله یافته بود. در *زین‌الاخبار* گردیزی است:

«چون امیر نوح بن منصور به‌خلافت نشست (۳۶۵ ق) هنوز بالغ نبود و بیست و یک سال و نه ماه ولایت داشت، و با امیر ابوالحسن (سیجور) و با ابوالحارث محمّد بن احمد بن فرمغون خویشی کرد تا بدیشان پشت او قوی گشت، و کارهای خویش به‌فائق‌الخاصّه و تاش‌الحاجب سپرد و چون به‌ولایت بنشست، ابوعبدالله بن حفص سالار غازیان بخارا را به‌رسولی نزدیک امیر ابوالحسن فرستاد و او را ناصرالدّوله لقب کرد و عهد و خلعت فرستاد او را به‌سپهسالاری و عمل معونت و احداث نیشابور و هرات و قهستان پیغام داد به‌زبان ابوعبدالله غازی که «ما به‌جای تو اصطناع بیشتر از آن کردیم که تو چشم داشتی زیرا که اندر تو نشان وفا و دلیل رشد دیدیم، نگر تا ظن یا خطا نکنی، و سه چیز به‌تو ارزانی داشتیم که اسلاف ما نداشته بودند، یکی آنکه خویشی کردیم با تو، و آن دلیل راستی اعتقاد ما باشد اندر تو، و موجب ازدیاد شرف و قدر تو دو دیگر: زیادت ولایت و آن دلیل بزرگ داشتن کار تو باشد و سه دیگر: لقب نهادن مر تو را اندر مخاطبات و مکاتبات تا تو را رفعتی باشد میان اقران و امثال تو». (ص ۱۶۵).

باید اضافه کرد که به‌قول گردیزی در *زین‌الاخبار* نوشته شده است که امیر ابوالحسن در باغ خرتک (نیشابور) در سال ۳۷۸ ق فوت شده بود و پس از وفاتش سپهسالاری به‌ابوعلی سیجور به‌پسرش دادند (ص ۶۸)، پس کسی که در ۳۷۸ ق وفات یافته باشد ده سال بعد در سال ۳۸۸ ق چگونه به‌لقب ناصرالدّوله ملقّب می‌شود.

سوّم: نظر آقای دکتر زنجانی از اعتبار ساقط است که ممدوح میسری، امیر سبکتکین است که به‌لقب ناصرالدّوله ملقّب بود؛ زیرا که امیر مذکور در سال ۳۸۴ ق بدین لقب ملقّب شده است. در *زین‌الاخبار* آمده است:

«ابوعلی (سیجور) برفت با گروهی از غلامان و هرچه بود آنجا گذاشته و این حرب اندر سنه اربع و ثمانین و ثلث مائة بود، پس امیر خراسان و لشکر سبکتکین اندر آمدند و اندر لشکرگاه ابوعلی (سیجور) افتادند و ابوعلی و سپاه او برفتند و به‌شب اندر نیشابور درآمدند و امیر رضی نوح امیر سبکتکین را ناصرالدّوله نام کرد، پس او ابوالقاسم محمود بن ناصرالدّوله را سیف‌الدّوله لقب کرد و امیر محمود با امیر نوح به‌هرات باز ایستاد تا آن شغل‌ها که آنجا بود تمام کردند». (ص ۱۷۰)

در *تاریخ یمینی* و *طبقات ناصری* هر دو تاریخ، لقب ناصرالدّوله به‌امیر سبکتکین و سیف‌الدّوله به‌امیر محمود پس از شکست ابوعلی سیجور پسر ابوالحسن سیجور در سال ۳۸۴ ق از طرف امیر نوح سامانی داده شده بود. بنابرین واضح است که امیر سبکتکین که در ۳۸۴ ق ملقّب به‌لقب ناصرالدّوله شد، غیر از امیر ناصرالدّوله است که در *دانشنامه* حکیم میسری آمده است. پس ناصرالدّین سبکتکین ممدوح میسری چنانکه آقای زنجانی نوشته نیست.

حکیم میسری علم پزشکی را نزد استادان فنّ کسب کرد و طبیب مجرّبی شد، هرچند نامی از استاد یا استادان خود نبرده است؛ ولی اشاراتی دارد و گاهی به‌صراحت بیان می‌کند که طب را از استاد یاد گرفته است. میسری شاگردانی هم داشته است که ایشان را مخاطب کرده و به‌آنها مطالبی بیان کرده و نصایح ارزشمندی در پزشکی و ترکیب دارو به‌شعر آورده است.

میسری عقیده خود را در معالجه بعضی امراض صریحتاً بیان می‌کند. از آن جمله است که معالجه از طریق حقنه را نمی‌پسندید، وقتی که طبیب در جراحی تخصّص نداشت، در عمل جراحی مداخله نمی‌کرد، مثلاً حکیم میسری توصیه می‌کند که در معالجه ناسور «بریدن» باید به‌دست استادان فن باشد. در شکستگی استخوان نیز توصیه می‌کند که به‌استادی که در شکسته‌بندی مجرّب باشد، مراجعه شود.

حکیم میسری اختصارگویی را شعار خود ساخته بود مثلاً در بیان انواع نبض گوید: گر هر کدام را شرح دهم سخن زیادی گردد و بنای گفتار من در کتاب بر اختصار نهاده شده است تا مردمان به‌آسانی یاد گیرند. مثلاً:

بگفـتم انـدرین ترکیـب عـالم و نیـــز از حـــال فرزنـــدان آدم
هر آنچ او گفتنی بُد مختصـر را گزیـده شـد پسـندیده اثـر را

در بیان نام داروها به‌اختصارگویی خود اشاره کرده است:

گرش یکسر همه نسخت گرفتـی گران گشتی گرش جملـه بگفتـی
برین گفته مگر خود اختصار است دران ناگفته خود اندک بکار اسـت

حکیم میسری ستاره‌شناسی، علم ریاضی، پزشکی و دین را ستون دانش‌ها قرار می‌دهد. او می‌گوید با اینکه ستاره‌شناسی دانش خوبی است؛ امّا اگر کسی این را نداند، گزندی ندارد. همچنین اگر کسی ریاضی را یاد نگرفت، زیانی ندارد، امّا اگر کسی بیمار شود علم دین را نمی‌تواند فراگیرد، از اینجا اهمیّت علم پزشکی در میان هر چهار علم آشکار می‌شود، به‌نظر میسری دانستن طبّ سبب سلامت تن است و سلامت تن برای یادگیری دانش ضروری است.

حکیم میسری مسلمان و معتقد به‌مبانی دین بود، نظر حکیم این بود که گناهکاران بر اثر مبادرت به‌گناه و ظالمان بر اثر ستمکاری و به‌سبب دادخواهی مظلومان بیمار شوند و شفای آنان موقوف بدین است که از ستمکاری برگردند و صدقه بدهند. عقیده حکیم این بوده که صدقه بهترین درمان است:

نه هـر دردی ز دارو گشـت بهتـر نه دارو هرکسی را هست در خـود
کـه درد مـرگ باشـد هـیچ دارو نـدارد سـود بـا ایـن دانـش او
خبر گفت است پیغمبـر دریـن دو به مرگ و هم به‌پیری نیست دارو
و باشـــد دردهـــای آســـمانی که بـی‌شـک در عـلاج او بمـانی
مگر کس را بی‌اندازه گنـاه اسـت که نزدش دردها را بیش راهسـت
وگرنه بـر کسـی بیـداد کردسـت ز بیدادیش کس انـدوه خوردسـت
دعا کردست بـر وی زی خداونـد که یا رب تو چنین بیـداد مپسـند
نـدارد سـود وی را هـیچ درمـان مگر گیـرد فرسـتد امـر و فرمـان
مر این کس را دعا و صـدقه بایـد که دردش بی‌گمان صـدقه زدایـد
به از صـدقه نبایـد، هـیچ درمـان که با ایزد بـه‌آیـد عهـد و پیمـان
(۲٦۸-۲٦۹)

دانشنامه میسری منظوم است، و از نظر شعری اهمیّتی ندارد، امّا بحر و وزن کتاب دارای اهمیّت است. به‌قول قیس رازی وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» که وزن شعر این کتاب است، خوش‌ترین اوزان فعلویات است، از نظر کتاب پزشکی *دانشنامه* اهمیّت دارد، اگرچه استاد بزرگ یعنی محمّد بن زکریای رازی تقریباً نصف صدی متقدّم بود و حکیم میسری نام او را برده است، معلوم نیست که آخرالذّکر چقدر تحت تأثیر رازی بوده باشد. همزمان همین حکیم، ابوبکر اخوینی بوده و اثر او به‌نام *هدایةالمتعلّمین فی الطب* از *دانشنامه* مشهورتر است و به‌همین دلیل است که نظامی عروضی کتاب اخوینی را یکی از آثار مهم طب قرار داده و هیچ ذکری از میسری نکرده است. باید افزود که تألیف *هدایه* از *دانشنامه* میسری مؤخر است. هر دو اثر به‌فارسی است، *هدایةالمتعلّمین* در بخارا و *دانشنامه* در خراسان نوشته شده است. ابوعلی سینا از میسری مؤخر بوده است و اکثر کتاب‌های او به‌عربی است.

دانشنامه میسری از نظر دستور زبان و فرهنگ دری اهمیّت فوق‌العاده‌ای دارد. از طریق همین کتاب می‌توانیم مختصّات زبان دری را بدانیم که بیش از هزار سال پیش در مشرق ایران در منطقه خراسان متداول بوده است و از این نظر هیچ کتابی به‌درجه او نرسد؛ *هدایةالمتعلمین فی الطب* بدون شک یکی از معروف‌ترین آثار فارسی است؛ امّا در منطقه بخارا در ماوراءالنّهر نوشته شده است که از حدود منطقه مخصوص دری دورتر بود.

بنده بعضی از مختصّات زبان و فرهنگ کتاب را در ذیل درج می‌کنم، و در این ضمن مقدّمه کتاب چاپی سودمندتر است. برای محقّقان زبان دری مطالعه دقیق این کتاب ضروری است تا معلوم شود که زبان دری در اوایل حال چه مختصّاتی داشته است.

این است بعضی مختصّات زبان دری:

۱. مشدّد کردن بعضی از کلمات مانند نمک، چلّ، پُرّی، عمرّ؛
۲. استعمال واو عاطفه در ابتدای مصراع؛
۳. آوردن الف اطلاق در قوافی، مانند کامگارا، نگارا، روزگارا و جز آن؛
۴. عیوب قوافی مانند اقوا و جز آن؛

۵. استعمال غمان به‌جای غم‌ها، اندوهان به‌جای اندوه‌ها، و همچنین است جمع‌هایی مانند ناخنان، رخان، کژدمان، ماران، چشمکان، انگشتکان و جز آن؛
۶. آوردن بر، در، اندر، درون، و جز آن؛
۷. آوردن حرف «مر» زایده؛
۸. ابا، ابی، ابر به‌جای با، بی، بر؛
۹. تکرار لفظ برای تأکید مانند خشک خشک، فربه فربه، بسیارِ بسیار، گرمِ گرم، سردِ سرد، زودِ زود و جز آن؛
۱۰. اضافه الف در بعضی کلمات مانند اسپید، اشکم، اشتر، اشمردن، اسیا و شان و جز آن؛
۱۱. آوردن بای زینت به‌اوّل صیغه‌های نهی مانند بمزادی، بمنشین؛
۱۲. آوردن بای زینت با نون نفی مانند بنشناسی؛
۱۳. آوردن می، همی در اوّل صیغه امر مانند همی‌خور، همی‌ریز، می‌براندای؛
۱۴. آوردن می، همی زاید: خودم می‌آن بگویم گر نیوشی؛
۱۵. آوردن می به‌اوّل فعل مرکب مانند می‌رگ کشاید؛
۱۶. به‌کار بردنِ لغات مانند: جگرگون، جاپوک، خوارمایه، خوابدیده (بالغ) درستی (صحّت) دردبند (دردمند) زهرخواره، باستم (بزور)، کشفته، کمترک، ناچاره، نااستاد، نانشسته، هیچ دارو، با خطر (ارزش مار) بدندان (بقوّت)، بی‌کام (ناچار) هفتی (هفته) زفان، بیران (ویران).

معرّفی نسخه دانش‌نامه

نسخه خطّی *دانشنامه* منحصر به‌فرد در کتابخانه ملّی پاریس به‌شماره R-7799-310 ضبط شده است، شامل ۱۶۴ ورق به‌ابعاد ۱۳×۱۸ سانتی‌متر و ۴۴۸۱ بیت است و این نسخه به‌خط نستعلیق توسّط محمود تبریزی شاهنامه‌خوان در تاریخ چهارشنبه، سوم ماه ربیع‌الآخر سال ۸۵۲ ق استنساخ یافته، کاتب در پایان نسخه نام منظومه را کتاب منصوری نوشته و همین امر موجب شده است شخصی دیگر در بالای صفحه اوّلِ کتاب آن را *کتاب المنصوری بالطب للرازی* نامگذاری کرده است، از روی همین نسخه

منحصر به‌فرد، آقای دکتر برات زنجانی یک نسخه انتقادی نفیس در سال ۱۳۶۶ ش از تهران نشر کرده، نسخه چاپی شامل اجزای زیر است:

۱. مجموعهٔ تاریخ علوم در اسلام از دکتر مهدی محقّق؛
۲. سرآغاز از دکتر مهدی محقّق؛
۳. جنبه‌هایی از علوم پزشکی در اسلام از دکتر مهدی محقّق (۳۱ صفحه)؛
۴. پیشگفتار از دکتر برات زنجانی (۳۷ صفحه)؛
۵. فهرست مطالب در ۲۵۳ عنوان (۴۷ صفحه)؛
۶. متن کتاب (ص ۱ تا ۲۷۰)؛
۷. فهرست ادویه و اغذیه و اشربه (ص ۲۷۳ تا ۳۰۲)؛
۸. فهرست بیماری‌ها (ص ۳۰۳ تا ۳۰۸)؛
۹. فهرست لغات و ترکیبات (ص ۳۰۹ تا ۳۲۳)؛
۱۰. فهرست اعلام (ص ۳۲۴ تا ۳۲۵).

کتاب مزبور از انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران است.

نگاهی به‌دیوان عمید تصحیح استاد نذیر احمد

ماریه بلقیس*[*]

استاد نذیر احمد از محقّقان مشهور زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند است که آثار گرانبهای بسیاری از خود به‌یادگار گذاشته است. وی نقش مهمی در احیا و معرّفی شاعران و آثارشان ایفا کرده است. تصحیح دیوان عمید لویکی نمونه‌ای از پژوهش‌های ارزشمند استاد گرانمایه است.

عمید از شاعران نامور و توانای عصر ناصرالدّین محمود و سلطان مسعود به‌شمار می‌رود که در قصیده‌سرایی و غزل‌گویی استاد بوده است. متأسفانه دیوان کامل وی به‌دست ما نرسیده است و اشعارش فقط در تذکره‌ها، تاریخ‌ها، بیاض‌ها و فرهنگ‌ها باقی مانده است. اشعار این شاعر در فرهنگ‌های مشهور فارسی مانند فرهنگ *سروری* و فرهنگ *جهانگیری* برای توضیح لغات و ترکیبات نقل شده است که دال بر شهرت و ارزش کلام اوست. فقط در فرهنگ *جهانگیری* بیش از صد شعر از او به‌صورت شاهد معنی نقل شده است.

برای نخستین بار دکتر اقبال حسین در مقاله دکترای خود با عنوان ***Early Persian Poets of India*** با استفاده از تذکره *عرفات‌العاشقین*، *خلاصة‌الاشعار* تقی کاشی (تألیف: پس از ۹۸۵ ق) و *منتخب‌التّواریخ* بدایونی (تألیف: ۱۰۰۴ ق) اشعار عمید را بررسی کرده است. پس از آن پروفسور عبدالغنی و آقای صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن (بزم مملوکیه) با آثار خود عمید را معرّفی و اشعارش را نقل کردند؛ ولی آنها اطّلاعات جدیدی بجز آنچه دکتر اقبال حسین عرضه کرده بود، ارائه نکردند.

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

سپس پروفسور نذیر احمد در *مجله فکر و نظر* (اکتبر ۱۹۶۴ م) مقاله‌ای پرمغز درباره عمید لوئیکی با استفاده از *مونس‌الاحرار* کلاتی (تألیف: ۷۰۲ ق) و *مونس‌الاحرار* جاجرمی (تألیف: ۷۴۱ ق) و *خلاصة‌الاشعار* و *مجله ارمغان* (۱۳۱۹ ش، ج ۲۱) نوشت و درباره عمید اطّلاعات مفیدی فراهم کرد.

پروفسور نذیر احمد به‌مسائل حفظ و پیشرفت و توسعهٔ میراث علمی و فرهنگی قرون میانه علاقه بسیاری داشت و همیشه در جستجوی متون گم‌شده و نایاب و کمیاب بود. وی هیچ‌وقت از محتویات مقاله خود آسوده نبود و در صدد یافتن نکته‌های تازه و نایاب ادبی و تاریخی بود تا با کمک آن مطالب درست و نادرست را تشخیص دهد.

نسخه‌ای خطّی در بمبئی کشف شد و پروفسور نذیر احمد آن را برای کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره خریداری کرد. پس از مطالعه معلوم شد که این نسخه شامل اشعار عمید، ازرقی و بدرچاچ هست. استاد پس از مطالعه دقیق این نسخه به‌این نتیجه رسید که شاعر منظومه‌های موجود در این نسخه به‌طور حتم عمید است. چهار عدد از این منظومه‌ها در *منتخب‌التّواریخ* بدایونی، یکی در مجموعه *لطائف و سفینهٔ ظرائف* سیف جامی هروی و اشعار متفرقه در *فرهنگ جهانگیری* و سروری (لغت *مجمع‌الفرس*) و دو قصیده در *ارمغان* از روی سفینه کهنسال (اسمش نامعلوم) به‌نام عمید لویکی درج شده است.

این نسخه ۵۱ منظومه شامل قصیده و قطعات، یک ترکیب‌بند و یک رباعی دارد و مجموع ابیات این نسخه ۱۳۸۳ است.

استاد نذیر احمد علاوه بر این، چهارده قصیده، یک ترکیب‌بند، چند قطعه و ۸۸ بیت متفرقه را به‌کمک *عرفات‌العاشقین*، *خلاصة‌الاشعار*، *فرهنگ جهانگیری*، *فرهنگ سروری*، بیاض محمّد بن یغمور، *مونس‌الاحرار* جاجرمی، *مونس‌الاحرار* کلاتی، *مجموعهٔ لطائف و سفینهٔ ظرائف* و *منتخب‌التّواریخ* بدایونی مقایسه و مقابله کرد و همه منظومه‌ها را به‌ترتیب الفبا مرتب کرد و با مقدّمه‌ای مبسوط و سودمند و ادبی همراه با تحشیه و تعلیقات محقّقانه و پرارزش به‌صورت دیوان جمع‌آوری کرد و در لاهور پاکستان در سال ۱۹۸۵ م به‌چاپ رساند.

پس از کشف نسخه عمید معلوم شد که آن هشت منظومه‌ای که در *مونس‌الاحرار* کلاتی و *مونس‌الاحرار* جاجرمی و *خلاصةالاشعار* و *ارمغان* به‌نام عمید نقل شده بود و استاد پیش از این در مقاله خود این انتساب به‌عمید را اشتباه دانسته بود، چهار منظومه الحاقی نیست، بلکه به‌عمید تعلق دارد.

پروفسور نذیر احمد در مقدّمه دیوان اشتباه و اختلاف مورّخان و تذکره‌نویسان و نویسندگان درباره اسم و لقب، حسب و نسب، وطن شاعر و نظر خود را در این باره بسیار مدلّل با شواهدی از اشعار خود عمید بیان کرده است؛ مثلاً اسمش عمید، عمیدالدّین، عمیدالملک و لقبش فخرالملک، فخرالدّین، فخرالدّوله بیان شده است. استاد این اختلافات را با نقل قولی از عرفات رفع کرده است.

«گویند نامش عمیدالدّین و لقبش فخرالملک امّا برای لقبش شعر عمید خود روشن‌تر است و هیچ وضاحتی در کار نیست».

عمید اسم تو فضل‌الله نبودی منزل از گردون　　اگر بر فرق تو سایه نه از فضل الله هستی

برای نسبت به‌سنام شعر عمید را شاهد آورده است:

بنده عمید از ثنات صیت شعر موبد گرفت　　تا ابد از وی چنانک یافته سنام نام

پروفسور نذیر احمد اهمیت سیاسی سنام در قرن ششم و هفتم هجری را با نقل قولی از *طبقاتِ ناصری* نشان می‌دهد:

«رایات اعلی در ماه شعبان سال۶۵۲ ق به‌طرف سنام و تبر هند حرکت فرمود و عید فطر در سنام کرد... رایات علی از سنام به‌هانسی آمد». (مقدّمه، ص ۴)

پروفسور درباره درباره لویکی نیز تحقیقی شایسته کرده و نسبت تولکی، لومکی، نونکی، بومکی، و دیلمی را کاملاً غلط و تصحیف لویکی قرار داده است.

استاد در مقاله خود به‌پیروی از دیگر نویسندگان، تولک را وطن شاعر معرّفی کرده بود؛ اما پس از دریافت نسخه عمید آن را اشتباه قلمداد کرد و او را از خانواده‌ای بسیار بلندمرتبه می‌داند. استاد نتیجه تحقیقات خود درباره این خانواده را در تعلیقات خود که در آخر دیوان موجود است به‌تفصیل ذکر کرده است. سال ولادت عمید از شعر زیر معلوم می‌شود:

در سر نون و دال عمر از پس خا و نون و ها　　شکر که مرغ همتم رست به‌جهد زین شرک

استاد نتیجه گرفته است که شاعر هنگام نوشتن این قصیده ۵۴ سال داشته است. نتیجه جمع اعداد: ن=۵۰ + د= ۴ = ۵۴ و پس از خ= ۶۰۰ + ن=۵۰ + ه=۵ = ۶۵۵ سال نوشتن این قصیده و به‌این صورت سنۀ ولادت عمید ۶۰۱ هجری است. استاد چند شعر دیگر عمید را نیز شاهد آورده است:

من اندر خانه شصت این صد و یک بیت بر بستم

ز بعد ششصد و پنجاه و هشت از فضل ربّانی

استاد می‌نویسد:

«اگر ولادت او در سال ۶۰۱ ق بوده باشد، پس موقع سرودن این قصیده بالای ۵۷ سال بوده و این درست به‌نظر می‌آید؛ زیرا که هنوز او در "خانۀ شصت" بود».

پس از آن استاد درباره منصب و شغل عمید مطالبی بیان می‌کند و با استفاده از فرهنگ دهخدا، *مغزن‌الغرایب* و *نزهةالخواطر* و *منتخب‌التّواریخ* ثابت می‌کند که وی در دوره سلطان محمّد در حدود سال ۶۷۸ ق به‌منصب مشرف فایز بوده است.

پروفسور نذیر احمد درباره هر یک از ممدوحان عمید به‌ویژه درباره سلطان علاءالدّین مسعود با استناد به‌تواریخ، یادداشت مفصّلی نوشته است و براساس *تاریخ محمّدی*، *طبقات ناصری* و *لطائف و سفینۀ ظرائف* سال جلوس بر تخت دهلی و واقعات گفتنی آن دوره، وابستگی عمید به‌دربار سلطان و نوشتن قصیده در مدح او و... را مفصل بیان کرده است.

عمید دو قصیده در مدح تاج‌الدّین ابوبکر بن ایاز نوشته؛ اما در قصیده زیر اسمش را بوبکر بن ایاز گفته است:

فرزانه تاج و دولت بوبکر بن ایاز   آنکو دو قلب بر درد از زخم یک خدّنگ

و در قصیده دیگر نام ممدوح را تاج دین حق ابوبکر می‌آورد:

فرزانه تاج دین حق جودش به‌دهر اندر خلق

مدحش نگار پر ورق در منزلت سر دفتری

این دو شعر خواننده را به‌اشتباه می‌اندازد که افراد نامبرده دو شخص جداگانه‌ای هستند؛ اما پروفسور نذیر احمد با مثال و استناد تاریخی هر دو شخص را یکی دانسته است.

عمید در مدح تاج‌الدّین سنجر نیز قصیده‌ای سروده است؛ اما در آن دوره سه پادشاه به‌نام تاج‌الدّین سنجر وجود داشته‌اند. صباح‌الدّین عبدالرّحمٰن تاج‌الدّین شبر خان را ممدوح عمید دانسته است؛ اما استاد این نظریه را رد می‌کند و سنجر کریت خان را ممدوح عمید می‌شمارد چرا که در قصیده‌ای که در مدح سنجر خان نوشته شده است، ذکری از کشتی و بحر و آب آمده و کریت خان شحنه بحر و کشتی بوده است. بنابراین عقیده استاد درست به‌نظر می‌رسد.

عمید ترجیع‌بندی طولانی با صنعت مکرر نوشته است که در آن نام ممدوح قطب‌الدّین حسن ذکر شده است. مطالعه طبقات ناصری نشان می‌دهد که در آن دوره دو نفر به‌نام قطب‌الدّین شهرت داشتند. اول یکی از پسران التتمش که هیچ‌وقت به‌تخت سلطنت دهلی ننشست و به‌همین دلیل استاد وی را ممدوح عمید نمی‌شمارد. استاد، قطب‌الدّین حسن را که یکی از ملوک غور حاکم قلعه تولک و سیفرود بود ممدوح عمید می‌داند. او در سال ۶۲۰ ق به‌هند آمد و در دستگاه التتمش رسیده و به‌پایه ملکی سرفراز گشته است. استاد همین طور برای ممدوحان دیگر هم اطّلاعاتی سودبخش فراهم آورده است.

استاد بعضی از اشعار و منظومه‌های منسوب به‌عمید را الحاقی قرار می‌دهد؛ مثلاً استاد قصیده‌ای را که در *مونس‌الاحرار* کلاتی و خلاصة‌الاشعار نقل شده است، به‌وجوه زیر الحاقی می‌دانست:

۱. هیچ‌یک از ممدوحانی که نامشان در قصیده آمده است، در دوره عمید نبوده‌اند.
۲. سوزنی شاعر (۵۶۹ یا ۵۷۲ ق) بیت اول از مطلع این قصیده را صد سال پیش از عمید تضمین کرده است.
۳. دیوان معزّی شامل این قصیده است و همین قصیده در نسخه‌ای از مجموعه اشعار (کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگر، مخطوطه ۴۷) به‌نام دقیقی نقل شده است.

دو قصیده دیگر نیز به‌اشتباه به‌عمید نسبت داده شده‌اند. استاد قبل از نقد متن خلاصه نسخه مکشوف را نیز نوشته است.

استاد در تدوین متن دیوان، تمام واژه‌ها، کلمات و ترکیبات به‌کار برده شده را بررسی کرده است و درباره کلمات و ترکیباتی که به‌نظر او نامأنوس بوده‌اند، توضیحاتی

از فرهنگ‌ها و منابع دیگر بیان کرده و اشعار شعرای نامور را شاهد آورده است. برای نمونه چند واژه و ترکیب را در اینجا ذکر می‌کنم:

در منظومه اول که در حمد باری تعالی است، عمید ترکیب آب کار و کار آب آورده است. استاد نه تنها معنی آب کار (به‌معنی آبرو) و کار آب (به‌معنی شراب به‌افراط خوردن) را در حاشیه نقل کرده است، بلکه اشعار زیر را از کمال اسماعیل و سراجی شاهد آورده است:

رومی روز آب کارت برد و تو در کار آب　　شب رخت عمرت برد و تو در پنج و چار

(کمال اسماعیل)

هر کسی در کار استقبال و تـو کـار آب　　کار آب از کف بنه آب کار اکنون رسـید

(دیوان، ص ۱۵۶)

نطع به‌معنی بساط، معصفر به‌معنی گل کاجیره، مطیعه به‌معنی اشتر بارکش، صولحان معرب چوگان، هوان معنی ذلت و خواری، پهرمان نوعی از بافته ابریشمی، جواز به‌عربی اجازت و خط راه، همین طور معنی صدها واژه را به‌صراحت بیان کرده است.

به‌نظر استاد، عمید فقط شاعر نبود، بلکه وی در علوم مختلف نیز استاد بوده است؛ چرا که در اشعار خود به‌قرآن، سنّت، علم نجوم و تاریخ نیز استناد کرده است. مثلاً در بیت زیر از سوره ۸۹ آیه ۲۷ و ۲۸ استفاده کرده است:

گـر از مطیعـه امـاره جـان فرونایـد　　براق ارجعی از غیب زیر ران نکشـد

(دیوان ص ۷۸)

شاعر در اشعار قصیده عارفانه خود نام سیارگان عطارد، برجیس، زحل، قمر و خور را به‌کار برده است. استاد نام عربی و فارسی همه سیارگان و بروج افلاک را در حاشیه نوشته است.

استاد تعلیقاتی ۸۵ صفحه‌ای نیز در آخر دیوان اضافه کرده و مقدّمه انگلیسی مفصل‌تری از مقدّمه فارسی نوشته و کار تصحیح دیوان را به‌پایان رسانده است.

کار تخریج به‌مطالعه وسیع و تلاش و کوششی طاقت‌فرسا نیاز دارد. تعلیقات استاد نشان می‌دهد که وی علاوه بر ادبیات در علوم دیگر نیز مهارت داشته است.

فرهنگ زفان‌گویان و جهان پویان
تصحیح استاد نذیر احمد

سیّده بلقیس فاطمه حسینی*

زفان‌گویان و جهان پویان یکی از فرهنگ‌های قدیم فارسی است که در هندوستان نگاشته شده است. نویسنده این اثر بیش‌بها در قرن هشتم و نهم هجری می‌زیست. اسم نویسنده چنانکه از نوشته او برمی‌آید، بدر ابراهیم بود:

«چنین گوید بنده خوارترین… بدر ابراهیم ایزد در کار و گفتار او را یار»[۱].

حافظ شیرانی اسمش را رشید بدر ابراهیم می‌نویسد. علاوه بر این وی را برادر جدِّ بزرگ ابراهیم قوام فاروقی می‌داند که مؤلّف *شرف‌نامه منیری* است. در *فرهنگِ جهانگیری* اسمش بدرالدّین آمده و بر اسم کتاب *هفت بخشی* نیز اضافه شده است. شاید دلیل این نامگذاری این باشد که این اثر بارز هفت بخش است. پروفسور نذیر احمد به‌تحقیق می‌گوید که بجز صاحبِ *فرهنگِ جهانگیری* کسی دیگر عنوان *هفت بخشی* را ذکر نکرده است[۲].

شاید در آن زمان این فرهنگ با نام *هفت بخشی* مشهور بوده است. مصنّفِ *فرهنگِ جهانگیری* واژه «مشهور» به‌کار برده است؛ پس روشن است که همه می‌دانستند. الله‌داد سرهندی در *مدارالافاضل* آن را «*پنج بخشی*» نامیده است که اشتباه است. پروفسور نذیر احمد این کتاب را بر بنای اختصار *فرهنگِ زفان‌گویا* نام نهاده است و در داخل متن

---

* رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. زفان‌گویا، ص ۳.

۲. همان، ص ۲.

فقط «زفان» نوشته است[۱]. علاوه بر این، درباره معانی اسم کتاب تک‌تک واژه‌ها را از نظر لغوی بررسی و در کلام شعرا جستجو کرده و با استفاده از منابع مختلف درباره آن بحث کرده است.

زفان‌گویان بیش از پنج هزار و پانصد واژه دارد. در جلد اوّل چاپی آن تقریباً دو هزار و نهصد و سی و هشت واژه و در جلد دوم آن دو هزار و ششصد و پنجاه و شش واژه گنجانده شده است. این فرهنگ یک جلدی بود؛ ولی پروفسور نذیر احمد آن را در دو جلّد مرتّب کرده است. این اثر یک مقدّمه و هفت بخش و یک نهایت دارد. بخش‌ها به‌گونه و گونه‌ها به‌بهره‌ها تقسیم شده‌اند؛ گونه به‌اعتبار حروف الفبا و بهره به‌اعتبار حرف پایانی است. برای مثال:

گونه نخست در سخنانی که آغاز آن الف است بر بست [بیست] و دو بهره، بهره نخست در سخنانی که پایان آن الف است.

در این فرهنگ درباره واژه‌های مستعمل پهلوی، دری، عربی، ترکی، عجمی، رومی و یونانی نیز بحث شده است. نهایت یعنی خاتمه لغات متفرّقه که بدون ترتیب الفبایی است:

بخش نخست درباره الفاظ مفرد؛
بخش دوم درباره مرکّبات؛
بخش سوم درباره سخنان پهلوی و دری؛
بخش چهارم در سخنان تازی یعنی عربی؛
بخش پنجم درباره سخنان آمیخته به‌تازی و ترکی و عجمی؛
بخش ششم درباره لغات رومی و یونانی؛
بخش هفتم درباره لغات ترکی؛
کنایات؛
نهایت؛
در نسخه تاشکند به‌جای کنایات، فهرست مصدر آمده است.

---

۱. زفان‌گویا، ص ۳.

سال تألیف

نویسنده زفان سال نگارش کتاب را ذکر نکرده است. پروفسور سید حسن بر این عقیده است که ابراهیم قوام فاروقی مؤلّف *شرف‌نامه منیری* نوه بدر ابراهیم بود و آخرالذکر برادر جدِّ ابراهیم قوام فاروقی؛ پس تفاوت سنّی این دو باید پنجاه سال باشد. به‌این صورت سال تألیف باید بین ۸۱۲ و ۸۲۹ ق باشد. دلیل دوم وی این است که چون *ادات‌الفضلا* که در سال ۸۲۲ ق نوشته شده است، در منابع خود نامی از آن نبرده است پس امکان دارد که این فرهنگ پس از سال ۸۲۲ ق نگاشته شده باشد. دکتر محمّد باقر در جستجوی تاریخ تألیف این فرهنگ از مقاله پروفسور شیرانی استفاده کرده است؛ ولی امکان ندارد که پروفسور شیرانی در این زمینه تسامح کرده باشد؛ زیرا که در آن تاریخ ابجدی است، پس این اشتباه کتابت است که در مقاله وی ضبط شده است. این تاریخ با تاریخ تألیف *دستورالافاضل* فرق می‌کند. در *دستورالافاضل* شعری بدین قرار وجود دارد:

ز هجرت بود هفصد با سه و چهل   مرتّب گشته *دستورالافاضل*

دکتر محمّد باقر کورکورانه این مطلب را از مقاله پروفسور شیرانی نقل کرده است. پروفسور نذیر احمد در این زمینه با دلایلی محکم به‌این نتیجه می‌رسد که *زفان‌گویا* قبل از سال ۸۳۷ ق نوشته شده است؛ چرا که این اثر پرارزش یکی از منابع *بحرالفضایل* بوده است[1]. اگرچه استاد سیّد حسن در تعیین تاریخ قیاس کرده است امّا حدس وی درست‌تر است.

سببِ تألیف و مختصاتِ فرهنگ

مؤلّف پس از جمله‌های حمد و نعت و ذکر اسم خود سبب تألیف را چنین بیان می‌کند که کمبود فرهنگ‌های خوب باعث شد که کتابی چنین بنویسد تا واژه‌های هر زبان جداجدا شناخته شوند. علاوه بر این تشویق صاحبان علم و توصیه نیازمندان به‌حدّی رسید که قلم برداشت و مشغول نوشتن شد. همین بود که بر بنای ضرورت واژه‌های

---

۱. زفان‌گویا، ص ۶.

زبان‌های مختلف و مفردات و کنایات را جداجدا در بخش‌های گوناگون تقسیم کرده است. این فرهنگ یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های نوشته‌شده به‌این شیوه است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ این است که مؤلّف برخی از واژه‌های هندی و عربی که در آن زمان در زبان فارسی هندوی رایج بود را جزء واژگان فارسی آورده است و این ویژگی علاوه بر بیان مهارت وی در زبان‌شناسی معرّف شیوه خاص اوست. مؤلّف واژه‌های فارسی، عربی، ترکی، یونانی وغیره را در فصل‌های جداگانه مرتب کرده است. حرف «ز» و «ژ» را «زای» عربی و «رای» فارسی معرّفی کرده و همین‌طور «ک» عربی و «ک» فارسی را نیز در فصل‌های جداگانه آورده است. پروفسور نذیر احمد می‌نویسد که در فرهنگ‌های قدیم این تنها فرهنگی است که چنین ویژگی‌ای دارد. بخشی مخصوص مصادر است. علاوه بر این واژه‌های متفرّقه در خاتمه که نهایت نام دارد، درج شده است.

مؤلّف شواهدی شعری نیز بیان کرده است ولی تعداد آنها کم است. علاوه بر این شعرهای خود را نیز به‌کار برده است. این فرهنگ از فرهنگ‌هایی است که در آن واژه‌های زبان‌های محلّی نیز معرّفی شده‌اند؛ برای مثال زبان ماوراءالنّهری، زبان مرغانه، زبان شیرازیان، زبان دیلمیان وغیره و این امر بر هنر فرهنگ‌نویسی وی دلالت می‌کند. سبک نگارش نویسنده مسجع و زبان وی فارسی سره است.

زفان‌گویا در زمان خود فرهنگ معتبری بوده است و فرهنگ‌نویسان بعدی در فرهنگ‌های خود از آن به‌منزله مأخذ استفاده کرده‌اند؛ برای مثال *بحرالفضایل*، *شرف‌نامه منیری*، *دستورالافاضل*، *فرهنگِ جهانگیری* وغیره.

منابع زفان‌گویان

نویسنده مستقیماً هیچ منبعی را ذکر نکرده است؛ البتّه میان توضیحات خود از چند فرهنگ مانند *لغت فرس اسدی*، *فرهنگ فردوسی*، *فرهنگ فخر قواس*، *رساله فرهنگِ نصیر* و غیره نام برده است[1].

۱. زفان‌گویا، ص ۹.

نسخه‌های خطّی

در حال حاضر ما درباره چهار نسخه خطّی این اثر چنین اطّلاعاتی داریم:

کتابخانه خدابخش بانکی‌پور پتنه: نسخه این کتابخانه صد و هفتاد و دو برگ دارد، البتّه سه برگ آن یعنی برگ شماره ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۱ از کتاب دیگری است و بخش کنایات آن مفقود است. هر صفحه هفده سطر دارد. خط آن خوانا و عناوین آن با جوهر سرخ در خطّ نسخ جلی است و روی واژه‌ها خط کشیده شده است. بعضی جاها را موریانه خورده است. تاریخ کتابت آن سال ۹۵۰ ق است.

«تمّت الکتاب فی یوم الثلثا وقت ظهر الثالث من ذی‌القعده سنه خمسین تسع مأه».

سال کتابت به‌عدد نیز نوشته شده است.

نسخه تاشکند: کتابخانه دانشگاه تاشکند، ازبکستان شماره B۰۹/۲۹۲۰، نسخه تاشکند ۳۴ برگ ۱۸ سطری دارد. خطٍّ آن نستعلیق است و نام کاتب آن عرب نسفی است؛ چنانکه از عبارت زیر آشکار است:

«کتاب فرهنگ‌*نامه زفان‌گویا و جهان پویا* بیست و یکم ماه جمادی‌الثانی سنهٔ ۰۱۴۳ به‌خط بنده حقیر بی‌بضاعت عرب نسفی».

شاید در کتابت سال اشتباه شده است. پروفسور نذیر احمد حدس می‌زند که باید «۱۰۴۳» باشد و پژوهشگر بایفسکی آن را «۱۱۲۳» می‌داند. نسخه افتادگی دارد؛ از ابتدا تا واژه «خ» مفقود است. چند برگ وسط آن نیز گم شده است.

نسخه موزهٔ پاکستان: این نسخه فرهنگ در مجموعه شماره ۱۰۴–N. M 1972/ قرار دارد و شامل ۳۸۷ برگ است. در این مجموعه چندین اثر دیگر نیز وجود دارد. *زفان‌گویا* از برگ «م» شروع می‌شود و تا ۱۷۹ الف ادامه دارد. این نسخه نیز کامل نیست. در آخر بخش هفتم از گونه چهارم تا گونه چهاردهم افتادگی دارد.

نسخه کتابخانه سنایی: این نسخه به‌نام نسخه فرهنگ پنج بخشی محفوظ است، اگرچه *زفان‌گویا* «هفت بخشی» است. دست‌نویس عکسی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به‌نام *فرهنگ لغات فرس* وجود دارد. این نسخه نیز مبنی بر نسخه خطّی هند است. استاد نذیر احمد تا زمان چاپ، این نسخه را ندیده بود. این نسخه به‌کوشش دکتر حبیب الله طالبی در تهران چاپ شده است.

ذکر فرهنگ *زفان‌گویا* بدون نام مصحّحان آن ناقص است. مصحّح اوّل دکتر س. ا. بایفسکی نسخه تاشکند را با مقدّمه و ملحقات و عکس نسخه در مسکو در سال ۱۹۷۴ م چاپ کرد. مصحّح دوّم آن پروفسور نذیر احمد به‌کمک نسخه تاشکند و نسخه بانکی‌پور پتنه جلد اوّل را تصحیح کرد و با مقدمه مفصّل فارسی و انگلیسی از خدابخش اورینتل پبلک لائبریری پتنه در سال ۱۹۸۹ م منتشر کرد. وی پس از دریافت نسخه کراچی بقیه فرهنگ را تصحیح کرد و به‌نام جلد دوم به‌چاپ رساند. جلد دوم را نیز ناشر قبلی در سال ۱۹۹۷ م منتشر کرد.

بی‌جا نباشد اگر اینجا درباره روش تصحیح پروفسور نذیر احمد سخنانی گفته شود. وی هیچ وقت در کار پژوهشی تا زمانی که با دلایل و برهان‌های محکم مطمئن نمی‌شد، بر سخن دیگران تکیه نمی‌کرد. او چشم بسته کار نمی‌کرد، حتّی به‌نوشته‌ها و گفته‌های مؤلّف نیز اعتماد نمی‌کرد و با دقّت نظر آنها را بر محک تحقیق می‌سنجید. برای مثال نویسنده فخر *قواس* ادّعا می‌کند که *فرهنگِ قواس مخصوص شاهنامه فردوسی* است. پروفسور نذیر احمد بر بنای مطالعه خود این ادعای وی را ردّ می‌کند و می‌نویسد: «دعوی مؤلّف که او فهرست مفصّلی شامل واژه‌های پهلوی و فارسی از شاهنامه تهیه نموده، به‌پایه تحقیق نمی‌رسد؛ زیرا در فرهنگ حاضر ابیات شاهد از دیوان‌های رودکی و سوزنی بیشتر از *شاهنامه* نقل شده است»[1]. علاوه بر این از مأخذهای دیگری مانند *لغت فرس اسدی* و آثار زمخشری نیز استفاده کرده است. این امر شاهد این معنی است که استاد برای تصحیح متون، آثار متقدّمان، معاصران و متأخّران را بررسی کرده است.

استاد تک‌تک واژه‌های نقل‌شده در *زفان‌گویا* را در فرهنگ‌های بعدی مانند *فرهنگِ معین* و *دهخدا* جستجو کرده و اطّلاعات جزئی آنها را شرح داده است. برای مثال استاد نذیر احمد در ذیل واژه باخور (آن پانزده روز که در سال سخت گرم است «زفان») در پاورقی می‌نویسد:

---

۱. فرهنگ قواس، ص ۷؛ رامپور، ص ۱۹۹۹.

در بخش پنجم از زفان ذیل واژه باخورا، باخور نیز به‌همین معنی آمده است. ضمناً باید اضافه کرد که باخور بدین معنی تصحیف باحور است و این کلمه اخیر، عربی است. باحورا نیز به‌همین معنی آمده است، در *لغت‌نامه دهخدا* این را یونانی قرار داده‌اند؛ اما در فرهنگ معین باحور و باحورا عربی است؛ اما باخور و باخورا شامل این فرهنگ اخیر نیست و در لغت‌نامه واژه باخور به‌این صورت تشریح شده است:

> «نام پدر آزر پدر ابراهیم که جد ابراهیم بود. چنان به‌نظر می‌رسد که باخور تصحیف ناحور است و به‌گفته طبری ناحور پدر تارخ و تارخ پدر ابراهیم که به‌نام آزر نیز شهرت دارد. دکتر معین با استناد به‌قاموس کتاب مقدّس نام پدر ابراهیم تارخ و ترخ نوشته است»[۱].

استاد نذیر احمد به‌تلفّظ واژه‌ها نیز توجّهی ویژه داشت. در *زفان* واژه «پریون» آمده است. بدر ابراهیم نویسنده *زفان* در ضمن املا می‌نویسد که بعضی به«بای» عربی و «زای» پارسی گویند.

نذیر احمد نه صرف اختلاف تلفّظِ واژه‌ها را در فرهنگ‌هایی مانند *مؤیدالفضلا*، *مدارالافاضل*، *فرهنگ معین* و *لغت‌نامه* بررسی کرده و در حاشیه آورده است، بلکه حتّی در دواوینِ شعرا نیز جستجو نموده و از دیوانِ منوچهری و سراجی مثال آورده است[۲].

استاد درباره اسم کتاب و معانی گویان و پویان که دانش‌آموز مبتدی نیز معانی این دو کلمه را می‌داند، این‌قدر محتاط است که از فرهنگِ معین و *دهخدا* و گنجِ سخن عمادی و *شاهنامه* شاهد آورده است[۳]. همین‌طور وی درباره تلفّظ زفان نیز مطالبی بیان کرده است.

استاد ناقدانه ویژگی‌ها و نقایص فرهنگ را یکی یکی طرح کرده و به‌این صورت چهارده نکته را به‌عنوان مزایای *زفان‌گویا* ذکر کرده است که این روش تصحیح وی بر تبحّر علمی او در علم زبان‌شناسی دلالت دارد. استاد در جایی نوشته است:

---

۱. رک: حاشیه برهان قاطع به‌قلم محمّد معین.
۲. زفان‌گویا، ج ۱، ص ۱۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۱۶.

«نویسنده *زفان‌گویا* در علوم لغت و زبان دستگاهی داشته؛ امّا در بعضی موارد بدون تحقیق مطالبی از فرهنگ‌های قدیمی نقل می‌کند و بنابراین نمی‌توان او را محقّق علم لغت و علم زبان و کتاب او را کتابی محقّقانه دانست. شگفت‌آور است که بدر ابراهیم عیناً همین عبارت را که در فرهنگ‌های قدیم یافته، بدون هیچ تغییر و تبدیل در کتاب خود جا داده است. این روش کار تألیف او را از مقام و مرتبه می‌کاهد»[1].

مصحّح برای تصحیح جلد اوّل، فقط به‌دو نسخه فرهنگ دسترسی داشت و آن نسخه‌ها هم ناقص بودند و در بعضی جاها افتادگی داشتند، به‌همین دلیل آن را از روی فرهنگ‌های دیگر کامل کرده و مطالب اضافه‌شده را بین هلالین گذاشته است و اگر مطلبی غلط نوشته شده، آن را اصلاح کرده است. استاد کتاب‌های تصوّف، طبّ و جغرافیا را نیز مطالعه می‌کرد و در تصحیح متن از آنها بهره می‌برد. وی مطالب تصحیح‌نشدنی و ناخوانا را همان‌طور در متن باقی می‌گذاشت. وی در بعضی موارد واژه «است» را اضافه کرده است. برای مثال اگر واژه‌ای در آن زمان بسیار معروف بود، مؤلّف در برابر آن فقط واژه «معروف» را نوشته است. استاد «است» را به‌این دلیل اضافه کرد تا اشتباه نشود که معنی آن معروف نیست.

مصحّح حواشی نسخه را جداگانه در مقدّمه جا داده است. استاد در تصحیح این فرهنگ زحمت زیادی کشید و این فرهنگ نمونه بارز تصحیح متون فرهنگ و لغت است. باعث افتخارِ ما است که چنین فرهنگ خوبی در هند نگاشته شد و مصحّح خوبی مانند استاد نذیر احمد با زحمت فراوان آن را چاپ کرد. در پایان به‌این نتیجه می‌رسیم که *زفان‌گویان و جهان پویان* یکی از فرهنگ‌های قدیمی است که از فرهنگ‌های قبلی ضخیم‌تر است و این اثر برای نویسندگان بعدی نمونه خوبی به‌شمار می‌رود. صاحبِ *مؤیدالفضلا* و دیگران از آن بهره برده‌اند. در این فرهنگ لهجه‌های مختلف ایرانی و ماوراءالنّهری و واژه‌های زیادی از زبان اردو و هندی جمع‌آوری شده است که از نظر زبان‌شناسی بسیار مفید است و ارزش این کتاب را دو برابر می‌کند.

---

۱. زفان‌گویا، ص ۱۶.

کتابنامه

۱. حافظ محمود خان شیرانی، *مقالات حافظ محمود شیرانی*، ج ۱.

۲. حافظ محمود خان شیرانی، *پنجاب میں اردو*، مکتبه کلیات، بشیرت گنج، لکهنو، دسامبر ۱۹۶۰ م.

۳. بدر ابراهیم، *فرهنگ زفان‌گویا*، ج اوّل و دوم، خدابخش اورینتل لائبریری، پتنه، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۷ م.

۴. فخرالدّین مبارک‌شاه غزنوی، *فخر قواس*، تصحیح پروفسور نذیر احمد، رضا لائبریری رامپور، ۱۹۹۹ م.

۵. ریحانه خاتون، نابغهٔ روزگار ناقد و مصحّح فرهنگ پروفسور نذیر احمد، دستنویس.

۶. سیّده بلقیس فاطمه حسینی، *مطالعهٔ انتقادی ادبیات هند و ایران به‌عهدِ سیدها و بودی‌ها*.

تصحیح دیوان سراجی

عراق رضا زیدی[*]

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری**[♦]

سرزمین هند از دیرباز گهواره زبان و ادب فارسی بوده است و در برهه‌ای از زمان شاعران این دیار گوی سبقت را از شاعران ایرانی ربوده بوده‌اند. رونق دربارهای هند باعث هجرت شاعران بزرگ ایران به‌این سرزمین شد. در زمان اکبر هیچ شاعری در ایران هم‌پایه غزالی، فیضی، نظیری و عرفی نبود. ولی رفته رفته این شکوفایی رو به‌زوال نهاد و در قرن بیست و یکم ما در هند فقط دو محقّق و ناقد بزرگ و یک شاعر فارسی‌زبان مشهور سراغ داریم. البتّه تعداد محقّقان و شاعران بسیار بیشتر از این تعداد است؛ ولی این سه نفر مشهورتر هستند. از میان شعرا پروفسور ولی‌الحق انصاری[۱] باقی مانده است که واپسین روزهای عمر خود را سپری می‌کند و از میان محقّقان می‌توان به‌شادروان استاد نذیر احمد و شادروان استاد سیّد امیر حسن عابدی اشاره کرد.

استاد نذیر احمد آثار زیادی در زمینه‌های مختلف ادبیات فارسی از خود به‌یادگار گذاشته است. تصحیح *دیوان سراجی خراسانی* نمونه‌ای از کارهای ارزشمند استاد است. سراجی از شعرای قرن ششم یا هفتم هجری (شاید پس از مسعود سعد سلمان و قبل از امیر خسرو) است. ما شاعران کمی از این دوره را می‌شناسیم. پژوهشگران عموماً

---

* استاد فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. افسوس این شاعر برجستهٔ فارسی در روز دوشنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۱۳ م از دارِ فانی وداع نمود.

این دوره را از نظر ادبی و سبکی بسیار غنی نمی‌دانند؛ ولی با انتشار این دیوان معلوم شد که در آن زمان نیز شاعران مهمی می‌زیسته‌اند.

استاد نذیر احمد در مقدمه خود ضمن معرفی سراجی به‌چند دلیل وی را خراسانی می‌داند و نسبت‌های دیگر را انکار می‌کند. وی این شعر سراجی را برای اثبات سخن خود نقل می‌کند:

فخر بر مکران نمود اندر هـوای خـدمتت گرچه اصل پاکش از خاک خراسان در رسید

بنده داعی سـراجی آنکـه انـدر مـدح تـو طرز الفـاظش چـو الفـاظ خراسـانی بـود

من ثنـای تـو بـه‌الفـاظ خراسـان گـویم که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست

وی با استفاده از تذکره‌ها و کتب تاریخی درباره زندگی سراجی چنین می‌نویسد: «در *طبقات ناصری* سلطان تاج‌الدّین مکرانی معاصر سلطان غیاث‌الدّین محمد بن سام (۵۵۶ تا ۵۹۹ ق) و معزالدّین محمد بن سام (۵۹۶ تا ۶۰۲ ق) قرار داده شده است. از این جهت روشن است که تاج‌الدّین خیلی پیش از ۵۹۹ هجری فرمانروای مکران بوده است. در دیوان قصیده‌ای وجود دارد که به‌ظن قوی در سال ۶۰۴ یا ۶۰۵ هجری سروده شده است. از همه اینها روشن می‌شود که سلطنت تاج‌الدّین در اوایل قرن هفتم ادامه داشته است. در میان منظومه‌هایی که سراجی به‌مدح نصرت‌الدّین ابوالخطاب نوشته قصیده‌ای است که شامل تاریخ ۶۰۹ هجری است. این منظومه نیز نتیجه بالا را مورد تائید قرار می‌دهد».

استاد در مقدّمه خود تمام ممدوحان سراجی را نام می‌برد:

۱. ناصرالدّین پسر نصرت‌الدّین ابوالخطاب؛
۲. معزالدّین سنجرشاه پسر نصرت‌الدّین ابوالخطاب؛
۳. قطب‌الدّین سلطان‌شاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۴. افتخارالدّین قیصرشاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۵. خسروشاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۶. جمال‌الدّین ابوالمعالی بن ابی‌الخیر وزیر نصرت‌الدّین؛
۷. جمال‌الدّین محمد ابوحاتم وزیر نصرت‌الدّین؛
۸. سابق‌الدّین سعدان بن محمود وزیر نصرت‌الدّین؛

۹. وجیه‌الدّین فرج وزیر نصرت‌الدّین؛
۱۰. میر نورالدّین عمر امیر دربار نصرت‌الدّین؛
۱۱. شمس‌الدّین اتابک بن ابراهیم وزیر نصرت‌الدّین و تاج‌الدّین؛
۱۲. حسام‌الدّین امیر دربار تاج‌الدّین؛
۱۳. نجم‌الدّین صدر وزیر تاج‌الدّین؛
۱۴. جمال‌الدّین فرامرز بن یوسف امیر دربار ناصرالدّین؛
۱۵. ضیاءالدّین محمود بن ابی‌بکر وزیر مکران؛
۱۶. خطیرالدّین بن محمد وزیر مکران؛
۱۷. نصرت‌الدّین خورشید امیر مکران.

استاد علاوه بر این فهرست نام دو نفر دیگر از ممدوحان سراجی را ذکر کرده که نام آنها در قصاید نیامده ولی خدمات آنها ذکر شده است. این دو نفر عبارت‌اند از سلطان تاج‌الدّین و نصرت‌الدّین ابوالخطاب.

استاد درباره آمدن سراجی به‌هند چنین می‌نویسد:

«سراجی پس از آن در هند در حضور شمس‌الدّین التتمش پادشاه معروف دهلی (۶۰۷–۶۳۳) رسیده و به‌مدح بزرگان آن دربار پرداخته است که معروف‌ترین آنها نظام‌الملک، قوام‌الدّین محمد جنیدی، وزیر آن پادشاه بود که محمد عوفی کتاب *جوامع‌الحکایات* خود را به‌نام او نوشته است».

سراجی پس از ورود به‌هند به‌مدح پادشاهان، امرا و وزرای هندی پرداخت. استاد نذیر احمد اسامی این ممدوحان را در مقدمه خود ذکر کرده است. نخستین نام متعلق به‌تاج‌الدّین شرف‌الملک مسحور اشعری وزیر ملک عزالدّین طغرل طغان خان حاکم لکهنوتی است. سپس وی به‌مدح نظام‌الملک جنیدی پرداخت. قصاید سراجی حاوی اطلاعات تاریخی مهمی است. مثلاً وی در قصیده‌ای به‌بیان وقایع جنگ بین سلطان ناصرالدّین و یکی از حاکمان اوده می‌پردازد. این حاکم اَوَده «هردودل» نام داشت و سراجی همین نام را ردیف قصیده خود قرار داده است:

ای زده یک ترک تو برهم سپاه هردودل　　رفت بر گردون ز شمشیر تو آه هردودل
بر لب آب سرد دریای قلزم برگشاد　　چشمه تیغ تو از خون سپاه هردودل

از مقدّمه استاد معلوم می‌شود که در قصیده‌ای که در مدح قوام‌الدّین جنیدی سروده شده، نام سلطان غیاث‌الدّین پسر التتمش نیز آمده است:

شه غیاب الحق و الدّین لطف‌ها فرموده خواست
تا مگر گم گردد از من رنج و خذلان در جهان

پس از آن استاد، ممدوحان هندی سراجی را فهرست کرده است:

۱. حسام‌الدّین اغلبک؛
۲. عزالدّین بختیار بن احمد؛
۳. مؤیدالدّین قراسنقر؛
۴. فخرالدّین شرف‌الدّین ابومحمد؛
۵. شیخ صفی‌الملک تگین؛
۶. تاج‌الدّین ابوبکر بن حسین؛
۷. صدر حمیدالدّین؛
۸. ملک‌التجار نجم‌الدّین عبدالرّحیم.

سراجی در سال ۶۲۸ ق برای ادای فریضه حج به‌مکّه رفت. وی در همین سفر در مدینه یک نعت با عنوان فی نعت‌النّبی علیه‌السلام سرود و آن را در ابتدای دیوان خود قرار داد:

آخر از فضل عمیم کردگار مصطفٰی[ص] آمدم بعد از مشقت در جوار مصطفٰی[ص]

سراجی در شعر قبل از مقطع تاریخ سفر خود را چنین بیان می‌کند:

سال بر تاریخ خا و کاف و حا با آن بهم
شد تمام این خوش قصیده در مزار مصطفٰی[ص]

خا و کاف و حا یعنی ۶۰۰+۲۰+۸= ۶۲۸.

استاد نذیر احمد در ادامه به‌معرفی دو نسخه خطی *دیوان سراجی* می‌پردازد که اساس کار این تصحیح هستند:

ع: نسخه خطی *دیوان سراجی* در دانشگاه علیگر (ذخیره حبیب‌گنج)

ی: نسخه خطی *دیوان سراجی* مملوکه مرحوم آقای سعید نفیسی که اکنون در کتابخانه دانشگاه تهران مضبوط است.

چهار صفحه نسخه اخیر به‌صورت عکسی در ابتدای دیوان آورده شده است. هر دو نسخه در مقدّمه به‌طور کامل معرّفی شده‌اند. این دیوان از صفحه ۱ تا صفحه ۳۱۳ کلاً ۱۰۴ قصیده دارد. قصیده اول نعتیه است و قصیده آخر در حمد باری تعالی است با عنوان فی‌التوحید. از صفحه ۳۱۵ اشعار مسمط آغاز می‌شود که مدحیه هستند؛ عنوان مسمط چنین است:

«فی مدح السُّلطان نصرت‌الدّین ابوالخطاب خسرو».

ولی این مسمط نیز جزء قصاید شمرده شده است و بعد از قصیده شماره ۱۰۴ به‌عنوان قصیده شماره ۱۰۵ درج شده است. این مسمط از صفحه ۳۱۷ تا ۳۲۲ در شش صفحه و شامل ۷۲ شعر است. از صفحه ۳۲۳ ترجیع‌بند و ترکیب‌بند شروع می‌شود که همه در مدح هستند. شماره‌گذاری این اشعار نیز از ۱۰۶ شروع می‌شود و تا شماره ۱۱۲ ادامه دارد. قبل از شروع ترجیع‌بند و ترکیب‌بند نام ممدوح نوشته شده است. این دیوان ۳۵۲ صفحه دارد.

در هر صفحه علاوه بر تصحیح نسخ خطی، معنی واژه‌های مشکل نیز نوشته شده است. استاد اشعار شعرای دیگر را شاهد آورده است و بیشتر از فرهنگ *آنندراج* و فرهنگ *جهانگیری* استفاده کرده است. استاد به‌تلفظ نامأنوس واژه‌ها نیز اشاره کرده است. مثلاً حِنا به‌صورت حای مکسور، نون مفتوح و الف مسکون تلفظ می‌شود؛ ولی سراجی در شعر زیر این واژه را با تلفظ دیگری به‌کار برده است:

چون گرفت از وسمه شمشیر و ز حنـای خـون

دست و پای مشرکان رنگ و نگار مصـطفٰی[ص]

در این شعر واژه حنا به‌صورت حِنّا تلفظ می‌شود و استاد نذیر احمد به‌آن اشاره کرده است. استاد در حاشیه چنین می‌نویسد:

«حنای معروف است و آن به‌نون مشدد هم آمد» (آنندراج)

در قصیده دیگری واژه نامأنوس ضیمران آمده است. استاد نه تنها معنی آن را بیان کرده، بلکه مثالی از دیوان مسعود سعد سلمان آورده است. شعر سراجی چنین است:

ای سـرزلفین جانـان بـر بنـاگوش چـو گـل

دلفریب و سبز و تر چـون ضـیمران بیـنم تـرا

استاد در حاشیه در تشریح لفظ ضیمران چنین نوشته است:

«به‌معنی ریحان. مسعود سعد سلمان گفته است:

زمـــین را بـــه‌دیبـــا بیاراســـتند که روید همی لاله و ضیمران»

قصاید عموماً پر از تلمیحات و نام پادشاهان و امرای ایام گذشته است و فهم و درک اشعار قصیده به‌اطلاعات کافی از این موارد نیاز دارد. استاد نذیر احمد این موارد تاریخی را در حاشیه توضیح داده است. مثلاً در شعر زیر ترکیب خسرو ری صاحب ری به‌کار رفته است که نیاز به‌توضیح دارد:

هر شرف کز خسرو ری صاحب ری می‌گرفـت

من به‌فر شاه مکـران بـیش از آن بیـنم تـو را

استاد در توضیح این ترکیب چنین می‌نویسد:

«مراد صاحب بن عباد وزیر معروف پادشاهان آل بویه مخصوصاً مؤیدالدّوله و فخرالدّوله متوفی به‌سال ۳۸۵ ق است».

در قصیده سوم اصطلاح در خط شدن به‌کار رفته است:

تن بیمار من در خـط ازان شـد که انـدر خـط مُـزَوَّر بیـنم او را

استاد درباره این واژه چنین می‌نویسد:

«در خط شدن به‌معنی حیران و سراسیمه شدن، خود سراجی این را چند بار به‌کار بسته و نیز انوری گفته است:

از غیــرت رایتــت فلــک دیــد در خــط شــده خــط اســتوا را»

(دیوان، ص ۵، و نیز ببینید دیوان کمال اصفهانی، ص ۱۶ و ۹۱)

اگر اصطلاحی را شعرای مختلف به‌صورت‌های مختلف به‌کار برده‌اند، استاد به‌آنها اشاره می‌کند. مثلاً سراجی در شعر زیر اصطلاح حلقه بر در را به‌کار برده است:

فلـــک را در ســـرای جـــاه رفعـــت بســـان حلقـــه بـــر در بیـــنم او را

استاد در حاشیه می‌نویسد:

«انوری "حلقه در برون در" و "حلقه از برون در" و معزّی "حلقه بیرون از در" آورده است».

استاد چند شعر را نیز شاهد آورده است.

در همان قصیده در شعری واژه شخص به‌معنی جسم انسان آمده است:

بـه‌شـخص دیـن درآمـد فربهـی ز آن　　کـه در کـف رمـح لاغـر بیـنم او را

استاد نذیر احمد در حاشیه در این باره چنین توضیح می‌دهد:

«شخص به‌معنی کالبد مردم و بدن انسان. معزی گفته است:

در خـدمت او شـخص ادب راسـت مزاجسـت

در مـدحت او زر سـخن پـاک عیـار اسـت

(دیوان، ص۸)

کمال اسماعیل گفته است:

شد رخنه رخنه چون هـدف تیـر شـخص مـن

بـا آن کـه باختسـت بـه‌یـک بـار جوشـنم»

(دیوان، ص ۵)

در جوامع عربی‌زبان اسب‌ها را نام‌گذاری می‌کردند. مثلاً اسامی اسب‌هایی که در کربلا حضور داشتند، در تاریخ ثبت است. اسب حضرت پیغمبر(ص) دلدل نام داشت. ولی ذهن خواننده به‌آسانی متوجه این تلمیحات نمی‌شود و به‌همین دلیل استاد نذیر احمد اسامی اسب‌ها را با اسم مالکان آنها در حاشیه آورده است. مثلاً در بیت سی و هشتم از قصیده پنجم اسم دو اسب آمده است که یکی متعلّق به‌امام حسین(ع) و دیگری متعلّق به‌ابن زیاد است.

بـوده بعبـوب ورا مـادر و یحمـوم پـدر　　که چو یحموم و چو یعبوب پذیرند اعراب

استاد در حاشیه چنین توضیح می‌دهد:

«نام اسب امام حسین(ع) بود. منوچهری گفته است:

آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخ رخـش روی

اعوجی مادرش و آن مـادرش یحمـوم شـوی»

استاد نذیر احمد به‌اصطلاحات علم نجوم نیز اشاره کرده است. مثلاً سراجی در بیت هفدهم از قصیده هفتم چنین می‌گوید:

شعری شامی آنکه شباهنگ هفته اوسـت　　بیند به‌چشم جـاه تـو هنجـار نـیم شـب

استاد در توضیح این شعر در حاشیه می‌نویسد:

«شعری دو هستند، یکی شعری عبور و آن بسیار روشن است و دیگری کم روشن است و این آخر را شعری شامی گویند. این ستاره به‌طرف شمال طلوع می‌کند و چون ملک شام به‌جانب شمال غرب است؛ بنابراین این را به‌شام نسبت کردند و شعری عبور را شعری یمانی خوانند. بدین جهت که به‌طرف جنوب می‌تابد و یمن در جنوب است. خاقانی گوید:

چون نه شعری نه سهیل است و نه مهر   یمن و شام و خراسان چه کنم»

(ص ۲۳۲)

استاد نذیر احمد تعلیقات این دیوان را تقریباً در ۲۳۷ صفحه مرتب کرد و تمام مشکلات دیوان را حل کرد. هشت صفحه مختص استدراکات و اضافات است و فهرست نام اشخاص، قبایل و خانواده‌ها نیز جداگانه آورده شده است. اسامی شهرها و مکان‌ها در یک جا گردآوری شده است. فهرست اشعاری که شامل آیات قرآنی، احادیث، اقوال یا اشعار عربی هستند، جداگانه مرتب شده است. در آخر دیوان غلط‌نامه نیز چاپ شده است که برای رفع اغلاط ویراستاری مفید است.

کشف، تصحیح و تحشیه مکاتیب سنایی

علیم اشرف خان*

شخصیّت استاد فرهیخته نذیر احمد در میان محقّقانی که در زمینه ادبیات فارسی کار می‌کنند، محتاج معرّفی نیست. استاد نذیر احمد از محقّقانِ مهم شبه قارّه به‌شمار می‌آید و تحقیقاتِ ایشان در زمینه کشف و معرّفی نسخ خطّی بسیار ارزنده است. کشف، تصحیح و تحشیه مکاتیبِ سنایی یکی از شاهکارهای ادبی اوست. استاد در این باره چنین می‌گوید:

«تاکنون ما از وجود ۱۷ نامه سنایی اطّلاع داریم. سنایی این نامه‌ها را به‌یاران دوستان، وزرا و صدور غزنین و بهرام‌شاه غزنوی نوشته است. ولی فقط پنج نسخه آن در دسترسِ ما می‌باشد. کتاب حاضر براساس پنج نسخه خطّی این نامه‌ها تهیّه شده است».

پنج نسخه خطّی مکاتیب سنایی که استاد نذیر احمد آنها را اساسِ کار تصحیح قرار داده، به‌این شرح است:

نسخه دیوان هند، لندن (نسخه قرن ۱۱، ۱۷ ماه صفر ۱۰۰٦ ه) شامل ۱۵ نامه.

نسخه کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد، شماره نسخه ۱۳۹۷ (نسخه قرن یازدهم بدون تاریخ) شامل ۱۵ نامه.

نسخه کتابخانهٔ مولانا آزاد در مجموعه حبیب گنج، به‌شماره ۲۱/۱٤۵، بدون سال کتابت که شامل ۱٤ نامه است.

---

* دانشیار بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

استاد نذیر احمد پس از ذکر این سه نسخه، عبارتی آورده است که نشان‌دهنده تجربه تصحیح، هنر کشف نسخه‌های خطّی و مطالعه و تحقیق ایشان است:

«این هر سه نسخه نه فقط در تقدیم و تأخیر نامه‌ها، بلکه از هر حیث کاملاً مطابقت دارد حتّی در اغلب چاپ‌ها غلط‌های هر سه یکی است، بنابراین به‌طور قطع و یقین می‌توان حدس زد که این هر سه نسخه یکی بوده است و آن هم از طرف کاتب مغلوط رونویس شده بود». (ص ۲۸، مقدّمه)

نسخه آقای سرور گویا در کابل که توضیحات آن در مجلّه *آریانا* شماره اوّل آمده است.

نسخه *کلیات سنایی* در کتابخانهٔ آکسفورد، شماره ۵۳۷.

علاوه بر این پنج نسخه، استاد نذیر احمد نامه‌های دیگر سنایی را از مجلّات و کتاب‌های مختلف نیز گردآوری کردند؛ برای مثال:

مجلّه *ارمغان* (چهار نامه، سه بار).

مجلّه *یغما* (دو نامه، یک‌بار)[1].

دیوان سنایی چاپ مدرس رضوی (سه نامه به‌علاوه نامه‌ای به‌نام بهرام غزنوی که در دیباچه استنتاج شده است).

دیوانِ سنایی چاپ مظاهر مصفا (همان سه نامه).

کتاب حکیم سنایی تألیف استاد خلیل‌الله خلیلی (یک نامه به‌علاوه نامه بهرام‌شاه).

تعلیقات چهار مقاله به‌کوشش دکتر محمّد معین (یک نامه منتشرشده در مجلّه *یغما*).

جُنگ فارسی در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره به‌شماره ۲۱٤/٦٤ (ضمیمه لینن) شامل چهار نامه سنایی.

مجموعه‌های نثر و نظم در کتابخانهٔ حبیب گنج به‌شماره ۱٦۷/۵.

بیاضی در گنجینه بانکی‌پور پتنه به‌شماره ۱۹۹۵ (شامل نامه دوّم از سنایی).

---

۱. متأسّفانه با وجود تلاش بسیار نتوانستم شماره و سال چاپ مجلّه ارمغان و یغما را پیدا کنم.

پس از آن استاد نذیر احمد تمام این شانزده مکتوب سنایی را با این پنج نسخه و کتاب‌های چاپی و مآخذ دیگر مقایسه کرده و درباره همه آنها توضیحات مفیدی نوشته است. بنا به‌سابقه طولانی وی در زمینه تصحیح و تحشیه، مطالب او حائز اهمیّت است. وی می‌نویسد:

«چون نسخه‌های این رساله مانند اغلب کتاب‌های خطّی فارسی از تغییر و تبدیل مصون نمانده و متأسّفانه هیچ‌یک از این نسخه‌ها که در دست نگارنده است، نسخه قدیمی و معتبری نیست؛ بنابراین هیچ‌یک را نسخه اساس نمی‌توان قرار داد. بنده تا اندازه‌ای سعی کرده‌ام که نسخه بهتر و معتبر در متن بگذارم و اختلافات نسخ و نسخه‌های بدل را در پاورقی بنویسم؛ امّا بعضی کلمات تا حدّی غلط و دست‌وپاشکسته نوشته شده است که با وصف کوشش فراوان آن واژه‌ها روشن نشده است و بنده امیدوارم که در آتیه چون نسخه بهتر و صحیح‌تر به‌دست آید، این نامه‌ها صحیح‌تر به‌چاپ رسد» (مقدّمه مصحّح، ص ۳۵).

شایان ذکر است که استاد نذیر احمد در مقدّمه یادآور شده است که او سه نسخه یعنی ۱- *دیوانِ هند*، شماره ۹۲۷، کتابت سال ۱۰۰٦، ۲- *کلیاتِ سنایی*، کتابخانهٔ عثمانیه، حیدرآباد و ۳- مکتوبات حکیم سنایی در کتابخانهٔ حبیب گنج، را از نظر متن یکی می‌داند و هر سه آنها از اصل نسخه استنساخ شده است. بعدها او نسخه *سرور گویا* (کابل، افغانستان)، *کلیات سنایی* (بادلین) آکسفورد، شماره ۵۳۷، جنگ در ذخیره لینن در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره شماره ٦٤/۲۱٤، جنگ فارسی در ذخیره حبیب گنج به‌شماره ۵۰/۱٦۷ در کتابخانهٔ اسلامی علیگره، جنگ در بانکی‌پور شماره ۱۹۹۵ را کشف کرده و متن *مکاتیبِ سنایی* را با آنها مقایسه کرده است و همه مجلّاتِ علمی که نامه‌های سنایی را چاپ کرده‌اند را ارزیابی کرده است و نتیجه خود را در تعلیقات و حواشی آورده است.

استاد نذیر احمد با توجّه به‌وجود اغلاط فراوان در این نسخه‌ها تلاش کرده است که آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال بزرگان، ضرب‌الامثال و اشعار عربی را با منابع معتبر بسنجد. وی تا حدّی در این کار موفّق شده است. حتّی فقرات و محاورات

فارسی موجود در این نامه‌ها را با دیوان و *حدیقه سنایی* مقایسه و آنها را تصحیح کرده است.

بنا به‌تحقیق استاد:

«نامه‌های سنایی چندین بار تدوین یافته و ترتیب معتبر همان است که در نسخه‌های دانشگاه عثمانیه و دیوان هند و حبیب گنج رعایت شده است». (مقدّمه مصحّح، ص ٣٦)

استاد نامه شانزدهم را که در بعضی از نسخه‌های *حدیقه سنایی* و *منتخب‌التّواریخ* جلد اوّل آمده و آقای مدرّس رضوی آن را تصحیح و با چند نسخه دیگر مقایسه کرده است، به‌دلیل صحّت انتساب آن نامه به‌نام بهرام‌شاه غزنوی، با سه نسخه دیگر مقایسه و شامل نامه‌های سنایی کرده است.

استاد نامه هفدهم را در یکی از جُنگ‌های کتابخانهٔ حبیب گنج پیدا کرد و به‌دلیل شباهتی که این نامه با نامه‌های سنایی داشت، آن را در کتاب خود آورده است.

محقّق نامدار استاد نذیر احمد علایم اختصاری به‌کار برده شده در تصحیح این کتاب را به‌دقّت بررسی کرده است. بخش‌هایی از نامه هفدهم سنایی را در اینجا نقل می‌کنم تا محقّقان با روش نگارش حکیم سنایی بیشتر آشنا شوند:

«با آنکه سنین عمر از ستین گذشته و به‌حدّ سبعین مشرّف گشته نه مخیله را قوّت تخئیل مانده و نه مفکّره را تحمّل تأمّل. سبحه نثر از هم ریخته و میدان قافیه و نظم تنگ گردیده ساز سجع از آهنگ افتاده، طبع نفور است و نفس در کشاکش امور ناصبور. نه با هیچ‌کسم کاری و نه بر هیچ‌کارم قراری. دامن هرچه می‌گیرم گذاشتنی و پیراهن هرچه می‌گردم گذشتنی. از آنچه ناگزیرم، می‌گریزم و از آنچه می‌گریزم، می‌آویزم. مقصود درون سینه و داخل دیده و من از نابینایی هر گوشه گردیده. مطلوب در کنار دل و میان جان و من در طلب آن سرگردان. به‌جلال ذوالجلال که یک ساعت از وجود مجازی رستن و به‌مقصود حقیقی پیوستن از حصول همه مرادات دنیوی شریف‌تر و از وصول به‌همه سعادات اخروی خوش‌تر و لطیف‌تر و این همه را به‌هیچ خریده و به‌هیچ فروخت». (ص ١٢٢)

استاد ضمن تصحیح این نامه یادداشتی در پاورقی آورده‌اند:

«اصل نسخه متفکّره امّا به‌نظرم مفکّره از این روی مرجح‌تر است که این هم وزن مخیله است ولیکن این هم درست است که هر دو متخیله و متفکّره باشند».

پس از نامه هفدهم سنایی ملحقات آمده است و استاد طبق نسخه آکسفورد آن را ذکر کرده است که تحت نامه پنجم ثبت بود.

پس از آن تعلیقات و حواشی آمده است و آن هم در دو بخش است. بخش نخستین درباره کسانی است که حکیم سنایی بدیشان نامه نوشته و در بخش دوم بعضی از مطالب متن توضیح داده شده است. توضیحات نامه‌های سنایی به‌قرار زیر است:

نامهٔ اوّل: این نامه عنوان ندارد و معلوم نیست که مخاطب نامه حکیم سنایی کیست. از محتوای نامه چنین برمی‌آید که مخاطب نامه از رؤسای غزنین بود و علاقه زیادی به‌حکیم سنایی داشت.

نامهٔ دوم: این نامه نیز عنوان ندارد؛ البتّه از القاب به‌کار برده شده می‌توان حدس زد که این شخص یکی از سادات و رؤسای بلندمرتبه غزنین بوده است.

نامهٔ سوم و چهارم: به‌نام خواجه احمد مسعود است. سنایی با خواجه عمید احمد بن مسعود رابطه‌ای خصوصی داشت. خواجه یکی از بزرگان وقت و دوست مخلص و رفیق صدّیق حکیم سنایی بوده است.

نامه‌های پنجم و ششم و چهاردهم: به‌نام قوام‌الدّین ابوالقاسم ناصر بن حسین در گزینی انس‌آبادی است. قوام‌الدّین وزیر سه پادشاه سلجوقی یعنی سنجر بن ملک‌شاه (۵۵۲–۵۱۱ ق)، محمود بن محمّد بن ملک‌شاه (۵۲۵–۵۱۱ ق) و طغرل بن محمّد بن ملک‌شاه (۲۷–۵۲۶ ق) بود و از دوستان حکیم سنایی به‌شمار می‌رفت.

نامهٔ هفتم: به‌نام قاضی‌القضاة ابوالمعالی احمد بن یوسف و پدرش قاضی‌القضاة علاءالدّین ابویعقوب یوسف بن احمد حدّادی است.

نامهٔ هشتم، نهم و دهم: این نامه‌ها یکی در جواب بازرگان، دومی به‌نام خیام برای قضیه دزدی و نامه سوم از نیشابور نوشته شده است که آن هم متعلّق به‌دزدی است.

نامهٔ یازدهم: این نامه به‌نام خواجه یوسف است.

نامهٔ دوازدهم: این نامه به‌نام سرهنگ محمّد خطیبی است. وی ممدوح سنایی بود و سنایی چندین قصیده به‌نام او سروده است. مسعود سعد سلمان (م: ۵۱۵ ق) و مختاری غزنوی (م: ۵۴۴ ق) از معاصران سنایی نیز سرهنگ محمّد خطیبی را مدح کرده‌اند.

نامهٔ سیزدهم: این نامه به‌نام یکی از دوستان سنایی به‌نام خواجه عبدالصمد است.

نامهٔ پانزدهم: این نامه به‌نام امیر سیّد ابوالمعالی بن طاهر است.

نامهٔ شانزدهم: این نامه به‌نام بهرامشاه غزنوی (۵٤۷–۵۱۲ ق) است.

نامهٔ هفدهم: این نامه در یکی از جُنگ‌های گرانبهای کتابخانهٔ حبیب گنج مندرج است.

استاد نذیر احمد برای هفده مکتوب سنایی، حدود ۹۱ صفحه تعلیقات و حواشی و مقدّمه نوشته است. استاد مثال‌های مختلفی را از منابع و مآخذ گوناگون نقل کرده است و این کار نهایت دقّت را می‌طلبد. برای یک واژه و یک جمله باید صدها کتاب را مطالعه و مطالبی از آنها را استخراج کرد و پس از آن می‌توان نتیجه نهایی را به‌دست آورد. برای مثال استاد واژه بی‌اندامی در جمله «و نام آنجا بی‌اندامی بود». (ص ۱۰۹، سطر ۳)، از نامه پانزدهم را در حاشیه چنین توضیح می‌دهد:

بخش دوّم تعلیقات و حواشی، ص ۳۳۰.

«بی‌اندامی» در *مقدّمه حدّیقه* (ص ٤۹–٤۸) چنین آمده است:

«ایشان را فرو گذاشتن خامی باشد... اجزای ایشان از هم فروگذاشتن بی‌اندامی باشد».

و در *چهار مقاله* (ص ۱۵۹) این جمله درج است:

«و فرّخی را سگزی دید بی‌اندام».

در سبک‌*شناسی* (۳۰۱/۲) واژه بی‌اندام بدین‌گونه شرح داده شده است:

«بی‌اندام یعنی نایاب، شوریده و بشولیده و این لغت در اصل به‌معنی بی‌قاعده و نامتناسب است و باندام ضد آن است و مجازاً به‌معانی فوق آمده و نظامی به‌معنی نخستین و دومین آورده است».

در *لغت فرس* اسدی، (ص ۳٤۷) است:

گی‌هـان بخواجـه عنـدانی   عدن است و کار ما بانـداما

امیر معزّی گفت:

بی‌وصل تو دل در بـرم آرام نگیـرد   بی‌صحبت تو کار من انـدام نگیـرد

در *فرهنگ جهانگیری* (ص ۹۷۲) آمده است:

«اندام به‌اوّل فتح چهار معنی دارد، اوّل معروف است دوّم به‌معنی نظام آمده چنانچه حکیم سوزنی راست: چون سخن در نظر از لطف تو اندام گرفت...»

سوم ادب و روش بود. جمال‌الدّین عبدالرّزاق فرماید:

سـر کـو نـه بـه‌انـدام کنـد بنـدگی تـو   آرند بدان سر سه طلاقی به‌شش انـدام

(ص ۳۱-۳۳۰)

از صفحه ۳٤۰ تا ۳٤٥ فهرست مآخذ آمده که شامل نسخ خطّی دیوان‌ها، فرهنگ‌ها، تذکره‌ها، مجلّات، بیاض‌ها و جُنگ‌های فارسی است.

از صفحه ۳٤۷ تا ۳٦۳ فهرست اعلام، از صفحه ۳٦٤ تا ۳۷۲ فهرست کتب و از صفحه ۳۷۳ تا ۳۷٦ فهرست اماکن آمده است.

علاوه بر این استاد در آخر کتاب فهرست کلمات مخصوص به‌کار برده شده در متن نامه‌ها را در شش صفحه از ۳۷۷ تا ۳۸۲ آورده است که برای کسانی که برای نخستین بار این نامه‌ها را می‌خوانند، فهرست سودمندی است.

استاد نذیر احمد کتاب *کشف‌الاسرار* و *عدّةالابرار* را نیز از ایران دریافت کردند و کار تحقیق خود را با این کتاب نیز مقایسه کردند. استاد در این باره چنین می‌نویسد:

«اخیراً *کشف‌الاسرار* و *عدّةالابرار* معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری تألیف ابوالفضل میبدی در ده جلد (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۰، ۱۳۳۹ ش) مورد استفاده نگارنده این سطور قرار گرفت. میبدی معاصر حکیم سنایی غزنوی بوده و این تفسیر را در سال ۵۲۰ ق در زندگانی حکیم نوشته و تحت تأثیرش، اشعار این شاعر شهیر را در بیشتر موارد به‌کار برده است و حتّی بعضی جاها الفاظ، فقرات و ترکیبات هر دو نویسنده یکی است. بنابراین بعضی مطالب لغوی و

ادبی و تاریخی کتاب حاضر از روی این تفسیر و دو کتاب دیگر واضح می‌شود». (ص ۳۰ و ۳۸)

استاد نذیر احمد تصحیحات و اضافات را در ده صفحه (صفحه ۳۸۲ تا ۳۹۲)، غلط‌نامه را در دو صفحه (۳۹۳ و ۳۹٤) و در آخر استدراکات را دو صفحه (۳۹۵ و ۳۹٦) آورده است.

انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره *مکاتیب سنایی* را با تصحیح و تدوین استاد نذیر احمد در سال ۱۹٦۲م چاپ کرد. این اثر استاد سرمشقی برای همه محقّقان و پژوهشگران زبان و ادب فارسی به‌شمار می‌رود.

ویژگی‌های تصحیح دیوان سراجی

راجِنْدَر کُمَار*

استاد فرهیخته شادروان پروفسور نذیر احمد در فن تصحیح نسخ خطّی مهارت ویژه‌ای داشت. وی دوازده نسخه خطّی را تصحیح کرده است. یکی از آنها نسخه دیوان سراج‌الدّین خراسانی معروف به‌سراجی است که موضوع این مقاله به‌شمار می‌رود.

استاد در تصحیح نسخه‌های خطّی روشی ویژه داشت. وی برای اثبات نظریه خود از متن نسخه خطّی عبارتی یا شعری را انتخاب می‌کرد تا خواننده صریحاً به‌قصد وی پی ببرد. برای مثال برای اثبات این امر که سراج‌الدّین اهل خراسان است استاد از دیوان سراج‌الدّین چند شعر انتخاب می‌کند:

فخر بر گلهران نمود اندر هوای خدمتت   گرچه اصل پاکش از خاک خراسان در رسد
بنده داعی سراجی آنکه اندر مدح تو   طرز الفاظش چو الفاظ خراسانی بود
من ثنای تو به‌الفاظ خراسان گویم   که مرا آب و گل از خاک خراسان برخاست[1]

از اشعار بالا چنین برمی‌آید که سراج‌الدّین چند مدّتی در مکران بوده و پادشاهان محلی آنجا را ستوده است. علاوه بر این استاد می‌افزاید که سراجی به‌حاکمانی چون تاج‌الدّین ابوالمکارم و برادرش نصرت‌الدّین ابوالخطاب را بیشتر از بقیه توجه می‌کرد و فقط در ستایش تاج‌الدّین ۲۱ قصیده در دیوان سراج‌الدّین یافت می‌شود.

---

* استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. دیوان سراج‌الدّین خراسانی، تصحیح دکتر نذیر احمد، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۷۲ م/۱۳۵۱ ش، ص الف.

بعضی اوقات استاد برای اثبات ادّعای خود مطالبی از کتب تاریخی نقل می‌کند. مثلاً درباره تعیین زمان سلطنت تاج‌الدّین که پیش از سال ۵۹۹ ق فرمانروای مکران بوده است، وی از طبقات ناصری نقل قول می‌کند و در این باره می‌گوید که در دیوان سراجی قصیده‌ای وجود دارد که به‌ظن قوی در سال ۶۰۴ یا ۶۰۵ ق سروده شده است و از آن چنین برمی‌آید که سلطنت تاج‌الدّین تا اوایل قرن هفتم ادامه داشته است. این قصیده که در مدح سلطان تاج‌الدّین است، در دیوان وی موجود است. استاد علاوه بر نقل قصیده یادشده اطّلاعات بیشتری به‌خوانندگان می‌دهد. مثلاً استاد به‌یکی از وقایع مهم زندگی سلطان تاج‌الدّین ابوالمعارج و برادرش نصرت‌الدّین ابوالخطاب اشاره می‌کند و آن واقعه چنین است که این دو برادر در سرکوبی فتنه غز نقش مهمی بر عهده داشتند و حصاری موسوم به‌سنگ را فتح کردند. سراجی در این خصوص قصیده‌ای سروده بود که در این مقاله چند بیت از آن نقل می‌شود:

به‌پیش لشکر تو سنگ پست آمد چو حرف جـر
سپاهی چون سپاه تـو چنـین جـرار کـی باشـد

حصار سـنگ را قـوی همـی کردنـد حصـاری
حصـار عنکبـوتی را مگـس حصـار کـی باشـد

مبارک باد فتح سنگ و غـز مقهـور پـیش تـو
که قهر لشکر غـز را چـو تـو قهـار کـی باشـد

سراجی در دیوان خود علاوه بر این دو نفر، هفده نفر دیگر از شاهزادگان، امرا و وزرای دربار مکران را مدح کرده است. استاد نذیر احمد فهرست این اسامی را در مقدّمه دیوان آورده است:

۱. ناصرالدّین پسر نصرت‌الدّین ابوالخطاب؛
۲. معزالدّین سنجرشاه پسر نصرت‌الدّین ابوالخطاب؛
۳. قطب‌الدّین سلطان‌شاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۴. افتخارالدّین قیصرشاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۵. خسروشاه پسر تاج‌الدّین ابوالمکارم؛
۶. جمال‌الدّین ابوالمعالی بن ابی‌الخیر وزیر نصرت‌الدّین؛

۷. جمال‌الدّین محمّد ابوحاتم وزیر نصرت‌الدّین؛
۸. سابق‌الدّین سعدان بن محمود وزیر نصرت‌الدّین؛
۹. وجیه‌الدّین فرج وزیر نصرت‌الدّین؛
۱۰. میر نورالدّین عمر امیر دربار نصرت‌الدّین؛
۱۱. شمس‌الدّین اتابک بن ابراهیم وزیر نصرت‌الدّین و تاج‌الدّین؛
۱۲. حسام‌الدّین امیر دربار تاج‌الدّین؛
۱۳. نجم‌الدّین صدر وزیر تاج‌الدّین؛
۱۴. جمال‌الدّین فرامرز بن یوسف امیر دربار ناصرالدّین؛
۱۵. ضیاءالدّین محمود بن ابی‌بکر وزیر مکران؛
۱۶. خطیرالدّین بن محمّد وزیر مکران؛
۱۷. نصرت‌الدّین خورشید امیر مکران.

علاوه بر این استاد مطالبی درباره آمدن سراج‌الدّین از مکران به‌هند بیان می‌کند. وی در این باره می‌نویسد که در دیوان سراجی دو قصیده در مدح سلطان ابوالفتح سالار موجود است و در یکی از آنها نام او و پسرش هزبرالدّین نیز آمده است و از این اشعار پیداست که سراجی از مکران به‌درگاه سلطان ابوالفتح رسیده است. چنانکه گوید:

خسروا بنده سراجی مدح گویان بنده‌وار — پیش تو از بارگاه شاه مکران می‌رسد

و در قصیده دیگری به‌مدح ابوالفتح پرداخته است:

شاه جم مرتبه سالار ابوالفتح که اوست — آنکه جز خاک درش تاج فریدون نشود
سالها شد که مرا آرزوی خدمت توست — این تمنّا به‌من دل شده مقرون نشود[1]

استاد در ادامه می‌نویسد که سراجی پس از ورود به‌دربار شمس‌الدّین التتمش پادشاه معروف دهلی (٦٣٣–٦٠٧ ق)، به‌مدح بزرگان آن دربار پرداخته است که معروف‌ترین آنها نظام‌الملک قوام‌الدّین محمّد جنیدی وزیر آن پادشاه است که محمّد عوفی کتاب خود به‌نام *جوامع‌الحکایات* را به‌او تقدیم کرده بود[2].

---

۱. *دیوان سراجی*، ص ت.
۲. همان، ص ت.

سراجی نام بسیاری از امرا را در دیوان خود نقل کرده است و استاد نذیر احمد فهرست کامل این اسامی را در مقدّمه خود ضبط کرده است:

۱. ضیاءالدّین محمّد بن جنیدی (ظاهراً پسر نظام‌الملک محمّد جنیدی).
۲. شهاب‌الدّین مجدالملک محمّد بن محمّد جنیدی (به ظاهر پسر محمّد جنیدی).
۳. حسام‌الدّین اغلبک؛
۴. عزالدّین بختیار بن احمد؛
۵. مؤیدالدّین قراسنقر؛
۶. فخرالدّین شرف‌الدّین ابومحمّد؛
۷. شیخ صفی‌الملک تگین؛
۸. تاج‌الدّین ابوبکر بن حسین؛
۹. صدر حمیدالدّین؛
۱۰.ملک‌التجّار نجم‌الدّین عبدالرّحیم.

سراج‌الدّین در سال ٦٢٨ ق به‌سفر حج رفت. استاد نذیر احمد نظریه استاد سعید نفیسی را در این مورد درست نمی‌داند و می‌نویسد سعید نفیسی حدس زده است که او از مکران به‌عربستان مسافرت کرده و از آنجا به‌هند رهسپار شده است. امّا این حدس درست به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا سراجی پیش از این تاریخ (٦٢٨ ق) در دهلی بود و ممکن نبود که به‌مدح ناصرالدّین محمود پرداخته باشد که در سال ٦٢٦ ق فوت شده است[1].

منظور من از نقل این موارد این است که روشن شود استاد راجع به‌هر مطلبی نظر خاصی داشت و آن را با دلایل تاریخی اثبات می‌کرد. همان طور که درباره نظر استاد سعید نفیسی مطالبی بیان کرده است.

استاد در ادامه می‌نویسد که سراجی پس از سفر حج بار دیگر به‌هند بازگشته است و با ارائهٔ قصایدی از دیوان وی این ادّعای خود را ثابت می‌کند. درباره تاریخ درگذشت سراج‌الدّین اطّلاعی در دست نیست.

---

۱. *دیوان سراجی*، ص ج.

استاد فردی کوشا و پرتلاش بود. داستان زیر نشان‌دهنده این تلاش استاد است: استاد نفیسی نسخه‌ای را در اختیار استاد قرار داد که ورق اول آن شامل سیزده بیت مفقود شده بود. پس از چندی همین قصیده در کتاب *مونس‌الاحرار* پیدا شد و بدین ترتیب استاد توانست نقص نسخه استاد نفیسی را جبران کند. استاد در یکی از بیاض‌های موجود در موزه بریتانیا به‌قصیده‌ای برخورد که در مدح حسام‌الدّین اغلبک سروده شده بود و شاعر آن سراجی نام داشت. امیر مزبور در دربار قطب‌الدّین ایبک و شمس‌الدّین التتمش بوده است و استاد نظرشان بر این است که این سراجی همان سراجی خراسانی مورد بحث ما است. به‌همین دلیل استاد این قصیده را نیز در دیوان قرار داد. استاد درباره قصیده دیگری چنین می‌گوید:

> «یک قصیده دیگری به‌مطلع زیر "بگشای در که روضهٔ رضوانم آرزوست" به‌عنوان به‌سراج‌الدّین سیستانی بیاض محمّد بن یغمور است که در قرن نهم در ترمد گردآوری شده بود و تنها نسخه آن در کتابخانهٔ دولتی مخطوطات شرقی مدراس زیرِ شماره ۱۸۳ (مخطوطات فارسی) نگاهداری می‌شود. این قصیده در مدح خسرو ایران شاه قلج خان خسرو معزّالدّین می‌باشد. اگرچه در میان ممدوحان سراجی ممدوحی بدین نام یافته نمی‌شود، چون این منظومه شاملِ بیاض قدیمی است، بنابراین بنده این را شامل دیوان سراجی نموده‌ام»[۱].

علاوه بر تطبیق نسخه مورد نظر استاد متن یا اشعار آن را با تذکره‌ها نیز مقایسه می‌کرد. مثلاً استاد در مقدّمهٔ دیوان، صفحه نخست می‌نویسد که چند بیت از این قصیده همراه این بیت در تذکرهٔ روز روشن نقل شده است. یعنی استاد فقط به‌شواهد نسخه‌های خطّی اکتفا نمی‌کرد، بلکه به‌تذکره‌ها، فرهنگ‌ها یا کتب تاریخی نیز رجوع می‌کرد.

استاد گاهی اوقات ضمن تصحیح متن، معنی الفاظ را با سند فرهنگ توضیح می‌دهد. برای مثال یک شعر نقل می‌شود:

مصطفٰی در زینهار فضل حق و ز راه لطف　　هر دو عـالم آمـده در زینهـار مصـطفٰی[۲]

---

۱. *دیوان سراجی*، ص هـ.

۲. همان، ص ۲.

در شعر بالا زینهار به‌معنی امان آمده است. استاد برای تشریح معنی زینهار شعری از فرهنگ *آنندراج* نقل می‌کند «دهند ازو ملکان زهر خورده را زینهار»[1].

در دیوان سراج‌الدّین سراجی در شعری کلمهٔ ضیمران به‌کاربرده شده است. آن شعر چنین است:

ای سرزلفین جانان بر بناگوش چو گل

دلفریب و سبز و تر چون ضیمران بینم ترا[2]

استاد کلمه ضیمران را ریحان معنی کرده و برای اثبات قول خود از دیوان مسعود سعد سلمان شعری را در پاورقی آورده است:

زمین را بەدیبا بیاراستند که روید همی لاله و ضیمران

استاد نذیر احمد در تصحیح *دیوان سراجی* از کتاب‌های *تاریخ بیهقی*، *راحة‌الصّدور*، *دیوان انوری*، *دیوان سیّد حسن*، *دیوان کمال اسماعیل*، *دیوان معزّی*، *صحاح‌الفرس* ناصر خسرو، *دیوان جبلی*، برهان، فرهنگ *جهانگیری*، رشیدی، *دیوان عنصری*، *دیوان سنایی* وغیره استفاده کرده است. دیوان چاپ شده سراجی ۳۵۲ صفحه دارد؛ ولی استاد تعلیقات آن را در ۲۰۵ صفحه مفصّلاً نوشته است.

---

۱. دیوان سراجی، ص ۲.

۲. همان، ص ٤.

شیوۀ تحقیق پروفسور نذیر احمد در نقد قاطع برهان

علاءالدّین شاه*

شادروان پروفسور نذیر احمد از پیشگامان ادبیات فارسی، به‌ویژه در هند، محسوب می‌شود که پژوهش‌های مهمّی در این زمینه انجام داده است. چنانکه نقل می‌کنند هندیان در هنر فرهنگ‌نویسی فارسی، پیشرو دوستان ایرانی بوده‌اند. پروفسور نذیر احمد نیز در این زمینه تحقیقات گسترده‌ای انجام داده است. وی بسیاری از فرهنگ‌های قدیمی که در هند نگاشته شده است را کشف و پس از تصحیح منتشر کرد. وی نه تنها فرهنگ‌های قدیم و ناشناخته را ویراستاری کرد و به‌طبع رسانید، بلکه بررسی‌هایی تطبیقی و انتقادی درباره فرهنگ‌های معروف انجام داد که در هند و ایران بی‌نظیر است. کتاب *نقد قاطع برهان* استاد نذیر احمد (به زبان اردو) که در نقد برخی از مندرجاتِ *قاطعِ برهان* اثر مشهور میرزا غالب است، نمونه‌ای از کارهای مهم استاد به‌شمار می‌آید. غالب رساله یادشده را در ردّ *برهان قاطع* (تألیف محمّدحسین بن خلف تبریزی) که از مشهورترین فرهنگ‌های فارسی هند است، تألیف کرد. به‌نظر استاد نذیر احمد بیشتر انتقادات غالب بر *برهان قاطع*، دیدگاه‌های شخصی این شاعر هندی است و اساسی علمی و تحقیقی ندارد.

استاد در این کتاب نظریات غالب را با تحقیقات دقیق و مطالعه تطبیقی منابع موثق و گوناگون بررسی و نقد کرده است. او معتقد است که تا به‌حال چنین مطالعه تطبیقی در این زمینه انجام نگرفته است. وی می‌نویسد:

---

* استادیار بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

«... در کتاب مورد نظر یک مطالعه تحقیقی در مورد همان بیانات (غالب) عرضه می‌شود و این سعی براساس مطالعه تطبیقی اسناد قدیم انجام گرفته است. من ازاین‌رو خوشنودم که اوّلین بار در روشنایی فرهنگ‌های گوناگون و قدیم فارسی از جمله فرهنگ *قواس*، *دستورالافاضل*، *زفان‌گویا* و *بحرالفضائل*، مسائل متفرق فرهنگ‌نویسی مورد انتقاد و مطالعه قرار می‌گیرد و طبق اطّلاعاتِ من مطالعه‌ای راجع به‌این فرهنگ‌های نامبرده که در هند تدوین یافتند؛ چه در زبان اردو، بلکه در فارسی نیز انجام نگرفته است. با مطالعه تطبیقی این فرهنگ‌ها ما به‌این نتیجه رسیده‌ایم که بیشتر ایرادهای میرزا غالب در مورد *برهانِ قاطع* درست نیست»[۱].

استاد بر این عقیده است که *برهانِ قاطع* اگرچه از اشتباه و کاستی مبرّا نیست امّا مؤلّفِ *برهانِ قاطع* ادّعای محقّق بودن نمی‌کند و هدف اصلی وی از تألیف کتاب بنا به‌گفته خود او فقط جمع‌آوری مندرجات منابع قبلی است و وی به‌صحّت و درستی واژه‌ها توجّهی ندارد و از اهل علم نیز استدعا می‌کند که اگر به‌نظر ایشان کلمه‌ای و اسم و معانی آن محلّ اختلاف نظر باشد، عیب و اشتباهش را بپوشانند؛ چون او فقط جامع لغات و تابع ارباب لغات است، واضع و محقّق نیست[۲].

به‌نظر استاد نخستین وظیفه فرهنگ‌نویس تشخیص و شناسایی واژه‌های درست و نادرست است و ازاین‌رو مؤلّف *برهانِ قاطع* فرهنگ‌نگاری موفّق نیست و با وجود شهرت و مقبولیت فراوان، تألیفش مطابق معیارهای فرهنگ‌نویسی نیست؛ امّا چون صاحبِ *برهانِ قاطع* هدفش را مشخّص کرده است و ناتوانی خود را قبول دارد، پس ایرادهای بسیار میرزا غالب علیه صاحبِ برهان مناسب نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که میرزا غالب خود با قواعد و فنونِ فرهنگ‌نویسی آشنایی کاملی نداشت. محمّد حسین بن خلف تبریزی و غالب هر دو با تاریخ و تمدّن و زبان قدیم ایران آشنا نبودند و به‌علّت همین عدم آگاهی هر دو به‌دام *دساتیر* افتادند. هر دوی این محقّقان زبان

---

۱. *نقد قاطع برهان*، پیشگفتار، ص الف.
۲. همان، ص ب.

مصنوعی *دساتیر* را فارسی سره محسوب کردند و محتویات آن را تاریخ اصلی ایران قرار دادند[۱].

نقدِ قاطع برهان

قاطع برهان از تصانیف مهمّ غالب است که در نقدِ *برهانِ قاطع* نوشته شده است. کتاب *برهانِ قاطع* از مشهورترین و متداول‌ترین فرهنگ‌های فارسی است و مؤلّف آن محمّدحسین بن خلف تبریزی متخلّص به«برهان» است. وی این فرهنگ را در سال ۱۰۶۲ ق (۱۶۵۲ م) در عهدِ سلطان عبدالله قطب‌شاه در شهر گولکنده (جنوب هند) تدوین کرد. استاد نذیر احمد ویژگی‌های این کتاب را چنین برمی‌شمارد:

۱. حجیم‌ترین فرهنگِ فارسی آن زمان است و تعداد واژه‌های موجود در آن با فرهنگ‌های دیگر مقایسه‌شدنی نیست.
۲. در این فرهنگ واژه‌ها به‌ترتیب حروف تهجّی مرتّب شده‌اند و این ترتیب در فرهنگ‌های قبلی دیده نمی‌شود.
۳. در فرهنگ‌های دیگر معانی واژه‌ها به‌این تفصیل ذکر نشده است.
۴. اغلب تلفّظ واژه‌ها نیز نقل شده است.

کمبودها و نقایص این فرهنگ طبق تحقیقات استاد چنین است:

۱) در *برهانِ قاطع* تصحیفات فراوانی راه یافته است و صدها واژه به‌شکل‌های تحریف‌شده در ردیف کلمه‌های اصلی قرار گرفته است.
۲) محتویات کتاب‌های جعلی چون *دساتیر* در این فرهنگ نقل شده است.
۳) در محتویات این فرهنگ، کلمه‌های هزوارش داخل شده است.

درباره آخرین نقص این فرهنگ، استاد مرحوم چنین توضیح می‌دهد که در زبان پهلوی خواندن واژه‌های هزوارش شیوه ویژه‌ای داشت. یعنی کلمه‌های زبان دیگر را به‌خط پهلوی می‌نوشتند؛ امّا در زمان خواندن، معادل پهلوی آن خوانده می‌شد. برای مثال در خط پهلوی کلمه‌ای «ملکان ملک» نوشته می‌شد؛ امّا «شاهنشاه» خوانده می‌شد.

---

۱. *نقدِ قاطع برهان*، ص ب.

هزارها کلمه هزوارش در زبان پهلوی وجود دارد؛ امّا در *برهانِ قاطع* به‌جای معادل پهلوی، شکل‌های خطّی کلمه‌های هزوارش به‌گمان واژه‌های اصلی پهلوی و فارسی نقل شده است.

پروفسور نذیر احمد در *نقدِ قاطع برهان* می‌نویسد که توجّه میرزا غالب هیچ‌وقت به‌این دو نقص بزرگِ *برهانِ قاطع* یعنی ورود محتویات جعلی *دساتیر* و کلمه‌های هزوارش معطوف نشد؛ چون او نیز این حقایق اصلی را کشف نکرده بود. توجّه غالب فقط به‌کلمه‌هایی معطوف بود که به‌نظر وی به‌شکل تحریف‌شده در برهان وجود داشت. میرزا غالب مؤلّف *برهانِ قاطع را* فقط به‌علّت همین نقص سرزنش و به‌شدت استهزا می‌کند؛ ولی به‌نظر پروفسور این کار غالب درست نیست و با اصول تحقیقی مغایر است. وی در این باره چنین توضیح می‌دهد:

«در ضمن کوشش‌های او (غالب) راجع به‌تحریف‌های لفظی *برهانِ قاطع* تنها این نتیجه برآمد که شکل‌های گوناگون کلمه‌ها معلوم شد، امّا مشخّص نگردید که کدام یک از آنها اصل است و کدام شکل محرف. در واقع تشخیص کلمه اصلی و درست در میان شکل‌های متعدّد آن نیاز به‌علم عمیق و تحقیق دقیق دارد. علاوه بر آگاهی زبان‌های باستانی ایران، آشنایی زبان‌های متعلّق به‌سانسکریت، مطالعه دقیق فرهنگ‌های فارسی و آگاهی عمیق به‌متون منثور و منظوم فارسی لازم است. امّا غالب در هیچ‌کدام درکی از این نداشت. او منابع خیلی کمی داشت و در کلمات صریح توضیح داده است که فرهنگی از چهار فرهنگ نامبرده در مقدمه برهان یعنی *فرهنگِ جهانگیری*، *فرهنگِ سروری*، *سرمه سلیمانی* و *صحاح‌الادویه* پیش او نیست و فقط قدری از *شرف‌نامه منیری* استفاده نموده است. او به‌متون قدیم فارسی علاقه زیادی نداشت و نسخه‌های خطّی در دست او نبود. ما می‌دانیم که تا نیمه قرن نهم هجری تشخیص و تمیز بین دال و ذال فارسی همچنین متداول بود و اگر غالب این نسخه‌های خطّی را می‌دید، وجود ذال فارسی را تکذیب نمی‌کرد؛ چون در هر نسخه خطّی صدها کلمه را با ذال نوشتند که سپس به‌دال مبدّل گردید. خلاصه اینکه انتقاد

برهانِ قاطع تخصّصی ایجاب می‌کرد که در غالب نبود. بنابراین بیشتر انتقادات او بی‌اساس است...»[۱]

در سطور پیشین استاد نذیر احمد به‌صراحت دانش و مطالعه غالب را در زمینه متون منثور و منظوم فارسی زیر سؤال می‌برد. این صراحت شاید برای دوستداران غالب چندان خوشایند نباشد؛ به‌همین دلیل استاد چنین توضیح می‌دهد:

«در این مورد این سخن قابلِ تذکّر است که در زمانِ غالب بیشتر متون فارسی چاپ نشده بود. او فرهنگ‌های قدیم در اختیار نداشت. ازاین‌رو او نتوانست بفهمد که ریشه‌های تحریفات برهان به‌گذشته‌های دور می‌کشید...»[۲]

به‌عقیده پروفسور شکّی نیست که غالب شخصی باهوش و زیرک‌طبع بود. ولی فن فرهنگ‌نویسی علاوه بر هوشمندی، به‌مطالعه گسترده و عمیق لغات و متون ادبی نیاز دارد؛ چرا که مسئله زبان و لغات بیش از هوشمندی علمی با کاربرد عمومی ارتباط دارد. عقل و قیاس می‌گوید که یک کلمه و معنی آن باید به‌شکلی جداگانه وجود داشته باشد؛ امّا اگر در استفاده عمومی برعکس آن باشد، همان کاربرد عام مستند و معتبر می‌شود. دریافت همین استفاده عمومی واژه‌ها و کلمه‌ها بدون مطالعه عمیق و گسترده امکان ندارد.

استاد با وجود همه نقایص و کمبودهای *قاطعِ برهان*، طبع بی‌مانند و قوّت تخیلی غالب را تحسین می‌کند که از کتابش مشهود است. پروفسور معتقد است که این کتاب را می‌توان در مطالعه سیرت و اخلاق غالب به‌کار برد. غالب مردی بسیار حسّاس بود و نمی‌توانست چیزی خلافِ مزاجِ خود را تحمّل کند. اگر کاری علیه طبعش رخ می‌داد، وی واکنش شدیدی نشان می‌داد. استاد نذیر احمد اقتباس زیر از *قاطع برهان* را ـ که مربوط به‌اهداف تألیف این کتاب است ـ در تأیید سخن خود آورده است:

«عزیزی به‌من گفت که تو را از تخطئه جامع *برهانِ قاطع* غرض چیست؟ گفتم اعلان حق، قلب از جید و جعل از اصل جدا کنم، چنانچه مرشد کامل تفرقه

---

۱. *نقدِ قاطعِ برهان*، ص ۳.
۲. همان.

وساوسِ شیطانی از خطراتِ رحمانی خاطر نشان طالبانِ راهِ حق می‌کند، اگر طبع سلیم داری، بپذیر و اگر تردید کلام می‌کنی، ناسزا مگوی و دشنام مده و حرف‌های سودمندِ خردپذیر در ضمیر فراهم آر و عبارتی ترکیب ده که اگر فصیح نبود باری سؤال دیگر جواب دیگر نه باشد، من درد سخن دارم و از دریغ می‌رنجم، از آن راه، جامعِ *برهانِ قاطع* را زشت می‌گویم، آن هم ظریفانه و حریفانه به‌بذله و لطیفه، نه مخنثانه و سهیفانه به‌فحش و دشنام»[1].

پروفسور نذیر احمد با ذکر مثالی از *قاطعِ برهان*، غالب را به‌انتقادات تند علیه صاحبِ *برهانِ قاطع* متهم ولی به‌این نکته اذعان می‌کند که در انتقادات تند غالب نیز طبع خلاق و بذله‌گویی او مشهود است. در *برهانِ قاطع* کلمه «دب» به‌معنی خرس هم آمده است و نیز افزوده است اگر خون خرس را به‌کسی که تازه مجنون (دیوانه) شده است بخورانند، جنونش از بین می‌رود. غالب در ردّ و جواب این معنی می‌نویسد:

«دلم بر بی‌کسی‌های این ناقلِ ناعاقل می‌سوزد، آیا کس از غم‌خواران و تیمارداران نبود که هرگاه این بیچاره آهنگ نوشتن *برهانِ قاطع* کرد و آن مقدّمه جنون بود، خون خرس به‌گلو می‌ریخت و به‌بینی می‌دمید و به‌کفِ پا می‌مالید تا از رنج سودا می‌رست و لب از هذیان می‌بست»[2].

چند مثال دیگر از درشت‌گویی غالب علیه صاحبِ *برهانِ قاطع* که استاد در کتابش نقل کرده است، به‌شرح زیر است:

«تا چه دیده است که ... مرغ فهمیده است».

«چادر را گذاشتن و مادر را آوردن بی‌حیایی است، ظرافت پیشی کش».

«نیز نام ... می‌گیرد، گویی هرجا همین عضو را می‌بیند».

«مگر چهارپایه هم‌وزن نتوانست نوشت که چهار... آورد، مسکین چه کند، هرچه در نظر داشت نوشت».

---

۱. *قاطعِ برهان*، ص ۸۴؛ به‌نقل *نقدِ قاطعِ برهان*، ص ۱۰.

۲. به‌نقل *نقدِ قاطعِ برهان*، ص ۲–۱۱.

غالب در بعضی موارد توضیح می‌دهد که چه قدر برایش مشکل است که مانع دشنام‌گویی خود شود:

«چه مایه خون خورده باشم تا به‌مشاهده این بی‌ربطی، زبان از دشنام نگاه داشته باشم».

شیوه تحقیق در نقد قاطع برهان

قاطع برهان غالب در *نقدِ برهانِ قاطع* تألیف شده است و غالب قصد داشت کمبودها و کاستی‌های متن *برهانِ قاطع* را نشان دهد. وی در جایی می‌نویسد که هدف وی از تألیف *قاطع برهان* «قلب را از جید و جعل را از اصل جدا ساختن» است؛ امّا چنانکه پروفسور نذیر احمد قضاوت کرده است، روش تحقیق میرزا غالب مغایر با اصول تحقیق است. به‌عقیده استاد نقد متون لغت‌نامه‌ای و تصحیح فرهنگ و فرهنگ‌نویسی از مشکل‌ترین کارهای پژوهشی و ادبی است. از نقص‌های مهم روش تحقیق میرزا غالب که استاد مرحوم در *نقدِ قاطع برهان* آنها را بیان کرده است، می‌توان به‌موارد زیر اشاره کرد:

۱) نداشتن اطّلاع کافی غالب از فن فرهنگ‌نویسی.
۲) ناآشنایی او به‌زبان‌های هم‌ریشه با زبان فارسی مانند سانسکریت و پهلوی وغیره.
۳) نبود مطالعه دقیق لغات فارسی.
۴) ناآگاهی عمیق به‌متون منثور و منظوم فارسی.

استاد نذیر احمد در *نقدِ قاطع برهان* در حدود ۱۴۰ واژه منتخب و شکل‌های گوناگون آن را که غالب به‌آنها اعتراض کرده بود، نقد و بررسی کرده است. شیوه نقد استاد درباره هر واژه به‌این ترتیب است:

۱. ابتدا واژه‌های منتخب از *قاطع برهان* را به‌ترتیب حروف تهجّی نقل می‌کند.
۲. سپس خلاصه معنی و تشریح هر واژه را بیان می‌کند که در *برهانِ قاطع* آمده است.
۳. سپس اعتراض و ایرادهای میرزا غالب را درباره آن واژه نقل می‌کند.
۴. و در آخر نوشته‌های غالب و درستی آن را با توجّه به‌منابع مختلف برای مثال فرهنگ‌ها و متون معروف منثور و منظوم فارسی نقد و بررسی می‌کند.

نقدِ قاطع برهان در دو قسمت چاپ شده است؛ یعنی قسمت اصلی آن شامل *نقدِ قاطع برهان* غالب است و بخش دوم ضمیمه مقالات استاد است که پیش از نگارش این کتاب در کنفرانس‌های ملّی و بین‌المللی ارائه شده و در مجلّاتِ هند و ایران به‌چاپ رسیده است. از عناوین این مقاله‌ها چنین برمی‌آید که موضوع آنها با موضوع اصلی این کتاب یعنی *نقدِ قاطعِ برهان* مناسبت دارد و غالباً انگیزه اساسی تألیف این کتاب بوده است. من فقط عناوین مقاله‌ها را نقل می‌کنم:

- نظری بر *دساتیر*.
- *برهانِ قاطع*.
- اتّحاد نظر بین غالب و صاحبِ *برهانِ قاطع*.
- غالب و ذال فارسی.
- تصحیفات و لغات فارسی.

فرهنگ قواس تصحیح استاد نذیر احمد

محمود فیّاض هاشمی*

هند و هندی‌ها در پیشرفتِ زبان و ادب فارسی سهم زیادی دارند. همه می‌دانند که هندی‌ها در تذکره‌نویسی فارسی پیشگام بودند. هند همچنین در زمینه تألیف و تدوین فرهنگ‌های فارسی شناخته شده است. فهرستی طولانی از فرهنگ‌نویسان هندی موجود است که پژوهشگران زبان فارسی همگی به‌آنها توجّه کرده‌اند.

دو فرهنگ مشهور و قدیمی در هند تألیف شده است: یکی به‌نام *فرهنگِ قواس* تألیف فخرالدّین مبارک‌شاه غزنوی که در زمان سلطان علاءالدّین خلجی (۷۱٦–٦۹۵ ق) به‌پایان رسید و دیگری *دستورالافاضل* تألیف حاجب خیرات دهلوی که در سال ۷٤۳ ق در عهد سلطان محمّد بن تغلق (۷۵۲–۷۲۵ ق) پایان یافت. در ایران فقط سه فرهنگ قدیمی‌تر از *لسان‌الشّعرا* وجود دارد: نخست *لغتِ فرس* تألیف اسدی طوسی (سدهٔ پنجم هجری) و دوم *صحاح‌الفرس* نخچوانی تألیف سال ۷۲۷ ق و سوّم *معیار جمالی* تألیف شمس فخری اصفهانی تألیف سال ۷٤۵ ق.

این امر مسلّم است که هندیان در فرهنگ‌نویسی فارسی سهم بزرگی دارند؛ ولی این امر نیز انکارناپذیر است که اگر این فرهنگ‌ها با دقّتِ نظر و به‌روشی علمی و تحقیقی و براساس اصول تحقیق، تصحیح و تدوین نشوند، برای دانشجویان و پژوهشگران فارسی قابل استفاده نیستند. استاد نذیر احمد دانشمند محترم و محقّق مشهور زبان و ادب فارسی در هند به‌ویژه در این زمینه فعالیت‌های علمی و تحقیقی زیادی انجام داده است. استاد نذیر احمد *فرهنگِ قواس* را برای نخستین بار در سال

* استادیار بخش فارسی کالج ذاکر حسین دهلی (شبانه)، دهلی‌نو.

۱۳۵۳ ش/۱۹۷۴ م از بنگاه ترجمه و نشر کتاب در میان مجموعه متون فارسی شماره ۴۷ زیر نظر دکتر احسان یار شاطر منتشر کرد. اساس کار بر نسخه ناقص‌الطرفین بود که در کتابخانه آشیاتیک سوسایتی کلکته ذخیره کرزن با شماره ۵۱۶ نگهداری می‌شود. فهرست‌نگارِ کتابخانه این نسخه را (فهرست، ص ۴۶۸) چنین معرّفی کرده است:

«تعداد برگ: ۶۸، سطور: ۱۸ در هر صفحه، خط: نسخ، کاتب: ناشناس، چهار سطر اوّل از دیباچه افتادگی دارد. به‌علاوه گونه نهم از بخش پنجم کاملاً و جزء آخر از گونه هشتم افتاده است».

پس از مدّتی طولانی نسخه دیگری از این اثر در موزه کراچی دریافت شد. این نسخه کامل بود و استاد نذیر احمد متن کامل *فرهنگِ قواس* را براساس این دو نسخه آماده کرد و با مقدّمه مفصّل و محقّقانه از کتابخانه رضا رامپور در سال ۱۹۹۹ م به‌چاپ رساند.

فرهنگِ قواس در اواخر سده هفتم یا اوایل سده هشتم هجری تألیف شده است. استاد نذیر احمد در مقدّمه این فرهنگ چنین می‌نویسد:

«نویسنده آن فخرالدّین مبارک قواس غزنوی یکی از شاعران بزرگ دوره علاءالدّین خلجی (۷۱۶–۶۹۵ ق) پادشاه هندوستان بوده است. به‌همین جهت حدس ما بر این است که این فرهنگ در همین دوره نوشته شده است. بنابراین در میان فرهنگ‌های مکشوف بعد از لغتِ فرس اسدی طوسی (وفات: ۴۶۵ ق) فرهنگِ *قواس* کهن‌ترین فرهنگِ فارسی می‌باشد و به‌همین علّت قولِ آقای طاعتی مصحّح *صحاح‌الفرس* تألیف محمّد بن هندوشاه درباره صحاح که در سال ۷۲۷ ق تألیف شده معتبر نیست. وی می‌نویسد: لغت‌نامه *صحاح‌الفرس* پس از کتاب *لغتِ فرس* اسدی طوسی کهن‌ترین فرهنگ فارسی به‌فارسی موجود و شناخته شده است»[1].

«فرهنگِ قواس در هندوستان تألیف شد و در مدّت کمی شهرتی بسزا یافت و سرمشق نویسندگان بعد قرار گرفت. چنانچه به‌پیروی این فرهنگ در این کشور فرهنگ‌های دیگری مانند *دستورالافاضل* تألیف حاجب خیرات دهلوی (۷۴۳ ق)،

۱. فرهنگِ قواس، نذیر احمد، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۹۹۹ م، ص ۱ (مقدّمه مصحّح).

لسان‌الشّعرا تألیف داشمندی متخلّص به«عاشق» (قبل از ۸۲۲ ق)، *اداةالفضلا* تألیف بدر محمّد دهلوی (۸۲۲ ق)، *زفان‌گویان* تألیف بدر ابراهیم (قبل از ۸۳۷ ق)، *بحرالفضایل* تألیف محمّد محمّد بن رستم (۸۳۷ ق) و *شرف‌نامه* تألیف ابراهیم بن قوام فاروقی (قبل از ۸۷۸ ق) تألیف شده است»[۱].

ما درباره مؤلّفِ *فرهنگ قواس* اطّلاعات چندانی نداریم. در *تاریخ فیروزشاهی* و *تاریخِ فرشته*، فخر قواس در زمرهٔ شاعران معروف آن دوره شمرده شده و نام وی پس از امیر خسرو و حسن نجدی و ضیاء برنی ذکر شده است. فخر قواس در زندگانی خود شهرت فراوان داشت، چنانکه حاجب خیرات دهلوی در تألیف خود *دستورالافاضل* که به‌پیروی قواس در ۷۶۳ ق تألیف شده است، فخرالدّین را ستایش کرده است.

در این ضمن بحث‌های علمی و تحقیقی فراوانی وجود دارد که استاد به‌تفصیل و با دقت نظر آنها را بیان کرده است. وجه تألیف این فرهنگ را خود مؤلّف در دیباچه مختصری توضیح داده است:

«... روزی در انجمنی نشسته بودم یاران همدل و هم‌منش بی‌هیچ پیغاره و سرزنش گرد آمده بودند. آرزوی خواندن کارنامه در دل ایشان راه یافت. شاهنامه که بهترین نامه‌هاست پیش آوردند و در خواندن آن کام و گست استوار کردند و هوش و گوش بر آن استوار گماشتند تا آنچه ازو پوشیده در دل داشتند، بپرسند. همه سوی یکدیگر می‌دیدند؛ امّا کسی آن در باز نمی‌گشاد و داد آن سخن‌ها بسزا نمی‌داد. دوستی به‌من روی آورد و گفت:

گویای جهان چرا خموش است   بر جوش دلا که جای جوش است

ما را از این زبان بهره‌مند... در پوزش را بربستم و سخن را در سخن پیوستم چنانچه... پس از آن جوش گرفتند که آنچه زبان پارسی و پهلوی است می‌باید که همه را یک‌جا کنی و ترزفان بنویسی تا هرکس از این زبان بهره گیرند. ویژه کسی که با بزرگان همنشین و همراز و نامه‌خوان و غم‌پرداز باشند. هرکه ازین زبان ازو سخنی باز جوید، آنچه پرسد پاسخ آن باز گوید به‌نزدِ همه ارجمند و

۱. فرهنگِ قواس، نذیر احمد، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۹۹۹ م، ص ۱ (مقدّمه مصحّح).

گرامی و نام‌آور بدان نامی شود. پس از آن چون ساخته پرداخته کنی این گنج سخن را چون گنج جهن در کنج خانه از خویش و بیگانه پنهان نداری، بلکه چون آفتاب پیدا و بر همه چون روز هویدا داری»[۱].

مؤلّفِ این فرهنگ به‌صراحت اهمیّت این فرهنگ را شرح داده است. فرهنگ سهمی اساسی در درست خواندن متن دارد. آثار بیش‌بهای گذشتگان اگر به‌درستی خوانده نشود، معنی آن تغییر می‌کند.

قواس می‌نویسد:

«نخست *شاهنامه* را که شاه نامه‌هاست به‌پیش آوردم و از سرتاپا خانه خانه فروخواندم آنچه سخن پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذی بنوشتم فرهنگ‌نامه‌های دیگر که آن را فرهنگیان نبشته‌اند در زبان تازی در پارسی ترزفان کرده همه را فرو نگریستم و یگان یگان در خانه کاغذ نگار آوردم و آن را بخش بخش و گونه و گونه و بهره بهره کردم بدین هنجار. خدای عزّ و جل داناتر است...»[۲]

فرهنگِ قواس در پنج بخش است و هر بخش در چند گونه و بعضی گونه‌ها خود به‌چند بهره تقسیم شده است. خود مؤلّف نوشته است:

«فرهنگ‌نامه بر پنج بخش است. هر بخشی بر چند گونه، هر گونه بر چند بهره. بخش نخستین در نام چیزهایی که بعضی از آن سوی بالا راه دارد. آن بر پنج گونه است:

- گونه نخست: در نام خدای تعالی که آن بر همه سزاوار است؛
- گونه دوم: در چیزهای پراکنده چون فرشته و پیغامبران و کتاب‌ها و دین‌ها و مانند آن؛
- گونه سوم: در نام آسمان و ستارگان و ماه‌ها؛
- گونه چهارم: در نام آتش و باد و آب و خاک؛
- گونه پنجم: در نام چیزها که در آسمان پیدا آید.

---

۱. فرهنگ قواس، نذیر احمد رامپور، ۱۹۹۹ م، ص ۲۰۳.
۲. فرهنگ قواس، نذیر احمد رامپور، ۱۹۹۹ م، ص ۵.

بخش دوّم در نام چیزهای بربسته که آن را جماد خوانند چون زمین و کوه و سنگ و گل و خاک و مانند آن.

بخش سوّم در نام چیزهای بررسته که آن را نبات خوانند چون گیاه و درخت و مانند آن و چهار گونه است:

- گونه نخست در نام گیاه و سبزه؛
- گونه دوم در نام گل‌ها؛
- گونه سوم: در نام درختان تنه‌دار؛
- گونه چهارم: در کشت و غله‌ها.

بخش چهارم در نام جانوران از پرنده و خزنده و جنبنده و مانند آن و آن بر پنج گونه است:

- گونه نخست در نام پرندگان بر دو بهره است:
  - بهره نخست: در نام پرندگان بزرگ؛
  - بهره دوم: در نام پرندگان خرد چون کرم ویژه و مانند آن.
- گونه دوم: در نام جانوران آبی؛
- گونه سوم: در نام خزندگان زمین؛
- گونه چهارم: در نام جنبندگان و چهارپایان؛
- گونه پنجم در نام آدمیان و آن دو بهره است:
  - بهره نخست: در نام اندام آدمیان؛
  - بهره دوم: در نام آدمیان و گرد ایشان و مانند آن.

بخش پنجم: در نام چیزها که از کار آدمی باشند و آدمی را به‌کار آید بر نه گونه:

- گونه نخست: در نام جای‌ها و خانه‌ها؛
- گونه دوم: در نام آوندها و مانند آن؛
- گونه سوم: در نام خوردنی‌ها و جز آن؛
- گونه چهارم: در نام پوشیدنی‌ها؛
- گونه پنجم: در نام بیماری‌ها؛
- گونه ششم: در نام جنگاوران و سازهای جنگ؛

- گونه هفتم: در نام کاریگران و سازها؛
- گونه هشتم: در نام تفاریق هر چیزی که باشد؛
- گونه نهم: در نام کردها بر راه مصور».

استاد نذیر احمد با دقت نظر این مندرجات را مطالعه کرد و دریافت که مؤلّف فرهنگِ *قواس* از *لغتِ فرس* اسدی استفاده کلّی کرده و در ترتیب و تنظیم این اثر از کتاب پیشرو *ادب* یا *مقدّمةالادب* زمخشری پیروی کرده است. زمخشری در کتاب خود مندرجات را بهاعتبار مطالب در پنج بهره زیر تقسیم کرده است:

- بهره نخست در نامها؛
- بهره دوم در فصلها؛
- بهره سوم: در حروف؛
- بهره چهارم: در گردانیدن نامها؛
- بهره پنجم: در گردانیدن فصلها.

قواس نیز مطالب خود را بر پنج بخش قسمت کرده؛ امّا این پنج بخش فقط شامل مندرجات بهره نخستین از *مقدمةالادب* است. چهار قسمت دیگر را مؤلّف در فرهنگ خود نیاورده است. استاد نذیر احمد درباره استفاده فخر قواس از *لغت فرس* اسدی قراینی ذکر کرده است؛ مثلاً معنی بیشتر واژهها و ابیات شاهد در هر دو فرهنگ عیناً یکی است. استاد نذیر احمد اشتباهها و تسامحهای موجود در متن فرهنگ را در حاشیه نشان داده است. در *فرهنگ قواس* بعضی از اشعار شاعران هندی نیز نقل شده است. استاد نذیر احمد پس از ذکر این موارد بهاین نتیجه رسیده است که این اشعار باعث رفع بعضی اشکالهای تاریخی میشود؛ مثلاً این امر بهپایه تحقیق میرسد که تاج دبیر و تاج و تاج ریزه یکی هستند.

استاد نذیر احمد با استناد به*فرهنگ قواس*، مقالهای درباره اشعار الحاقی تاج ریزه در دیوان انوری نوشت که در *مجله فکر و نظر* چاپ شده است. این قصیده در دیوان انوری چاپ نول کشور و چاپ نفیسی بهمطلع زیر آمده است:

ساقی بیا که وقت می لعل روشن است
میدان خاک تیره کنون سبز گلشن است

این قصیده در مدح سلطان غیاث‌الدّین محمّد پسر سلطان شمس‌الدّین التتمش (۶۰۷–۶۳۳ ق) سروده شده است و بنابراین ممکن نیست که متعلق به‌انوری باشد. دو بیت از همین قصیده به‌نام تاج دبیر عرف ریزه در فرهنگ *قواس* آمده است. یکی در ذیل بهمنجنه:

بهمنجنه گذشت و بهار است گل‌فشان   بر خسروی که خاک درش تاج بهمن است

دیگری در ذیل شیون:

سوری گرفت باغ ز دور فلک و لیک   قمری نگر که شیوه او باز شیون است

در نسخه فرهنگ به‌جای مصرع اول مصراع دیگری درج شده است:

در فصل گل چو موسم سور است باغ را

این مصراع نخستین مصراع از بیت زیر است:

در فصل گل چو موسم سور است باغ را   آخر چرا بنفشه نشسته به‌ماتم است

و این بیت شامل قصیده‌ای است که مطلع آن چنین است:

ساقی بیار باده که نوروز عالم است   روزی خجسته چون رخ شاه معظّم است

این قصیده در دیوان انوری به‌نام رکن‌الدّین فیروزشاه (وفات: ۶۳۴ ق) پسر سلطان التتمش نقل شده است؛ بنابراین این قصیده نیز در دیوان انوری الحاقی است.

در این فرهنگ بسیاری از اشعار هجویه فردوسی نقل شده است و این خود سندی است درباره درستی و صداقت اشعار هجویه فردوسی.

فرهنگ *قواس* از این نظر نیز جالب است که در این کتاب بعضی از کلمات هندی که در آن دوره در هندوستان رایج بوده‌اند، برای توضیح واژه‌های فارسی نقل شده‌اند. این واژه‌های هندی از نظر زبان‌شناسی هندی سودمند هستند. استاد نذیر احمد فقط به‌هشت واژه هندی در فرهنگ *قواس* اشاره کرده است:

بهتل، کهیل، جبهبج، کنیر، یکه، چهپر، گاله، لدو.

مؤلّف فرهنگ *قواس* بنیانگذار فرهنگ‌نویسی در هندوستان است. قواس نویسنده معروفی بود و در نثرنویسی سبک مخصوصی داشت. او به‌فارسی سره می‌نوشت و در این خصوص مهارتی کامل داشت. در هندوستان چندین کتاب به‌پیروی از فرهنگ *قواس* نوشته شده است.

از دیباچه مؤلّف فرهنگ مشخص می‌شود که این فرهنگ به‌ویژه برای *شاهنامه* فردوسی نوشته شده است و به‌همین دلیل در بعضی موارد فرهنگ *قواس* را فرهنگ شاهنامه دانسته‌اند. به‌قول محمود شیرانی در مطالعه *شاهنامه*، فرهنگ *قواس* بسیار مؤثر و سودمند است. همین‌طور فهرست‌نگار کتابخانه ایشیاتک سوسایتی کلکته فرهنگ *قواس* را کتابی قدیمی در فرهنگ فارسی و شامل واژه‌های نادر و کمیاب *شاهنامه* قرار داده است.

استاد نذیر احمد پس از تحقیق و تفحص به‌این نتیجه رسید که قول مؤلّف فرهنگ درست نیست. بیشتر ابیات *شاهنامه* که در فرهنگ *قواس* درج شده، قبلاً در *لغت فرس* اسدی آمده است. شاید *لغت فرس* یکی از منابع عمده قواس بوده است، بنابراین اشتباه‌های موجود در *فرس اسدی* عیناً در فرهنگ *قواس* راه یافته است. اگر بگوییم که فرهنگ *قواس* مخصوص به*شاهنامه* فردوسی نیست، درست است. ولی این مسئله نیز حقیقت دارد که در آن زمان شهرت و ارزش *شاهنامه* همه جا شناخته شده بود و مردم می‌خواستند *شاهنامه* را بخوانند. این فرهنگ شاهد این حقیقت است.

در پایان باید اعتراف کنیم که فخر قواس فرهنگ خود را به‌فارسی سره نوشته و تلاش کرده است که از واژه‌های تازی استفاده نکند. مؤلّف در دیباچه مختصر خود از نقل کلمات عربی پرهیز کرده است و تا حدی در این کوشش موفق نیز شده است. زیرا بجز چند واژه عربی که حداکثر از ده واژه تجاوز نمی‌کند، هیچ اثری از این زبان نیست. امّا در شرح واژه‌ها در بعضی موارد کلمات عربی دیده می‌شود و در این خصوص در مجموع احتراز از استعمال لغات عربی ممکن نبود؛ زیرا زبان متداول فارسی شامل کلمات عربی است و هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند از این امر صرف نظر کند.

مطالعه فرهنگ *قواس* قبل از تصحیح و ترتیب این فرهنگ به‌اهتمام استاد نذیر احمد بسیار مشکل بود. این تبحر علمی استاد شادروان است که برای ما دانشجویان زبان فارسی این فرهنگ و مشکلات این فرهنگ حل شده است.

روابط فرهنگی دکتر نذیر احمد با کتابخانهٔ خدابخش

رضوان الله آروی*

استاد نذیر احمد از شخصیت‌هایی است که در گسترش زبان و ادب فارسی در هند نقش مهمی بر عهده داشته است. استاد همواره مشغول مطالعه و تحقیق بود و برای کشف نسخه‌های ناشناخته فارسی به‌کتابخانه‌های مختلف هند و خارج هند می‌رفت. کتابخانه خدابخش شهر پتنه در هند یکی از مؤسّسات مهم علمی و تحقیقی است که ذخایر مهمی از نسخ‌خطّی فارسی دارد. استاد بارها از این کتابخانه دیدن کرد. بنده در آن زمان، در همین کتابخانه مشغول به‌کار بودم و به‌همین سبب فرصت یافتم که در خدمت استاد باشم. این دیدارهای چندروزه، خاطره‌ای فراموش‌نشدنی است. مسئولان کتابخانه در آن زمان به‌ویژه دکتر عابد رضا بیدار، رئیس اسبق این کتابخانه، همواره دکتر نذیر احمد را برای شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهایی که در کتابخانه خدابخش برگزار می‌شد، دعوت می‌کردند. دکتر نذیر احمد عضو هیئت دولتی کتابخانه خدابخش نیز بود و در جلسات این هیئت که در شهر پتنه برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد و با فرماندار استان بهار که رئیس هیئت حکومتی کتابخانه بود، همکاری می‌کرد. در همان زمان، به‌یاد مؤسّس کتابخانه (شادروان خدابخش) خطبه سالیانه‌ای به‌نام «خطبات خدابخش» آغاز شد و در آن پروفسور آصف فیضی، دکتر زبیر صدیقی و قاضی عبدالودود سخنرانی کردند. در سال ۱۹۷۴ م. دکتر نذیر احمد برای این خطبه سالیانه انتخاب شد. استاد در این خطبه سخنرانی بلیغی با عنوان «فارسی و هند» ایراد کرد که سه روز طول کشید و مورد تمجید و استقبال حضّار قرار گرفت.

---

* دانشیارِ بخش فارسی کالج اچ.دی. جین، آرا (بِهار).

در سال ۱۹۷۶ انتشار فصل نامه کتابخانه خدابخش به‌نام «خدابخش جرنل» آغاز شد و در شماره اوّل مجله این خطبات نذیر احمد به‌شکل مقاله چاپ شد که حدود صد صفحه بود. در شماره‌های بعدی این فصلنامه نیز مقالات استاد نذیر احمد به‌چاپ رسید. حتی در یک شماره (شماره ۴۴–۴۵) متن کامل و مدوّن فرهنگ *زفان گویا* با مقدمه دکتر نذیر احمد در چهارصد صفحه منتشر شد. کتابخانه خدابخش این فرهنگ را در سال ۱۹۸۹ به‌صورت کتاب چاپ کرد. من در این فرصت فقط درباره دو مقاله استاد که در مجلّه خدابخش جرنل (شماره ۲۱ و ۷۴) چاپ شده است، مطالبی عرض می‌کنم. مقاله نخست درباره شاعر شهیر فارسی سلمان ساوجی است و عنوان آن چنین است: «غزلیات سلمان ساوجی (نسخه خدابخش) و تعیین زمانه استعمال ذال فارسی». نام مقاله دوم اسم قدیم حیدرآباد «باگ نگر» است که به‌زبان اردو در شماره ۷۴ این مجله به‌چاپ رسیده است.

امّا بهترین اثر استاد نذیر احمد همان سخنرانی است که به‌شکل سه مقاله به‌زبان اردو و در شماره نخست این مجله انتشار یافته است. این مقاله ثابت می‌کند که ما در زمینه هنرهای زیبا مانند هنر معماری، نقاشی و خطاطی چقدر از ایران الهام گرفته‌ایم.

شماره اوّل خدابخش جرنل شامل سه سخنرانی استاد نذیر احمد است که وی به‌یاد شادروان خدابخش، در کتابخانه خدابخش پتنه ایراد کرده بود. نام‌های این سه خطبه عبارت‌اند از:

۱. اثر و نفوذ فارسی در جامعه و زبان‌های هند؛
۲. نفوذ فارسی در امور تهذیب و تمدن هند؛
۳. کتب نادر فارسی در کتابخانه‌های قدیم هند.

در مقاله نخست دکتر نذیر احمد روابط قدیمی ایران و هند را بررسی کرده است. به‌عقیده وی داریوش کبیر، پادشاه هخامنشی، حدود مرز سلطنت خویش را تا رود سند گسترش داده بود و سفرای هند به‌مناسبت نوروز، با هدیه و ارمغان در خدمت او حاضر می‌شدند. به‌همین دلیل در کتیبه‌های هخامنشی نام رود سند آمده است و تصاویر سفرای هند در تخت جمشید روی سنگ‌ها کنده‌کاری شده است. دکتر نذیر احمد نه تنها به‌زبان و ادبیات فارسی تسلّطی کامل داشت، بلکه از تاریخ و اوضاع سیاسی ایران،

هند و افغانستان نیز به‌خوبی آگاه بود. وی در آغاز این مقاله ضمن اشاره به‌سلطنت غزنویان و غوریان ثابت می‌کند که در نتیجه تغییر اوضاع سیاسی دوره غزنویان، لاهور مرکز علم و ادب شناخته شد و پس از آنها در زمان غوریان، دهلی این مرکزیت را به‌دست آورد؛ امّا در عهد پادشاهان تیموری این زبان به‌اوج خود رسید و هند به‌یکی از مراکز مهم ادب فارسی تبدیل شد. به‌دلیل علاقه پادشاهان تیموری به‌زبان و ادب فارسی، شعرای چیره‌دست زبان فارسی که به‌دربار آنها وابسته بودند، سبک خاصی به‌نام سبک هندی ایجاد کردند. این سبک بر دیگر سبک‌های ایران چیره شد و شعرای ایران و افغانستان که به‌پیروی این سبک شعر می‌سرودند، مورد تمجید و تحسین قرار گرفتند. فیروزکوهی یکی از این شاعران بود که به‌عقیده استاد نذیر احمد، شاعری متبحر بود؛ ولی جای بسی شگفتی است که فیروزکوهی به‌عنوان شاعر سبک هندی معروف نبود و ناشناخته مانده بود؛ در حالی که شعرای دیگر آن زمان مانند فیضی، عرفی، نظیری، صائب و کلیم شهرت بسیاری دارند، به‌ویژه میرزا عبدالقادر بیدل که علاوه بر ایران و هند در افغانستان نیز شهرت بسزایی دارد.

دکتر نذیر احمد در ادامه درباره نثرنویسی توضیح می‌دهد که هند در آن دوره در زمینه تاریخ‌نویسی و تذکره‌نویسی گوی سبقت را از ایران ربوده بود. به‌ویژه در فرهنگ‌نویسی هند برتر از ایران بود و بیشتر فرهنگ‌های آن زمان، در هند مدوّن و جمع‌آوری شده بودند و متن انتقادی آنها بعدها در ایران به‌چاپ رسید؛ مثلاً: فرهنگ *جهانگیری*، *برهان قاطع*، فرهنگ *آنندراج*، فرهنگ *قواس*، فرهنگ *دستورالافاضل*. گفتنی است که استاد نذیر احمد خود تدوین متن انتقادی دو فرهنگ آخر یعنی فرهنگ *قواس* و *دستورالافاضل* را به‌انجام رسانده است که از جمله معتبرترین کتب لغت فارسی محسوب می‌شوند.

استاد نذیر احمد در این مقاله دلایل اصلی نفوذ زبان فارسی در هند را چنین بیان می‌کند:

۱. تسلّط فرمانروایان ایرانی که تحت سرپرستی آنان زبان فارسی در هند به‌سرعت گسترش یافت.
۲. همجواری دو کشور ایران و هند و آریایی بودن مردم دو کشور.

۳. زبان‌های هندی و زبان فارسی هم‌ریشه و هر دو از دسته زبان‌های آریایی هستند.
۴. سرچشمه فرهنگ ایران جدید، تمدن اسلامی است و این تمدن درخشان برای هندیان پرجاذبه است.

در ادامه استاد نذیر احمد ضمن اشاره به‌تأثیر زبان فارسی بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم هند، درباره واژه‌های مصطلح و رایج فارسی در جامعه هندی سخن می‌گوید. تأثیر زبان فارسی را می‌توان در نام‌های مردم هند، اعضای بدن، غذا و خوراک، ملبوسات، ظروف و زیورآلات، میوه‌ها، گل‌ها و پرندگان وغیره مشاهده کرد:

- نام زنان و مردان: جمشید، رستم، سهراب، یاسمین، جهانگیر، شهناز وغیره.
- نام اعضای بدن: ابرو، ناخن، سینه، جگر، دل، بازو، پشت وغیره.
- نام غذا و خوراک: گوشت، شیرمال، شیر برنج، فالوده، دوپیازه وغیره.
- نام ملبوسات: پاجامه، زیرجامه، شلوار، قمیص، ازار، عمامه وغیره.
- نام ظروف: سینی، قاب، گلدان، پاندان، طشت، کفگیر وغیره.
- نام زیورآلات: بازوبند، گلوبند، انگشتری، آویزه، پازیب وغیره.
- نام میوه‌ها: سیب، انار، انگور، ناشپاتی، خوبانی، بادام، کشمش وغیره.
- نام گل‌ها: گل داوودی، لاله، نیلوفر وغیره.

نکته جالب این است که استاد حتی دشنام‌ها را نیز فراموش نمی‌کند که تحت تأثیر و نفوذ زبان فارسی در کشور هند رایج است: آواره، بی‌حیا، بی‌شرم، کمینه، نالایق، بدنصیب، بدذات وغیره.

در بخش آخر این مقاله، استاد نذیر احمد نفوذ فارسی در شعر اردو به‌ویژه در غزل را بررسی کرده و نتیجه گرفته است که همه اصناف ادبیات فارسی در ادبیات اردو نیز رواج دارد و بحور فارسی نیز در اردو متداول شده است. حتی موضوعات و علایم غزل اردو مانند باده و ساغر، نرگس، سنبل، میکده و پیر مغان، رخسار و غمزه وغیره از فارسی اخذ شده است.

سخنرانی دیگر استاد نذیر احمد که مقاله دوم چاپ‌شده در شماره اوّل مجله خدابخش جرنل است، درباره نفوذ فارسی در امور فرهنگی هند است. در این مقاله استاد نذیر احمد درباره کتیبه‌های فارسی، فرامین پادشاهان، نامه‌ها و مکاتیب فارسی،

نسخه‌های خطی فارسی، نقاشی و خطّاطی اطّلاعات زیادی فراهم می‌آورد؛ به‌ویژه کتیبه‌های فارسی بررسی شده‌اند که بر سر در ساختمان‌ها (کاخ‌ها، مساجد، اماکن متبرکه وغیره) نوشته شده یا بر بدنه کوه‌ها حکاکی شده‌اند. این کتیبه‌ها از معتبرترین منابع تاریخی و سیاسی آن دوران به‌شمار می‌آیند و برای قضاوت صحیح درباره امور تاریخی و فرهنگی کشور هند به‌کار می‌روند؛ امّا استاد نذیر احمد اظهار تأسّف می‌کند که آن طور که شایسته است، تحقیق و پژوهشی در زمینه کتیبه‌شناسی انجام نگرفته است. طبق گفته استاد نذیر احمد در آغاز دوره اسلامی، بیشتر کتیبه‌ها به‌زبان عربی بودند؛ امّا کتیبه‌های متعلق به‌زمان پادشاهان تیموری به‌زبان فارسی هستند. کتیبه مسجد قوت‌الاسلام (دهلی‌نو) یکی از قدیمی‌ترین کتیبه‌های فارسی موجود در هند است. گفتنی است که کتیبه‌های فارسی نه تنها در ساختمان‌های مسلمانان، بلکه در ساختمان‌های هندوان نیز دیده می‌شوند و استاد نذیر احمد، وجود آنها را بسیار مغتنم می‌پندارد. نکته جالب‌تر این است که در ایران تعداد کتیبه‌های فارسی در مقایسه با هند بسیار کمتر است.

استاد نذیر احمد علاوه بر کتیبه‌ها، از فرامین و مکاتیب پادشاهان تیموری نیز پرده برمی دارد که درباره مصارف و مخارج معابد هندوان نوشته شده‌اند و نشان می‌دهد که شاهان تیموری، با هندوان چقدر با مهربانی رفتار می‌کردند. سپس، استاد نذیر احمد درباره کتابخانه‌های هند که دارای مخطوطات و مطبوعات فارسی هستند، به‌عنوان نمونه‌ای از اثر و نفوذ فارسی در هند تحقیق کرده است و برای اثبات ادعاهای خود از کتابخانه‌های پتنه، دهلی، رامپور، علیگر و حیدرآباد وغیره مثال‌هایی ذکر می‌کند.

یکی از ویژگی‌های مهم این مقاله، مطالعه هنر مصّوری و خطّاطی است که در دوره تیموریان به‌سرعت پیشرفت کرد. حتی در نسخ‌خطّی فارسی آن دوره، هنر نقاشی ظریف و همراه تذهیب رایج شد که پیش‌تر وجود نداشت. نمونه‌های این نقّاشی و نگارگری را در نسخه‌های خطی فارسی مانند *داراب‌نامه*، *بابرنامه*، *تیمورنامه*، *اکبرنامه*، خمسه *نظامی*، خمسه *امیر خسرو*، *انوار سهیلی* وغیره می‌توان مشاهده کرد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که نسخه مصّور خطی فارسی *تیمورنامه* (یا تاریخ خاندان تیموریه) که در کتابخانه خدابخش نگهداری می‌شود و نسخه منحصر به‌فردی است، را

دستان توانا و هنرمند نقّاشان هندو مانند تلسی، دهرم داس نرائن، گنگا سنگ، پارس، دهنا وغیره به‌وجود آورده‌اند.

آخرین و سومین سخنرانی دکتر نذیر احمد، مربوط به‌کتابخانه‌های دارای نسخه‌های خطی فارسی در هند است. استاد نذیر احمد درباره کتابخانه‌های پادشاهان تیموری، از بابر تا اورنگ‌زیب، اطّلاعات زیادی به‌هم می‌رساند و به‌ویژه درباره مخطوطات فارسی که دارای امضا و مُهر شاهان تیموری هستند، مطالبی بیان می‌کند. دکتر نذیر احمد دربارهٔ ظهیرالدّین بابر می‌گوید که او موجد نوعی از خط فارسی به‌نام خط بابری بود که نمونه این خط را دکتر نذیر احمد در موزه نادر شاه در مشهد دیده بود. استاد نذیر احمد درباره همایون می‌نویسد که دیوان او را جناب هادی حسن در استان بیهار هند منتشر کرده است. نسخه‌خطّی *دیوان حافظ* محفوظ در کتابخانه خدابخش همان نسخه‌ای است که همایون و جهانگیر به‌آن تفأل می‌کردند. ایشان در ضمن تذکره جهانگیر درباره *توزک جهانگیری* نیز بیان می‌کند که به‌خط جهانگیر است و در موزه ملّی (دهلی‌نو) نگهداری می‌شود. دکتر نذیر احمد علاوه بر کتابخانه‌های شاهان تیموری، درباره کتابخانه‌های امرا و شاهزادگان تیموری نیز مطالبی بیان می‌کند. به‌گفته استاد، این امرا و شاهزادگان از دوستداران علم و ادب بودند و شاعران و نویسندگان آن دوره را سرپرستی می‌کردند. از آن میان، استاد نذیر احمد، داراشکوه را بارزترین چهره ادب پارسی برمی‌شمارد که با آثار علمی متعدّد خود که به‌زبان فارسی تصنیف یا ترجمه شده‌اند، موجب توسعه افکار فلاسفه و صوفیه هند شده است. استاد نذیر احمد، جهان‌آرا دختر شاه‌جهان، را به‌یاد می‌آورد که به‌زبان و ادبیات فارسی علاقمند بود و به‌حضرت خواجه معین‌الدّین چشتی علاقه وافری داشت و اثر نفیس وی *مونس‌الارواح* درباره زندگی این صوفی نگاشته شده است. علاوه بر شاهان و شاهزادگان تیموری، از میان امرای تیموری، میرزا عبدالرّحیم خان‌خانان نیز کتابخانه خود را به‌نحوی عالی نظم و ترتیب داده بود و یک نسخه نادر خطی *یوسف و زلیخای جامی* را به‌پادشاه جهانگیر تقدیم کرده بود. دکتر نذیر احمد بسیاری از کتابخانه‌های دیگر دهلی‌نو و شهرهای دیگر را نام می‌برد، مثلاً کتابخانه اودھ (لکنهو)، کتابخانه خدابخش (پتنه)، کتابخانه رضا (رامپور)، کتابخانه دانشگاه علیگر، موزه سالار جنگ (حیدرآباد) وغیره.

بخش آخر این مقاله شامل معرفی نسخه‌های خطی فارسی و بررسی قدمت آنها است. مثلاً *شاهنامه* مصّور فردوسی که در بمبئی موجود است و آقای مجتبی مینوی از آن نسخه استفاده کرده است. از نسخه‌های مهم دیگر که پروفسور نذیر احمد به‌آنها اشاره کرده است، یک نسخه‌خطّی *کشف‌المحجوب* است که صوفی شهیر حضرت بهاءالدّین زکریا ملتانی به‌نگارش درآورده است. این تنها نسخه‌ای است که به‌دستخط حضرت ملتانی کشف شده است. همچنین نسخه رباعیات سیف‌الدّین باخرزی است که در کتابخانه خدابخش محفوظ است و استاد سعید نفیسی آن را در مجلّه دانشکده ادبیات منتشر کرده است.

نظری کوتاه بر نقد قاطع برهان

واصف احمد*

استاد نذیر احمد یکی از ستارگان درخشان زبان و ادبیات فارسی اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم میلادی به‌شمار می‌رود. ذکر این نکته ضروری است که روابط هند و ایران سابقه‌ای طولانی دارد. زبان فارسی قرن‌ها پیش به‌هند وارد شد. به‌عبارت دیگر، بذر فرهنگ و تمدّن ایرانی در هند همزمان با آغاز تاریخ روابط هند و ایران کاشته شد. در این مدّت طولانی یعنی از زمان محمود غزنوی که در عهد او زبان فارسی وارد هند شد تا به‌حال یعنی قرن بیست و یکم در این سرزمین پهناور و سرسبز و شاداب، زبان شیرین فارسی فراز و نشیب‌ها و مراحل گوناگونی را طی کرده است و در همان اوضاع خوب و بد، شاعران و ادیبان معروفی ظاهر شده‌اند.

در قرون بیستم و بیست و یکم میلادی نیز با وجود وضعیت نامناسب و کمبود امکانات، محقّقان و منتقدان نامور و پرچمداران زبان و ادب فارسی مانند سید سلیمان ندوی، پروفسور ضیاء احمد بدایوانی، پروفسور محمّد اقبال، پروفسور وحید میرزا، پروفسور نجیب اشرف ندوی، سید صباح‌الدّین عبدالرحمن، پروفسور نورالحسن انصاری، محمّد حسین آزاد، خواجه الطاف حسین حالی، شبلی نعمانی، حافظ محمود خان شیرانی، عبدالغنی، محمّد شفیع، قاضی عبدالودود، دکتر محمّد اسحاق، دکتر هادی حسن، امتیاز علی خان عرشی، دکتر اقبال حسین، پروفسور سید حسن، پروفسور سید امیر حسن عابدی و پروفسور نذیر احمد به‌منصه ظهور آمدند و آثار گرانبهایی خلق کردند. استاد نذیر احمد در قرن حاضر نقش مهمّی در گسترش زبان و ادبیات فارسی

---

* بخشِ عربی، فارسی، اردو و مطالعاتِ اسلامی، بهاشا بَهوَن، دانشگاه ویشوا بهارتی، شانتی نِکیتَن.

به‌ویژه در زمینه تحقیق و تنقید بازی کرده است. وی مقالات پرمغز و کتاب‌های مفید بسیاری نوشته است.

نقد قاطع برهان یکی از تألیفات مهم استاد نذیر احمد به‌شمار می‌رود. وی برای نخستین بار *قاطع برهان* را نقد و ثابت کرد که هرچه غالب گفته و نوشته است کاملاً پذیرفتنی نیست و جای تحقیق و نقد زیادی دارد. مؤسّسه غالب دهلی در هند این اثر گرانقدر را برای نخستین بار در سال ۱۹۸۵ میلادی به‌چاپ رساند. این کتاب دارای پیش گفتار، نقد قاطع برهان، ضمایم و مقالاتی با عناوین نگاهی به‌دساتیر، برهان قاطع، اتحاد نظر بین غالب و مؤلف برهان، غالب و ذال فارسی، تصحیفات و لغات فارسی است.

استاد در این کتاب بعضی از مندرجات *قاطع برهان* غالب را نقد و بررسی کرده است. *برهان قاطع* یکی از فرهنگ‌های مهم زبان فارسی است که محمّد حسین بن خلف تبریزی متخلص به‌برهان آن را در سال ۱۰۶۲ هجری (۱۶۵۲ م) در زمان سلطان غیاث‌الدّین قطب شاه تألیف کرد. ویژگی‌های این فرهنگ به‌قرار زیر است:

این فرهنگ حجیم‌ترین فرهنگ زمان خود محسوب می‌شود که به‌ترتیب حروف تهجّی مرتب شده است و معنی الفاظ در آن به‌تفصیل آورده شده است که نظیر آن در فرهنگ‌های دیگر دیده نمی‌شود. این فرهنگ بارها به‌زیور طبع آراسته شده است و دو چاپ تازه آن که به‌کوشش دکتر محمّد معین منتشر شده است، نمونه قابل تقلید تصحیح انتقادی متن است.

در این لغت‌نامه بسیاری از واژه‌های هزوارش نیز راه یافته است. مصنّف به‌دلیل ناآگاهی از زبان و ادب و فرهنگ و تمدن ایران باستان، در بعضی موارد دچار اشتباه نیز شده است و از خوانندگان استدعا کرده است که از عیوب و نقایص این فرهنگ صرف نظر کنند؛ چون او واضع و محقّق نیست، بلکه فقط جامع لغات است.

در *قاطع برهان* تألیف میرزا اسدالله خان غالب، از *برهان قاطع* به‌شدّت انتقاد شده است. غالب پس از ذکر ویژگی‌های اجمالی *برهان قاطع* نگاهی عمیق به‌اشتباهات و نقایص ادبی آن افکنده است. مثلاً بعضی از واژه‌های مندرج در آن فارسی نیست یا واژه‌های پهلوی در آن نقل شده است.

نقد قاطع برهان در حقیقت نقد و بررسی *قاطع برهان* غالب است. به‌عبارت دیگر استاد اشتباهات غالب را که ضمن نقد *برهان قاطع* روی داده، نقد و بررسی کرده است. هدف استاد نذیر احمد از این عمل انتقاد محض و تنقیص و تحقیر میرزا غالب یا دفاع از مؤلف *برهان قاطع* نیست.

در *برهان قاطع* الفاظ هزوارش به‌وفور نقل شده است؛ ولی غالب از وجود این واژه‌ها اطلاعی نداشت و به‌همین دلیل وی این نکته را مدنظر قرار نداد. به‌همین صورت وی به*دساتیر* نیز توجّهی نکرد. استاد نذیر احمد معتقد است که غالب به‌دلیل عدم دسترسی به‌متون فارسی چاپی در آن زمان، نتوانست چنانکه باید و شاید از کتاب‌های مهمی که برای نقد *برهان قاطع* لازم بود استفاده کند و در نتیجه بیشتر ایرادات وی غیرمنطقی است. استاد نذیر احمد در این اثر فهرستی از فرهنگ‌های مختلف ذکر کرده است که در زمینه نقد *برهان قاطع* از آنها استفاده شده است:

لغت فرس اسدی (تألیف قبل از ۴۶۵)، فرهنگ *قواس* (تألیف بعد از ۶۹۵)، *صحاح‌الفرس* (تألیف ۷۲۷)، *دستورالافاضل* (تألیف ۷۲۷)، *معیار جمالی* (تألیف ۷۴۵)، *صحاح‌الادویه* (حسین انصاری اصفهانی تألیف هشتم هجری)، *ادات‌الفضلا* (تألیف ۸۲۲)، *زفان گویا* (تألیف قبل از ۸۳۷)، *بحرالفضایل* (تألیف ۸۳۷)، *شرف‌نامه منیری* (بعد از ۸۶۷)، *مفتاح‌الفضلا* (۸۷۳)، *تحفة‌السعاده* (۹۱۶)، *مؤیدالفضلا* (۹۲۵؟)، *کشف‌اللغات* (قرن دهم)، فرهنگ *شیرخانی* (قرن دهم)، فرهنگ *جهانگیری* (۱۰۱۷)، *سرمه سلیمانی* (۱۰۱۴)، *مجمع‌الفارس سروری* (۱۰۲۸)، فرهنگ *رشیدی* (۱۰۶۴)، *سراج‌اللغة* (۱۱۴۷) *چراغ هدایت* (بعد از ۱۱۶۹)، *بهار عجم* (۱۲۵۲)، *غیاث‌اللغات* (۱۲۴۲)، *انجمن آرای ناصری* (۱۲۸۸)، *آنندراج* (۱۳۰۶)، فرهنگ *نظام* (۱۳۰۸)، *لغت‌نامه دهخدا*، *فرهنگ معین* و فرهنگ *ناظم‌الاطبا*.

غالب فردی تیزهوش، شاعر و ادیب بود؛ ولی با این همه فرهنگ‌نویسی نیاز به‌مطالعه وسیع منابع دست اول به‌ویژه لغت‌ها و متون ادبی دارد. شاید برهان در بعضی موارد سهواً اشتباهی کرده باشد؛ ولی کتابش را در ردیف مزخرفات گذاشتن و او را در کل باطل قرار دادن درست و منطقی نیست. غالب در بعضی موارد با لهجه طنز و

ظرافت به‌برهان دشنام داده است و کار او را باطل قرار می‌دهد؛ در حالی که این عمل درست نیست. لهجه طنز و تضحیک و تحقیر غالب در اقتباس ذیل منعکس شده است:

دلم بر بی‌کسی‌های این ناقل ناعاقل می‌سوزد. آیا کس از غمخواران و تیمارداران نبود که هر گاه این بیچاره آهنگ نوشتن *برهان قاطع* کرد، و آن مقدمه جنون بود، خون خرس به‌گلو می‌ریخت و به‌بینی می‌دمید و به‌کف پا می‌مالید تا از رنج سواد می‌رست و لب از هذیان می‌بست. (قاطع برهان، غالب، ص ۸۰)

در جمله ذیل غالب اقرار می‌کند که پرهیز از درشت‌گویی به‌برهان کار مشکلی است:

چه مایه خون خورده باشم تا به‌مشاهده این بی‌ربطی زبان از دشنام نگاه داشته باشم. (قاطع برهان، ص ۴۶)

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با این اثر به‌ذکر چند نمونه از آن بسنده می‌کنم:

آبچین: با جیم فارسی بر وزن آستین: پارچه جامه را گویند که بدن مرده را بعد از غسل دادن بدان خشک سازند. (برهان)

غالب ایراد می‌گیرد که به‌جای پارچه جامه فقط پارچه یا جامه درست است و آبچین مترادف رومال است.

استاد نذیر احمد تا آنجا که پارچه جامه است، صد درصد با غالب موافق است. یعنی در پارچه جامه یک لفظ زاید است؛ ولی دومین ایراد غالب یعنی آبچین مترادف رومال است را قبول ندارد. وی می‌گوید معنی آبچین مندرج در *برهان قاطع* درست است و برای اثبات نظریه خود چند مثال از فرهنگ‌های متعدد آورده است که ذکرش بی‌جا نخواهد بود:

فرهنگ جهانگیری: آبچین جامه باشد که بعد از غسل بدن مرده را بدان پاک کنند. حکیم فردوسی فرماید:

به‌پیمان که چیزی نخواهی زمن   ندارم به‌مرگ آبچین و کفن

استاد نذیر احمد در رد نظریه غالب می‌گوید که عقیده غالب درباره رومال بی‌بنیاد است؛ زیرا با رومال کل بدن را پاک نمی‌کنند و فقط دست و دهان را پاک می‌کنند؛ در حالی که بر عکس با آبچین کل بدن میت را پاک می‌کنند. علاوه بر این غالب برای

تصدیق بیان خود هیچ مأخذ معتبری عرضه نکرده است. استاد برای اثبات نظریه خود مثال‌هایی از فرهنگ *سروری*، فرهنگ *رشیدی* و فرهنگ *نظام* آورده است.

آبدار بر وزن تابدار: گیاهی است مانند لیف خرما و هر چیز با طراوت و پرآب را نیز گویند. میوه و جواهر و کارد و شمشیر را هم گفته‌اند و کنایه از مردم صاحب سامان و مالدار نیز است. (برهان)

غالب درباره کاربرد لفظ آبدار به‌معنی گیاه و مالدار اعتراض کرده است. مالدار به‌معنی آبمند است و آبدار نیست. بنابراین کاربرد واژه مالدار به‌معنی آبدار غلط است؛ در حالی که در بیشتر فرهنگ‌ها برای مالدار لفظ آبرومند آمده است نه آبمند.

استاد نذیر احمد نام چند فرهنگ را برای مثال بیان می‌کند تا ثابت شود که اعتراضات غالب درست نیست.

مصنّف *مؤیدالفضلا* معنی آبدار را چنین نوشته است: آبدار گیاهی است که به‌لیف ماند و اندک طعم باشد و اندک بوی کذانی، بعضی از لغات آن را به‌معنی الطب مروارید، اول جنس و نور و تیغ بران و امثال آن آورده‌اند و دارنده آب و در ادات به‌معنی تر و تازه و روشن است.

مصنّف *مدارالافاضل* می‌نویسد: آبدار نام گیاهی و مروارید اول جنس و نوع و تیغ بران و در ادات است به‌معنی تر و تازه و روشن.

در فرهنگ *جهانگیری* مرقوم است: آبدار با بای موقوف چهار معنی دارد: اول چیزی با طراوت را گویند، دوم کنایه از مردم صاحب جمعیت و سامان بود، سوم هر چیزی پر آب را خوانند مانند میوه‌ها و جواهر و تیغ‌ها و چون کارد و خنجر و شمشیر و مثل آن، چهارم نام گیاهی است شبیه به‌لیف خرما.

مصنّف فرهنگ معین معنی آبدار را چنین نوشته است:

۱. مأموری که موظف بود برای آب نوشیدن. ۲. شربت‌دار ساقی، ۳. خادمی که مأمور تهیه چای و قهوه و قلیان است. ۴. گیاه و میوه پر آب از شیره نباتی، شاداب. ۵. جوهردار: برنده، ۶. صاحب سامان، صاحب جاه و جلال، ۷. بسیار سفید و درخشان، ۸. فصیح و روان مانند شعر آبدار، ۹. سخت، نیش‌دار مانند دشنام. آبدار گیاهی است مانند لیف خرما.

این توضیحات نشان می‌دهد که صاحب *برهان قاطع* در بیان معنی آبدار از طرف خود هیچ اضافه‌ای نکرده است، بلکه بیانات متقدمان را نقل کرده است.

آب زیر کاه: کسی را گویند که خود را به‌ظاهر خوب نماید و در باطن مفتن و فتنه‌انگیز باشد و کنایه از خوبی و نیکی مخفی و رواج و رونق خس‌پوش هم هست. چنانکه گویند آبش زیر کاه است، مراد آن باشد که خوبی و نیکی و قابلیت و استعداد و رواج و رونقش مخفی و پوشیده است. (برهان)

غالب ریا و نفاق را معنی آب زیر کاه می‌شمرد و می‌گوید که آبش زیر کاه است به‌معنی خوبی و نیکی باطن نیست، بلکه فقط به‌این معنی است که حال باطنش مجهول است.

در *فرهنگ جهانگیری* معنی آب زیر کاه چنین درج شده است: کنایه از کسی بود که به‌ظاهر خود را نیک فرا نماید و در باطن نه چنان باشد.

مصنّف *فرهنگ سروری* می‌نویسد: آبت زیر کاه است کنایه از آن است که رونق خس‌پوش و پنهان است.

در *فرهنگ معین* معنی لفظ یادشده بدین قرار است:

آب زیر کاه: ۱. آبی که زیر خار و خاشاک پنهان باشد. ۲. کسی که در ظاهر خود را نیکوکار و خوش‌خلق نشان دهد و در باطن شرور و فتنه‌انگیز باشد. ۳. زیرکی که کار خود را پوشیده انجام دهد، مکار و حیله‌گر. ۴. رواج و رونق مخفی، خوبی و نیکی پوشیده.

پس از بحث و مباحثه مدلل پیشین به‌این نتیجه می‌رسیم که بر صاحب *قاطع برهان* ایرادی وارد نیست.

بخش: بر وزن کفش حصه و بهره باشد و ماهی را نیز گویند و به‌معنی برج هم هست خواه برج کبوتر خواه برج قلعه خواه برج فلک. (برهان)

غالب بر آن است که معنی بخش فقط حصه و بهره است و صیغه امر مصدر بخشیدن است؛ ولی بقیه دو معنی مزبور غلط است.

در *فرهنگ سروری* معنی این واژه چنین آمده است: بخش بر وزن رخش، معروف و ماهی باشد و برج را نیز گویند کذا فی التحفه مثالش.

آفتـاب آیـد بـه‌بخشـش زی بـره   روی گیتی سـبز گـردد یـک سـره

ما می‌بینیم که مأخذ *برهان قاطع* دارای همین معنی است که برهان نوشته است؛ بنابراین اعتراضات غالب ضعیف به‌نظر می‌رسد.

تمهتن: معنی ترکیبی بی‌همتاتن، اسم رستم، سپهدار و لشکرکش، بندگی و فرمانبرداری. (برهان)

غالب اعتراض می‌کند که تهمتن فقط به‌معنی مرد تنومند نیست. ۲. با سکون ثانی درست نیست. ۳. معنی تهمتن لشکرکش یا سپهبد نیست. ۴. تهمتن به‌معنی بندگی و فرمانبری نمی‌آید و ۵. تهتن بر وزن بهم.

استاد نذیر احمد در پاسخ به‌این اعتراض غالب، مثال‌های محکم از فرهنگ‌های مهمی چون *صحاح‌الفرس*، *ادات‌الفضلا*، *بحرالفضایل*، *زفان گویا*، *مدارالافاضل*، *فرهنگ جهانگیری*، *فرهنگ سروری*، *فرهنگ رشیدی* و *فرهنگ معین* می‌آورد و استدلال می‌کند که با این مثال‌ها چهار اعتراض غالب رفع می‌شود. البته لفظ مورد بحث با سکون ثانی نوشتن درست است و در این باره غالب درست می‌گوید.

دالان و دالانه، بالان و بالانه: به‌معنی دهلیز خانه و غالب بر آن است که چون بای موحده به‌واو تبدیل می‌شود به‌جای دالان و دالانه، والان و والانه باید بوده باشد و از این رو دالان و دالانه غلط است و البته دالان ترجمه هندی ایوان است، بالان مترادف آستان و والان مبدل منهاش.

غالب اکثراً اعتراض می‌کند که برهان به‌جای آوردن سند معتبر بر قیاس‌آرایی اکتفا کرده است؛ در حالی که غالب خود بر قیاس‌آرایی اعتماد زیادی کرده است. لازم نیست که هر لفظ فارسی که با ب شروع می‌شود به‌واو تبدیل شود. در *فرهنگ قواس* این لفظ به‌معنی دالان و دهلیز آمده است. در این شعر عنصری لفظ دالان به‌کار رفته است:

یکی را سـد یـأجوج اسـت بنیـاد   یکی را روضـه خلـد اسـت دالان

مؤلفان فرهنگ *زفان گویا*، *ادات‌الفضلا* و *فرهنگ سروری* نیز همین نظر را دارند. نظریه غالب که دالان لفظی هندی است و به‌معنی ایوان به‌کار رفته است، درست نیست. این عقیده غالب نیز که دالان و والانه مبدل دالان و دالانه است، درست نیست. آنها دو واژه جداگانه هستند و والان به‌معنی بادیان و والانه به‌معنی زخم به‌کار رفته است.

راه خفته: کنایه از راهی بسیار دور و دراز و هموار باشد. (برهان)

غالب بر آن است که دور و دراز مترادف هموار نیست و راه خفته و خوابیده آن راه را گویند که مردم در آن راه نمی‌روند. اعتراض نخست درست است؛ ولی معنی که وی برای آن نوشته است، در فرهنگ‌ها یافت نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان این ادعای وی را تصدیق کرد.

سرپرست: خادم و خدمتگزار باشد. (برهان)

سرپرست و سرپرستی در فارسی متداول است؛ ازین رو معنی ذکر شده در *برهان قاطع* بی‌بنیاد نیست و اعتراض غالب به‌دلیل مطالعه اندک وی است.

شب‌گرد: ماه را گویند و به‌عربی قمر خوانند و عسس و شب‌رو را نیز گفته‌اند. (برهان)

به‌نظر میرزا غالب معنی ماه به‌جای شب‌گرد، شب امروز بهتر و مناسب است و معنی عسس و شب‌رو جدا است.

در فرهنگ معین معنی شب‌گرد، شب‌رو، ماه، قمر، عسس، پاسبان شب، دزد و راهزن مندرج است و دومین اعتراض غالب بی‌اساس است. البته قیاس او تا حدی درست است که معنی شب‌گرد و نگهبان شب، شحنه و عسس است.

فراخ‌رو: مردم گشاده‌رو و شگفته و خندان، کسی که پیوسته به‌عیش و عشرت گذراند، آنکه با مردم خوش‌رویی و خوش‌خلقی کند. (برهان)

غالب می‌گوید: در شرح معنی فراخ‌رو (به‌رای مفتوح) فراخ‌رو(به‌رای مضموم) به‌معنی شگفته‌رو می‌نویسد و گمان من آن است که فراخ صفت دهان است نه صفت رخ. چون مسکین دهان و رخ را یکی می‌داند، از روی قیاس فراخ‌رو آورده است. (نقد قاطع برهان، ص ۱۲۶)

استاد نذیر احمد در درستی نظریات غالب تردید می‌کند و اظهار می‌کند که غالب به‌دلیل مطالعه اندک در زمینه زبان‌دانی و زبان‌فهمی، قیاس‌آرایی را بر استعمال عام ترجیح داده است. فراخ نه فقط صفت رخ است، بلکه در تراکیب متعدد چون فراخ آبرو، فراخ بال، فراخ ابرو، فراخ سخن و فراخ نعمت به‌کار رفته است و این تراکیب از لغت‌نامه دهخدا گرفته شده است. به‌علاوه اگر استعمال ترکیب گشاده‌رو رایج است،

می‌توان ترکیب فراخ‌رو را نیز به‌کار برد. به‌هر حال معنی فراخ‌رو که در برهان قاطع درج شده است، کاملاً درست است. در فرهنگ *آنندراج* در شعر نظامی ترکیب فراخ‌روی به‌کار رفته است:

دریا کـه چنـین فـراخ‌روی اسـت　　بـالایش قطـره‌هـای جـوی اسـت

کشکول: بر وزن مقبول به‌معنی گدا و کاسه گدای. (برهان)

در فرهنگ معین نیز همین معنی نوشته شده است. معنی کشکول و کجلول مناسب معلوم می‌شود. چون اسناد معتبر مؤید مندرجات *برهان قاطع* است، ایرادات غالب بی‌اساس است.

گذاردن و گزاردن، دو مصدر و گذارش و گزارش، دو حاصل مصدر: در *برهان قاطع* علاوه بر گذارش و گزارش مشتقات دیگری نیز نوشته شده است. غالب اعتراض می‌کند که در آنها ذال ثخذ نیست. انکار غالب از ذال فارسی واقعاً به‌پیدایش بعضی مسائل ادبی منجر می‌شود. گزاردن به‌معنی پیش کردن، عرض کردن و گذاشتن (با ذال فارسی) به‌معنی ترک کردن است. مضارع و امر آنها به‌ترتیب گزارد، گذارد، گزار و گذار است. گزارش اسم مصدر گزاردن است و گذارش اسم مصدر گذاردن (با ذال فارسی) است.

نمازگزار (با ز) صحیح است و با ذال صحیح نیست؛ چون معنی دومی کسی است که نماز را ترک می‌کند. بنیان‌گذار درست است؛ چون معنی‌اش کسی است که بنیان می‌گذارد.

ماهر: بر وزن طاهر به‌لغت زند و پازند به‌معنی فردا باشد که به‌عربی غد می‌گویند و در عربی به‌معنی استاد است. (برهان)

غالب به‌دلیل عدم واقفیت از حقایق پهلوی و هزوارش چنین اظهار نظر می‌کند:

چون زند و پازند کس میابس هر آینه اگر در فرهنگ‌های دیگر نیز آورده باشد، نمی‌توان بتواتر استناد کرد. ما این مقدمه را در ذیل فواید که انجام این نگارش بدان است، آشکارا نگاشته‌ایم. (قاطع برهان)

نجب: در قاطع برهان *غالب* سهواً نجت نوشته است.

هوس: با ثای مجهول بر وزن طوس به‌معنی هوا و هوس باشد. ابن یمن هوس به‌کار برده است:

لــرزم بــر بــزم اختیــار مکــن   هست ما را به‌خـود هـزاران هـوس

یوغ، جوغ: به‌معنی چوبی که روی گردن جفت گاو نهند و زمین را شیار و شخم کنند. استاد نذیر احمد معتقد است که از مثال‌های متعدد *فرهنگ سروری* و معین وغیره ًمی‌توان استنباط کرد که هر دو لفظ یوغ و جوغ وجود دارد؛ بنابراین انکار غالب از وجود لفظ جوغ بی‌اساس است.

خلاصه کلام اینکه به‌نظر من در قرن بیستم میلادی نقد *قاطع برهان* استاد نذیر احمد شاید بهترین کتاب نقد ادبی در زمینه فرهنگ‌نویسی باشد. در این کتاب *برهان قاطع* میرزا اسدالله خان غالب شاعر مشهور فارسی و اردو زبان بررسی و نقد شده است. تا آنجا که من می‌دانم هیچ کتابی در زمینه نقد به‌ویژه نقد غالب و آن هم در فرهنگ‌نویسی حداقل در قرن حاضر نوشته نشده است. گمان می‌کنم این اثر راه‌های جدید تحقیق و انتقاد را باز خواهد کرد.

استاد نذیر احمد: حافظ‌شناس

مهتاب جهان*

استاد نذیر احمد یکی از پژوهشگران و محقّقان بزرگ زبان اردو و فارسی است. وی سال‌های سال در دانشگاه اسلامی علیگره به‌درس و تدریس مشغول بود. جای بسی تأسّف است که این شخصیّت معروف اکنون در بین ما نیست؛ ولی آثار علمی وی نامش را در دنیای ادب اردو و فارسی همیشه زنده نگاه خواهد داشت. تحقیقات گرانقدر استاد برای دانشجویان و استادان زبان فارسی و اردو که در جستجوی موضوع‌های متنوع و جدید سرگردان هستند، سرمشق است. استاد در زمینه‌های گوناگون ادبی آثاری از خود به‌یادگار گذاشته است؛ برای مثال در زمینه تصحیح: *دیوانِ حافظ*، *دیوانِ سراجی*، *دیوان عمید لویکی*، غالب، ظهوری، در نثر: *مکاتیبِ* سنایی *کتاب الصیدنه*، *قند پارسی*، در موسیقی: *کتاب نورس*، در فرهنگ‌نویسی: *دستورالافاضل*، *فرهنگِ قواس*، *فرهنگِ زفان‌گویا*، در نقد و تحقیق: سید مسعود حسن رضوی، مولانا امتیاز علی عرشی قاضی عبدالودود، حافظ محمود شیرانی وغیره، در ترجمه: ترجمه ایجاز خسروی.

استاد نذیر احمد علاقه زیادی به‌تصحیح نسخه‌های خطّی داشت. وی در جستجوی این نسخه‌ها به‌شهرهای مختلف هند و خارج از هند سفر می‌کرد. استاد نسخه‌های خطّی بسیاری را از نظر انتقادی تصحیح کرده است.

غزلیاتِ حافظ: قدیمی‌ترین نسخه خطّی *دیوانِ حافظ* است که استاد آن را برای نخستین بار به‌دوستداران ادب فارسی معرّفی کرد و با تصحیح انتقادی آن را به‌چاپ

---

* استادیار موقّتی بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

رساند. این نسخه شامل ۴۷ غزل حافظ است که در موزه ملّی سالار جنگ حیدرآباد (هند) در مجموعه شعری به‌شماره نظم فارسی ۲۲۸۹/۳۶ (*فهرست مخطوطات فارسی*، ج ۶، ص ۳۹–۳۷) قرار دارد. این مجموعه در سال ۸۱۳ ق/۱۴۱۰ م رونویسی شد. در این مجموعه کلام شاعران دیگر هم آمده است. اسامی شعرایی که اشعارشان در این مجموعه آمده است، بدین قرار است:

در نسخه متن:

کمال اسماعیل، انوری ابیوردی، ظهیر فاریابی، سلمان ساوجی، شمس طبیبی، سعدی شیرازی، عراقی، نظامی گنجوی، جلال طبیب.

در حاشیه متن:

حافظ شیرازی، کمال خجندی، امیر خسرو، حسن سجزی، جلال طیب، عراقی.

استاد نذیر احمد این نسخه خطّی را تصحیح کرد و ویژگی‌ها و نقایص نسخه را نیز به‌تفصیل بیان کرد؛ مثلاً خصوصیات املایی رایج در آن دوره، عدم تفریق میان «د» و «ذ» ولی در یک موردِ کلمه خدا به‌صورت «خذا» نوشته شده است، در جمع بستن واژه‌های غیرذوی‌العقول مختوم به»های» غیرملفوظ پس از حذف «ها» علامت جمع «ها» افزوده شده است و این صورت در آن زمان خیلی رواج داشت. برای مثال «مژدها»/«مژده‌ها»، «میوهای بهشتی»/«میوه‌های بهشتی»، «چ» و «گ» به‌شکل «ج» و «ک» نوشته شده‌اند امّا «و» و «ژ» به‌همین صورت نگاشته شده‌اند. کاف بیان، کاف کلامیه، کاف موصول به‌شکل «کی» نوشته شده‌اند مثلاً «کی بنیاد عمر»، «کی زیر چرخ»، «کی اسباب جهان»، «کی کام بخشی»، «من کی سر در نیاوردم»، «من کی باشم»، «در آن حرم کی صبا». «چه» به‌همین شکل آمده نه به‌شکل «چی» که در زمان‌های قدیم رایج بوده است مثلاً «از چه سفله‌پرور شد»، «چه گویم» وغیره.

در کلمات مختوم به‌های غیرملفوظ در حالت مضاف علامت اضافت به‌شکل «ء» آمده است؛ مثلاً «کرشمه حسن»، «صره دوست»، «کنگره عرش»، «پروانه کیست»، صحیفه هستی، «شیوه پری». علامت نکره به‌صورت همزه به‌کار برده شده است؛ مثلاً «گله از دلِ شیدا» (گله‌ای از دلِ شیدا)، «عشق در هر گوشه افسانه» (عشق در هر گوشه‌ای افسانه) وغیره. بیشتر علامت اعراب به‌ویژه فتحه یا ضمّه به‌کار برده شده

است. کلمات مرکّب جداجدا نوشته شده است یعنی «یک‌رنگ»، «شاه‌باز»، «بی‌وفایی»، «آب‌رو»، ولی بعضی واژه‌ها پیوسته است مانند «رستگاری»، «میخانه»، «دلشاد»، «صبحگاه»، «بزمگاه» وغیره.

واژه «می» از فعل اصلی جداست ولی «نه» همراه فعل تحریر شده همین‌طور الفِ «است» حذف شده است و در بیشتر موارد به‌کلمه قبلی پیوسته است؛ مثلاً «ادبست»/«ادب است»، «غریبست»/«غریب است»، «مستغنیست»/«مستغنی است». همچنین الفِ «اند» هم بعضی جاها حذف شده است. «رهند»/«ره‌اند»، «بی‌گنهند»/ «بی‌گناه‌اند»، «پادشهند»/«پادشه‌اند».

از نوشتن همزه در کلمات خودداری شده است، مثلاً «طائر»/«طایر»، «مائل»/«مایل»، «لائق»/«لایق»، «ملائک»/«ملایک»، «آئین»/«آیین»، «تأیید»/«تأیید»، «آئینه»/«آیینه» وغیره، در صورتی که «یا» مصوت بلند واقع شده زیرش یک خط ریز کشیده شده است. علاوه بر این «بای» اضافه همیشه همراه کلمه آمده مانند «بآب»، همچنین «بای» زینت همراه فعل آمده و نه جدا: مثلاً «بیارد». گاهی زیر حرفِ «ح» علامتِ «ح» کوچک، زیر حرفِ «ع» علامتِ «ع»، زیر حرفِ «س» علامتِ «س» و زیر حرفِ «ی» دو نقطه «.. » گذاشته شده امّا این روش استثنایی است.

استاد نذیر احمد این نسخه *غزلیاتِ حافظ* را با نسخه‌های خطّی دیگر برای مثال نسخه قزوینی، نسخه خلخالی، نسخه سفینۀ ظرایف، نسخه آصفیه و نسخه گورکهپور مقابله و مقایسه کرد و اختلاف نسخه‌ها را در باب تصحیح *دیوانِ حافظ* جداجدا بیان کرد. این مجموعه شامل ۴۷ غزل حافظ است و استاد آن را به‌ترتیب حروف الفبا بدین شکل مرتّب کرده است:

حرف ا، ت، د، ر، ز، م، ن، و، ی.

استاد، حافظ‌شناسی زبردست بود که عمر پربار خود را صرف تحقیق و پژوهش روی نسخه‌های خطّی و شروح حافظ کرده بود. همین توجّه وی به‌حافظ سبب شد که وی به‌نسخه‌هایی خطّی از حافظ دست یابد که در سال‌های ۸۱۳ و ۸۱۸ ق تحریر شده بود و آنها را چاپ کند. وی با دقّت و زحمت متن دیوان را مرتب و با همکاری دکتر جلال نائینی چاپ کرد.

سبک نگارش ایشان روشن، ساده، خالی از موشکافی، ابهام و پیچیدگی است. وی از به‌کار بردنِ واژه‌های مترادف و افعال غیرلازم و اصطلاحات پیچیده پرهیز می‌کرد.

کتابنامه

۱. پروفسور نذیر احمد در نظر دانشمندان: پروفسور ماریه بلقیس، ۲۰۰۲ م.
۲. زندگینامه و خدماتِ علمی و فرهنگی پروفسور نذیر احمد، استاد محمّد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۳. غزلیاتِ حافظ: پروفسور نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۶۷ ش.
۴. کارنامه نذیر احمد (اردو)، دکتر ریحانه خاتون، اندوپرشین سوسایتی، ۱۹۹۵ م.

معرّفی نسخهٔ خطّی کتاب نَورَس تصحیح استاد نذیر احمد

شهناز پروین*

استاد نذیر احمد طی سفرهای بی‌شماری به‌گوشه و کنار هند هزاران نسخه خطّی را بررسی و با نسخه‌برداری از نسخه‌های مهم، آنها را تصحیح و حاشیه‌نویسی کرد. یکی از این نسخه‌های خطّی مهم، *کتاب نَورَس* تألیف ابراهیم عادل‌شاه ثانی درباره موسیقی است. استاد در سال ۱۹۵۰ م این کتاب را برای نخستین بار به‌چاپ رساند. در سال ۱۹۵٦ م این کتاب به‌زبان هندی و انگلیسی با ترجمه و تلفّظ به‌رسم‌الخط هندی دوباره چاپ شد. هر دوی این کتاب‌ها اکنون نایاب هستند. این کتاب از طرف حکومت کرناتک اردو اکادمی بنگلور نیز به‌زبان اردو چاپ شده است. در این چاپ متن و ترجمه آن با هم آورده شده است که فهم اشعار و مطالب کتاب را آسان‌تر می‌کند.

استاد نذیر احمد در مقدّمه *کتاب نَورَس* چنین نوشته است:

«این کتاب زمانی که در سال ۱۹٤۰ م درباره ظهوری کار می‌کردم مرا به‌طرف خود جذب کرد. این نسخه *کتاب نَورَس* برگ برگ بود. من فکر کردم که اگر آن را یک‌جا کنم برای خوانندگان خیلی مفید خواهد بود. به‌علت مشکلات عدیده کار تصحیح کتاب برای مدتی متوقف شد. در همان دوران پروفسور سیّد حسن عسکری از بانکی‌پور یک کپی از نسخه خطّی *نَورَس* را برای من فرستاد. من با دیدن این نسخه مصمم شدم که کار تصحیح آن را انجام بدهم. بعد از آن

* استادیار موقّتی بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

من موفق شدم یک کپی از نسخه *کتابِ نَورَس* موجود در کتابخانهٔ رامپور، حیدرآباد و موزه پرنس آف ویل بمبئی را به‌دست بیاورم و بعد شروع به‌تحقیق بر روی این نسخه‌ها کردم. من از روی نه نسخه مختلف کار تصحیح و حاشیه‌نویسی آن را انجام دادم».

در دیباچه این کتاب درباره تاریخ سیاسی عهد ابراهیم عادل‌شاه ثانی به‌تفصیل سخن گفته شده است. استاد نذیر احمد می‌نویسد که واژه‌های زیادی بودند که من معنای دقیق آنها را نمی‌دانستم و مطمئن نبودم که این معانی درست است یا نیست. پس با دقّت فکر کردم و تا وقتی که مطمئن نبودم نتیجه‌گیری نمی‌کردم. من با کمک دوستان خودم موفّق شدم نسخه *نَورَس* را یک‌جا به‌شکل یک کتاب جمع‌آوری کنم. من از دوستانی که در انجام این کار به‌من یاری رساندند، بسیار تشکر می‌کنم از جمله دکتر تی.ان. دیورا (پونا)، پروفسور سیّد حسن عسکری (پتنه)، دکتر بی.دی. تری دیوی (لکهنو)، خواجه محمّد احمد (حیدرآباد)، نذیرالدّین احمد (حیدرآباد)، پروفسور حسین علی خان (حیدرآباد)، اس.ک. پاندی (دانشکده نظام)، جناب گیانی (بمبئی)، خانم نرملا جوشی (مدیر موسیقی اکادمی)، این پی جین (سنگیت ناتک اکادمی).

در آخر *کتابِ نَورَس* فرهنگی است که چند قسمت آن به‌ترتیب حروف الفبا نوشته شده است و بقیه بدون ترتیب آمده است. استاد این فرهنگ را به‌ترتیب الفبایی مرتب کرد.

ابراهیم عادل‌شاه حامی هنر و ادبیات بود. وی برای جذب کردن اهل ادب و هنر نه تنها از هند شمالی و ایران، بلکه از هند جنوبی هم بسیار می‌کوشید. هزاران نقاش، نوازنده، رقاص، بافنده و معمار هندو که پیشتر به‌دربار هندوی و بیجانگر وابسته بودند از لطف و کرم او بهره‌مند می‌شدند. وی آنها را در دربار خود برای ساختن کاخ‌ها و بناهای باشکوه دیگر به‌کار می‌گرفت، علایق زیباشناختی و هنردوستی او با نگرش آزادمنشانه فرهنگی و سیاسی همراه بود. وی پرستشگاه‌های هندوان را تحت حمایت خود قرار داد، به‌هیئت تبلیغی مسیحیان اجازه داد تا در قلمرو او فعالیت کنند و مانع بروز تنش و درگیری شیعه و سنی میان امرای خود شد. بنابراین جای شگفتی نیست که در دوره وی ما شاهد رشد و اعتلای فرهنگی چشمگیری در بیجاپور هستیم که مظهر آمیزش سبک ایرانی با سبک‌های بومی نقّاشی، موسیقی و ادبیات است. ابراهیم عادل‌شاه

خود در موسیقی و علم ادوار مهارت داشت و آهنگسازی زبردست بود و انواع سازها را خوش می‌نواخت. برخی منابع می‌گویند که ابراهیم عادل‌شاه زبان دکنی یا اردوی دکنی را به‌جای فارسی زبان رسمی و دولتی کرد. وی نه فقط شاعر بزرگی بود، بلکه ناقد زبردستی نیز بود. در دیباچه *کتاب نَورَس* چنین آمده است:

«سخنور را که اول ملاحظه نشست سخن نماید چه بسیار عبارت باشد که لفظی در آن زیاده و کم نمی‌کنند و به‌اندک تقدیم و تأخیری معنی به‌سرفرازی دیگر بر کسی لفظ نشیند و برچیدن سنگریزه لفظ درشت از راه سخن که پای بیان به‌آن برنیاید امر کرده از تاریکی و باریکی الفاظ که دست و پا راه به‌نیابد نهی فرموده‌اند».

وی به‌خوشنویسی نیز علاقه داشت و خط شکسته و نسخ و نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. *کتاب نَورَس* از تألیفات وی است. وی نه فقط به‌زبان دکنی علاقه‌مند بود، بلکه در زبان‌های دیگر از جمله سانسکریت برج و به‌ویژه هندو و دیومالا نیز مهارت کاملی داشت. واژهٔ نَورَس در معانی مختلفی به‌کار می‌رود:

کتاب نَورَس: تصنیف پادشاه،

شاعری، شاعر دیگر، می، نغمه، پرچم، علالت پادشاه، دفتر، سکّه، محل،

بهشت نَورَس: عمارت دیگر،

نَورَس‌نامه: نام دیگر تاریخ فرشته،

نَورَس پیکر: فیل

لشکر نَورَس: اهل رقص و سرور

بن نَورَس: سکّه،

نَورَس‌پور: شهر،

کتاب نَورَس درباره علم موسیقی است که به‌صورت منظوم نوشته شده است. استاد نذیر احمد درباره نسخ خطّی این اثر می‌نویسد:

«بعد از تلاش و جستجوی بسیار به‌این نتیجه رسیدم که ۱۰ نسخه خطّی این کتاب در حال حاضر موجود است. من از نه نسخه کپی گرفتم، فقط نسخه پروفسور آغا حیدر حسین را نتوانستم به‌دست بیاورم. دو بار وی را ملاقات

کردم و وی برای یافتن آن خیلی تلاش نمود؛ ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. این نسخه خیلی جدیدتر از نسخه‌های دیگر بود و تمام نسخه‌های قدیمی‌تر در دست من بود؛ به‌همین خاطر من زیاد ناراحت نبودم. بالاخره من *کتاب نَورَس* را به‌کمک همین نه نسخه آماده کردم».

فهرست نسخ خطّی *کتاب نَورَس* به‌شرح ذیل است:

۱. نسخه *کتاب نَورَس* مملوکه دفتر دیوانی حیدرآباد، این نسخه به‌خط نسخ و ثلث نوشته شده است و ۷۳ صفحه دارد که هر صفحه هفت سطر دارد. سطر اوّل، چهارم و هفتم جلی و بقیه چهار سطر خفی است. عنوان به‌رنگ قرمز و سطرهای جلی به‌خط ثلث و خفی به‌خط نسخ نوشته شده است. خط بسیار روشن است و اعراب دارد. کاتب این کتاب عبداللّطیف مصطفٰی است. وی از خطّاطان مشهور عهد ابراهیم عادل‌شاه ثانی به‌شمار می‌رود. نمونه‌های خطّاطی وی در مرقع عادل‌شاهی موجود است. وی خود را به‌عناوین مختلف نظیر عبداللّطیف مجلسی، عبداللّطیف، عبداللّطیف مصطفٰی و مصطفٰی معرّفی کرده است. خط نسخ ثلث و ریحان در این اثر با هنرمندی خاصی نوشته است. با توجّه به‌عبارت سرورق می‌توان حدس زد که این نسخه در کتابخانهٔ شاهی قرار داشت:

«*کتاب نَورَس* دو قلمی خط عبداللّطیف جلد زرد با ترنج و زنجیره طلا نو بسته. جمع کتابخانهٔ عامره شده به‌تاریخ دو محرم ۱۰۲۲ ق».

این کتاب مهر ابراهیم عادل‌شاه را نیز دارد:

«عهد ابراهیم عادل مهر تبدیل»

روی سرورق لفظ عادل نوشته شده است که نشان می‌دهد این امضای ابراهیم عادل‌شاه است. در آخر کتاب کاتب اسم خود را چنین نوشته است:

«کمترین شاگردان عبداللّطیف مصطفٰی».

عبارتی که روی سرورق نوشته شده چنین است:

«*کتاب نَورَس* نوشته اشرف اقدس ارفع ظل‌الله».

کتاب طلاکوب و تذهیب شده است. در سال ۱۹٤۱ م شخصی این کتاب را به‌یک هزار روپیه خریداری کرد. برگ‌های این نسخه ترتیب خود را از دست داده بودند. از سرورق معلوم می‌شود که این نسخه ٤۰ برگ دارد؛ ولی در حقیقت فقط ۳۷ برگ آن موجود است. پس از برگ بیستم چند برگ مفقود شده است؛ چرا که سرود (آهنگ) بهوپالی آغاز دارد ولی خاتمه ندارد و راگ بهیرو خاتمه دارد ولی آغاز ندارد. احتمالاً میان راگ بهوپالی و بهیرو راگ رام کری بود که دو سرود دارد. دلیل این احتمال آن است که عبداللّطیف پسر عبدالحلیم نیز نسخه‌ای از این اثر آماده کرده بود و ویژگی‌های نسخه پدر را تا حدودی حفظ کرده بود. در این نسخه بین راگ بهوپالی و راگ بهیرو، راگ رام کری قرار دارد، به‌این ترتیب این دو باب را با هم یکی می‌کند و دو برگ کامل می‌شود و کتاب ٤۰ برگی به‌حالت اصلی می‌رسد.

نقص این نسخه در این است که عناوین جدا نوشته نشده، بلکه میان سطرها ـب آمده ڈھست. به‌جای ڑ ، ڑ ، ال، ب ی ، تھ، د، و زیر رال سه نقطه نوشته شده است و همه نسخه‌ها همین ویژگی را دارند. وضعیت نسخه خوب است. فقط درباره ۱۴ راگ (ساز) ۴۲ سرود و نه دوهه دارد.

۲. نسخه *کتاب نَورَس* موزه سالارجنگ حیدرآباد دکن (هند) به‌خط ریحان نوشته شده است و ۶۴ برگ دارد و هر برگ شامل هفت سطر خفی است. در دو برگ اول بین سطرها مطلا است و صفحات بعدی فقط جدول‌هایی طلایی دارد. عنوان‌ها به‌رنگ قرمز نوشته شده است. فقط از یک برگ آبی رنگ استفاده شده است. در بعضی موارد اعراب‌گذاری نیز شده است. این نسخه را عبدالرشید از خطّاطان مشهور عهد ابراهیم عادل‌شاه کتابت کرده است. نمونهٔ خطّاطی‌های وی در مرقع عادل‌شاهی موجود است. وی در یک صفحه چهار سطر نَورَس نوشت، دو سطر به‌خط ثلث و دو سطر به‌خط نسخ؛ یکی از آن جلی و دیگری خفی است. هر دو خط بسیار واضح است. در سرورق این متن چنین نوشته شده است:

«*کتاب نَورَس* خط ریحان کاتب عبدالرشید جلد سرخ با ترنج و زنجیره طلا نوبسته بابت جامداد خانه جمع کتابخانهٔ عامره شد، به‌تاریخ ۱۷ ماه جمادی‌الاوّل ۱۰۳۷ هجری اوراق سی و دو».

برگ آخر این نسخه مشتمل بر چند قسمت دوهری است و متن چنین است: «کمترین شاگردان عبدالرّشید».

۳. نسخه *کتاب نَورَس* مملوکه پروفسور حسین علی خان حیدرآباد دکن، این نسخه در آن وقت فقط ۳۲ برگ بود؛ ولی از فهرست آن چنین برمی‌آید که این نسخه باید مشتمل بر ۴۱ برگ باشد. مطالعه کتاب نشان می‌دهد که ابراهیم عادل‌شاه راگ (آهنگ) کنر را بسیار دوست داشت و به‌همین سبب از ۵۹ سرود ۱۹ سرود به‌همین راگ سروده شده است. بعد از آن راگ بهیرو است که شامل شش سرود است. بعد از آن راگ‌های ملار، کیدارا و تودی هستند. پادشاه راگ نوروز را نیز دوست داشت. عموماً این اثر *نَورَس* نامیده می‌شود ولی شواهد همعصر این نسخه نشان می‌دهد که اسم کامل آن *کتاب نَورَس* است. ظهوری می‌نویسد:

امثال اینها در خطبه *کتاب نَورَس* که کهن سرای جهان ازو پرآوازه است، مرقوم شد.

همچنین ملک قمی می‌نویسد:

«از هر کرانا کنایه در میانه... که ملک چو ظهوری مبنی بر خطبه *کتاب نَورَس*... مثل متن نتوانست نگاشت...»

همین‌طور عجوبه خانه حیدرآباد عنوان نسخه را *کتاب نَورَس* نوشته است.

تاریخ تصنیف: سال دقیق تألیف کتاب معلوم نیست. ظهوری در دیباچه گلزار ابراهیم می‌نویسد که ابراهیم عادل‌شاه در دهه سوم عمر خود قرار دارد. پادشاه در سال ۹۷۹ ق متولد شده است و گلزار ابراهیم باید قبل از این به‌پایان رسیده باشد. پس معلوم می‌شود که *کتاب نَورَس* قبل از ۱۰۰۹ ق مرتب شده است.

دیباچه این کتاب را پادشاه خود ننوشته است. ظهوری چنین می‌نویسد:

«و این که خود به‌نفس نفیس توجه بر تحریر دیباچه نفرمودند فواید و اغراض منظور و ملحوظ است آری به‌دفع گزند عین الکمال با عقد لآلی شاهوار خزفی ناچار است و فضای جان فزای باغ دبستان را خار و خسی در کار کافور در

جنب قیر کشیدن و لشکر بعد از حنظل چشانیدن حکمت و فی الحقیقت ترقیم دیباچه هم به‌فیض تعلیماتی است که به‌تقریبات فرموده‌اند».
ظهوری دیباچه این کتاب را نوشته است. این نسخه بعضی از برگ‌ها را ندارد و بعضی از قسمت‌های راگ کنر غایب است. این نسخه به‌خط نسخ و ثلث نوشته شده است و کاتب این نسخه عبدالعلیم بن مصطفٰی است.

«الراجی الی الشفاعة المصطفٰی عبدالحلیم بن مصطفٰی عادل‌شاهی».

این خطّاط نیز متعلّق به‌دربار ابراهیم عادل‌شاه است. عبدالحلیم این نسخه را از روی نسخه پدرش آماده کرده است و در ترتیب این دو نسخه هیچ فرقی نیست. هر دو نسخه مشتمل بر هفت برگ است که برگ اول، دوم و هفتم جلی و بقیه چهار برگ خفی است. این نسخه چند سرود اضافه دارد که در نسخه‌های دیگر موجود نیست.

۴. نسخه *کتابِ نَورَس* موزهٔ پرنس آف ویلز بمبئی، اسم کاتب و سال کتابت ندارد. این نسخه مشتمل بر ۴۶ برگ است. به‌خط نسخ نوشته شده است. هر صفحه هفت سطر خفی دارد. عنوان جداجدا نوشته شده است.
چند صفحه طلاکوب و تذهیب شده است. جدول‌ها مطلا هستند. در آخر بعضی صفحات چند واژه با آب طلا نوشته شده است. چند صفحه از وسط مفقود است. ورق اول بعد از آن و ورق دوم بعد از ورق سوم است، فقط یک‌جا ترتیب اشتباه است، یعنی برگ چهارم باید بعد از برگ ۳۶ باشد. نسخه چنین آغاز می‌شود:

«در این کتاب راگ (آهنگ) هفده و گیت پنجاه چهار دوهره چهارده».

و پایان این نسخه مهر سلطان محمّد غازی است. سال ۱۱۰۱ ق معلوم می‌شود. بدون شک این نسخه قرن یازدهم است و نظریه آقای گیانی که این نسخه متعلّق به‌زمان ابراهیم عادل‌شاه است، درست نیست.

۵. نسخه *کتابِ نَورَس* مملوکه موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن اسم کاتب و سال تألیف ندارد. این نسخه مشتمل بر ۱۴ برگ است. این نسخه نسبت به‌نسخه‌های قبلی جدیدتر ولی از نسخه‌های دیگر مهم‌تر است. این نسخه به‌رسم‌الخط ناگری

نیز نوشته شده است یعنی یک سطر به‌زبان اردو و سپس همان سطر به‌رسم‌الخط ناگری نوشته شده است. عنوان وغیره همه به‌زبان اردو است. با رسم‌الخط ناگری زبان مرهتی اثر نیز دارد. زبان *کتاب نَورَس* سانسکریت است و بدون رسم‌الخط ناگری درست خواندن و درست فهمیدن آن بسیار مشکل بود. این نسخه از همه نسخه‌ها حجیم‌تر است و شامل ۱۶ آهنگ، ۵۷ سرود و ۱۷ دوهره است. این نسخه شامل همه سرودها و دوهره‌های نسخه‌های قبلی است فقط سرود نسخه سوم ندارد و این سرود در نسخه‌های دیگر نیز موجود نیست. در این نسخه هیچ ورقی مفقود نیست. در بعضی موارد ترتیب درست نیست ولی اگر با دقّت بخوانیم ترتیب درست می‌شود.

این نسخه همچنین شامل یک فرهنگ مشتمل بر ۳۸۱ واژه است. چند قسمت آن به‌ترتیب حروف تهجّی است ولی بیشتر واژگان بی‌ترتیب‌اند که معلوم می‌شود اشتباه کاتب است. معانی واژگان اگر هست به‌زبان دکنی و فارسی است. ولی آن واژه اگر در جمله به‌کار رفته، فقط به‌زبان فارسی استفاده شده است. برگ‌های فرهنگ نیز بی‌ترتیب‌اند.

استاد نذیر احمد با استفاده از نسخه‌های دیگر این موارد را اصلاح کرد. هر صفحه این نسخه پنج سطر (سه سطر به‌زبان اردو و دو سطر به‌زبان هندی) و گاهی سه سطر به‌زبان هندی و دو سطر به‌زبان اردو دارد. صفحه عنوان شش سطر دارد. ابتدا آهنگ جهیز شروع شده است. نسخه بانکی‌پور و نسخه بمبئی نیز به‌همین آهنگ آغاز می‌شود. چند صفحه طلاکوب و تذهیب شده است. همه جا جدول مطلا دارد و عنوان با جوهر طلا و جمله‌های هندی با جوهر قرمز نوشته شده است.

۶. نسخه *کتاب نَورَس*، موزۀ حیدرآباد دکن به‌خط نسخ نوشته شده است. هر صفحه هفت سطر دارد، سطر اول، چهارم و آخر جلی و بقیه چهار سطر خفی است. تمام نسخه طلاکوب و تذهیب شده است. جدول‌های مطلا دارد و عنوان و اسم پادشاه همه جا با طلا نوشته شده است. در عنوان اعراب با جوهر سیاه نوشته شده است. در بعضی صفحات آغاز هر سطر و لفظ آخر چند قسمت با

طلا نوشته شده است. اسم کاتب عصمت‌الله است. در قسمت اول کتاب واژه هوالخلیل نوشته شده است و در آخر چنین آمده است:
«حسب الامر حضرت شاه عالم پناه خلدالله عجالة باستکمال رسید بیت الفقیر عصمت‌الله شاه عالم پناه».
در سرورق چنین نوشته شده است:
«*کتاب نَورَس* به‌خط شاه (عصمت‌الله) دو قلمی به‌جلد سیاه... جمع کتابخانه معموره شده».
این نسخه از نظر اعراب‌گذاری اشتباهاتی دارد و به‌همین دلیل نمی‌توان تلفّظ واژگان را درست تعین کرد و باید به‌نسخه دیگری مراجعه کرد. در بعضی موارد واژگان اشتباه نوشته شده است. در این نسخه ورق سی‌ام در جای دیگر قرار دارد.
این کتاب در آغاز متعلّق به‌لودهی خان بود و در سال ۱۳۲۸ ق وارد کتابخانهٔ مظفّر حسین شد و بعد از آن (انرزان پرشین) در سال ۱۳۴۹ ق این نسخه را فروخت.

۷. نسخه *کتاب نَورَس* متعلّق به‌کتابخانهٔ خدابخش، بانکی‌پور پتنه از نسخه‌های دیگر مختصرتر و شامل سه آهنگ، ۳۰ سرود و نه دوهر است. کاتب این نسخه محمّد باقر است. سال کتابت ندارد و ۳۴ صفحه دارد. این نسخه همچنین شامل ترجمه فارسی است که باعث آسان شدن تعین الفاظ این کتاب شده، ولی این نسخه بسیار بی‌ترتیب است.

۸. نسخه *کتاب نَورَس* کتابخانهٔ رضا رامپور به‌خط نسخ نوشته شده است و ۷۳ صفحه دارد. کاتب نسخه عبدالحلیم است و این نسخه را به‌فرمایش برادر بزرگ مولانا عبدالحلیم در ۱۲ محرم ۱۲۴۸ ق/۱۸۶۷ م روز جمعه در کلکته (منزل شمارهٔ ۶، تالتلا بازار استریت) کتابت کرده است. مولانا قصد داشت این نسخه را به‌خدمت نوّاب کلب علی خان ببرد. در سطر آخر نسخه اول اسم کاتب عبداللّطیف مصطفٰی است. آغاز نیز از همین صفحه شروع می‌شود. ولی ترتیب چند ورق هر دو نسخه فرق دارد. معلوم می‌شود که جلدسازی نسخه اول پس از سال ۱۸۶۷ م انجام شده که باعث بی‌ترتیب شدن اوراق این نسخه شده است.

نقایص هر دو نسخه یکی است. هر صفحه هفت سطر دارد؛ سه سطر جلی و پنج سطر خفی.

۹. نسخه سوم متعلّق به‌موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد دکن است که اسم کاتب و سال کتابت ندارد و مشتمل بر ۲۹ صفحه است. هر صفحه ۱۱ سطر دارد و خط معمولی نستعلیق است. این نسخه کپی نسخه اول است. ترتیب نیز همان ترتیب قبلی است. در نسخه مصطفیٰ راگ بهوپالی ناتمام است، در این نسخه نیز قسمت خاتمه ندارد. در صفحه ۲۷ کاتب اشتباه کرده و به‌جای کیدارا، «کنرا» نوشته شده است. کاتب به‌قدری اشتباه کرده است گویی که کتابِ دیگری است. واژگان به‌اشتباه خوانده شده‌اند، نقطه نیز اشتباه زده است، عنوان‌ها نیز جدا نوشته نشده‌اند، بلکه در بین متن آمده‌اند. کاتب مارو را روما خوانده است. همین اشتباه در نسخه هشتم نیز تکرار شده است. گمان می‌رود که این نسخه کپی نسخه هشتم است.

میرزا خلیل‌الله شاه از سادات عراق عجم است که به‌دکن آمد و در شهر بیجاپور به‌خوش‌خطّی شهرتی تمام یافت و در دربار ابراهیم عادل‌شاه ثانی (۱۰۳۵–۹۸۷ ق) به‌پایه‌ای عالی رسید. وی نسخه‌ای از *کتابِ نَورَس* را به‌خط خود نوشت و از نظر ابراهیم شاه گذرانید. ابراهیم عادل‌شاه وی را مخاطب به‌شاه گردانیده پادشاه سخن ساخت. تاریخ وقوع این واقعه ۱۰۷۷ ق است.

باقر کاشانی از شاعران بزرگ دربار ابراهیم عادل‌شاه بود که در خطّاطی نیز مهارت داشت. وی در دیوان خود در مواقع مختلف به‌شاعری و خطّاطی خود افتخار می‌کند. وی در خطّاطی شاگرد پیر معزالدین کاشی بود. کلیاتش در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ نگهداری می‌شود که ممکن است به‌خط خود وی باشد. در نسخه *نَورَس* بانکی‌پور اسم کاتب باقر نوشته شده است. از نسخه پروفسور حیدر حسن فقط این قدر معلوم می‌شود که آن نسخه بعد از این است. پروفسور نسخه‌ای دیگر نیز ذکر کرده است. پادشاه کاتب آن را با سکّه‌های طلا وزن کرده بود که شاید مبالغه باشد. استاد می‌نویسد که این نسخه را کتابفروشی به ۴۵۰ روپیه می‌فروخت، ولی وی این مقدار پول نداشت و از کتابفروش مهلت

خواست تا این پول را فراهم کند، ولی کتابفروش عجله داشت و این نسخه را به‌دکتر عبدالحق فروخت. این نسخه از *کتابِ نَورَس* چنین آغاز می‌شود:

«*کتابِ نَورَس*

دوهرا: **ءگ جُوتی آ ُر سَ مروُگنی بُسَ سَ سَ ابراهیم پرساد بهئ ُونی**

یعنی: ای مادرم! سرستی بر ابراهیم بر شما فضل دو برابر شد که نَورَس (سرود) تا زمان زیاد رایج خواهد شد و دانشمندان جهان بزرگ تابنده خواهند کرد.

در مقام بهوپالی نَورَس:

ہّد جگ َب ُ تر گرُگسائیں درگه جُمک میر و سَ َ ُ

یعنی: ای حضرت محمّد شما هادی هر سه جهان هستید. درگاه شما مثل مغناطیسی است و دل من آهن است که به‌طرف وی می‌رود. مردم هر سه جهان زمزمه اسم شما می‌کنند و آرزوی آنها به‌تکمیل می‌رسد. در این سرود حضرت محمّد(ص) و سیّد گیسودراز را توصیف نموده است.

انترا: **ب ُ جَ یَ یَ َران کی یُران ُونهیں سا ر جُوَاو َار**

یعنی: شما بزرگ‌تر از همه اصحابه کرام هستید. شما دستگیر ضعیفان و پیامبر راستی هستید».

پس از آن تلمیحات و فرهنگ آورده شده است. در این کتاب شاعر بارها به‌مدح آتش خان و موتی خان پرداخته است. آتش خان فیل مخصوص و موتی خان طنبوره محبوب پادشاه بود. داستان جدایی این دو در کتاب آمده است. جدایی آتش خان برای پادشاه آن‌قدر مشکل بود که وی اذیت روز محشر را کمتر از این می‌داند.

کتابنامه

۱. *تحقیقی مطالعه* (اردو)، دکتر نذیر احمد، دانش محل، لکهنو، چاپ اوّل فوریه ۱۹۵۴ م.

۲. *کتابِ نَورَس* (اردو)، ابراهیم عادل‌شاه ثانی، مرتبهٔ دکتر نذیر احمد، دانش محل، لکهنو، چاپ اوّل آوریل ۱۹۵۵ م.

۳. *کتابِ نَورَس* (اردو)، مصنّفهٔ جگ گرو ابراهیم عادل‌شاه ثانی مرتبه و مترجم دکتر نذیر احمد، کرناتک اردو اکادمی، بنگلور، ۱۹۹۸ م.

4. ***Kitabe-i-Nauras***, Ibrahim Adil Shah II, Introduction Notes, Editied by Dr. Nazir Ahmad, 1956.

مجموعۀ لطائف و سفینه ظرائف تصحیح استاد نذیر احمد

فوزیه وحید*

پروفسور نذیر احمد از استادان و محقّقان سرشناس شبه قارّه و از افتخارات دانشگاه اسلامی علیگره به‌شمار می‌رود. وی فردی کنجکاو بود و برای کسب علم و ادب شوق فراوانی داشت و به‌تحقیق، مطالعه و کشف مسائل ناشناخته عشق می‌ورزید. استاد درباره نسخه‌های خطّی به‌شیوه‌های گوناگون تحقیق می‌کرد و اطّلاعاتی را که به‌دست می‌آورد، در قالب کتاب و مقاله منتشر می‌کرد تا جویندگان علم به‌راحتی به‌آنها دسترسی پیدا کنند. شخصیّت آن بزرگوار شمع فروزان انجمن‌ها و گرمی‌بخش محافل علمی و ادبی و فرهنگی بود و مبالغه نیست اگر شخصیّت او را دانشگاهی و نیز فرهنگی بدانیم.

استاد تلاش می‌کرد متنی را به‌خوانندگان و دوستداران علم و ادب عرضه کند که از هر نظر به‌متن خود مؤلّف نزدیک‌تر باشد. وی درباره اختلاف نسخ خطّی و چاپی یک اثر در نگاشته‌های خود به‌تفصیل و صراحت بحث می‌کرد و به‌همین سبب آثار وی از مستندترین آثار به‌شمار می‌رود.

او در زمینه تدوین لغت و فرهنگ نیز فعالیت‌های مهمّی انجام داده است. تدوین فرهنگِ *لسان‌الشّعرا*، فرهنگِ *قواس* و فرهنگِ *زفان‌گویا* از پرافتخارترین کارهای وی به‌شمار می‌روند. استاد تقریباً پنجاه جلد کتاب و بیش از پانصد مقاله در زمینه‌های مختلف زبان و ادبیات از خود به‌یادگار گذاشته است.

بنده درباره نسخه خطّی مجموعۀ *لطائف و سفینه ظرائف* مطالبی را بیان می‌کنم. این نسخه به‌کوشش استاد نذیر احمد کشف شد و به‌شکل عکسِ اصلِ نسخه از کتابخانۀ

---

* دکترای فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

موزهٔ بریتانیا به‌هند آمد و هم‌اکنون در کتابخانهٔ گروه ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی علیگره موجود است. استاد نذیر احمد دو نسخه این بیاض را معرّفی کرده است:

۱. نسخه مشتمل بر ٤٨٥ صفحه است که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. این بیاض ناقص‌الطرفین است و بنابراین عنوان بیاض و اسم مرتب معلوم نیست و چارلس ریو مؤلّف کاتالوگ موزهٔ بریتانیا این نسخه را به‌عنوان *دستورالشعرا* ضبط نموده است. او درباره این نسخه چنین نوشته است:

A copy of Persian anthology without title or author’s name.

The author lived in India and wrote this work during the short reign of Sultan Mubarak Shah Sharqi, who succeded to the throne of Jaunpur A.H. 803 and died in the subsequent year…

The author speaks of Sultan as reigning sovereign adding to his name خلد ملکه.

The work is divided into sections termed ***Kism*** in which the poems are arranged according to their subjects to various kinds of poetical compositions or to the poetical figures…

The poet quoted range from the time of Firdosi to that of Hafiz and included a number of Indian poets unknown to Persia.

The section must have originally amounted atleast to one hundred and one but the Ms is defected at the begining and at the end and besides some internal Lacuna so that many of ***Kism*** are lost while some instances the headings are wanting or illegible.

In a passage occuring fol. 222b, the author called his book ***Dastur-Ush-Shu‘ara*** [1]این کتاب من دستورالشعرا. This may be either a mare description of its scope of its specify title.

An adding by later hand on the margin off fol. 186 dated Delhi, 15 Zalka‘da A. H. 935 (A. D. 1529)[2].

---

۱. اینجانب در برگ ۲۲۲ ب این جمله را دیده‌ام که به‌همین صورت نقل شده است. (نگارنده)

2. *Supplement Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum*, Charles Rieu, 1859, p. 232B, 233A-B.

۲. نسخه دوم نسخه کابل است که در بخش ادبیات دانشگاه کابل محفوظ است. اگرچه در این نسخه نیز چند ورق از بین رفته است امّا اوّل و آخر آن کامل است و مقدّمه‌ای هم دارد. استاد نذیر احمد این دو نسخه را مورد مطالعه قرار داد و نتیجه گرفت که اسم *دستورالشعرا*، *مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف* است و مرتّب آن سیف جام هروی می‌باشد. هم‌اکنون این نسخه در پاکستان زیر نظر دکتر عارف نوشاهی است[1].

نخستین بار این بیاض را پروفسور سعید نفیسی در مقاله خود «قدیمی‌ترین مجموعه‌های شعر فارسی» (مجلّه *ارمغان علمی*، لاهور، ۱۹۵۵ م) معرّفی کرد.

وی در مقاله خود پنج مجموعهٔ قدیمی هند را بررسی می‌کند که قبل از *تذکره دولت‌شاه سمرقندی* مرتّب شده‌اند:

۱) مجموعهٔ کلامی اصفهانی؛

۲) زیدةالمجالس؛

۳) مونس‌الاحرار محمّد بن بدر جاجرمی؛

٤) مجموعه محمّد بن یغمور (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم)؛

۵) مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف از حسام هروی قرن هشتم هندوستان.

مقاله‌نویس درباره عنوان مجموعه‌ها و نام مرتبین آنها چنین می‌نویسد:

«او عنوان مجموعهٔ اوّل را ننوشته، بلکه نام آن را مجموعهٔ کلامی اصفهانی و نام مرتّب را کلامی اصفهانی نوشته است که هرگز صحیح نمی‌باشد؛ چرا که عنوان مجموعهٔ *مونس‌الاحرار* و نام مرتّب احمد بن محمّد بن احمد بن کلاتی اصفهانی می‌باشد و همین نام در نسخه خطّی حبیب گنج کلکشن در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره نیز محفوظ است و نگارنده هم این نسخه را دیده است».

اسم دوّمین نسخه، *زبدةالمجالس* نوشته شده است؛ ولی عنوان اصلی آن *نزهةالمجالس* است. استاد *مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف* را این‌طور معرّفی کرده است:

---

۱. دکتر عارف نوشاهی، شعبه فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان.

«کتاب پنجمی که در این زمینه دیده‌ام، کتابی است به‌نام مجموعهٔ *لطائف و سفینه ظرائف* تألیف سیف جامی هروی چنانکه کاتب نسخه نوشته است؛ امّا پندارم کاتب نام مؤلّف را درست ننوشته است و نام وی سیف بن حسام هروی یعنی سیف‌الدّین بن حسام‌الدّین هروی بوده است. تنها نسخه‌ای که از این کتاب دیده‌ام در کتابخانهٔ فاکولته ادبیات دانشگاه پوهنتون کابل است، کاغذ و خط نسخه گواهی می‌دهد که در قرن هشتم هجری در هندوستان نوشته شده و هر چند که مؤلّف تاریخ تدوین کتاب را نیاورده، اما پیداست که در اواخر قرن هشتم تدوین شده است؛ زیرا آخرین شاعری که اشعار وی در این کتاب هست، امیر نورالدّین نعمت‌الله بن میر عبدالله معروف به‌نعمت‌الله ولی یا شاه ولی عارف مشهور متولّد در ۷۳۰ هجری و متوفی در ۲۲ رجب ۸۳۸ هجری است. چون در این کتاب آثار برخی از شاعران قرن هفتم ساکن هندوستان ثبت شده، پیداست که مؤلّف در هندوستان می‌زیسته و این کتاب را در همانجا تدوین کرده است؛ چنان می‌نماید که این نسخه فاکولته ادبیات کابل هم نسخه منحصر به‌فرد است که در جای دیگر موجود نیست».

از گفتار بالا به‌این نتیجه می‌رسیم که سعید نفیسی با اینکه درباره مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف اطّلاع زیادی به‌دست آورده، اشتباه بزرگی نیز مرتکب شده است. او اسم مرتّب را سیف بن حسام هروی یا سیف‌الدّین بن حسام هروی نوشته است؛ در حالی که نام اصلی وی سیف جام هروی است و در نسخه کابل موجود است. وی از کتابت نسخه بدون دلیل انحراف کرده است. به‌نظر بنده اسم مرتب سیف جام هروی درست است؛ زیرا که او از جام به‌هرات و از هرات به‌هند آمد و در قریه‌ای از هند سکونت اختیار کرد. بدین ترتیب نام وی سیف جام هروی است.

پروفسور سعید نفیسی از وجود نسخه بریتانیا آگاه نبود؛ زیرا او فقط نسخه کابل را معرّفی و از همان نسخه استفاده کرده است.

پس از آقای سعید نفیسی، استاد و محقّق مشهور زبان و ادبیات فارسی، پروفسور نذیر احمد به‌معرّفی این بیاض پرداخته و با مقالات ارزشمند خود اهمیت این بیاض را توضیح داده و نیز درباره شعرای غیرمعروف دوره سلاطین مملوک هندی هم مطالبی

نوشته است. پروفسور نذیر احمد مقالات زیر را با استفاده از مجموعهٔ *لطائف و سفینه ظرائف* نوشته است:

1. *فیروز شاه تغلق کے عهد کے چند فارسی شعرا* (چند شاعر فارسی زبان عهدِ فیروزشاه تغلق): در این مقاله استاد شعرای غیرمعروف آن زمان مانند جمال‌الدّین استاجی، الیاس هروی، سیّدالسّادات اجل و مولانا حمید قلندر را معرّفی کرده و سال ترتیب بیاض را توضیح داده است.
2. *مولانا حمید قلندر اور ان کے همعصر شعرا* (مولانا حمید قلندر و شعرای همعصر وی): در این مقاله درباره مولانا حمید قلندر، جمال‌الدّین استاجی، الیاس هروی، سیّدالسّادات اجل، تاج‌الدّین شیرازی و قاضی صیرفی مطالب مفیدی بیان شده است.
3. *شاهان شرقی کے دور کا ایک شاعر ملک عزیز الله بسطامی* (ملک عزیزالله بسطامی شاعرِ دوره شاهانِ شرقی): استاد در این مقاله درباره احوال خانواده شاهان شرقی به‌اختصار اطّلاعاتی فراهم کرده است و نیز درباره ملک عزیزالله بسطامی و قصیده او که در صنف *میزان‌الاوزان* به‌نظم درآمده، مطالبی نوشته است.
4. *فارسی اشعار کے قدیم مجموعے* (مجموعه‌های قدیمی اشعار فارسی): این مقاله شامل مقاله پروفسور سعید نفیسی با نام *قدیمی‌ترین مجموعه‌های شعر فارسی* است. پروفسور نذیر احمد از دید انتقادی درباره مقاله سعید نفیسی بحث کرده است و درباره پنج مجموعه شعری قرن هشتم مطالب مفیدی نوشته است.
5. *فارسی کی ایک قدیم بیاض* (یک بیاضِ فارسی قدیم): در این مقاله پروفسور نذیر احمد درباره مجموعهٔ *لطائف و سفینه ظرائف* مطالب مفیدی فراهم آورده است.

علاوه بر مقالات بالا، پروفسور نذیر احمد کتابچه‌ای به‌نام غزل‌های حافظ براساس مجموعهٔ *لطائف و سفینه ظرائف* هم تهیه کرده است. این کتابچه حاصل ۱۲۷ منظومه حافظ یعنی یک قصیده و ۱۲٦ غزل است که از این بیاض استخراج شده است. وی در مقدّمه این کتابچه درباره این بیاض می‌نویسد:

> «جامع این نسخه دانشمندی به‌نام سیف جام هروی است که این مجموعه را در هندوستان در مدّت زیاد تهیه نموده است. از این مجموعه معلوم می‌شود که مؤلّف نسخه ترتیب نسخه خود را در دوره سلطان فیروزشاه تغلق سومین

سلطان خانواده تغلقان هند که از سال ۷۵۲ تا ۷۹۰ هجری حکمرانی نمود، شروع کرده؛ زیرا که برای زندگانی دراز این سلطان در قول زیرین دعا نموده است: «شهنشاه اعظم فیروزشاه معظّم خلدالله ملکه و سلطانه و اعلی امره و نشانه» و این اطّلاع راجع به‌سلطان مبارک‌شاه شرقی است که مرتب کتاب سیف جام هروی برای طول عمر وی و حکومتش دعا می‌کند خلدالله ملکه»[۱].

این کتابچه با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو چاپ شده است. علاوه بر مقالات و کتابچه بالا من از راهنمایی‌های سودمند آن بزرگوار هم استفاده کرده‌ام؛ چرا که یک سال پیش از وفات آن بزرگوار درباره این بیاض چندین بار با وی ملاقات کرده بودم.

استادان دیگر زبان و ادبیات فارسی مانند حافظ پروفسور محمود شیرانی، پروفسور سید امیر حسن عابدی و دکتر عارف نوشاهی و... نیز از این بیاض استفاده کرده‌اند و مقالاتی هم نوشته‌اند؛ ولی متأسفانه آن مقالات در دسترس من نیست.

درباره مرتّب‌کننده این بیاض در هیچ تذکره، تاریخ یا بیاضی مطلبی موجود نیست بجز اطّلاعاتی چند. پروفسور نذیر احمد درباره او می‌نویسد:

«درباره مرتّب‌کننده کتاب هیچ اطّلاع به‌دست نیامده علاوه اینکه نام او سیف جام هروی بود و او شاید در جونپور مانده باشد و به‌سلطان مبارک‌شاه شرقی وابسته بود».

محقّق دیگر پروفسور نبی هادی در کتاب خود بدون استناد نوشته است:

Saif Jam Harawi (d. unknown) came from the city of Herat, Khurasan in the reign of Firuz Shah Tughlaq and lived till advanced old age. He witnessed establishment of independent regional dynasties after the sack of Delhi by Timur (801/1398). His contribution was literary collection *Bayaz* containing selected verses from a number of contemporary poets. Its title was “*Majmua-e- Lataif wa Safeena-e-Zaraef*”[2].

---

۱. غزل‌های حافظ براساس «مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف»، ص ۳–۱۲.

2. *History of Indo-Persian Literature*, p. 179-80.

از اطّلاعات محقّقان بدین نتیجه می‌رسیم که سیف جام هروی در دوره فیروزشاه تغلق به‌هند آمد و به‌دربارِ فیروزشاه تغلق پیوست. او حمله تیمور لنگ را هم دیده بود و پس از ویرانی دهلی به‌جونپور روی آورد و به‌سلطان شاه شرقی تعلّق پیدا کرد. مهم‌ترین کارنامه علمی و ادبی وی جمع‌آوری کلام شعرای قدیم و همعصر و ترتیب دادن اصناف سخن به‌نام مجموعهٔ *لطائف و سفینه ظرائف* است.

این بیاض در مدّتی دراز یعنی از عهد سلطان فیروزشاه تغلق تا زمان سلطان مبارک‌شاه شرقی گردآوری شده است و بنابراین لازم است که درباره این پادشاهان به‌خوانندگان اطّلاعاتی بدهم:

سلطان فیروزشاه تغلق

سلطان فیروزشاه تغلق سوّمین پادشاه خانواده تغلق است. بانی این خانواده سلطان غیاث‌الدّین تغلق بود که با ترکان ارتباط داشت. پس از وفات سلطان محمّد تغلق فیروزشاه پسر رجب (اسپدار) و پسر عموی محمّد تغلق در ۲۳ ماه محرّم سال ۷۵۲ هجری در کنار آب سند بر تخت پادشاهی نشست[۱]. او پادشاهی باصلابت، باتجربه، منصف‌مزاج، مدبّر و کامران بود. وی ذوق علمی و ادبی هم داشت و در فنٍّ معماری ماهر بود. محلّات، حصار، قلعه، مدارس، مساجد، نهرها و مخصوصاً مسجد جامع، مدرسه فیروزی، مسجد بالای حوض خاص، شهر فیروزآباد، حصار فیروزه و تغلق‌آباد وغیرهم به‌فرمان فیروزشاه تغلق بنا شده است. وی معماری‌های قدیمی را نیز بازسازی کرد و مقبره‌های بزرگان و پادشاهان را مرمّت نمود[۲].

فیروزشاه تغلق توجّه زیادی به‌علما، ادبا و شعرا داشت. در زمان او بسیاری از شعرا و علما و ادبا از کشورهای دیگر به‌ویژه از ایران به‌هند آمدند. در همان زمان کتاب‌های تاریخی مانند *تاریخ فیروزشاهی* (تألیف ضیاءالدّین برنی)، *تاریخ فیروزشاهی*

---

۱. *تاریخ مبارک‌شاهی*، ص ۸–۱۱۷؛ *تاریخِ فرشته* (اردو)، ص ٤٥٤، *منتخب‌التّواریخ*، ص ١٦٨؛ *تاریخِ فیروزشاهی*، ضیاءالدّین برنی به‌تصحیح سر سیّد احمد خان، ص ۵۲۹، *تاریخ فیروزشاهی* از شمس سراج عفیف، مترجم محمّد فدا علی طالب، ص ۲۰۳؛ *تاریخِ فرشته* (فارسی)، ص ٤–١٤٣.

۲. جامع *تاریخ هند*، ص ٨٤٧؛ *تاریخ فیروزشاهی* ترجمه، ص ۳۲–۲۲۹؛ *تاریخ مبارک‌شاهی*، ص ١٢٦.

(شمس سراج عفیف) و *فتوحات فیروزشاهی* (تألیف فیروزشاه تغلق) تألیف شد[۱]. کتاب‌های مذهبی و ملفوظاتی مانند *فوائد فیروزشاهی* (از ملّا محمّدالعطّار)، *فتاوی جهانداری* (از ضیاءالدّین برنی)، *سیرالاولیاء* (تألیف امیر خورد) و *خیرالمجالس* (تألیف مولانا حمید قلندر) و *معدن‌المعانی* (تألیف زین بدر عربی) و... نیز در همین عهدِ ترتیب داده شد.

در این عهد فنٍّ ترجمه‌نگاری هم آغاز شد و بیشتر کتاب‌های عربی و سانسکریت به‌زبان فارسی ترجمه شد. مانند *اخبار برمکیان* تألیف ابوالقاسم محمّد طائفی و ترجمه ضیاءالدّین برنی، *باره سنگتا* ترجمه عبدالعزیز شمس تهانیسری و...

فیروزشاه برای ترویج و اشاعه علم و دانش مدرسه‌ای به‌نام مدرسه فیروزی تأسیس کرد که در کنار حوض خاص شهر دهلی قرار داشت.

در زمان سلطان فیروزشاه شاعران فارسی زبانی مانند مولانا حمید قلندر، سیّدالسّادات اجل، الیاس هروی، اخستان‌الدّین، مطهر کتره، ظهیرالدّین، جمال‌الدّین استاجی، تاج شیرازی، قاضی صیرفی، ملک احمد، قاضی شهاب‌الدّین دولت‌آبادی، ملّا ظهیر فراهی، ملّا نظام‌الدّین علّامی، طبیب شهبانی، ملّا ظهیرالدّین زیدی، عزّالدّین خالد ثانی و شعرای غیرمشهور دیگری می‌زیستند[۲].

سلطان فیروزشاه تغلق در هجدهم ماه رمضان سنه تسعین و سبع مائه (۷۹۰) به‌رحمت حق پیوست[۳].

سلطان مبارک‌شاه شرقی دوّمین فرد از خانواده شرقی بود که در جونپور حکمرانی کرد. بانی این خانواده ملک‌الشرق خواجه جهان بود که به‌علّت بی‌توجّهی سلاطین تغلق در ۷۸۳ ق در جونپور اعلان خودمختاری کرد و لقب «اتابک اعظم» اختیار نمود؛ خطبه و سکّه به‌نام خود جاری و ضرب کرد و سلطنت خود را از حدود مشرق تا به‌مغرب

فارسی ادب کی مختصرترین تاریخ، دکتر محمّد ریاض و دکتر صدّیق شبلی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
۲. فارسی ادب به‌عهد سلاطین تغلق، مقالهٔ *تغلق عهد کے غیر معروف شعرا: حمید قلندر اور ان کے هم عصر شعرا*.
۳. *تاریخ مبارک‌شاهی*، ص ۱۷؛ *تاریخ فیروز شاهی*، ضیاءالدّین برنی، اردو ترجمه، ص ۳۳۲، در *واقعات دارالحکومت دهلی*، ص ۱۹۵؛ *مختصر تاریخ هند*، ص ٦٤.

قائم کرد[1] و آن را رونق بخشید.

پس از وفات او سید مبارک‌شاه شرقی (متبنّی) در سنه ۸۰۲[2] ق بر تخت سلطنت جلوس کرد. فراهی شاعر این قطعه را به‌این مناسبت سرود:

گشت چون یاد شه مبارک‌شـاه   شادی آماده گشت بر پا جشـن
سال تاریخ این خجسته جلوس   شد نگهبان «عالم آرا جشـن»[3]

سلطان مبارک‌شاه شرقی فقط یک سال و چند ماه حکومت کرد؛ ولی در همین مدّت کوتاه، سلطنتِ خود را از راهزنان و مفسدان پاک کرد. چنانچه در زمان او هیچ غیرمسلمانی سرکشی ننمود. او دارالخلافه جونپور را وسعت بخشید، بازار و محلّات و عمارات مجلل بنا کرد و برای آسایش مردم کارهای نمایانی انجام داد و سلطنت خود را دارالسرور نام نهاد[4].

او بزرگان زمان خود را احترام می‌کرد و خود در حلقه مخدوم جهانیان بوده است[5]. وی سرپرست شاعران زمان خود هم بود. شاه نعمت‌الله ولی، ملک عزیزالله بسطامی و امیر فراهی وغیره از شاعران بزرگ زمان او هستند. وی پادشاهی منصف‌مزاج، شفیق، کریم و مهربان بود؛ چنانچه در *تذکره مشایخ شیراز هند* به‌نقل از *تاریخ محمّدی* آمده است که: «اس نے اپنی رعایا پر بر ے انصاف، محبت اور شفقت سے حکومت کی تھی»[6].

وی در سال ۸۰۳ ق مطابق ۱٤۰۱ م وفات یافت[7] (پس از وفات مبارک‌شاه شرقی چهار حکمران دیگر از این خانواده یکی پس دیگری تخت‌نشین شدند). این خانواده در سال ۱۵۰۵ م رو به‌زوال نهاد[8].

---

۱. تذکره *مشایخ شیراز هند*، ص ۸٤ *تاریخ شیراز هند*، *تاریخ مبارک‌شاهی*.
۲. *تذکره مشایخ هند*، ص ۸٦؛ *تاریخ مبارک‌شاهی*، ص ۲۲.
۳. *تاریخ مبارک‌شاهی*، ص ۲۵؛ *تذکره مشایخ شیراز هند*، ص ۸٦.
٤. *تذکره مشایخ شیراز هند*، ص ۸۵؛ *جونپورنامه*، ص ۳٦.
۵. همان، ص ۱۳۵؛ به‌حوالهٔ *تحفةالکرام*.
٦. همان، ص ۸۸؛ *تاریخ شیراز هند*، ص ۳۵.
۷. همان، ص ۸۷؛ *تاریخِ شیراز هند*، ص ۳۷، منتخب*التّواریخ*، جلد اوّل، ص ۲۷۲.
۸. همان، ص ۷۱؛ *تاریخ شیراز هند*، ص ۳۸؛ جونپورنامه، ص ۸۸.

پس از مطالعه مجموعهٔ *لطائف* و *سفینه ظرائف* به‌این نتیجه می‌رسیم که این مجموعهٔ سیف جامی هروی یکی از بیاض‌های قدیمی هند است که در آن اصناف سخن و کلام‌های شعرا نقل شده است. این بیاض حامل موضوعات ادبی، فنّی، معنوی و صنایع علوم بلاغت است.

مرتّب در این بیاض اصناف سخن فارسی را به‌ابواب جداگانه تقسیم کرده و در هر باب کلام شعرای مختلف را برای مثال بیان کرده است. اگرچه این بیاض برای اصناف سخن تهیه شده است امّا مرتّب در آن از نعت، منقبت زکوه و احکامِ فقه هم سخن گفته است.

سیف جامی هروی مردی دانشمند بود و در علم و دانش و ادبیات مخصوصاً در فنّ شعر و در علوم بدایع دسترسی کامل داشت و نه تنها در زبان فارسی، بلکه در زبان عربی هم ماهر بود. چنانکه ما می‌بینیم وی نه صرف اشعار فارسی را شاهد آورده، بلکه اشعار عربی را هم نقل کرده است. وی از آیات قرآنی و اخبار نبوی و در بعضی موارد از تذهیبکاری هم استفاده کرده است.

از نظر تاریخ و ادبیات فارسی هند این بیاض اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا این بیاض مشتمل بر کلام آن دسته از شعراست که کلامشان در حمله مغول و تیمور ضایع شده بود. ما به‌کمک این بیاض می‌توانیم مسائل الحاق کلام شعرا را حلّ کنیم.

کتابنامه

۱. بیگ آذر، لطف علی، *آتشکده*، بمبئی، ۱۲۷۷ ق.
۲. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران* (ج ۲)، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۳ ش.
۳. *تاریخِ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران، ۱۳٤٤ ش.
٤. *تاریخ فیروزشاهی*، ضیاءالدّین به‌تصحیح شیخ عبدالرئیس، نفیس اکادمی، کراچی، ۱۹٦۲ م.
۵. *تذکرةالشعرای دولت‌شاه سمرقندی*، بمبئی، ۱۳۰۵ ش.
٦. تذکره *مجمع‌النّفایس*، سراج‌الدّین علی خان آرزو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۳ ش.
۷. تذکره *خزانه عامره*، آزاد بلگرامی، کانپور، ۱۸۷۱ م.

۸. *جامع تاریخِ هند*، محمّد حبیب و خلیق احمد نظامی، شورای گسترش زبان اردو (N.C.P.U.L.)، دهلی، ۱۹۸٦ م.

۹. *خلجی خاندان*، ک. اس. لال، اردو بیورو، دهلی‌نو، ۱۹۸۰ م.

۱۰. *غزل‌های حافظ* براساس مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف، نذیر احمد، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۹۱ م.

۱۱. *فتوحاتِ فیروزشاهی*، شیخ عبدالرّشید، بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹٥٤ م.

۱۲. فرهنگ *ادبیات فارسی دری*، زهرا خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ فارسی، ۱۳٤۸ ش.

۱۳. فرهنگِ *قواس*، به‌تصحیح پروفسور نذیر احمد، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٥۳ ش.

۱٤. منتخب*التّواریخ*، ملّا عبدالقادر بدایوانی، کلکته، ۱۸٦٥ م.

نسخه‌های خطّی

۱٥. *لبُّ‌التّواریخ*، سبحان‌الله کلکشن ۹٥٤/۱٥.

۱٦. مجموعهٔ لطائف و سفینه ظرائف، سیف جام هروی، نسخه موزهٔ بریتانیا.

۱۷. مونس*الاحرار*، ذخیرهٔ حبیب گنج، دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ۳۷/٥۱٥.

مجلّات

۱۸. ایک قدیم فارسی بیاض، پروفسور نذیر احمد، ۱۹۳۸ م.

۱۹. مجلّه ارمغان علمی، لاهور، پاکستان، ۱۹٥٥ م.

۲۰. مجلّه فکر و نظر، دانشگاه اسلامی علیگره، اکتبر ۱۹٦۱ م.

۲۱. مجلّه فکر و نظر، دانشگاه اسلامی علیگره، اکتبر ۱۹٦٤ م.

۲۲. مجلّه فکر و نظر، دانشگاه اسلامی علیگره، آوریل ۱۹٦٥ م.

23. *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Musuem*, the Rieu, Vol. I to IV.

24. *History of Indo-Persian Literature*, Nabi Hadi, Iran Culture House, New Delhi, 2001.

پروفسور نذیر احمد و تصحیحِ بساتین‌الانس

اکبر شاه*

شناخت جایگاه علمی استاد نذیر احمد برای فارسی زبانان احتیاج و نیازی به هیچ معرّفی ندارد. کتاب *بساتین‌الانس* که به کوشش این محقّق برجسته و بی‌نظیر ویرایش و تصحیح شده، داستانی است که از زبان هندی به‌فارسی برگردانده و به‌قلم اِخستان به‌نثر آهنگین و متکلّف فارسی نگاشته شده است. دربارهٔ شرح احوال گردآورندهٔ این اثر به‌زبان هندی و مترجم آن به زبان فارسی اطّلاعی از متن کتاب به‌دست نمی‌آید. امّا این اثر را می‌توان ادامه تحول ادبیات داستانی هندی و ادامهٔ تالیف آثار ارزشمند داستانی همچون مهابهارتا، رامایانا، دریای اسمار وغیره دانست.

راجع به‌اسم مؤلّف این اثر در بین تذکره‌نگاران و متن پژوهان متون کهن اختلاف نظر وجود دارد. در تذکرهٔ *خلاصة‌الاشعار* اسم نویسنده کتاب، احمد بن علاءالدّین احمد بن حسن عبدوسی ملقّب به«تاج» المعروف به اِخستان آمده است. در حالی که در کتاب *بساتین‌الانس* اسم وی محمد بن علاءالدّین احمد بن حسن عبدوسی ذکر شده است و همین نام هم به‌نظر درست می‌آید؛ چون به هرحال نوشته خود مؤلّف است.

واژهٔ «اِخستان» را آقای علیرضا قزوه اَخستان با فتح الف و سکون خ تلفّظ فرمودند و خود مصحّح، استاد نذیر احمد، هم در مقدّمه‌ای که بر کتاب *بساتین‌الانس* نگاشته‌اند این واژه را اَخستان خوانده و نوشته‌اند. استاد سرکارخانم ریحانه خاتون که در واقع ویراستار نهایی کتاب بوده است راجع به‌این واژه تحقیق سودمندی کرده و به‌این نتیجه رسیده که این واژه در واقع اِخِستان است و مستند تاریخی که برای اثبات این ادّعای

---

* استادیار موقّت دانشگاه دهلی، دهلی.

خود ذکر کرده آن است که اِخستان نام یکی از پادشاهان ایران زمین بوده است و شاعرانی امثال نظامی گنجوی و خاقانی به‌دربار همین پادشاه وابسته بوده و هر دو شاعر در شعرهای خود ازین پادشاه نام برده‌اند. نظامی گنجوی می‌گوید:

شاه سخن اِخستان که نامش   مهری‌ست که مهر شد غلامش

خاقانی می‌گوید:

در بر دف هر آنچه حیوانند   یاد شاه اِخستان کنند همه

موضوع کتاب و انگیزه نگارش آن

مؤلّف این اثر در بیست و شش سالگی که منشی متبحر و معروف دربار تغلق بود این اثر را در سال ۷۲۶ ق به‌رشتهٔ تحریر درآورد. نویسنده در انگیزه خلق این اثر بیان می‌کند که به هنگام مریض‌اش دوستانش برای اینکه اسباب شادمانی او را مهیّا سازند این مجموعهٔ داستان‌ها را برای مطالعه به‌وی تقدیم کرده‌اند و چون محتوای داستان‌ها، جذّاب و بیانگر بعضی از مسائل مهم فرهنگی جامعهٔ هندی آن زمان بوده اِخستان تصمیم گرفته است تا آن داستان‌ها را به زیور نثر مسجّع، متکلّف، و فنّی و آهنگین فارسی بیاراید.

موضوع این اثر هم که چند داستان و حکایت آمیخته به‌هم دارد شامل حکایاتی از سوانح عمر شاهان مناطق اُجّین، کشمیر، سراندیپ، قنّوج و چین است.

این اثر سه مقدّمه دارد:

مقدّمهٔ اوّل، به قلم استاد نذیر احمد است. مقدّمهٔ دوّم و سوّم را خانم پروفسور ریحانه خاتون و آقای دکتر کریم نجفی برزگر، رایزن اسبق فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو، نوشته اند.

مقدّمه‌ای که به قلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است معرّفی مختصر *بساتین‌الانس* است. ایشان در این مقدّمه می‌نویسد که:

"این کتاب دربارهٔ آغاز سلطنت سلسلهٔ تغلقیان و به‌ویژه درباره غیاث‌الدّین تغلق کتابی بسیار مفید و حاوی اطّلاعات ارزشمندی است".

البته نویسنده این مقاله در این اثر با هیچ اطّلاع تاریخی مفیدی دربارهٔ تغلقیان مواجه نشد اما ناگفته نماند که اِخستان یادآور شده است که بعد از پایان این اثر هنگامی که ادب دوستان علاقه خودشان را به‌آن نشان دهند او رویدادهای تاریخی پادشاهان تغلق را خواهد نگاشت اما ظاهراً او در تألیف چنین اثری موفّق نشده است.

مقدّمهٔ دوّم که به قلم خانم پروفسور ریحانه خاتون است در معرّفی این اثر و در شرح چگونگی تصحیح و ویرایش نهایی آن است. ایشان دراین مقدمه متذکر شده است مقدّمه اول که به‌دست پُرتوان استاد روان‌شاد نذیر احمد نوشته شده است، مهم‌ترین مقدمه‌ای است که بر این اثر نگاشته شده است. در این مقدّمه استاد اوّل دربارهٔ نام و زندگی‌نامهٔ مؤلّف بحث می‌کند و بعد از آن درباره اهمیت و قالب دستوری کتاب بحث شده است. استاد در مقدّمه ذکر نموده‌اند که چطور اِخستان تحت تأثیر شاعران هم دورهٔ خود بوده مثلاً اِخستان می‌نویسد: با دیگر سلاطین ماضیه چون خط‌ترسا کج‌روی پیشه ساخته.

استاد یادآور می‌شود که این عبارت نثر از قصیدهٔ خاقانی گرفته شده است. مطلع قصیده خاقانی این است:

فلک کج‌رو تر است از خطّ ترسا مــرا در بنــد دارد راهــب آســا

و همین طور مؤلّف می‌نویسد که:

"و شجرهٔ جود، چون درخت بید، نام و نشان ثمر صحت گم کرد".

استاد می‌گوید که این عبارت نثر از یکی از قصاید انوری گرفته شده است. شعر انوری چنین است:

همچون ثمرِ بید کند نـام و نشـان گـم در سـایهٔ او روز کنـد نـام و نشـان را

و همچنین بسیاری از مثال‌های دیگر که تسلّط بی‌نظیر استاد نذیر احمد را بر شعر فارسی نشان می‌دهد و این تنها، کار ایشان بود و گرنه ما کارهای ویراستاری زیادی داریم امّا هیچ جا به‌چنین کار عالمانه برخورد نمی‌کنیم.

وی همچنین کلمات و اصطلاحات جدیدی که در این اثر استفاده شده است یک یک آنها را در مقدّمه ذکر می‌کند و نکات دستوری و همچون روش جمع بستن کلمات و استفادهٔ آن را در این اثر بازگو کرده است. استاد می‌نویسد که در اکثر جاهای کتاب

واژه‌ها به‌طریق عربی جمع بسته شده است و استاد موفّق شده تا تقریباً همه این موارد را در مقدّمه ذکر کند.

در جای دیگر استاد مصادر مرکّبی که برای اوّلین بار در این کتاب استفاده شده انتخاب کرده و در مقدّمه ذکر نموده و همه خوانندگان آگاه هستند که این کار بسیار سخت است و به‌سادگی امکان‌پذیر نیست و کسی که از دستور فارسی آگاهی کامل نداشته باشد نمی‌تواند این چنین موارد را قلم‌داد کند.

تا جایی که به‌پاورقی کتاب مربوط می‌شود استاد سعی کرده تمامی عبارت‌های عربی را به‌فارسی ترجمه کند و همین طور درباره اشعار فارسی استفاده شده در کتاب استاد سعی کرده است که اسم شاعر آن را ذکر کند و این نشان می‌دهد که استاد بر زبان فارسی تسلّط کامل داشته است.

میرزا غازی بیگ ترخان[۱] و دیوان او

شادروان نذیر احمد*

ترجمه **عمر کمال‌الدّین کاکوروی◆**

میرزا غازی بیگ پسر میرزا جانی بیگ[۲] آخرین فرمانروای ترخانی تتّه بود. هنگامی که میرزا جانی بیگ به‌عهدِ اکبر در ماه رجب سنهٔ ۱۰۰۸ ق در برهانپور وفات یافت، حکومتِ تتّه به‌امر اکبرشاه به‌غازی بیگ واگذار شد. در آن ایام او در تتّه بود و در دربارِ اکبر حضور نداشت در سال ۱۰۱۳ ق او به‌معیتِ سعید خان[۳] به‌دربارِ اکبر رسید. اکبر تتّه جاگیرِ وی را ادامه داد. میرزا هنوز در آگره بود که اکبر فوت شد. وقتی که جهانگیر در سنهٔ ۱۰۱٤ ق تخت‌نشین شد، میرزا غازی را برای جنگ قندهار[٤] روانه کرد و همزمان منصبِ پنج‌هزاری را برایش مقرّر کرد و در سالِ دوّم جلوس در ۱۰ شعبان سنهٔ ۱۰۱٦ ق او به‌منصب هفت‌هزاری[۵] سرفراز شد و بخشی از استان مُلتان به‌جاگیرِ او

---

۱. برای لقبِ ترخان، رک: *اکبرنامه*، سال سی و هشتم؛ نیز *آیینِ اکبری*، ترجمه بلاخمین، ج ۱، ص ۹۸۳ به‌بعد.

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره.

◆ استاد بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۲. برای احوالِ او، رک: بلاخمین، ج ۱، ص ۹۱–۳۹۰. وی شاعر بود و حکیمی تخلّص می‌کرد.

۳. رک: *مآثرالاَمرا* ۴۰۳/۲ به‌بعد، در سال ۱۰۱۱ ق؛ اکبر شاه وی را جاگیرِ بهکّر و مُلتان اعطا کرد.

٤. حاکمانِ سیستان و هرات و جاگیرداران آن ناحیه به‌کمک حسین خان حاکمِ هرات به‌قندهار حمله کردند. شاه بیگ حاکمِ قندهار بود، وی قلعه‌بند شد. برای کمکِ وی غازی خان را به‌معیت لشکری جرّار فرستاده بود. (رک: ترجمه اردو توزکِ *جهانگیری* ۵۲/۱–۱۵۱)

۵. ولی در ترجمه اردو توزکِ پنج‌هزاری است. (ص ۲۲۹) در بلاخمین به‌حواله توزکِ هفت‌هزاری مندرج است. (ص ۳۹۲)

ملحق شد. درحالی‌که تمام ولایت تتّه قبلاً شامل جاگیر بود، حکومت قندهار و نیز نگهداری از آن کشور در سرحدِّ هند به‌او سپرده شد؛ زیرا او تجربه‌کار و نقش‌هایی مهم را بر عهده داشت. طبقِ نظر جهانگیر، میرزا غازی (ترخان) مردِ با کمالی است، شعر خوبی هم می‌سراید و «وقاری» تخلّص می‌کند. این بیت از اوست[1]:

گریه‌ام گر سبب خنده او شد چه عجب ابر[2] هرچند که گریه رخ گلشن خندد

جهانگیر در *توزکِ جهانگیری* می‌نویسد:

«و چند روز پس از فوت شدن آصف خان[3] در بیست و پنجم[4] همین ماه که اردیبهشت باشد، خبرِ فوتِ میرزا غازی رسید. میرزا مشارٌالیه از حاکم‌زاده تتّه از ذاتِ ترخانی است، در زمانِ والدِ بزرگوارم پدرِ او و میرزا جانی دولتخواهی اختیار نموده، به‌همراهی خانِ‌خانان که بر سرِ ولایتِ او تعیین یافته بود، در قربِ لاهور به‌شرف ملازمتِ استسعاد یافت و به‌کرم پادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشتند و خود ملازمت دربارِ اختیار نمود و مردم خود را به‌جهت حفظ و حراست تتّه رخصت کنانید. تا بود در ملازمت گذرانید. آخرالامر در برهانپور[5] وفات یافت. میرزا غازی خان ولدِ او که در تتّه بود، به‌موجبِ فرامین عرش آشیانی به‌ایالت و حکومتِ آن دیار سرفراز یافت. به‌سعید خان که در بهکّر بود حکم شده که او را دلاسا نموده به‌درگاه آورد. خان مشارٌالیه کسان فرستاده و

---

۱. ترجمه توزک، ص ۲۳۰.

۲. در *میخانه* چاپ لاهور، ص ۲۲۸، مصرع این‌گونه است: «ابر چون گریه نماید لب گلشن خندد»؛ *مجمع‌الفصحا*: «ابر هرچند بگرید لب گلشن خندد».

۳. آصف خان جعفر شاعری خوشفکر بود. قصّه خسرو و شیرین را با نام *نورنامه* نظم کرده و به‌نام جهانگیر انتساب کرده بود. به‌سنِّ ۶۳ سالگی در ماه اردیبهشت سال ۱۰۲۱ ق فوت کرد. (توزک، ترجمه اردو، ص ۳۶۷)

٤. آصف خان و غازی خان در یک ماه (اردیبهشت) فوت کردند. غازی خان به‌روز ۲۵ اردیبهشت و آصف خان پس از چند روز در ۱۷ اردیبهشت این جهان فانی را ترک کردند. در وفاتِ هر دو تقریباً یک هفته تفاوت بود.

۵. وفات وی در سال ۱۰۰۸ ق واقع شد.

به‌دولتخواهی دلالت نمود. آخرالامر او را به‌آگره آورده به‌شرف پابوس[۱] والدِ بزرگوارم سرفراز گردانید. در آگره بود که حضرت عرش آشیانی[۲] شنتار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم[۳]. بعد از آنکه خسرو را تعاقب نموده به‌لاهور داخل شدم، خبر رسید که امرای سرحدِّ خراسان جمعیت نموده، بر سر قندهار[٤] آمده‌اند و شاه بیگ[٥] حاکمِ آنجا در قلعه قبلی شده، منتظر کمک است. بالضرورت فوجی به‌سرداری میرزا غازی و دیگر امرا و سرداران به‌کمک قندهار تعیین شدند. این چون به‌حوالی قندهار می‌رسد، لشکرِ خراسان قوّت توقّف درخور نادید معاودت نمود. میرزا غازی خان به‌قندهار درآمده، ملک و قلعه به‌سردار[٦] خان که به‌حکومت آنجا مقرّر گشته بود، سپرد و شاه بیگ خان به‌جاگیرِ خود متوجّه گشت و غازی خان از راهِ بهکّر عزیمت لاهور نمود و سردار خان به‌اندک مدّتی که در قندهار بود و وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به‌سردار صاحبِ وجه گشت. در این مرتبه قندهار را اضافه تتّه نموده، به‌میرزا غازی مرحمت نمودم. از آن تاریخ تا زمانِ رحلت در آنجا به‌لوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می‌نمود».

---

۱. او در سال ۱۰۱۳ ق در دربار رسیده بود.

۲. در توزک، تاریخِ فوت ۱۳ جمادی‌الآخر سال ۱۰۱۴ ق ذکر شده است.

۳. میرزا غازی می‌خواست مراجعت کند، ولی به‌امر جهانگیر تا (هنگام) ازدواج خواهرش که با خسرو نامزد بود، می‌بایست در آگره اقامت کند.

٤. برای تفصیلات تهاجم قندهار رک: *توزک جهانگیر*، ترجمه اردو ۵۱/۱–۱۵۰.

٥. شاه بیگ (خان‌دوران)، وی نوکر میرزا حکیم بود. بعداً از او جدا شد و اکبر او را به‌منصب پنج‌هزاری گماشت. سپس صوبیدار (استاندار) قندهار شد و جهانگیر وی را استاندارِ کابل کرد. در سال ۱۰۶۶ استاندار تتّه شد. (توزک جهانگیر)

٦. نام اصلی وی تخته بیگ بود. وی خادم میرزا حکیم بود. پس از مرگِ وی در سال ۹۹۳ ق از دربارِ اکبر جدا شد. در اواخر عمر حاکم قندهار شد. در سال ۱۰۱۶ تا ۱۰۱۷ ق فوت کرد. میرزا غازیَ بیگ پس از پیروزی در اردوکشی قندهار در شعبان ۱۰۱۶ ق به‌خدمتِ جهانگیر رسید. در رجب ۱۰۱۷ ق به‌دستورِ جهانگیر عازم قندهار شد. وقتی که از بکهر به‌سوی قندهار عزیمت می‌کرد، همان روز خبر مرگِ حاکمِ قندهار سردار خان به‌وی رسید. (رک: *توزکِ جهانگیری*، ترجمه اردو ۶۵/۱–۲۲۸)

میرزا غازی بیگ ترخان تا مدّت زیادی موضوعِ محبوبِ من بوده است. دلیلِ عمده آن این بود که موضوع *تذکره میخانه* تألیف عبدالنّبی فخرالزّمان به‌طور مفصّلِ درباره وی است. این تذکره در سال ۱۹۳۱ م به‌کوشش پروفسور محمّد شفیع[۱] چاپ شده بود. نسخه‌ای از آن در دسترس من بود و مدّتِی طولانی و حتی هنوز آن را مطالعه می‌کنم. از این تذکره معلوم شد که غازی بیگ جوانی ذی‌علم بود و در اوایل شباب در شاعری و علومِ دیگر کمال حاصل کرده بود. در مجموع وی قدردان بزرگ شاعران و عالمان نیز بود. بنابراین شاعران مختلف آن زمان به‌دربارِ وی وابستگی داشتند. میان ایشان[۲] اسم‌های طالب آملی، مرشدِ بروجردی اسد قصّه‌خوان، بزمی کوز، فغفور گیلانی، نعمت‌الله وصلی محوی اردبیلی در این تذکره مندرج‌اند. در سال ۱۹۵۰ م من در دانشگاه لکنهو استخدام شدم. پس از مدّت کوتاهی پروفسور مسعود حسن رضوی مرا به‌راهنمایی کارِ تحقیقی پسرِ خود سید اختر مسعود رضوی مقرّر کرد. در آن ایام *تذکره میخانه* را مطالعه می‌کردم و بسیار تحت تأثیر میرزا غازی بیگ بودم. بنابراین موضوع تحقیق سیّد اختر مسعود رضوی را همین فرمانروای علم‌پرور انتخاب کردم. چهار ویژگی مهم میرزا غازی بیگ به‌این قرار است:

---

۱. سه پژوهشگر درباره این تذکره تحقیق کرده‌اند. یکی استاد شفیع که با کمک گرفتن از دو نسخه، آن را در سال ۱۹۲۶ م چاپ کرد. پس از آن وقتی که مقاله‌نگار در سال ۱۹۵۵ م به‌ایران رفت، در کتابخانه ملّی ملک این نسخه را یافت. من در مجلّه اورینتل (مجلّه شرق‌شناسی) در سه شماره (نوامبر ۱۹۵۶ تا اوت ۱۹۵۷ م) با اشعارِ زاید آن، این نسخه را چاپ کردم. برای قسمت آخر آن از نسخه دانشگاه اسلامی علیگره که شامل (نسخه خطّی) مکتوبه ۱۰۳۶ ق است و میان تمامِ نسخه‌های کشف‌شده قدیمی‌ترین بود، استفاده کردم. سپس آن را در مجلّه نخست قند پارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران چاپ کردم. پژوهشگر سوّم احمد گلچینی معانی هستند که با استفاده از کتابخانه ملک و نسخه‌های ترکی، نسخه پرارزشی از آن را انتشار داد. من از ایشان ایراد می‌گیرم که از ذکرِ سه بخش زاید کتابخانه ملک که در مجلّه اورینتل چاپ شده بود و با وجود اینکه ایشان آن را دیده بودند، صرفِ نظر کردند. علاوه بر این از نسخه پرارزش *میخانه* که در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر موجود است و من آن را ارائه کرده بودم، نیز صرف نظر شد. با وجودِ توجّه تمام در نسخه گلچین معانی یک بند از ترجیع‌بند احولی نقل نشده است؛ درحالی‌که این بند در بخش منقول من موجود بود.

۲. برای پنج یعنی مرشد، اسد، عالب، بزمی رک به‌*میخانه*، چاپ لاهور، ص ۲۲۹ و برای فغفور رک به‌ص ۳۳۳ و برای محوی به‌ص ۵۵۶ حاشیه.

۱. او خودش شاعر و علم‌دوست بود و شاعران و فاضلان گوناگون به‌دربارِ وی وابسته بودند.
۲. در سنین کوتاهی وی در شاعری و فنونِ دیگر مهارت حاصل کرده بود.
۳. هنوز به‌سنِّ بیست سال نرسیده بود که سخنوری صاحبِ دیوان شده بود، در سنِّ بیست و پنج سالگی وفات کرد و در حدود هشت سال پیش از درگذشتِ اکبر شاه (وفات: ١٠١٤ ق) در مدح وی *ساقی‌نامه‌ای* مشتمل بر بیش از دوازده[1] هزار بیت به‌نظم آورده بود.
٤. به‌گمانِ بنده در تاریخِ ادبیاتِ فارسی هیچ سخنوری در چنین عمر[2] کوتاهی صاحبِ دیوان نشده است و اگر کسی دیوان ترتیب داده باشد، به‌چنین پایه شعری نرسیده است.
۵. در چنین سنِّ کوتاهی وی ژنرالی[3] عالی‌رتبه نیز بود. جهانگیر تحت تأثیر صلاحیتِ وی قرار گرفته بود و میرزا غازی خان را نخستین سردارِ مهمّ خود کرده بود و از استعدادِ وی ستایش نیز کرده بود که در تاریخ شاید چنین سردارِ کم‌سنی به‌این شکل دیده نشده است.

اختر مسعود پایان‌نامه تحقیقی خود را درباره میرزا غازی نوشت و از دانشگاه لکنهو مدرکِ دکترای خود را گرفت. من می‌خواستم که مقاله وی به‌هر صورت چاپ شود؛ ولی این طور نشد و اختر مسعود به‌پاکستان مهاجرت کرد و عاقبت وی در دانشگاه پیشاور به‌خدمت مشغول شد. وی به‌زودی درگذشت و مقاله وی چاپ نشد.

---

۱. در دیوان *ساقی‌نامه* از آخر ناقص است. تعدادِ ابیات ۱،۰۱۱ است. هشتاد و هشت بیت که در *میخانه* درج شده است و در ساقی‌نامه نیز نقل شده است، در دیوان نیست.
۲. این *ساقی‌نامه* موسوم به‌اکبر است. او در سال ۱۰۱۴ ق فوت کرده است. در آن زمان غازی خان باید کمتر از نوزده سال داشته باشد. به‌این سبب که در سال ۱۰۲۱ ق بیست و پنج سال داشت. (توزک، ترجمه اردو، ج ۱، ص ۳۶۷)
۳. جهانگیر می‌نویسد: حکومتِ قندهار و نگهداری آن کشور به‌وی سپرد. برای اینکه تجربه و لیاقتِ کار خوبی دارد. (توزک، ترجمه اردو، ج ۱، ص ۲۳۰)

در سالِ جاری در کتابخانه رضا رامپور به‌طور اتّفاقی نسخه ناقصِ دیوان میرزا غازی[1] خانَ را مشاهده کردم. بنده به‌فکر افتادم که شاید دیوانِ (غازی بیگ ترخان) نزد سید اختر مسعود باشد و شاید بتوانم پس از یافتن نسخه مذکور، آن را با نسخه رامپور مقایسه کنم و از این طریق متن انتقادی دیوان را آماده کنم تا یکی از شاعرانِ مهم دوره اکبری از پرده گمنامی بیرون بیاید.

به‌همین قصدِ برای سید نیر مسعود، برادر کوچک سید اختر مسعود، به‌لکنهو نامه نوشتم که وی عکسِ دیوان زیرِ مطالعه شادروان سید اختر مسعود را برایم بفرستد. سید نیر مسعود ارتجالاً پاسخ داد که مطلبی درباره دیوانِ مذکور در مقاله برادرِ وی وجود نداشت و او هیچ خبری درباره نسخه‌ای از دیوان نداشته است. سید اختر مسعود فقط درباره زندگانی و سهمِ علمی غازی بیگ ترخان مقاله نوشته بود. با این پاسخ اهمیتِ نسخه کتابخانه رضا رامپور بسیار افزوده شد. به‌دلیل نُدرت و اهمیتِ این نسخه، معرّفی میرزا غازی بیگ ترخان و دیوانِ وی به‌نظرم ضروری رسید. ممکن است که صاحب‌نظری نسخه دیگری از دیوان را به‌دست بیاورد و با نسخه‌ای که موردِ نظر بنده است، مقایسه کند و متنی انتقادی درباره دیوانِ غازی بیگ ترخان آماده کند و این گونه سخنور گمنام دوره اکبری از پرده گمنامی بیرون آید.

تخلّص میرزا غازی بیگ وقاری بود. درباره تخلّص وی واقعه‌ای جالبِ در *میخانه* مندرج است که میرزا در قندهار از سخنوری که همین تخلّص را داشت، به‌هزار روپیه خرید. نسخه ناقص وقاری که در کتابخانه رضا رامپور موجود است، ۵۵ برگ دارد و محتویاتِ آن به‌قرارِ زیر است:

- ساقی‌نامه — ص ۲ تا ص ۷۰ — ناقص‌الآخر؛
- غزلیات — ص ۷۱ تا ص ۱۰۷ — ناقص‌الاوّل؛
- مقطعات — ص ۱۰٦ تا ص ۱۰۷ — ۲ عدد؛
- رباعیات — ص ۱۰۷ — ۳ عدد.

---

۱. رک: فهرست نسخه‌های خطّی فارسی ۲۸۶/۲.

تعداد ابیاتِ *ساقی‌نامه* ۱،۰۱۱ است. ابیاتِ غزل ۵۰۷، (ابیات) مقطعات ١٦، (ابیات) رباعیات ٦ و تعدادِ مجموعی ۱،٥٤٠ است.

ساقی‌نامه وقاری در قالبِ مثنوی و بحر متقارب است. مثنوی از حمد آغاز شده است. در ادامه ابیاتِ ابتدایی را ملاحظه خواهید کرد:

به‌نام خدایی که روز نخست	مدار دو عالم به‌او شد درست
نگارنده صورت دلفریب	طرازنده پیکرِ جامه زیب
فروزنده چهره ماه و مهر	فرازنده هفت کاخ سپهر
سراینده محفل دلبران	نوازنده روح جان‌پروران
شده نام او زیب دیوان‌ها	مزین به‌او گشته عنوان‌ها
خیالش انیس دل بی‌دلان	فریبش ربایندە عاشقان
برآرنده حاجت مستمند	گشاینده کار اهل نژند
تسلّی‌ده داغداران شوق	سکون‌پرور بی‌قراران شوق
ازو حسن شد سرفراز از عتاب	وزو ناز در سرکشی کامیاب
دل افروز شب زنده‌داران عشق	صفابخش خلوت‌گذاران عشق
ازو در تجلّی است مرآت حسن	وزو در تکاپوست آیات حسن
ازو فتنه در ساحری شد نخست	وزو غمزه در دلبری گشت خست
ازو در گدازند اهل نیاز	وزو نکته‌سازند ارباب ناز
صف‌آرای مسندنشینان ناز	دل‌آرای خلوت‌گزینان راز
ازو خواهش کاه در کهرباست	وزو جذبه در طبع آهن‌رباست
ز تأثیر او گل طراوت فروش	ز تحریک او بلبل اندر خروش
ازو اخگر سینه‌ها تابناک	وزو مردم دیده‌ها شرمناک
ازو سربلند است تابندگی	وزو ارجمند است پایندگی
نوازنده بزم و سازنده اوست	کمند بقا را طرازنده اوست

با کاربردِ بای قسمیه معنی‌های گوناگونی اختراع شده است. چند بیت ملاحظه شود:

بده ساقی آن آب آتش‌قرین	که با حوریانت کند همنشین
الهی به‌مستان ایام عشق	که مستم کن از نشاء جام عشق

الهی به‌شمع شبستان حسن به‌خورشید تابان ایوان حسن
به‌روح‌الامین و به‌اعزاز او به‌وحی و به‌گنجینه راز او
به‌پیغمبران رسالت‌پناه به‌وحی‌آفرینان صاحب‌نگاه
به‌روحی که بی‌جسم در جلوه بود به‌حرفی که خود گفت و هم خود شنود
به‌نوری که طالع شد از بوالبشر به‌ناری که نوباوه شد از شجر
به‌حقّی که ظاهر ز باطل شده به‌شخصی که بی‌جرم بسمل شده
به‌حرفی که تاراج ایمان کند به‌رمزی که صد رخنه در جان کند
به‌گل‌های باغ خلیل اللّهی به‌اعجاز و برهان روح اللّهی
به‌آهنگ داوود و لحن زبور به‌موسی و جولانگه کوه طور
به‌یعقوب و داغ دل روشنش به‌مستوری بوی پیراهنش
به‌فخر نبی و به‌عزّ ولی که مرآت دین شد از ایشان جلی
به‌حقّ امامان اثناعشر که هستند هریک به‌خوبی ثمر
به‌معراج شاهِ زمین و زمن به‌آیات و برهان وحی و سخن
به‌آیینه‌دارانِ رخسارِ مهر به‌گنجینه‌دارانِ راز سپهر
به‌آتش‌فروزان کوی نیاز به‌محمل‌نشینان راهِ حجاز
به‌چابک‌سوارانِ میدان عشق به‌خنجرگذاران سلطانِ عشق
به‌چشم سیه مست آهووشان به‌مژگان خون‌ریز خنجرکشان
به‌مخموری غمزه نیم‌مست به‌جادویی هندوی بُت‌پرست
به‌شیرینی چاشنی سخن به‌دل‌جویی معنی حسن ظن
که نظم علم چون نظامی کنی وقاری خود را گرامی کنی
به‌ملک سخن (دِه) سرافرازیم[1] یکی از نکو محضران سازیم[2]
سرافرازی سربلندان ز توست نکونامی ارجمندان ز توست
چو روز جزا نامه بگشاییم[3] به‌ساقی کوثر ببخشاییم[4]

---

۱. یعنی سرفرازی مرا.
۲. یعنی سازی مرا.
۳. یعنی بگشای مرا (یعنی نامِ من بگشایی).
٤. یعنی ببخشای مرا.

معلوم می‌شود که شاعر اثناعشری بوده است و به‌همین دلیل امام دوازدهم اهلِ تشیع را برای مثال می‌آورد. اگر وی از اهلِ تسنّن می‌بود، از صحابه یا چهار یار سخن می‌گفت. چون در آن زمان جامعه تسنّن رواج یافته بود، اهلِ تسنّن بودن میرزا غازی بیگ ترخان به‌آسانی پذیرفته نمی‌شود.

شاعر خواهانِ شهرتی مانند شهرت نظامی است. نظامی به‌دلیل نگارش مثنوی شهرتی کسب می‌کند که هیچ شاعر فارسی‌زبان به‌پای او نمی‌رسد. بنابراین طبیعی است که شاعرِ ما خواستارِ شهرتی مانند نظامی شود. نظامی نه تنها مثنوی را نوشت، بلکه موجدِ *ساقی‌نامه* نیز محسوب می‌شود. به‌همین دلیل است که مؤلّفِ *میخانه* تذکره *میخانه* را از *ساقی‌نامه* نظامی آغاز کرده است. مؤلّفِ *میخانه* می‌نویسد:

«بر رأی معنی آرای اربابِ دانش و ضمیر بیضا تأثیر اصحاب بینش پوشیده نماند که حضرت شیخ (نظامی) به‌سامانی شگفته بانی *میخانه* عبدالنّبی فخرالزّمانی از آخر هر داستان کتاب *سکندرنامه* در بیت دریوزه نموده با چند بیت متفرّقه دیگر که مناسبتی به‌*ساقی‌نامه* داشت، ترتیب داده بر سبیل تیمّن و تبرّک در این اوراق پریشان بر بیاض برد از برکت سخن آن سرِدفتر اصحابِ حقیقت این مختصر در نظر اربابِ هنر مطلوب، جلوه گراید»[۱].

درباره این موضوع هیچ شک و تردیدی نیست که خواسته‌های عبدالنّبی این‌طور تکمیل شد و کتابش شهرتِ فوق‌العادّه‌ای به‌دست آورد. در ابیاتِ ذیل ذکر وجودِ حضرتِ رسول اکرم(ص)، تولّدِ حضرت آدم(ع) و سرپیچی و رانده شدن وی از بهشت، رسیدنِ وی به‌سراندیپ و سپس مناجاتِ وی وغیره بیان شده است:

بده ساقی آن آب اخگر گداز	که آتش زند در دیار مجاز
به‌دل‌افروز نوری است آتش اثر	کباب است ازو لخت لخت جگر
برافکنده از چهره مشکین پرند	شده از تجلّیش نوری بلند
ز نورش چراغ معین شده	که بر جزء و کل پرتوافکن شده
نخستین از آن نور احمد دمید	وزان پس رقم بر بدایع کشید

۱. میخانه، چاپ لاهور، ص ۱۲.

چــو او دم ز هســتی عــالم زده — ســر از حبیــب امکــان آدم زده
چــو آدم از آن نــور شــد بهــره‌ور — بــه‌پــایش فشــاندند حــورا گهــر
ملایــک بــه‌نظّــاره برخاســتند — پــی سـجده هــر ســو صــف آراسـتند
بــه‌فــردوس بنشسـت بـا فــرّ و زیـب — عزازیــل دادش بــه‌گنــدم فریــب
گرفتــار دام فریــب آمــده — اســیر ره شــک و ریــب آمــده
کــلاه ســعادت پریــد از ســرش — لبــاس گرامــی دریــد از بــرش
چــو عریــانی خویشــتن را بدیــد — ز شــرمندگی هــر طــرف مــی‌دویــد
ز بــس لالــه از ارغنــون مــی‌فشــاند — جهــان را ز حســرت در آتــش نشــاند
ملــک را بــه‌ناکــام پــدرود کــرد — فلــک را ز گریــه زرانــدود کــرد
بــه‌کــوی ســرانديپ بــا صــد فغــان — روان کــرد رخــت اقامــت روان
ز بـس خـون دل ریخـت از چشـم درد — ســرانديپ را کــان یــاقوت کــرد
و گــر مــدّتی از پــی آبــرو — بســان مَلــک بــود تســبیح‌گــو

این *ساقی‌نامه* به‌نام اکبر پادشاه است، چنانچه اشعارِ آن از خطابِ ساقی شروع می‌شود و بدان پایان می‌یابد. چندین شعرِ آن به‌این قرار است:

بــده ســاقی آن مــوج دریــای روح — کــه رشـحی کنـد کـار طوفـان نـوح
برانگیــز آن صرصــر خانــه کَــن — کــه بحــر جنــون را کنــد مــوج‌زن
بــه‌جــوش‌آور آن بحــر اخگــر شــرار — کــزین ورطــه افــتم مگــر در کنــار
ره خلــوت بــی‌خــودی ســر کــنم — همــه ســجده جــام و ســاغر کــنم
رهــم دور و مقصــد بــود ناپدیــد — درم بســته و نیســت پیــدا کلیــد
دریــن راه در چنــگ غــولم اســیر — مگــر خضــر وقــتم شــود دســتگیر
محمّــد نــوای علــی یــاوری — حقیقــت‌شــناس شــه اکبــری
همــایون جــم جــاه خاقــان ســریر — کــه در هــر دو کَــونش نباشــد نظیــر
نظــامِ قــوانین ملــک و ملــل — رســانیدند احکــامِ دیــن و دوَل
بهشــتی نــژاد و ملایــک خــدم — ملایــک پنــاه و خلایــق حشــم
ســلاطین فرمانــده دادگــر — بــه‌اقبــال او گــرم پشــت ظفــر
چــو تــاج مرصّــع بــه‌ســر برنهــد — فلــک شــعله در شــمع خــاور نهــد
اگــر پرتــو تــیغش افتــد بــه‌ســنگ — شــود لعــل خونبــار المــاس رنــگ
اگــر برکشــد تیــغ کــین از نیــام — ز مــریخ گــردون کشــد انتقــام

اگــر پــای همّــت کنــد در رکــاب بــه‌پابوســش آیــد مــه و آفتــاب
نشــیند چــو بــر مســند ســروری شــود حلقــه در گــوش او مشــتری
همــای خــدنگش چــو گیــرد فــراز عقــابی کنــد صــعوه[1] در چنــگ بــاز
همــــایون ازو رایـــــت اکبــــری نمایـــــان ازو شــــأن اســــکندری
ســــکندر نشــــان و ســــلیمان رواج کــز ایــران و تــوران ســتاند خــراج
ســــموم نهیــــبش اگــــر دم زنــــد بــه‌یــک لحظــه آتــش بــه‌عــالم زنــد
اگــر ابــر لطفــش شــود قطــره بــار ســراب جهــان را کنــد مرغــزار
نشــیند چــو بــر تخــت شاهنشــهی زنــــد طعنــــه بــــر نیــــر خرگهــــی
زهــی شــاه جــم جــاه فیروزجنــگ کــه تــیغش ز مــرآت دیــن بــرده زنــگ
الهــی تــو ایــن خســرو نیــک‌بخــت کــه زیبنــده باشــد بــدو تــاج و تخــت
بــــه‌توفیــــق اقبــــال نــــامی کــــنش ز فّــــر عــــدالت گرامــــی کــــنش

این ابیاتِ *ساقی‌نامه* نشان‌دهنده این حقیقت است که شاعرِ آن بسیار پخته است. چنانکه در صفحات قبلی نوشته‌ام، شعرِ مذکور تخلیق شاعری است که سنّ وی به‌بیش از بیست سال نمی‌رسد. از این رو تمام ساقی‌نامه‌های فارسی منظومه مذکور یادگار کم‌عمرترین شاعر است. به‌این دلیل ممکن است لغزش‌های تجربیات زندگی و شاعری در آن یافت شود (گرچه جهانگیر وی را شاعری بزرگ می‌شمارد) و نتوان او را با شاعران بزرگ فارسی مقایسه کرد. به‌هر حال مؤلّفِ تذکره *میخانه* ۸۸ بیت از *ساقی‌نامه* غازی بیگ ترخان را نقل کرده است و وی را به‌پای نظامی، خسرو، حافظ، خواجو، جامی، عرفی، ظهوری، ملک قمی وغیره آورده است.

ساقی‌نامه غازی خان بسیار طولانی بود و دلیل ثبوتِ آن این است که در دیوانِ موجود از آن، *ساقی‌نامه*، بیش از هزار و صد بیت نقل شده که از آخر نیز ناقص است. بنابراین باید از این ۸۸ بیت *ساقی‌نامه* فهمید که آیا *ساقی‌نامه* کامل است یا بخشی از *ساقی‌نامه* بزرگی است؛ زیرا که *ساقی‌نامه* نقل‌شده در دیوان از آخر ناقص است و بنابراین گمان می‌رود که اشعار نقل‌شده در *میخانه* در دسترسِ صاحبِ میخانه نبوده و

---

۱. صعوه: بالفتح، مرغی است برابر گنجشک که سینه سرخ دارد؛ طایر معروف به‌هند ممولا گویند. (غیاث‌اللّغات، ص ۵۳۸)

وی فقط توانسته است ۸۸ بیت را به‌دست آورد که برای احتیاجاتِ وی کافی بوده است. دلیل اساسی دیگر برای حساب نکردنِ این ۸۸ بیت به‌عنوان *ساقی‌نامه* کامل این است که اشعارِ آن بدون تمهید آغاز می‌شود:

به‌باغ ار فتد عکس از روی یار   شود نوک هر خار رشک بهار

وگر بر فلک چهره تابان کند   خور از شرم او چهره پنهان کند

از این دلیل می‌توان نتیجه گرفت که این ابیات قسمتی از منظوم بزرگی است و اشعارِ فوق نیز با *ساقی‌نامه* نقل شده در *دیوان* یکسان است، مثلاً خطابِ ساقی از این قرار است:

بده ساقی آن نوشداروی روح   بر غم دل زاهدان، در صبوح

و ابیات *ساقی‌نامه* درباره خطاب ساقی از این قرارند:

بده ساقی آن نشئه‌افزای روح   که خیزد ز باغش نسیم فتوح   (ص ٦٦)

*

بده ساقی آن موج دریای روح   که رشحی کند کار طوفان نوح   (ص ٦٢)

*

بده ساقی آن اخگر شعله‌پوش   که می‌آیدش از پرتو خون به‌جوش   (ص ٥٧)

*

بده ساقی آن پرتو خانه تاب   که برقش زده خنده بر آفتاب   (ص ٥٥)

*

بده ساقی آن شعله گل‌فشان   که الماس بار است و آتش‌فشان   (ص ٥٢)

*

بده ساقی آن شعله آبدار   که بر فرق دل کرده آتش نثار   (ص ٤٨)

*

بده ساقی آن گوهر آبدار   که آتش فروز است و اخگر شرار   (ص ٤٤)

*

بده ساقی آن لعل آتش فشان   که از چشمه خضر دارد نشان   (ص ٣٧)

دیوان *ساقی‌نامه* با ابیاتِ ذیل به‌پایان می‌رسد:

ز بس غنچه بر غنچه پرداختم   عروسی ز روح و روان ساختم   (ص ٧٠)

چـو در خلـوت جـان درآوردمـش بـه‌خـون دل و دیـده پـروردمش
رخـش عـاری از گونـه عاریـت کنـار و بـرش پُـر دُر از معرفـت
گهـی صـورتش در نظـر یـافتم گهـی معنـیش از جگـر یـافتم

این سخنان درباره *ساقی‌نامه* بود. در دیوانِ غزل‌ها بسیارند؛ ولی ابتدای قسمت غزل‌ها ناقص است. تمام غزل‌ها از حروف (ردیف) «الف» تا «س» ناپیدایند. دو غزل کامل از ردیف «ش» و فقط یک غزل مطلع وجود دارد. تعداد تمام غزل‌ها ۵۶ است. دو قطعه و سه رباعی نیز وجود دارد. ابیاتِ غزل‌های انتخاب شده که در دیوان منقول‌اند، در ذیل مندرج می‌شود:

«۱»

من نمی‌دانـم وقـاری چـه باشـد مـدّعا زین تحمّل کردن و تن در بلا انـداختن

«۲»

ز حسن جلوه چو طالع شد آفتاب جبینش چو ذرّه فتنه برانگیخت از یسار و یمینش
کجاست بخت که چون سر نهم به‌پای سمندش بـه‌زور جذبـه فـرود آورم ز خانـه زیـنش
دل شکسته کـه زنّـار بنـد گشـته نـدانم کدام مغبچه گردیده است رهـزن دیـنش
درین غزل شده‌ام باز مدح‌خـوان وزیـری که هست مشتری ما خیل بندگان کمینش
سزد که ملک ستانی کند به‌تیغ جهان‌سـوز که همچو مهر جهانگیر گشته رای متینش
چو شه‌سوار من آرد به‌جلوه حسن سبک پی
شـود هـزار وقـاری گـدای راه نشـینش

«۳»

مرا نبود یقین نقـش هسـتی دهـنش فتاده‌ام به‌گمان تا شـنیده‌ام سـخنش
نسیم بر سرِ او همچو شعله مـی‌لـرزد اگر بـه‌جلـوه درآیـد نهـال یاسـمنش
گرفتـه اسـت زنخـدان او عیـار دلـی هـزار یوسـف دل بنـده چـه ذقـنش
نمک مزن به‌دلم از حـدیث بسـته او که داغ داغ از آن طوطی شکر شکنش
مگر ز مستی چشـم تغافـل انگیـزش چرا که غمزده‌ام از نگاه غمـزه زنـش
بگـــرد او نرســـد نالـــه وقـــاری زار
شود اگر به‌مثل تـار و پـود پیـرهنش

«٤»

نه بخت است آنکه او را همزبان خویشتن بیـنم
نه آن طاقت که با هم‌صحبتانش در سخن بیـنم
الهـی هسـتیم را غرقـه بحـر فنـا گـردان
به‌چشم بی‌حجابی گـر بـه‌سوی آن بـدن بیـنم
بـه‌جـای نـور بینـایی درآیـد خـار در چشـمم
اگر بی‌عارضش سـوی گـل و روی سـمن بیـنم
به‌جـای خـار در چشـم وقـاری مـی‌خلـد نشـتر
اگـر بـی‌بـرگ نسـرینش بـه‌روی نسـترن بیـنم

«۵»

هلاک غمـزه مـردم‌کـش آن مایـهٔ نـازم شهید خنجر آن چشم ترک ناوک انـدازم
ندیدم همچون او مردم شکار آهوی صیدی به‌وادی طلب عمری‌ست تا من در تگ و تازم
از آن شب کز سرمستی به‌مردم گفته‌ام رازش به‌غایت منفعل از دیدن آن چشم غمّـازم
وقاری حرف لعل او چو دُر در نظم می‌آرم
مسیحای زمان خویشم و این‌ست اعجـازم

«۶»

داغی در آرزوی تـو در سـینه سـوختیم وز جوش سینه حسرت دیرینه سـوختیم
سیماب گشته لخت جگـر از تـف درون لعلی که بـود در تـه گنجینـه سـوختیم
(٦ بیت)

«۷»

چـون زر درون بوتـه هجـران گـداختم سر تـا قـدم در آتـش حرمـان گـداختم
برقـی بـه‌خـرمنم بدرخشـید از رخـش چندان کـه تـن ز تـفٍّ بیابـان گـداختم
اخگر به‌یاد لعـل تـو در سـینه سـوختم الـمـاس پـاره در جگـر جـان گـداختم
دم ای وقاری از دل دوزخ مزن که مـن
در آتـش محبّـت جانـان گـداختم
(۹ بیت)

«۸»

ما همچو نقطـه در خـم پرگـار عـالمیم   وارسـته از خـودیم و گرفتـار عـالمیم
اعجاز عشق بین که دریـن راه پرخطـر   گـردن بـه‌زیـر بـار و گرفتـار عـالمیم
فارغ نشسته‌ایـم وقـاری ز ننـگ و نـام
آسـوده از زمانـه و بیـزار عـالمیم
(۷ بیت)

«۹»

رفتیم و دل در آن خم گیسو گذاشـتیم   آشـفتگی بهـر شـکن مـو گذاشـتیم
از بس که بود دل بـه‌جـدایی بهانـه‌جـو   داغ فـراق بـر دل بـدخو گذاشـتیم
آن شعله که خرمن مهـرش سـپند بـود   از بهـر یادگـار در آن کـو گذاشـتیم
آخر حدیث شوق وقـاری نکـرد گـوش
چندانکه ما بـه‌ره گـذرش رو گذاشـتیم
(۷ بیت)

«۱۰»

کجاست بخت که از خیل دادخواه تو گردم   شهید خنجر مردم کـش نگـاه تـو گـردم
کی این مراد برآید مرا که چون بخرامـی   چو گرد در پیت افتم غبـار راه تـو گـردم
سپاه شوق چو آرد هجوم بـر تـو وقـاری
هـزار بـار بـه‌گـرد سـر سـپاه تـو گـردم
(۹ بیت)

«۱۱»

مگر در عشـقبازی خـاطر آسـوده‌ای دارم   دل پُرحسرت و جان ستم فرسوده‌ای دارم
حریف دود و آه ما نه‌ای در گوشه‌ای بنشین   که آه آسمان گرد جهـان پیمـوده‌ای دارم
نه خوناب جگر آلـوده‌ام دامـان محرومـی
مگر من چون وقاری دامن آلـوده‌ای دارم
(۵ بیت)

«۱۲»

به‌راز عشق اگر اندیشه‌ای در کار می‌کردم چنین خود را به‌چشم مردمان کی خوار می‌کـردم
چو گفتم دردِ دل رنجیده شد ای کاشکی آن دم زبانم لال می‌شد چون به‌او اظهار می‌کـردم
وقاری بهر آن محروم مانـدم از وصـال او
که هرجا می‌نشستم شکوه‌ای بسیار می‌کردم
(٦ بیت)

«۱۳»

باز سویت با دل و جان بلاکـش آمـدم گرچه رفتم همچو باد امّا چو آتش آمدم
چون وقاری پـای در راهِ تمنّـا سـوده‌ام
وز برای دیـدن آن روی مهـوش آمـدم
(۷ بیت)

«١٤»

دیده فردا چو بر آن شوخ ستمگر فگـنم رسـتخیز دگـر از دار بـه‌محشـر فگـنم
آنچنـانم چـو وقـاری بـه‌ره قاتـل خـود
که اگر جان طلبد من به‌رهش سر فکنم
(۵ بیت، برگ ۲۰ ب)

«۱۵»

دگر مرغی به‌چنگ شاهبازی خسته می‌بینم دگر صیدی به‌فتراک سمندی بسته می‌بینم
مگر وحشی غزال من رمید از من ز بی‌تابی که مـرغ دل ز قیـد آرزو وارسـته مـی‌بیـنم
همانا آهـوی مـردم فریـب او رمیـد از مـن که از دامی شکار کامرانی خسـته مـی‌بیـنم
دگـر بـاد مخـالف مـی‌وزد بـر شـاخ امیـدم دگر از چنگ خود تار طرب بگسسته می‌بینم
مگر افسون پنـد ناصـحان در وی اثـر دارد
که او را از وقاری درهم و دل خسته می‌بیـنم
(۷ بیت، برگ ۲۰ ب)

«١٦»

ز پرکاری فریبم داد و من از ساده‌لـوحی‌هـا به‌خاطر نقـش‌هـا از التفـات یـار مـی‌بنـدم
به‌کام آرزو یک ره چو نتوان روی او دیـدن به‌غم خوش می‌کنم دل دیده از دیدار می‌بندم

غنیمت دان حضور گل که شب می‌گفت با بلبل که فردا رخت عیش از طرف این گلزار می‌بندم
به‌بند زلف جانان چو وقاری آن چنان بندم
که گر زنّار گوید بر سر بازار می‌بندم
(۱۰ بیت، برگ ۱ ب)

«۱۷»

عمری‌ست که از تربیتِ پیر خرابات در معبد ترسا بچه ناقوس نوازم
در عرصهٔ او شاه‌سواران همه ماندند من خود چه کسم گر پی این طایفه تازم
تا پرتوی از عکس تو افتاده به‌جامم آغاز حقیقت شده انجام مجازم
بردند همه ره به‌سراپرده مقصود جز من که همان گمشده راه حجازم
آن مرغ اسیرم که جدا از تو به‌گلشن هر غنچه نماید به‌نظر چنگل بازم
(۱۱ بیت)

«۱۸»

گرد کوی دوست می‌گردیم و هویی می‌کشیم در ره امید باری آرزویی می‌کشیم
گو نباشد ره به‌بزم وصل ما را گو مباش گرد این گلزار می‌گردیم و بویی می‌کشیم
در هوای سایه سرو قد دلجوی یار
بر بیاض دیده هر سو طرح جویی می‌کشیم
(۹ بیت)

«۱۹»

ما رخت جنون بر در دروازه کشیدیم پای خرد از وسعت اندازه کشیدیم
بر خرمن اندوه بلا سایه فگن شد هر آه که از خون جگر تازه کشیدیم
(۸ بیت)

«۲۰»

اگر امشب سخن از مدّعای خویش می‌کردم دل صدپاره خود را فزون‌تر ریش می‌کردم
وقاری با خیالش آشنا گر می‌شدم امشب
چه جای مردمان بیگانگی از خویش می‌کردم
(٦ بیت)

«۲۱»

ملامت بین که از کوی سلامت بار می‌بندم
به‌غم خوش می‌کنم دل دیده از دیدار می‌بندم

به‌یادش در پس زانوی حسرت عشق می‌بازم
به‌فکر بت زبان از ذکر استغفار می‌بندم

دل و دین را فدای آن بت طنّاز می‌سازم
رگ جان را به‌تار رشته زنّار می‌بندم

«۲۲»

شاخ خشک شجر وادی محنت ماییم
بی‌بر از تاب و تفِ مهر و محبّت ماییم

نوبر تازه‌رس گلبن فردوس تویی
هیمه سوخته دوزخ حسرت ماییم

برق الماس نگاه تو به‌ما می‌خندد
سر به‌سر سوختهٔ پرتو منّت ماییم

(۱۵ بیت)

«۲۳»

ز سوز عاشقی فارغ دل افسرده‌ای دارم
به‌تاریکی گرفتار و چراغ مرده‌ای دارم

وقاری گر نشینم فارغ از سوز محبّت جای آن دارد
که در خاکستر تن اخگر افسرده‌ای دارم

(۷ بیت)

«۲٤»

نه مقصود دل و نی آرزوی خویش می‌خواهم
مراد خاطر آن ترک کافر کیش می‌خواهم

بدین یک جان که دارم چون نگردم شرمسار از وی
که از بهر نثارش یک جهان جان بیش می‌خواهم

دگر کار دلم جایی رسید از دست بی‌تابی
که هر دم چاره‌ای از صبر دوراندیش می‌خواهم

وقاری چاک دل انپاشتم از خاک بی‌دردی
به‌جان از کاو کاو غمزه‌ای صد نیش می‌خواهم

(۷ بیت)

«۲۵»

طـالع نکـرد یـاری و بخـتم مـدد نـداد　　از بخت شور و طالع دون مـی‌گریسـتم

تـا روز چـون وقـاری برگشـته روزگـار
از کجـروی چـرخ نگـون مـی‌گریسـتم
(۸ بیت)

«۲۶»

گریه‌ها بر حالِ خود دارم چو مـاتم دیـدگان　　ناله زار از جگر بـر طـرزِ شـیون مـی‌کشـم

تـــا چـــراغ آرزو را بـــر فـــروزانم دگـــر　　هر دم از بادام چشم خویش روغن می‌کشم

گرچه مظلومم وقاری نیست حاجت دم زدن
دوست می‌داند که من اینها ز دشمن می‌کشم
(۱۰ بیت)

«۲۷»

نشـان داغ تـو پیداسـت از جبـین وفـایم　　به‌باغ مهر تو گل کرده است شاخ گیـاهم

ز تاب مهر تو کمتر ز ذرّه گشـته وجـودم　　به‌یادِ شوق تـو بـر بـاد آرزو شـده کـامم

عجب نباشد اگـر مهـر را بـه‌چـرخ درآرم　　که در رکاب تو بر چتر ماه سوده کلاهـم
(۸ بیت)

«۲۸»

این‌قدر سعی که در طی مراحـل کـردیم　　بـــه‌تمنّـــای نشـــیننده محمـــل کـــردیم

بس که ما همچو وقاری به‌لب افسون خودیم
سحر از غمزه به‌مردم همه باطل کـردیم

«۲۹»

تـا لای مـی از کـدوی شسـتیم　　زنـــگ از دل آرزوی شســـتیم

ســـجّاده مـــا نشـــد نمـــازی　　هرچنـد بـه‌آب جـوی شسـتیم

شـــب‌هـــا بـــه‌ره تـــو وقـــاری
رخساره به‌خـاک کـوی شسـتیم

«۳۰»

از بس‌که دلم زنـگ گرفتسـت وقـاری　　ز نگـار فشانسـت همـه سـبزه بـاغم

«۳۱»

گلـــزار وجـــود را وقـــاری نوبـــاوه بوســـتان ذاتـــیم

«۳۲»

از نقد تمنّـای تـو گنجـی‌سـت وجـودم وز مهر تـو بـر بـاد شـده بـود و نبـودم

تـا همچـو وقـاری همـه آفـاق گـرفتم

از تیـغ زبـان رخنـه‌گـر جـان حسـودم

«۳۳»

امشب که غمزه تو ز مـی غنـود چشـم می‌شد هزار فتنه اگر مـی‌گشـود چشـم

آخـر سـواد چشـم وقـاری سـفید شـد

در راه انتظارِ تو از بس که سـود چشـم

«۳۴»

ز نقش تخته هستی رموز ماسوا خـوانم وقاری طبع صافی و طهیر روشنی دارم

«۳۵»

صبا ز بنـده پیـامی بـه‌آن جنـاب رسـان ثنـــای ذرّه بیـــدل بـــه‌آفتـــاب رســـان

وقاری آن شـه خوبـان سـوار مـی‌گـردد

بیا چو صرصر و خود را به‌آن رکاب رسان

«۳۶»

بس که از راه نظـر لخـتِ جگـر خاییـدم شده بیچاره دل از دست جگر خایی مـن

بس که سودای جنون پخت وقاری امشب

چاک در خرقه زد آخـر دل سـودایی مـن

«۳۷»

المـاس رویـد از مـژه چـاک چـاکِ مـن نشتر به‌جـای سـبزه برآیـد ز خـاکِ مـن

سرخیل کشتگان چو وقاری شوم به‌حشـر

آن غمزه گر بـه‌دل گذرانـد هـلاک مـن

«۳۸»

از طرّه‌ای‌ست دود جنون در دمـاغِ مـن وز اخگری‌سـت آبلـه‌هـا گـرد داغِ مـن

«۳۹»

به‌آنکه گشته مرهم جان فگـارِ مـن　　آرام‌گیـر نیسـت دل بـی‌قـرارِ مـن

«٤۰»

مـرا بـا مهـر بـود امـروز تـرک کـج کـلاه مـن
بـه‌کـام دادخواهـان بـود دیگـر بادشـاه مـن
ز اسـتغنای او در بـزمِ مـی‌مـردم ز محرومـی
نگـاهِ کـرمش آن دم گـر نمـی‌شـد عـذرخواه مـن
گناهم گـر چـه بـیش آمـد وقـاری از همـه عـالم
به‌عفوی نیک می‌سازم که بیش است از گنـاه مـن

«۴۱»

گل غنچه برآورده و گوید دهن است این　　رخساره عیان کرده که برگ سمن‌ست این

«٤۲»

وفایش جَور، وصلش جنگ و لطفش قهر، مهرش کین
شـوم قربـان ایـن رسـم و بلاگـردان ایـن آیـین
خرامـان رفتـنش دل خـواه مهرانگیـزیش بـر جـا
تبسّـم کـردنش پرشـور شـکر خنـده‌اش شـیرین

«٤۳»

ای قامـت تـو نخـل خرامـان آرزو　　در غنچـه تـو چـاک گریبـان آرزو

«٤٤»

دیـده گسـتاخ نگـاهسـت بـه‌نظّـاره او　　غافل‌ست از غضب غمـزه خونخـواره او

«۴۵»

چو از عتـاب کنـد زلـف نـیم‌تـاب فـرو　　ز کفـر او رود ایمـان در اضـطراب فـرو
ز بـاده سـیر وقـاری نمـی‌شـوم هرگـز
کننـدم از بـه‌مثـل در خـم شـراب فـرو

«۴۶»

در این کاخ زر کـارِ مشـکین کتابـه　　نوشـتند روزی مـا بـر قرابـه
*

موی میان به‌دستِ خیال کسان مده   سررشته به‌دست دل بـدگمان مـده
(حاشیه)

«۴۷»

نگه را در فنـون دلبـری پنـد جـدایی ده   بمیرم گو من از حسرت تو کام دلربایی ده
اگر زور کمند جذبه‌ام خواهی که دریـابی   به‌دست سرکشی سررشـته زورآزمـایی ده

«۴۸»

تیغ ستم که چون مژه خونریز کـرده‌ای   اوّل بـه‌قصـد کشـتن مـن تیـز کـرده‌ای
در سـینه آرزوی وقـاری فـزوده‌ای
هرگه به‌خنده پسته شکر ریـز کـرده‌ای

«۴۹»

گرفتم آن قـدر آرام در ایّـام محرومـی   که در ایّام حرمانم برآمد کام محرومـی

«۵۰»

دم به‌دم سویم نگاهِ حسرت‌افزا می‌کنی   آرزو را رفته رفته گـرم سـودا مـی‌کنـی

«۵۱»

ای به‌هندوی دوتا رهزن ایمان کسی   وی به‌لعل نمکین رهزن ایمان کسی

«۵۲»

چه[1] می‌شد دوش اگر در مجلس آزارم نمی‌کردی
بـه‌تقریـب حـدیث مـدّعی خـوارم نمـی‌کـرد

«۵۳»

دامان به‌می آلوده شد مژگان ز خون پالودگی   اینها ز من نبود عجب ماییم و صد آلـودگی

«۵۴»

غـارتگر صـبرم شـده دزدیـده نگـاهی   در خـرمنم آتـش زده مهـر رخ مـاهی
ای عقل برون تاز که در کشـور صـبرم   آورده هجـوم عجبـی لشـکر شـاهی
اظهار مکن همچو وقاری که دریـن رو
نبـود بـه‌جـز از شـیوه اظهـار گنـاهی

---

۱. در این غزل که شامل هشت بیت است تمام ابیات از چه می‌شد، آغاز می‌شود.

«۵۵»

نمی‌گفتم[1] که پیمانِ تو دیگرگـون شـود روزی   دل آزرده از قیـد غـم بیـرون شـود روزی

*

سحرگه از دل آورده برکشم هـویی   هزار شعله برآیـد ز هـر سـر کـویی

«۵۶»

دعا به‌جلـوه برآیـد بـه‌طـاق ابرویـی   اثر به‌گـوش اجابـت کشـید یـاهویی

علم شدست وقاری میـان محزونـان
ز بس که خاک به‌سر کرده در سر کویی

مقطّعات

ایـــا، رفیـــع جنابـــا، ســـپهر مقـــدارا   زهی خلاصه ایـام و صـدر و بـدر انـام
نـــداد کـــارِ مـــرا رونقـــی توجّـــه تـــو   نگشت رشته مقصود من ز تـو بـه‌نظـام
تغافل تو سبب چیست خود بگو بـا مـن   چه کرده‌ام که ز تو هست کامِ من ناکام
چه دیده‌ای که مرا کرده چنـین پـدرود   کجا شد آن همه الطاف، آن همه انعـام
روا بود که کسـی غیـرربط خـدمتِ تـو   نباشدش بـه‌جهـان هـیچ چیـز در ایّـام
نیابـــد از کـــرمِ تـــو تمتـــع و گـــاهی   به‌غیر وعده‌ای خاص و به‌جز تواضع عام
تو خود بگو که توان وعده‌ای را به‌کردن   کسی سلام و تواضع خورد به‌جای طعام

به‌حـال زار وقـاری گهـی نگـاهی کـن
اگرچه هسـت غریـب آن فقیـر در ایـام

*

امین ملک امـارت ملـک امـین‌الملـک   که چرخ از تو کند کسب مملکـت داری
تو آن وزیـر نکـو سـیرتی کـه در ایّـام   مسـلّم اسـت تـو را شـیوه نکوکـاری
صبا ز لطف شما می‌کنـد سـبک‌روحـی   خزان ز یمن تـو پوشـد لبـاس گلنـاری
اگر زمانـه بـه‌حکـم تـو سـر فـرو نـارد   ز آســمان بــه‌بســانی کــلاه ســرداری
بزرگـــوار جنابـــا! امیـــد مـــی‌دارم   که خاکسـار خـود از خـاک راه بـرداری
تو را رسد که چو خورشید جام برگیـری   کـلاه بشـکنی و کمـر بـه‌دسـت آری

---

۱. شش بیت نخست از «نمی‌گفتم» شروع می‌شود.

اگر به‌صفحه نـه فـیض امارتـت بـودی　　بـرات روزی مـردم نمـی‌شـدی جـاری
وگرنه زایچـه حسـن خلـق لطـف بـود　　هوای روح نمی‌گشـت در جسـد جـاری

رباعیات

بـا زلـف تـو دام آشـنایی کـردیم　　زنّـار میـان پارسـایی کـردیم
آنجا کـه طـراز طیلسـان افشـاندیم　　صـد دلشـده را کلیسـیایی کـردیم

*

در آیینـه کـه خودنمـایی کـردیم　　نظّـاره طـرز دلربـایی کـردیم
از نعمت وصـل جـاودان اسـیر شـدیم　　هرگـه کـه تصـوّر جـدایی کـردیم

*

زان لب چـو حـدیث دلربـایی کـردیم　　صد جان چو دل خویش فدایی کردیم
در بـزم کرشـمه بـه‌صـد بـیم و امیـد　　بـا تـو بـه‌فریبـی آشـنایی کـردیم

کشف یک مجموعهٔ خطّی نادر و معرّفی آن•

شادروان نذیر احمد*

ترجمهٔ **محمّد ارشدالقادری**♦

داستان کشف نسخهٔ نادر فارسی که اینجا معرّفی می‌شود، بسیار جالب است و ذکر مختصر آن شاید موجب ملال نباشد. قاضی عبدالودود به‌مقاله‌نگار اطلاع داده بود که نسخه‌ای ناقص‌الطرفین از *فرهنگِ قواس* در انجمن آسیای کلکته نگهداری می‌شود؛ ولی روش کتابت آن با نسخه‌های عادّی کاملاً متفاوت و خواندنش بسیار مشکل است. به‌هرحال پس از کوشش‌های پیاپی چندین ماهه آن را کتابت کَردم. چون نسخهٔ دیگری دردست نبود؛ با کمک تمام فرهنگ‌های چاپی قدیم و پس از تحمل زحمات سال‌های بسیار، متن پیراسته‌ای از *فرهنگِ قواس* را آماده کردم که به‌سرمایه بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران در سال ۱۳۵۳ ش/۱۹۷۴ م به‌چاپ رسید. در همان زمان کتاب فقید، دکتر شهریار نقوی با عنوان *فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان* را مطالعه کردم. در این کتاب به‌*فرهنگِ قواس* اشاره شده است؛ ولی به‌جای نسخهٔ کلکته، نسخهٔ کتابخانهٔ حمیدیه بوپال در آن مندرج است. از این موضوع بسیار خوشحال شدم و پس از به‌دست آوردن فرصتی عازم بوپال شدم و از حسن اتّفاق نسخهٔ ذکر شده را به‌دست آوردم؛ امّا از مطالعهٔ آن بسیار نومید شدم. بدین سبب که این نسخهٔ *فرهنگ قواس* نبود،

• *ایک اہم اور نادر فارسی خطی مجموعہ کا انکشاف اور اس کا تعارف* (اردو)، رامپور رضا لائبریری جرنل، شمارهٔ ۳، ۱۹۹۶ م، ص ۲۳-۹.

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ استادیار بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

بلکه فرهنگی عربی و فارسی بود. بنابراین در مجلّهٔ انستیتوی غالب به‌نام *غالب‌نامه* در سال ۱۹۸۳ م مقاله‌ای با عنوان «نسخه‌های جعلی فرهنگ قواس» نوشتم. پس از چند روز فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در موزهٔ کراچی تألیف نسخه‌شناس معروف، عارف نوشاهی، را مطالعه کردم. در این فهرست نسخه‌های خطّی، نسخه‌ای از *فرهنگِ قواس* معرفی شده است. از این اطّلاع همان خوشی را کسب کردم که پس از حصول شیء محبوبی به‌دست می‌آید؛ ولی آن نسخه در آن فهرست طوری معرّفی شده بود که تشخیص اصالت آن به‌خوبی معلوم نمی‌شد. با وجود کوشش‌های فراوان، در شناخت اعتبار نسخهٔ خطّی موفق نبودم. در همان زمان با رئیس بخش اردوی دانشگاه سند، پروفسور نجم‌الاسلام، آشنا شدم که در زمینهٔ تحقیقات ادبی شهرت فراوانی کسب کرده است. من روز بیست و چهارم مارس سال ۱۹۹۲ م به‌ایشان نامه نوشتم و خواستار توضیحی درباره نسخه شدم. در حقیقت آقای نوشاهی در صفحه ۳۳۹ کتاب خود نسخهٔ خطّی *فرهنگ قواس را* چنین معرفی کرده است:

> «فرهنگ قواس از فخرالدّین مبارک‌شاه غزنوی در پنج بخش و هر بخش در چند گونه و بهره، آغاز سپاس و ستایش...» (در دو جلد، ص ۳۵۸، *صص* ۵۰۸–۴۰۶).

نسخهٔ *فرهنگِ قواس* که من به‌چاپ رسانیده بودم، از نسخه‌ای که دکتر عارف نوشاهی ذکر کرده است، بسیار مختصرتر است؛ لذا من فکر کردم که شاید نسخهٔ چاپ‌شده فقط گزیده نسخه خطّی مذکور باشد. به‌همین دلیل به‌پروفسور نجم‌الاسلام مکرّر نامه می‌نوشتم که مرا از تفاصیل نسخهٔ مورد نظر به‌سرعت آگاه کند. سرانجام در نامهٔ تفصیلی روز هجدهم آوریل سال ۱۹۹۲ م آقای نجم‌الاسلام شرحی مبسوط از آن نسخه را توضیح دادند. در ابتدا گمان کردم نسخهٔ مذکور یک مجموعه و شامل کتاب‌های گوناگون است. بنابراین روز ۱۱ ماه مه سال ۱۹۹۲ م نامه‌ای به‌استاد نجم‌الاسلام نوشتم و در آن به‌موارد زیر اشاره کردم:

- دیباچهٔ فرهنگِ قواس ورق ۱ ب تا ۱۲؛
- فرهنگِ مختصر دیگری (ناشناس) ورق ۱۲–۱۷؛
- فرهنگِ زفان‌گویا ورق ۱۷–۱۷۹ (ناتمام)؛

- حوض‌الحیاة ورق ۱۸۰ب تا ۲۰۱ب (سطر ۶) ناتمام؛
- بقیهٔ فرهنگِ قواس ورق ۲۰۱ب تا ۲۹۸؛
- فرهنگِ لسان‌الشعرا ورق ۲۹۹ب تا ۳۸۶ب.

خلاصه اینکه این نسخهٔ خطّی موزهٔ کراچی که شامل *فرهنگِ قواس* بود، مجموعه‌ای از پنج کتاب است و تمام این پنج کتاب تقریباً ناپیدایند. فقط یک نسخهٔ ناقص *فرهنگِ قواس* در دست بود. یک نسخهٔ کامل *فرهنگِ زفان گویا* در کتابخانهٔ خدابخش پتنه موجود است و یک جزء ناقص آن در تاشکند بود. با کمک دو نسخهٔ ذکر شده، مقاله‌نگار جلد اوّل آن را به‌سرمایه کتابخانهٔ خدابخش در سال ۱۹۷۴ م منتشر کرده است. نسخه‌های *حوض‌الحیاة* (فارسی) اگر نایاب نیستند ولی کمیاب‌اند. *لسان‌الشعرا* نیز همین کیفیت را دارد و نتوانستم فرهنگی مختصر را تعیین کنم. معلوم می‌شود از لحاظ نادر بودن کتاب‌ها که شامل مجموعه است، این مجموعه کارنامهٔ بزرگی برای زبان و ادب فارسی است. در ذیل، کتاب‌های مذکور به‌اختصار معرّفی می‌شوند تا اهمیت فوق‌العادهٔ آنها مشخص شود و قدر و منزلت آن به‌خوبی در نظر آید.

۱. **فرهنگِ قواس:** قدیمی‌ترین فرهنگِ فارسی هند است که شاعر معروف عهد علاءالدّین خلجی موسوم به‌فخرالدّین مبارک شاه[1] آن را ترتیب داده بود. در ایران نیز قبل از این فرهنگ، فرهنگی موسوم به‌*فرهنگ اسدی طوسی* وجود داشت که کمی پیش از سال ۴۶۵ ق تألیف شده بود. بنابر همین ناآگاهی با *فرهنگ قواس* اغلب دانشمندان ایرانی *صحاح‌الفرس* نخجوانی را پس از *لغت فرس* قدیمی‌ترین فرهنگ لغت قرار می‌دهند. مثلاً[2] مصحّح *صحاح* می‌نویسد:

---

۱. برنی در تاریخ فیروزشاهی می‌نویسد: «صدرالدّین عالی و فخرالدّین قواس و حمیدالدّین راجه و مولانا عارف و عبید حکیم و شهاب انصاری و صدر بستی از شعرای عصر علایی بودند و از دیوان، عرض مواجب شاعری یافتند و هریکی را در نظم شیوه و طرزی بوده و دیوان‌ها دارند و نظم و نثر ایشان بر استادی و شاعری ایشان حاکی است.

۲. مقدّمه (مصحّح) عبدالعلی طاعتی بر *صحاح‌الفرس* (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱ ش، ص ۹.

"لغت‌نامهٔ *صحاح‌الفرس* تصنیفِ محمّد بن هندوشاه نخجوانی پس از کتاب *لغتِ فرس* تألیف اسدی طوسی، کهن‌ترین فرهنگ فارسی به‌فارسی موجود شناخته شده است".

از آنجا که تاریخ تألیف[1] *صحاح‌الفرس* ۷۲۷ ق تعیین شده است، این کتاب بی‌تردید از *فرهنگِ قواس* قدیمی‌تر است. *فرهنگِ قواس* از لحاظ گوناگون اهمیت دارد:

۱. قدیم‌ترین فرهنگِ لغت هند است.

۲. در آن بعضی واژه‌ها آمده است که در زبان فارسی معمولاً آشنا نیست.

۳. گرچه در این فرهنگ از *لغت فرس* بسیار استفاده شده است و صدها شواهد شعری آن در این فرهنگ نقل شده است، در آن بعضی اشعار قدما یافت می‌شود که حتماً الحاقی است.

۴. در آثار مکتوب دوره کوتاه مدتی پیش از مغول در هند مهمّ است.

۵. از چند شاعر هند در آن نام برده شده است؛ مثلاً تاج دبیر که به‌عنوان تاج ریزه معروف بوده است. اشعار وی در دو سه جا نقل شده است؛ یکی درباره بهمنجنه (ص ۱۷)، دیگری درباره شیون (ص ۱۰۱). می‌خواهم دربارهٔ این دو شعر چیزی به‌عرض برسانم. این دو بیت در *دیوان انوری* چاپ نولکشور و چاپ سعید نفیسی وجود دارد و از سروده‌های انوری بوده است. در اصل این بیت‌ها از قصاید انوری بوده است. پژوهشگرِ معروف کشورِ ما حافظ محمود شیرانی مقاله‌هایی درباره موضوع الحاق در *دیوان انوری* نوشته است و به‌اثبات رسانیده است که این دو قصیده بنا بر دلیل‌های محکم از آن تاج ریزه است. شایسته تذکّر است که *فرهنگِ قواس* در دسترس وی نبود. از این فرهنگ درباره استدلال محکم وی دلیلی محکم افزوده می‌شود.

نکتهٔ مهم دیگر این است که در نسخهٔ خطّی *فرهنگِ قواس* در کلکته در ذیل «بهمنجنه» بیت تاج ریزه مندرج نشده و جای آن خالی گذاشته شده بود. بنا بر قراینی

---

۱. مؤلّف *صحاح‌الفرس* هندوشاه بن محمّد نخجوانی است. تاریخ تألیف تجارب‌السلف پدرش ۷۲۴ ق است و سه سال پس از آن هندوشاه این فرهنگ را تألیف کرد. (مقدّمه طاعتی، ص ۱۶)

چند من این بیت مخصوص تاج ریزه را تشخیص داده و در نسخهٔ چاپی خود در دو قلّاب اضافه کرده بودم. وقتی که نسخهٔ کراچی را مطالعه کردم، در آن کتاب در ذیل بهمنجنه همان شعر وجود داشت که من آن را قیاساً درج کرده بودم. از درستی قیاس خود طوری خوشحال شدم که اهل علم می‌توانند آن را حدس بزنند.

نکتهٔ سوّم اینکه در ذیل شیون در نسخهٔ خطی کلکته (که اساس متن نسخهٔ چاپی من است) این بیت درج شده است:

از فصل گل چو موسم شوری است باغ   قمری نگر که شیوهٔ او باز شیون است

نمی‌دانم چرا این مطلب به‌ذهنم رسید که این دو مصرع دو پاره مجزا هستند. چنانکه از توفیقِ خداوندی، من به‌آن دو قصیدهٔ تاج ریزه دسترسی پیدا کردم که اشعار فوق از جمله آَن است. قافیه‌های این قصیده مختلف است. درستی ابیات به‌این نوع است:

در فصل گل چو موسم شور است باغ را   آخر چرا بنفشه نشسته به‌ماتم است
شوری گرفت باغ ز دور فلک و لیک   قمری نگر که شیوهٔ او باز شیون است

از این مطلب می‌توان دو نتیجه استنباط کرد. نخست اینکه با تکیه بر حافظه نمی‌توان مطلبی را به‌طور حتمی نوشت. احتمالاً فخر قواس قصیدهٔ تاج ریزه را خوانده و صورت اشتباهی آن قصیده در ذهنش جا کرده و آن را به‌همان صورت در فرهنگِ خود نوشته بود.

نکتهٔ دیگر اینکه تصحیفات نسخه‌های خطّی را باید به‌دو بخش تقسیم کرد؛ یکی مربوط به‌کاتب و دیگری از آن خود نویسنده. معمولاً تمام اشتباه‌های نسخه‌های خطّی را به‌کاتب نسبت می‌دهند؛ ولی ممکن است بیشتر اشتباه‌ها از طرف نویسنده رخ دهد. برای مثال همین اشتباه که ذکر آن رفت، حتماً از طرف نویسنده است و از طرف کاتب نیست. با در نظرِ گرفتن اهمیت این موضوع مقاله‌نگار اشتباه‌های نویسنده را از ص ۲۶–۱۹ توضیح داده است. تا آنجا که اشتباهات به‌کاتب تعلّق دارد، تعداد آنها بسیار بی‌شمار است و نمی‌توان آنها را در یک جا جمع کرد. به‌هرحال می‌توان از حواشی آن را تخمین زد.

این امر شایستهٔ تذکّر است که این فرهنگ در ایران شناخته‌شده نیست. به‌این دلیل که اهل ایران از مندرجات گرانمایه آن بی‌خبر بوده‌اند. در هند حافظ محمود شیرانی نخستین دانشمندی است که از این فرهنگ نام برده است؛ ولی او نتوانست از این فرهنگ کاملاً استفاده کند. در سال ۱۹۷۴ م وقتی که با کوشش‌های مقاله‌نگار، این کتاب در ایران چاپ شد، دانشمندان ایرانی از آن استفاده کردند.

من در آغاز این را ذکر کرده‌ام که نسخهٔ کلکته که اساس نسخه چاپی من است، ناقص‌الطرفین است. پنج سطر از آغازِ مقدّمه ناپیدا است. کاتب نتوانسته است توجّه کند و پس از بسم الله الرّحمن الرّحیم این طور شروع می‌کند:

«برگزین کردگار و بهین و مهین آفریدگار/به‌صد هزاران هزار...»

این حسن اتّفاق است که مقاله‌نگار در تنها نسخهٔ ناقص فرهنگ *دستورالافاضل*، این مقدّمه را ناقص یافته است. در این نسخه پنج سطر محذوف *فرهنگِ قواس* موجود بود. از این طریق در نسخهٔ چاپی فرهنگِ مذکور این پنج سطر در دو قلّاب اضافه شد و مقدّمه به‌طور کامل چاپ شده است. به‌علاوه اینکه در جاهای مختلف مقاله‌نگار جاهای خالی نسخهٔ کلکته را در نسخهٔ چاپی قیاساً پر کرده بود. اکنون از نسخه‌های کشف‌شدهٔ تازه، قیاسات من به‌اثبات رسیده است. دو مثال از این مجموعه ملاحظه می‌شود:

۱. نسخهٔ کلکته با این واژه‌ها پایان یافته است:

"کشخان: قرتبان را گویند خاقانی گفته است» (بیت درج‌شده نیست)

مقاله‌نگار این شعر خاقانی را در دو قلّاب اضافه کرده است. (ص ۱۹۷)

وین طرفه مو بری گرفته است   با یک دو کشیش رنگ کشخان

در نسخهٔ تازه یافت‌شده اینجا همین شعر وجود دارد.

۲. در نسخهٔ کلکته یک جا این مطالب مندرج است:

"دروش: کلک را گویند، سوزنی گوید.

بموسی (کبه شیشه حجام را گویند".

با تصحیح قیاسی مقاله‌نگار، عبارت این‌طور چاپ شد: (ص ۱۸۵)

"دروش کلک را گویند، سوزنی گوید.

بموسی (که ستوران دروش داغ کنند

ستوروار بر اعدا نهاده داغ دروش
کبه) شیشه حجام را گویند"
از نسخهٔ یافت‌شده قیاس من تأیید شد.

از تفاصیل پیشین اهمیت فوق‌العادّهٔ نسخهٔ فرهنگِ *قواس* شامل مجموعه موزهٔ کراچی مشخّص می‌شود. درباره این مجموعه فقط ذکر همین نکته کافی است که نسخهٔ کامل قدیمی‌ترین فرهنگِ فارسی هند در مجموعهٔ موزهٔ کراچی وجود دارد و بنابراین ما آن را دارای اهمیتی جهانی می‌شناسیم. مناسب خواهد بود در ذیل بعضی ویژگی‌های این نسخه ذکر شود:

عنوان فرهنگ قواس: صفحهٔ اوّل مقدّمه و چهار سطر از صفحه دوّم بر ورق ۱ ب، ۱۲ هستند. این بخش چنین است:

"فرهنگ‌نامه از دریای فضایل (فخرالدّین مبارک‌شاه) غزنوی رحمه‌الله که مستشهد... خواندن کارنامهٔ درویشان".

سطر پنج ورق دوازدهم فرهنگ تازه این‌طور شروع می‌شود:

"بسم الله الرّحمن الرّحیم ربّ یسّر ولا تعسر و تمم بالخیر
الالف اختران سیارگان..."

معلوم می‌شود که ورق‌های منقول عنه در مجموعه منتشر بود. کاتب مجموعه نتوانست به‌این نقص منقول عنه توجّه کند و مکرّر آن را نوشت. جزء نخست، مجموعهٔ *فرهنگِ قواس* بود. بر یک ورق آن که عبارتی از ابتدا تا درویشان داشت چون کاتب نو از آن نقل کرده است، پس ورق اوّل نسخهٔ اصلی در نسخهٔ جدید بر سطر چهارم ورق دوّم پایان یافته است، پس از آن در نسخهٔ اصلی، فرهنگِ مختصری شروع شد، بنابراین کاتب جدید پس از سطر چهارم به‌کتابت آن پرداخت. او ورق ۲-۱ می‌نوشت، از این رو سلسلهٔ عبارت دیباچهٔ قواس میان سطر هفتم ورق ۲۰۱ ب پیوست شده است. *شاهنامه* که بهترین نام‌هاست... بعد از آن ترتیب درست است و فرهنگ *قواس* بر ورق ۲۹۸ تمام می‌شود. واژه‌های خاتمه چنین است:

"چون از رنج فراوان و اندیشه سپرد بی‌پایان باز پرداختم و از کارکرد این زبان که سخنوران این زمان از آن بهره ندارند، فرهنگ‌نامه ساختم، خواستم این گهر

که از کان اندیشه این جان رکن پیشه به‌دست آورده به‌هرزه چون دانهٔ بزره در خاک خواری خاکسار پایمال نشود و از پابندانی او سرمایهٔ برخورداری سالیان دردست آید، پس هر آینه کست درست در آینهٔ دل آن روی نمود که این گوشه‌نشینان ناز پرورد که از گوشهٔ جگر آن جور کرده‌اند، پیشکش سازم در پیشگاه پیشگاه‌نشین جهانیان و روشنی ده دودهٔ سامانیان و ساسانیان، برکشیدهٔ داور و دادار و گزیده ایزد جهاندار، ستودهٔ از کیش پیامبر و ستوده هفت کشور، افسر نزدیک پادشاهی و پیشوای اورنگ شهنشاهی، کشنده گردن‌کش ناسپاس و کشنده کین‌توزان ناشناس خداوند تیغ و خامه، خدایش نام و نامه که همواره در کامرانی و کامجویی و کامرانی برخوردار باد و ایزدش همه جا یار نگهدار باد" (ورق ۸–۲۹۷).

اگر به‌مقدّمه و خاتمهٔ فرهنگ توجّه کنیم، معلوم می‌شود که نویسنده قادر به‌نوشتن فارسی سره بود و به‌همین دلیل بدون آمیزش واژه‌های عربی در دلکشی تحریر وی هیچ فرقی مشاهده نمی‌شود. این نتیجهٔ همان علاقه‌مندی است که مؤلّف در تألیف فرهنگ فارسی به‌فارسی داشت و آن را تألیف کرد.

با کمک نسخهٔ تازه به‌دست آمده *فرهنگِ قواس* مقاله‌نگار متنی انتقادی درباره *فرهنگِ قواس* آماده کرده است که زیر چاپ است.

۲. بخش دوّم مجموعهٔ مورد نظر شامل فرهنگی مختصر است که ورق ۲ ب تا ۱۷ را دربرمی‌گیرد. در این معنی واژه‌ها با اختصار زیادی بیان شده و به‌ترتیب الفبا آمده است:

(باب) الالف

اختران: ستاره گان

ایدون: اکنون

ایران: زمین زابلستان

افشار: افسردگی

اخگر: انکشت

ارزن: دانهٔ کال

ارغن: چنگ شاهی

اصلع: لغ سر

املا: نبشتن

اغانی: آذین قبها

اورنگ: تخت

ارسنگ: چادری که مانی نقاش درو نقش کرده بود

ازنگ: زنگبار

آخشیج: چهار طبایع

آسوپ: ...

خاتمه: ...

المتمر و تمر و تمن: نام‌های ترکان

یله: رها کردن

یل: پهلوان وقوربا

این فرهنگ‌نامه ظاهراً هیچ اهمیتی ندارد.

۳. **فرهنگِ زفان گویا:** بخش‌های ذیل این فرهنگ در ورق‌های ۱۷ تا ۱۷۹ ب این مجموعه آمده است:

بخش اوّل: نخست در سخنان پارسی و دری و پهلوی که جداگانه باشد و سخنی با سخنی دیگر فرا نیامده و آن بر اساس حرف‌های عجمی بر بیست و سه گونه است. (ورق ۱۲۹-۱۷)

بخش دوّم: در سخنان پهلوی و دری که از دو سخن پیوند یافته است و از پیوستن هر دو رازی انجامیده بر بیست و یک گونه. (ورق ۱۴۴ ب-۱۲۹)

بخش سوّم: در سخنان پهلوی و دری که از آنها کردارها بیرون آید و شاخ شود؛ یعنی آنکه بر هنجار مصادر است بر بیست و سه گونه. (ورق ۱۵۲ب-۱۴۵)

بخش چهارم: در سخنان تازی یعنی عربی بر بیست و هشت گونه. (ورق ۱۶۱- ۱۵۳ب)

بخش پنجم: در سخنان آمیخته از تازی و نبطی و عجمی و جز آن از پیوندها آمیخته بر بیست و نه گونه. (ورق ۱۷۶–۱۶۱)

بخش ششم: در سخنان رومی و یونانی بر شانزده گونه. (ورق ۱۷۸–۱۷۶)

بخش هفتم: در سخنان ترکی بر هفده گونه. (ورق ۱۷۹ ب–۱۷۸)

این نسخه در صفحه ۱۷۹ ب تمام می‌شود و از بخش آخرین گونهٔ دوّم تا گونهٔ هفدهم ناپیداست.

علاوه بر این، دو بخش در محذوفات این نسخه‌اند و از این قرارند:

۱. کنایات که فقط در نسخهٔ تاشکند است.
۲. قسمت پایانی فرهنگ‌نامه در لغات مختلف که آن نسخه فقط در کتابخانهٔ خدابخش است.

درباره این فرهنگ باید به‌چند نکته توجّه کرد:

بخش اوّل که تقریباً نصف کتاب را تشکیل می‌دهد با ترتیب و تصحیح و مقدّمه مفصّل در سال ۱۹۸۹ م با سرمایه کتابخانهٔ خدابخش به‌چاپ رسیده است. ویرایش جزء باقیماندهٔ کتاب به‌پایان رسیده است و به‌زودی در شکل جلد دوّم کتاب با سرمایه همان کتابخانه به‌چاپ خواهد رسید. جلد دوم کتاب از جلد اوّل آن از این نظر متفاوت است که بعضی قسمت‌های آن به‌زبان‌های دیگری است. مقاله‌نگار در ویرایش آن با مشکلات زیادی روبه‌رو شد. خدا را شکر که این کار به‌انجام رسیده است. اساس جلد اوّل همان نسخهٔ خدابخش بود؛ از این رو در نسخهٔ تاشکند قسمت ابتدای آن با مقدّمه افتاده است. علاوه بر این نسخهٔ آخرالذکر مغلوط و نامعتبر است. به‌هرحال این امر باعث خوشحالی است که در جلد دوّم از نسخهٔ کراچی استفاده شد. گرچه این نسخه نیز پر از اشتباه است، این نسخه از این نظر سزاوار توجّهی خاص است که بر حواشی مشتمل است و این حاشیه‌ها بر کتاب‌هایی چون *فرهنگِ قواس*، *لسان‌الشعرا*، *کتاب صیدنه* (فارسی)، *شرح مخزن‌الاسرار*، *صلوه* مسعودی، *روح‌الارواح*، *سکندرنامه*، *دیوانِ خاقانی* وغیره مبتنی است. مقاله‌نگار موفّق نشد که در کتاب ترتیب داده خود این حواشی را اضافه کند.

نکتهٔ جالب این است که بر ورق‌های فرهنگ *قواس* حاشیه‌های مفیدی نیز موجود است. بعضی از این حاشیه‌ها مبتنی بر *صیدنه*، *شرح مخزن‌الاسرار*، *صلوه* مسعودی وغیر آن است؛ ولی بیشتر قسمت آن از *زفان گویا* (بدون نام) مأخوذ است. مقاله‌نگار بر اساس آن حاشیه‌ها مقاله نوشته بود که نخست در مجلّه تحقیق دانشگاه سند منتشر شد و باز در کتابی با عنوان *کارنامهٔ نذیر* که دکتر ریحانه خاتون تألیف کرده است، در سال ۱۹۹۵ م در دهلی به‌چاپ رسید.

عکس نسخهٔ تاشکند *زفان گویا* در کتاب روسی‌زبان س.ای بایفسکی با عنوان *بدرالدّین ابراهیم فرهنگ زفان گویا و جهان پویا* چاپ مسکو در سال ۱۹۷۴ م ضمیمه شده است.

زفان گویا تقریباً تصنیف سال ۸۲۲ ق است و بسیار مقبول بوده است. بنابراین صاحبِ کتاب *مؤیدالفضلا* از مندرجات این کتاب بیش از صد جا در کتاب خود استفاده کرده است و مأخذِ فرهنگِ معروف به‌نام *فرهنگِ جهانگیری* از آن فرهنگ‌نویس معروف جمال‌الدّین حسین انجوی شیرازی بوده است.

۴. کتاب چهارم مجموعه مورد نظر *حوض‌الحیاة* است. *حوض‌الحیاة* ترجمهٔ فارسی کتابی به‌زبان سانسکریت با عنوان *امرت کند* است؛ ولی این ترجمه مستقیماً از سانسکریت برگردانده نشده است، بلکه بر ترجمهٔ عربی آن مبتنی است. از مقدّمهٔ این ترجمه معلوم می‌شود که چون خبر فتوحات شرقی مسلمانان به‌کامرود (کامروپ، آسام) رسید، دانشوری هندوی[1] که در علم یوگا مهارت داشت، به‌قصد مناظره با علمای اسلام در زمان سلطان علی‌مردان به‌لکنوتی آمد و به‌خدمت قاضی رکن‌الدّین سمرقندی رسید و از آقای قاضی سؤال کرد که را پرستش می‌کند. قاضی در پاسخ جواب داد که خدا را پرستش می‌کند. سپس آن دانشمند از قاضی پرسید که امامش کیست، پاسخ یافت که محمّد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم. بعد آن مرد دانشمند سؤالی کرد که عقیده‌اش درباره روح چیست. قاضی پاسخ داد که روح

---

۱. در مقدّمه اسمی را نیافتم، ولی در متن عربی آن بوجر برهمن است. این متن عربی از فارسی به عربی برگردانده شده است.

امر ربّی است. آن دانشمند جواب داد که عقیده‌اش همچنین است و در کتاب‌های *برهما* و *ویشنو* همین را خوانده است. بعد از آن به‌اسلام داخل شد و به‌تدریج در علوم اسلامی چنان تبحّر یافت که از علمای بزرگ زمان شمرده می‌شد. بعداً *امرت کند* به‌زبان عربی برگردانده شد و پس از آن کتاب مذکور فارسی به‌ده فصل منقسم شد. از این مقدّمه معلوم نمی‌شود که مترجم عربی آن کی بود. به‌هرحال این گمان می‌رود که چون آورندهٔ کتاب *امرت کند* ظاهراً همان دانشمند اهلِ آسام بود و در علوم اسلامی مهارت یافته بود، امکان دارد که در ترجمهٔ عربی آن دانشمند اهل آسام و قاضی رکن‌الدّین دست داشته باشند. همان‌طور معلوم نیست که چه کسی آن را به‌زبان فارسی برگردانده است. از مقدّمه فقط این‌طور معلوم می‌شود که نویسنده با مشورت برادر خود آن را به‌فارسی ترجمه کرده بود. این هم به‌خوبی ممکن است که هر دو ترجمهٔ فارسی و عربی همزمان ترجمه شده باشد. ترجمهٔ عربی در اوایل قرن هفتم هجری بود؛ پس ممکن است که ترجمهٔ فارسی آن نیز در قرن هشتم هجری رخ داده باشد. به‌هرحال این‌قدر مسلّم است که کتاب‌های کمتری در علوم هندی در چنین زمان قدیم به‌زبان فارسی منتقل شده باشد و درباره علم یوگا شاید کمترین کتاب‌ها وجود داشته باشد. در ذیل تفصیل فصل‌های آن مندرج می‌شود:

باب اوّل: در معرفت عالم صغیر
باب دوّم: در تأثیرات آن
باب سوّم: در معرفت کیفیت دل
باب چهارم: در معرفت ریاضت
باب پنجم: در معرفت کیفیت دم و نفس
باب ششم: در محافظت منی
باب هفتم: در معرفت وهم
باب هشتم: در معرفت علامت مرگ
باب نهم: در معرفت تسخیر روحانیان

باب دهم[۱]: در حکایت جزء و کل

محمّد غوث گوالیاری که مرد روحانی سلسلهٔ شطاری است به‌دلیل خواست‌های اهل بروچ شرح این کتاب را نوشت که قدری مفصّل است؛ ولی برخلاف خواست‌ها زبان شرح محمّد غوث از اصل کتاب مشکل‌تر است. اسم کتاب آخر *بحرالحیات* است که بسیاری از دانشمندان آن را مطالعه کرده‌اند و به‌زبان انگلیسی نیز برگردانده شده است.

راجع به‌ترجمهٔ عربی *حوض‌الحیاة* اختلافاتی وجود داشته است. ظاهراً ترجمهٔ عربی قدیم گم شده است. به‌هرحال درباره ترجمهٔ دیگر آن، دکتر یوسف حسین خان مقاله‌ای به‌زبان فرانسوی منتشر کرده بود.

Asiatique Paris, Vol. 213, Oct.-Dec. 1928, pp.291-316.

در این مقاله متن عربی نیز آمده است؛ ولی این ترجمهٔ عربی به‌زمان بعدی تعلّق دارد.

مقاله‌نگار درباره *حوض‌الحیاة* مقاله‌ای به‌انگلیسی نوشته که هنوز به‌چاپ نرسیده است. در این مقاله مطالب *حوض‌الحیاة* با مطالب *بحرالحیات* از محمّد غوث گوالیاری مقایسه شده است.

---

۱. *حوض‌الحیاة* بر ورق ۱۸۰ب تا ۲۰۱ب در مجموعه مورد نظر (پیش از این کسی *حوض‌الحیاة* را از عربی به فارسی ترجمه کرده است) در ده باب تقسیم شده بود؛ امّا در آن ترجمه الفاظ هندی بسیاری به کار رفته بود، چون در درک مطالب دشواری پدید آمد، *حوض‌الحیاة* را به فارسی ساده برگرداند. یک مقاله تحقیقی بر این موضوع در تهران نوشته شده است. در سطر هفتم ورق ۲۰۱ب دو تا واژهٔ این کتاب ناتمام چنین‌اند. باز دارد وقوف و بر این نسخهٔ *حوض‌الحیاة* پایان می‌یابد و بدون حدّ فاصل از همین سطر هفتم *فرهنگ قواس* که از ورق ۱ب شروع شده بود بر ورق ۲۰۱ب به‌انجام می‌رسد. تمام سطر هفتم از این قرار است:

باز دارد وقوف/شاهنامه که بهترین نام‌هاست پیش آوردند. (*حوض‌الحیاة*) (فرهنگ قواس)

بعد از حمد و ثنا و نعت *حوض‌الحیاة* این‌طور شروع می‌شود:

"می‌گوید بندهٔ امّیدوار از رحمت پروردگار این کتاب عجیب (و) غریب از هندوی به زبان عربی بود، به التماس برادر جانی و محب دو جهانی سلمه‌الله تعالی عن‌الآفات والبلیات و یسّر عمل حضره‌السرایر والعجایبات پارسی کرده آمد برای ادراک اهام و فهم کل عوام..."

در این نسخه نه اسم مترجم نه اسم برادرش و نه اسم آن دانشمند هندوی کامروپ که به لکنوتی آمده بود، مندرج است.

۵. کتاب پنجم مجموعه مورد نظر فرهنگِ *لسان‌الشعرا* است که آخرین قسمت این مجموعه است و از ورق ۲۹۹ ب آغاز شده است و بر ورق ۳۸۶ ب تمام می‌شود؛ ولی ناتمام می‌ماند. این نقص آن با وجود بازیافت نسخه‌ای دیگر برطرف نشده است.

لسان‌الشعرا در زمان فیروزشاه تغلق (۷۹۰–۷۵۲ ق) بر اسم خود پادشاه ترتیب داده شده است. نام مؤلّف آن معلوم نیست، فقط تخلص وی «عاشق» در نظم مدحیه در مقدّمه آمده است. این فرهنگ از لحاظ قدمت بسیار مهم است. پیش از این فقط دو فرهنگ در هند وجود داشت. یکی فرهنگِ *قواس* که قبلاً ذکر آن رفت که به‌ظن قوی میان سال‌های ۶۹۵ تا۷۱۶ ق نوشته شده است و دیگری *دستورالافاضل* است که در زمان محمّد تغلق (۷۵۲–۷۲۵ ق) تألیف شده و تحت نظر مقاله‌نگار در تهران منتشر شده است. در ایران قبل از این فقط سه فرهنگ وجود داشت: یعنی *لغت فرس* اسدی طوسی (قبل ۴۶۵ ق)، *صحاح‌الفرس* نخجوانی (۷۲۶ ق) و *معیار جمالی* فخری (۷۴۵ ق).

مؤلّفِ *لسان‌الشعرا* این فرهنگ را به‌نام فیروزشاه نوشت. در مقدّمه یک نظم مدحیه را نوشت که قسمت بزرگی از آن این‌طور هست:

شه دین شاه فیروزی کز احسان	دلت دریاست کفّ دست تو کان
چه نسبت با کف دست تو کان را	که سازی چون کف دست تو کان را
نثار شاعران پخته ز انعام	زری پخته کنی تو نقرهٔ خام
گهی بخشش فشانی آن قدر دُر	که کردی عالمی را گوش‌ها پر
کسی را از کرامت گر نوازی	به‌یک دم مالک دینار سازی
نموده آیت از فتح جنیبت	یسار خلق موجود از یمینت
چو پیشانی توست اوج سعادت	ز زخم چشم بد محفوظ بادت
بخواندت یار خود رستم ز کارت	به‌آخر هم بگفت اسفندیارت
کمان را چون کشش دادن دلت خواست	به‌یک باره ز هر گوشه زهی خاست
اگرچه تیرت آید از خطا لیک	برفته بر صواب از شست تو نیک

دعا عاشق چنین گوید شب و روز
جهان تا هست بادا شاه فیروز

مانند *زفان گویا* این فرهنگ بر اساس واژهٔ اوّل و واژهٔ آخر مدون شده است. ولی در ترتیب واژهٔ ذیل یک حرف در هر دو فرهنگ کاملاً پیروی نشده است. این ترتیب نصیب *قاطع برهان* بود که باعث مقبولیت بی‌اندازهٔ آن شد.

لسان‌الشعرا فرهنگی مقبول بود. در *ادات‌الفضلا* که تألیف ۸۲۲ ق است، طبق گفته صاحبِ *مؤیدالفضلا* تمام مطالب لسان وجود دارد و در *مؤیدالفضلا* بیش از دویست بار از مطالب *لسان‌الشعرا* استفاده شده است. در *شرف‌نامهٔ* منیری نیز از این فرهنگ استفاده شده است و در مآخذ فرهنگِ *جهانگیری* اسم *لسان‌الشعرا* آشکارا یافت می‌شود و این نیز درست است که *زفان گویا* نیز از لسان بسیار استفاده کرده است. ولی مؤلّف زفان مآخذ خود را ذکر نکرده است.

مقاله‌نگار دربارهٔ *لسان‌الشعرا* مقالهٔ مبسوطی نوشته است و این را اثبات کرده است که مؤلف *لسان‌الشعرا* از *زفان گویا* چقدر تأثیر گرفته است[۱]. البتّه مؤلّفِ *لسان‌الشعرا* اسم کتاب را اشتباه گذاشته است. به‌این دلیل که تمام کتاب از واژه‌های مخصوص شاعران، فقرات و اصطلاحات یکسره خالی است.

مؤلّفِ *لسان‌الشعرا* از فرهنگِ *اسدی طوسی* و فرهنگِ *قواس* بی‌اندازه استفاده کرده است و آن را آشکارا اظهار کرده است؛ ولی ترتیب خود را با نسبت به‌آن دو کتاب بهتر می‌داند. فرهنگِ *قواس* از این نظر بهتر است که ترتیب آن الفبایی نیست؛ ولی ترتیب *لغت فرس* الفبایی است و مؤلّفِ *لسان* نتوانسته است اضافه‌ای بر این بکند و ادّعای وی درست نیست.

من بحث تفصیلی ویژگی‌های الفبایی مجموعهٔ کراچی را در مقاله‌ای درباره موضوع فرهنگِ *لسان‌الشعرا* در مجلّهٔ تحقیق دانشگاه سند انتشار داده‌ام؛ ولی ذکر یک ویژگی آن خالی از لطف نیست. در آن از شکستن واژه‌های فارسی مثال‌های متعدّدی یافت می‌شود مثلاً:

---

۱. در *زفان گویا* (بخش دوّم) در ضمن باد فروردین آمده است: «باد فروردین باد غربی را گویند. چنانک قایل گوید مصراع: باد فروردین است کش خواند عرب ریح‌الدبور. این مصراع از لسان‌الشعرا اخذ شده است. در لسان این‌طور است: «باد فروردین...» وزن و معنی از این مصراع متحقّق می‌شود. در زفان از واژهٔ قایل این اشتباه نشود که این مصراع از آن مؤلّف آن است».

پاکیز= پا+کیز خبزدوک= خبز+دوک

اورمزد= اور+مزد گوسفندان= گو+سپندان

زیردست= زیر+دست جولاهگان=جولا+هگان

نزدیک= نز+دیک پیرامون= پیرا+مون

بادبیزن= باد+بیزن فرفار= فر+فار

آرزومندی= آر+زومندی فوردیان= فور+دیان

جابتری= جا+بتری مرغان= مر+غان

کاریز= کا+ریز ناهار= نا+هار

جالور= جا+لور خاهان= خا+هان

دریان= در+یان ویحک= و+یحک وغیره

این نوع مثال‌ها به‌صدها می‌رسد. در فارسی و اردو این روش رواج نیافته است.

پس از به‌دست آوردن نسخهٔ *لسان‌الشعرا* خیال انتشار آن در دلم ایجاد شد. باز به‌فکرم رسید که بیست سال قبل یک استاد ایتالیایی، خانم پاولا اوراساتی، راجع به‌اشعار ابتدای یک فرهنگ از من پرس‌وجو کرده بود. نشانی وی را نداشتم، بنابراین از طریق استاد دیگر همان شهر، استاد دکتر رحیم رضا، برای خانم پاولا نامه نوشتم. از روی اتّفاق نامه به‌خانم رسید و از راه کرم، ایشان پاسخی عنایت فرمودند که از آن معلوم شد که وی دربارهٔ *لسان‌الشعرا* از من چیزی پرسیده بود. به‌همراه این عکسی از نسخهٔ *لسان‌الشعرا* را و نیز مقالهٔ خودش را به‌زبان ایتالیایی فرستاد. مقالهٔ مذکور را به‌سبب اینکه به‌زبان ایتالیایی بود، نتوانستم مطالعه کنم. این نسخه در مجموعهٔ کتابخانهٔ فلورانس موجود است. NM 1972.

با یاری این دو نسخه متن انتقادی تفصیلی را با حاشیه تهیه کردم که خانه فرهنگ ایران آن را چاپ خواهد کرد.

من تا کنون چهار فرهنگ قدیمی فارسی را منتشر کرده‌ام، یعنی فرهنگ *قواس*، *دستورالافاضل*، *زفان گویا* و *لسان‌الشعرا* ولی استادان ایرانی چون استاد علی اکبر دهخدا و دکتر معین از وجود آن اطلاع نداشتند. و این فقط فضل خداوند قدّوس است که توفیق شناخت و اشاعت آن نصیب این ناچیز شد.

در نتیجه می‌خواهم به‌عرض برسانم که کشف نسخهٔ کراچی در تاریخ فرهنگی و ادبی هند جای مهمّی را احراز می‌کند. شمول چهار نسخهٔ نادر روزگار در یک مجموعه چنان اهمیتی دارد که از اهل علم پوشیده نیست. بنابر نسخهٔ کامل قواس اشاعت فرهنگ معروف و قدیم هند واقعه مهمّی در تاریخ ادب فارسی است.

گرچه نسخهٔ کامل *زفان گویا* موجود است، نسخهٔ مجموعهٔ مورد بحث در چاپ متن انتقادی زفان به‌آسانی فراهم نشده است و به‌همین دلیل اهمیت زیادی دارد. من از هیچ نسخهٔ *حوض‌الحیاة* اطلاع ندارم. ترجمهٔ عربی آن به‌چاپ رسیده است و شرح آن را که شاه محمّد غوث در زمان اکبر ترتیب داده بود، نیز به‌چاپ رسیده بود ولی متن قدیمی فارسی آن مفقود بود. از مجموعهٔ کراچی این نسخهٔ پرارزش نیز به‌دست آمده است. نکتهٔ مهم این است که درباره موضوع *حوض‌الحیاة* اهلِ شرق و غرب علاقه‌مندی خاصی نشان می‌دهند؛ ولی با کشف متن قدیم فارسی بحثی به‌روش جداگانه شروع خواهد شد. این فرهنگ در تاریخ فرهنگ‌نگاری فارسی بسیار تأثیرگذار بوده است؛ ولی به‌دلیل ناپدید شدن آن اشتیاق به‌این موضوع همچنان به‌جای مانده بود. کشف آن در تاریخ ادبی فارسی اهمیت زیادی دارد. در تجربهٔ مختصر خود چنین مجموعهٔ پرارزشی را نیافته‌ام که تمام اجزای آن چنین نادر و نایاب‌اند. اگر بر موضوع چنین نسخهٔ نایاب گفتگو دراز شود، مقاله‌نگار معذور پنداشته شود.

لذیذ بود حکایت درازتر کردیم چنانکه حرف عصا گفت موسی اندر طور

برخی از مسائل مربوط به‌مقدّمهٔ دیوان حافظ

شادروان نذیر احمد*

ترجمه **شمیم‌الحق صدّیقی**♦

حافظ شیرازی معروف‌ترین شاعر فارسی است که نه فقط در ایران، بلکه در سراسرِ جهان مشهور است و این شهرت از زمان زندگیش شروع شده بود. امّا مایه تأسّف است که اشعارش در حیاتش گردآوری نشد تا به‌صورت دیوانی درآید. حتّی کمی پس از درگذشت شاعر هیچ متن موثقی از اشعار وی در دسترس نبود. برخی از نسخ خطّی *دیوانِ حافظ* مقدّمه دارند؛ در صورتی که اغلب آنها هیچ مقدّمه‌ای ندارند و مقدّمه‌ها هم مشابه همدیگر نیستند. نسخ خطّی قدیمی‌تر مقدّمه‌های کوتاه‌تری دارند، در حالی که نسخه‌های خطّی جدیدتر و نسخه‌های چاپی مقدّمه‌های طولانی‌تر دارند ولی اساساً شبیه مقدّمه‌های قبلی هستند. حدّاقل دو نسخه خطّی با مقدّمه‌ای به‌دستِ خوشنویس معروف عبدالله مرواری (وفات: ۹۲۲ ق) موجود است. از این مقدّمه معلوم می‌شود که در سال ۹۰۷ ق کوششی به‌عمل آمد تا متنی موثق از *دیوان حافظ* (که تا آن موقع پر از اغلاط بود) تدوین شود. بدین ترتیب تقریباً پانصد نسخه خطّی و چندین جُنگ و مجموعه شعری گردآوری شد و به‌راهنمایی شاهزاده ابوالفتح فریدون حسین بن سلطان حسین بایقره همه آنها با هم مقایسه شد و در دربارِ آخرالذکر بود که *دیوانِ حافظ* به‌نام «لسان‌الغیب» موسوم گشت.

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ استادیار بازنشستهٔ فارسی کالج ذاکر حسین دهلی، دهلی‌نو.

آقای میرزا محمّد قزوینی نخستین دانشوری بود که در مقدّمه انتقادی خود درباره برخی از مسائل مربوط به‌*دیوانِ حافظ* در حواشی بحث کرده است. مقدّمه‌اش نشان‌دهنده مقدّمه کمابیش کوتاه‌تری است؛ در حالی که آخرالذّکر در دستش نبود. معهذا تقریباً سه و نیم صفحه اضافی در مقدّمه میرزا وجود دارد؛ در صورتی که وی درباره درستی‌شان شکّ و شبهه زیادی داشت. وی می‌نویسد:

«از اینجا تا ابتدای سطر هفت از صفحه قد تا کلمه «رواحل غزل‌های جهانگرش» از چهار نسخه ملک و تقوی دو و با و نسخه آقای رشید یاسمی به‌کلّی ساقط است. از اواسط س پنج در ص قا از کلمه گاه سرخوشان کوی محبّت را چنانچه در همانجا نیز بدان اشاره شد تا اینجا به‌کلّی از چهار نسخه ملک و تقوی دو و با وی ساقط است و بعید نیست تمام این جمله طویل الحاقی باشد، چه نوع مطالب آن و طرز انشای آن و مخصوصاً عدم تقید تام آن به‌سجع با سایر قسمت‌های این مقدّمه تا درجه به‌تفاوت به‌نظر می‌آید».

باید لازماً استعداد ادبی و شعری میرزا محمّد را ستایش کرد که با توجّه به‌سبک نوشتار درباره وثوق صفحات اضافی ابراز شکّ و تردید می‌کند. با اکتشاف سه نسخه خطّی قدیمی‌تر که میرزا قزوینی به‌آنها دسترسی نداشت، این شکّ و تردید وی درست از آب درآمد، چرا که این نسخه‌ها صفحات اضافی ندارند.

میرزا قزوینی درباره اضافات دیگری که در نسخه‌های چاپی و حتّی بعضی از نسخه‌های خطّی (امّا نه در طبع قزوینی) وجود دارد، چنین توضیح می‌دهد:

«در بعضی نسخ خطّی جدید و در اغلب نسخ چاپی بعد از این بیت (تا روز را فروغ بود شمع را شعاع) عبارت ذیل را علاوه دارند: خصوصاً امام‌المشارق والمغارب جامع اصناف حقائق و معارف قائل کلمه انا کلام الله الناطق اسدالله الغالب علی بن ابی‌طالب:

شهنشی که سحرگاه روز فطرت بود	غرض وجود شریفش ز خلقت انسان
مکرّمی که ز لطف قدیم لم یزلی	حدیث منقبتش گشته زیور قرآن
امیر ملک ولایت که شد ز مبدأ حال	برای مدحت او مستعد نطق زبان»

ولی در هیچ‌یک از نسخ قدیمه مانند حن و هندی و ملک و نسخه آقای رشید یاسمی و نسخه آقای دبیر خاقان و نسخه آقای تقوی شماره دو به‌هیچ وجه من‌الوجوه از جمله مزبور اثری نیست و بدون شکّ الحاقی است. (ص مو، صز)

دیدگاه مهم دیگر میرزا محمّد درباره اسم مشکوک گردآورنده دیوان، محمّد گل‌اندام است که در قسمت آخر مقدّمه در بعضی نسخ خطّی متأخّر و حتّی در نسخ چاپی به‌چشم می‌خورد. میرزا محمّد قزوینی اظهار می‌کند:

«در اینجا (مسوّد این ورق عفا الله عنه ما سبق) در نسخ قدیمه و جدیده اختلاف قرائت بسیار مهمّی موجود است که از این قرار است: در هفت نسخه از یازده نسخه خطّی دیوان که دارای این مقدّمه می‌باشد و آن هفت نسخه همه نسبتاً اقدم و اصح از آن چهار نسخه دیگرند. بعد از این جمله دعائیه عفا الله عنه ما سبق مطلقاً اسمی از مؤلّف این مقدّمه که در عین حال جامعِ دیوانِ خواجه نیز هموست هیچ وجه من‌الوجوه برده نشده است و همه این هفت نسخه به‌عینه به‌همین نحوند که در متن ما چاپ کرده‌ایم. یعنی مسوّد این ورق عفا الله عنه ما سبق در درسگاه دین پناه... بدون علاوه هیچ اسمی خواه محمّد گل‌اندام یا غیر آن در صورتی که در آن چهار نسخه دیگر یعنی نسخه الف و سپه و نوّاب و نسخه اوّل آقای تقوی و در عموم نسخ چاپی بعد از کلمه ما سبق علاوه بردارند. اقل انام محمّد گلندام (یا گل‌اندام) و این فقره یعنی اینکه در هفت نسخه از یازده نسخه ابداً اسمی از جامعِ *دیوانِ حافظ* که بنا بر مشهور در این اواخر محمّد گلندام نامی بوده، برده نشده بدون هیچ شکّ و شبهه تولید شکّ عظیمی در صحت و اصالت نام محمّد گلندام می‌نماید و این احتمال را بی‌اختیار در ذهن تقویت می‌کند که شاید این نام محمّد گلندام الحاقی باشد از یکی از متأخّرین گمنام که چون دیده این مقدّمه بدون اسم مؤلّف است خواسته از این فرصت استفاده نموده آن را به‌نام خود قلمداد کند».

میرزا محمّد قزوینی برای اثبات نظریه خود مبنی بر جعلی بودن اسم محمّد گلندام، دو دلیل دیگر می‌آورد:

دولت‌شاه در تذکره خود (تألیف: ۸۹۲ ق) اسم او را نیاورده است و معتقد است که این مقدّمه را معتقدان و مصاحبانش بعد از درگذشت حافظ نوشته‌اند.

سودی هم در *تفسیر دیوانِ حافظ* به‌زبان ترکی اسم گلندام را ذکر نمی‌کند و مقدّمه را به‌بعضی دوستان شاعر پس از مرگش منسوب می‌کند.

چنانچه قبلاً بیان شد سه نسخه خطّی قبلی یعنی نسخه گورکهپور مورّخ ۸۲۴ ق که من و آقای نائینی منتشر کرده‌ایم، نسخه خطّی مورّخ ۸۳۶ ق که دکتر خانلری آن را معرّفی کرد و نسخه خطّی موزه انگلیس مورّخ ۹۲۱ ق، اسم گلندام را در مقدّمه ندارند. این امر می‌تواند نظر محمّد قزوینی را مبنی بر امکان تحریفی بودن این نام تأیید کند. امّا اخیراً در جُنگی قدیمی قصیده‌ای از محمّد گلندام در مدح سلطان ابوالفتح ابراهیم به‌چشم خورد که از ۸۱۷ الی ۸۳۸ ق به‌نیابت سلطان شاهرخ در فارس فرمانروا بود. جُنگ مذکور که بین سال‌های ۸۱۷ و ۸۳۸ ق تدوین شده است، شامل ۴۷ غزل از حافظ است. در آغاز این قصیده این عنوان نوشته شده است.

«ایضاً لمدحه مولانا گلندام گوید».

از این شعر می‌توان استنباط کرد که محمّد گلندام ابتدا شعر می‌گفت، سپس به‌انشانویسی روی آورد و عرض رسائل و تاریخ ملوک زمینه‌های خاص مورد علاقه‌اش شدند. سپس وی به‌شیراز برگشت و به‌دربار سلطان ابوالفتح ابراهیم وابسته شد. بدین ترتیب بدون هیچ شکّ و شبهه‌ای ثابت می‌شود که شخصیّت دانشوری به‌نام محمّد گلندام در عصر حافظ موجود بود. این امر شکّ محمّد قزوینی را از بین می‌برد که محمّد گلندام یکی از متأخّرین گمنام بوده باشد. چون گلندام مذکور خیلی پیشتر از سال ۸۳۸ ق (۴۶ سال پس از وفات حافظ) وجود داشت. احتمالاً در اوایل سده نهم نامش در مقدّمه ذکر شده است. اگر مقدّمه‌ای به‌نام مؤلّف مذکور نبوده باشد، چطور این نام می‌توانست به‌مقدّمه نسخ خطّی بعدی افزوده شود و کاتبان بعدی که معاصر گلندام نبودند، اسم مذکور را از نسخ خطّی قبلی اخذ کنند؟ نبود اسم مؤلّف در نسخ خطّی قدیمی‌تر را می‌توان این‌طور توضیح داد که احتمالاً اسم شاعر و مؤلّف روی سرِصفحه نوشته شده بود؛ ولی بعداً از هم جدا و باعث مشکلاتی عدیده‌ای شده است.

نکته دیگر مربوط به‌شرح و مقدّمه طبع قزوینی است. حافظ اشعار خود را گردآوری نکرد. محقّقان دلایل مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. علّامه قزوینی آن را به‌تقوا و احسان حافظ ربط می‌دهد؛ در حالی که طبق سه نسخه خطّی قبلی و چند نسخه خطّی بعدی دلیل آن اشتغال وی به‌امر تعلیم سلطان بود. دلیل دیگر این امر به‌فحوای طبع قزوینی مشغول بودن حافظ به‌مباحثات کشف و مصباح بود. امّا طبق قدیمی‌ترین نسخ خطّی دلیل آن اشتغال وی به‌نوشتن یادداشت‌هایی راجع به‌کشف و مصباح بود. شرح موثق مقدّمه می‌گوید که حافظ آموزگار بود و وی می‌توانست مقداری از وقت خود را برای نوشتن یادداشت‌هایی درباره کشف و مصباح صرف کند. اختلافات مذکور در مقدّمه *دیوانِ حافظ* بعضی از حقایق بسیار مهم زندگانی و شغل حافظ را روشن می‌کند.

به‌اختصار می‌توان گفت که مؤلّفِ دیوان شاید کس دیگری غیر از محمّد گلندام نیست و متن موثق مقدّمه همان است که در نسخ خطّی گورکهپور مورّخ ۸۳۴ و ۹۴۱ ق گنجانیده شده است.

چهرهٔ ماندگار و قزوینی هند

ریحانه خاتون*

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری**◆

سلاطین غزنوی پس از ورود به‌هند زبان فارسی را ترویج کردند. ابوریحان بیرونی برای استوار کردن پایه‌های این زبان تلاش بسیاری کرد. دوره سلطنت به‌نوبه خود باعث رواج هرچه بیشتر این زبان شد. حسن نظامی نخستین کتاب تاریخ را به‌زبان فارسی به‌رشته تحریر درآورد. ضیاءالدّین برنی *تاریخ فیروزشاهی* را از خود به‌یادگار گذاشت. امیر حسن سجزی با عنوان سعدی هند شناخته می‌شد. حمایت پادشاهان گورکانی از زبان فارسی و اندیشمندان این زبان باعث شکوفایی و باروری این زبان شد. انگلیسی‌ها از غالب حمایت می‌کردند؛ ولی استاد نذیر احمد در دورانی می‌زیست که ترویج و اشاعه زبان فارسی کاری بس مشکل، بلکه طاقت‌فرسا بود. در آن دوران زنده نگه داشتن زبان فارسی امری دشوار بود؛ ولی استاد نذیر احمد تمام عمر خود را صرف احیای این زبان کرد. پروفسور اظهر دهلوی در این باره چنین می‌گوید:

> «بعد از استقلال هند نام استاد نذیر احمد در زمینه ترویج و گسترش زبان فارسی از همه نمایان‌تر است».

وی نه تنها استاد بزرگی در زمینه ادبیات فارسی بود، بلکه با ارائه مقالات و نوشته‌های خود به‌زبان اردو و انگلیسی چهره‌ای ماندگار به‌شمار می‌آمد. تحقیقات و آثار وی محدود به‌یک زمینه خاص نبود، بلکه وی در همه زمینه‌ها اعم از فرهنگ،

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

◆ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

معماری، موسیقی، طب اسلامی و موضوعات مهم و ناشناخته دیگر تحقیقاتی انجام داده است. تألیفات وی تنوع ویژه‌ای دارند. من در این مقاله تلاش می‌کنم گوشه‌هایی از شخصیّت علمی استاد را برای خوانندگان آشکار کنم.

استاد موضوع مورد بحث را با دیانتداری آغاز می‌کرد. وی در زمینه تحقیق و پژوهش آثار ادبی فقط به‌اصل مضمون و طرز تفکر مؤلّف نمی‌پرداخت، بلکه زبان اثر را نیز بررسی می‌کرد. وی در صدد یافتن این نکته بود که آیا طرز نگارش مؤلّف با طرز نگارش آن زمان یکی است یا تغییراتی در آن ایجاد شده است. اگر در تحقیق کاستی یا اغلاطی وجود داشت، استاد آن را نیز بیان می‌کرد. این امر دقت نظر و مطالعه وسیع استاد را می‌رساند. وی نظریات دیگران را دربست قبول نمی‌کرد، بلکه مواردی به‌آن اضافه می‌کرد. وی عادت داشت کارهای مشکلی انجام دهد؛ در حالی که دیگران همواره به‌کارهای آسان روی می‌آورند.

زبان فارسی حروف نقطه‌دار نیز دارد و به‌کمک همین نقطه‌ها حروف دیگر به‌وجود می‌آیند. مثلاً ب، پ، ت، ث وغیره؛ ولی این حروف نقطه‌دار کار تحقیق را مشکل می‌کند. نوشتن نقطه‌ها به‌صورت سرهم باعث تقدم و تأخّر الفاظ می‌شود و نمی‌توان به‌سادگی صورت اصلی واژه‌ها را تشخیص داد. اگر حروف جدا جدا نوشته شوند، نقطه‌ها مشکل خاصی به‌وجود نمی‌آورند؛ ولی اگر حروف فقط با دندانه‌ها و نقطه روی آنها نشان داده شوند و در نقطه‌گذاری نیز دقت کافی به‌کار برده نشود، در تشخیص واژه‌ها مشکل ایجاد می‌شود. استاد نذیر احمد به‌دلیل آشنایی کامل به‌زبان عربی و مطالعه وسیع، این مراحل دشوار را به‌آسانی طی می‌کرد و در تصحیح متن کمتر با مشکلی روبرو می‌شد که نتواند آن را حلّ کند. وی متن‌های مشکل را نیز به‌آسانی تصحیح می‌کرد.

مختصرنویسی به‌معنای عدم کاربرد دندانه‌ها و تشدید، تعیین هجای واژه‌ها را مشکل می‌نماید؛ مثلاً مِنّت و مَنَت مثل هم نوشته می‌شوند ولی در تلفّظ و معنی با هم فرق دارند. استاد در این زمینه نیز مهارت ویژه‌ای داشت و با مشکلی مواجه نمی‌شد. اگر در زبان فارسی علامت اضافه نوشته می‌شد، خواندن متن قدری آسان بود ولی

علامت اضافه همیشه در متن حذف می‌شود. به‌همین دلیل قرائت صحیح متن مشکل می‌شود؛ امّا استاد هیچ وقت در این باره با مشکلی مواجه نشد.

اکثراً در دیوان شاعران اشعار الحاقی وجود دارد و ابیاتی اشتباهی به‌شاعری دیگر منسوب می‌شود یا در زبان مصنف تغییراتی اعمال می‌شود. استاد این اشعار الحاقی را از زبان متن، نوع جوهر، نوع کاغذ، طرز تحریر وغیره تشخیص می‌داد و متن اصلی را ویرایش می‌کرد. وی چندین کتاب مستقل معرفی کرد که با کتب دیگر جلدبندی شده بودند یا اوراق آنها در کتاب‌های دیگر وجود داشت یا اشعار یک شاعر در دیوان شاعران دیگر راه یافته بود. مثلاً معرفی *لسان‌الشّعرا* یا تصحیح *دیوان حافظ* از کارهای مهم استاد است. این نوع بازیافت علمی است که به‌آن علم تخریج می‌گویند. پروفسور نذیر احمد از استادان مسلّم این علم بود.

پروفسور سیّد امیر حسن عابدی که خود از اساتید مسلّم زبان و ادبیات فارسی است و از دوستان صمیمی استاد نذیر احمد به‌شمار می‌رود و در سفر و حضر اکثراً این دو با هم بوده‌اند، می‌گوید: اگر در زمینه تحقیق و پژوهش به‌مشکلی برمی‌خوردم، فوراً با دکتر نذیر احمد تماس می‌گرفتم و وی به‌آسانی آن را حل می‌کرد.

استاد درباره طرز نگارش و تاریخ خط اطّلاعات خوبی داشت که بدون آن تشخیص قدمت یک نسخه ناممکن است. کمتر نسخه‌ای یافت می‌شود که تاریخ کتابت روی آن ثبت شده باشد و خالی از اغلاط باشد. بدون آشنایی کامل با انواع خط و املا در ادوار مختلف تاریخی نمی‌توان درباره نسخه‌های بدون تاریخ کتابت یا نسخ مشکوک نظری داد. استاد در این زمینه مهارت خاصی داشت و به‌همین دلیل می‌توانست حدس بزند که مثلاً این نسخه متعلق به‌چه زمانی است. وی ۵۰۰ نفر از شخصیّت‌ها و کتاب‌های قدیمی را احیا کرد. چنین شخصیّتی به‌ندرت یافت می‌شود. پس از علامه قزوینی او تنها فردی است که در این زمینه مهارتی کامل داشت.

پروفسور شریف حسین قاسمی از اساتید مشهور زبان فارسی درباره شخصیّت استاد نذیر احمد می‌گوید:

«من خود را شاگرد استاد نذیر احمد می‌دانم و این باعث افتخار من است. استاد کارهای اساتید برجسته ایران و به‌ویژه علّامه قزوینی را می‌پسندید و آثار آنها را

به‌شاگردان خود نشان می‌داد و آنها را تشویق می‌کرد که به‌همان سبک به‌تحقیق بپردازند. استاد نکات مهمی به‌مقالات علامه قزوینی اضافه نموده است. استاد نذیر احمد قزوینی هند بود. حاشیه زدن و اضافه نمودن تعلیقات بر آثار علّامه قزوینی که خود از پژوهشگران و اساتید برجسته زبان فارسی است کار هر کسی نیست؛ ولی استاد این امر خطیر را انجام داده است».

پروفسور اظهر دهلوی می‌گوید:

«تحقیقاتی که وی در زمینه نهضت نقطوی اکبر انجام داد، خیلی مهم است. استاد فردی مشکل‌پسند بود و همیشه موضوعات مشکل را برای تحقیق انتخاب می‌کرد و به‌همین سبب وی این موضوع را زمینه کار خود قرار داد. وی بنیانگذار این گونه امور است. نام وی در تاریخ زبان و ادب فارسی پس از علّامه شبلی نعمانی و علّامه قزوینی قرار دارد».

استاد در علم عروض و علم قوافی و اوزان و بحور نیز خبره بود. بدون این علم تصحیح متون قدیمی به‌ویژه متون منظوم بسیار دشوار است. وی موزون بودن متن را احساس می‌کرد.

طرز نگارش و زبان دوره‌های مختلف تاریخی با یکدیگر فرق دارد. مطالعه استاد خیلی وسیع بود و وی ویژگی‌های زبان و طرز تحریر هر دوره را به‌خوبی می‌شناخت و این امر در تشخیص زمان تألیف اثر و از سوی دیگر در تعیین تلفّظ الفاظ نامأنوس مؤثر است. آشنایی وی با ویژگی‌های کاغذ و جوهر و انواع آنها به‌وی کمک می‌کرد تا اهمیّت و قدمت نسخه‌ای را حدس بزند. بیشتر کاتبان نسخه‌های خطّی مهم از خطاطان مشهور هستند و شناخت آنها در تشخیص اهمیّت نسخه نقش مهمی دارد، به‌همین سبب استاد از تذکره خطاطان نیز استفاده می‌کرد. گاهی اوقات نسخه‌ای خطّی را کاتبی معمولی نوشته است ولی به‌کاتبی مشهور نسبت داده می‌شود. در این صورت اگر ما با خطّاطان مشهور و طرز تحریر آنها آشنا باشیم، به‌آسانی می‌توانیم این موارد را تشخیص دهیم.

استاد برای تحقیق یک متن به‌جستجوی نسخه‌های معتبر قدیمی می‌پرداخت و آن را با توجه به‌معیارهای گفته‌شده می‌سنجید. برای مثال نسخه‌هایی که متعلق به‌خود مؤلّف باشند یا از روی نسخه وی یا نسخه شاگردان وی رونویسی شده باشند یا کاتب

خوش‌خطّی آنها را کتابت کرده باشد یا نسخه‌هایی که مهر کتابخانه‌های شاهی روی آن باشد یا نسخه‌هایی که بزرگان مطالعه کرده‌اند و یادداشت‌های آنها روی آن ثبت است، خیلی مهم هستند. گاهی در نسخه‌های جدید ترقیمه نسخه‌های قدیمی ثبت می‌شود یا روی کاغذ قدیمی با قلم جدید مطلبی نوشته می‌شود. گاهی عمداً تاریخ کتابت یا تألیف را اشتباه وارد می‌کنند. گاهی تاریخ تألیف کتاب با تاریخ کتابت اشتباه گرفته می‌شود. استاد نذیر احمد همه این موارد را به‌دقت بررسی می‌کرد.

استاد، آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال صوفیان، کلام مشایخ و اشعار شعرا را در متن بررسی می‌کرد. در صورت اختلاف در نسخه‌های مختلف یک کتاب وی عموماً اختلافات معنی‌دار را ثبت و از آوردن اختلافات مهمل پرهیز می‌کرد و به‌شاگردان خود نیز توصیه می‌کرد که از ذکر این موارد خودداری کنند. وی علاوه بر نسخه‌های خطّی یک اثر به‌جستجوی مآخذ دیگر نیز می‌پرداخت و اگر در کتاب یا تذکره‌ای موردی یافت می‌شد آن را با نسخه اصلی مقابله می‌داد و قدمت آن را حدس می‌زد. وی پس از بررسی تمام نسخه‌های موجود یک اثر یکی از آنها را اساس تحقیق خود قرار می‌داد و اختلاف نسخ را در حاشیه می‌آورد و پس از تصحیح کامل کتاب، مقدمه‌ای به‌آن اضافه می‌کرد و در آن شرح حال مؤلّف و خانواده وی، نسخه‌های موجود این اثر و نسخه‌هایی که از آنها در تصحیح این متن کمک گرفته شده است، قدمت نسخه و محل نگهداری این نسخه‌ها را بیان می‌کرد. وی برای آثاری که نام آنها مدام تکرار می‌شود، علامت اختصاری تعیین می‌کرد.

آقای برزگر می‌گوید:

«نذیر احمد از مشهورترین استادان و مروّجان زبان و ادب فارسی در هند کنونی به‌شمار می‌رود».

آقای علی‌رضا قزوه در این باره چنین نظر می‌دهد:

«ما باید از شخصیّت کم‌نظیر استاد نذیر احمد پیروی نماییم. وی تواضع و فروتنی می‌کند و این بزرگی استاد را می‌رساند. علم و دانش انسان را می‌سازد. شخصیّت وی را جلا می‌دهد».

پروفسور عطا کریم برق از شخصیّت‌های فعال شهر کلکته که چندی قبل از استاد نذیر احمد فوت کرد، درباره وی چنین می‌گوید:

«آقای نذیر احمد از فاضلان و محقّقانی است که در زمینه زبان و ادبیات فارسی در هند معاصر نظیر ندارد. حتّی در عصر حاضر در ایران هم دانشمندانی که به‌پایه او برسند، کمتر دیده می‌شوند. بنده عطا کریم برق که در علم و فضل مانند کمترین شاگردان وی می‌باشم، شخصاً می‌دانم که استاد نذیر احمد مردی دیندار و پاکباز و از اصحاب خیر و مزین به‌اوصاف نیکی است و یقیناً آدم نجیب و نازنینی می‌باشد و طبعش مانند آیینه چنان نازک و لطیف است که نمی‌تواند کمترین کثافت اخلاقی و بی‌تربیتی و غبار نالایقی را قبول کند».

استعداد علمی استاد را می‌توان از داستان زیر حدس زد:

وی در سال ۱۹۵۷ م از دانشگاه لکهنو به‌علیگره آمد و به‌جستجوی نسخ نایاب پرداخت. وی اطّلاع یافت که در کتابخانه حبیب‌گنج نسخه‌ای خطّی از *مکاتیب سنایی* وجود دارد. وی به‌هر صورت ممکن از روی آن نسخه‌ای دیگر آماده کرد. در آن زمان پروفسور عبدالعلیم رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه اسلامی علیگره بود. پروفسور عبدالعلیم گفت که هر سال برای چاپ کتاب مبلغ پنج هزار روپیه بودجه از طرف شاه ایران به‌این دانشگاه فرستاده می‌شود ولی از چهار پنج سال پیش تاکنون کتابی چاپ نشده است. اگر شما کتابی آماده چاپ دارید در اختیار ما بگذارید.

استاد نذیر احمد نسخه *مکاتیب سنایی* را که به‌تازگی تصحیح و آماده کرده بود، در اختیار پروفسور قرار داد. پروفسور علیم جلسه‌ای برگزار کرد. در این جلسه رئیس دانشگاه آقای زیدی و رئیس بخش فارسی دانشگاه آقای هادی حسن شرکت داشتند. آنها نیز این متن را بررسی و پیشنهاد کردند که این نسخه برای نظر ثانی و بررسی نزد کسی فرستاده شود. استاد نذیر احمد گفت این نسخه به‌زبان فارسی است و من می‌دانم که در این زمان در هند بهتر از من کسی فارسی نمی‌داند و من نمی‌توانم این نسخه را برای بررسی در هند به‌دست کسی بسپارم. ولی اگر شما می‌خواهید آن را بررسی کنید، باید آن را به‌ایران بفرستید تا یکی از محقّقان مهم آن را تصحیح کند. دانشگاه این متن را به‌سفارت ایران در دهلی فرستاد و سفارت ایران آن را به‌ایران ارسال کرد. هشت نه

ماه بعد نامه‌ای از طرف سفارت ایران به‌نام آقای زیدی دریافت شد. این نامه از طرف دانشمند مشهور آقای علی‌اصغر حکمت بود. وی در این نامه از این نسخه بسیار تعریف نمود و اشاره کرد که اگر شما آن را چاپ نمی‌کنید، ما حاضر به‌چاپ آن هستیم.

آقای زیدی پس از اطّلاع از محتویات نامه بسیار خوشحال شد و در سال ۱۹۶۲ م این کتاب چاپ شد. (این داستان مربوط به‌سال ۶۰-۱۹۵۹ م است). اهمیّت این نسخه را از این موضوع می‌توان دریافت که در سال ۱۹۷۷ م سمیناری با عنوان سنایی در شهر کابل افغانستان برگزار شد و پس از مدتی دانشگاه علیگره این کتاب را بدون هیچ تغییری چاپ کرد. چاپخانه صنوبر ایران این کتاب را برای بار سوم در سال ۱۳۶۲ ش چاپ کرد؛ ولی به‌غلط در آن گفته شده بود که این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ ش چاپ شده است. انتشارات طهوری در تهران نقد محقّقی ایرانی بر این کتاب را در کتابشناخت ص ۱۱۵-۱۱۴ در سال ۱۳۶۳ ش با عنوان *مکاتیب سنایی ابوالمجدد بن آدم سنایی* به‌اهتمام و تصحیح و حواشی نذیر احمد چاپ کرد. قسمت آخر این نقد را ما در اینجا نقل می‌کنیم:

«نکته‌ای که ذکر آن ضروری است، اهتمام عالمانه و مباشرت مدققانه استاد نذیر احمد است که نکته نکته، مو به‌مو موارد ابهام را باز می‌شکافد و نکات ادبی را یاد می‌کند. اشخاص و کسان را می‌شناساند و در تعلیقات بس عالمانه خود بسیاری از مشابهات و نظایر مضامین به‌کاربرده شده سنایی را در آثار دیگران معرفی می‌کند. *مکاتیب سنایی* از جهت محتوا و نیز از جهت تصحیح و تحشیه از کارهای برجسته روزگار ما است».

استاد نذیر احمد به‌دانشجویانی که در پی تحقیق و پژوهش و خواستار به‌دست آوردن اسم و رسمی در دنیای علم هستند، توصیه می‌کند که کار خود را با صداقت انجام دهند. روش درست تحقیق همین است و استاد نذیر احمد مطابق همین معیارها کار می‌کرد. پروفسور عابدی درباره عادات و رفتار استاد نذیر احمد می‌گوید:

«استاد علاوه بر خدمات علمی از نظر اخلاقی نیز شخصی با اخلاق، منکسرالمزاج، سادگی‌پسند و مهمان‌نواز بود. همه ما باید از وی درس بگیریم. در خانه وی همیشه و برای همگان باز بود. وی با خنده‌رویی به‌استقبال مهمانان می‌رفت. وی

مسائل زندگی انسانی و آموزشی را به‌خوبی درک می‌کرد و سعی می‌کرد تا مشکلات را رفع نماید. تااکنون صدها دانشجو از محضر وی فیض برده‌اند و ما مفتخریم که وی همیشه و به‌هر طریق ممکن برای راهنمایی ما آماده بود».

شیوه برخورد استاد با دانشجویان با وجود مرتبه بالای علمی و دارا بودن پست و مقام مهم در دانشگاه طوری بود که خاطره و یاد آن همیشه در ذهن دانشجویان زنده خواهد بود. استاد همیشه به‌فکر اطرافیان خود چه دوست و چه دشمن بود. اگر دوستی یا دانشجویی مشکلی داشت یا ناراحت بود، وی نیز ناراحت می‌شد. در این مقاله من به‌طور خلاصه قسمتی از یادداشت‌های وی را نقل می‌کنم:

«شب در خواب دیدم که دکتر حسن عبّاس دچار مشکلی شده است. وی محقّق خوبی است و از دانشگاه تهران مدرک دکترا دریافت نموده است. در مصاحبه دکترای وی بنده نیز حضور داشتم. وی همه سؤال‌ها را به‌خوبی جواب داد. موضوع دکترای وی آزاد بلگرامی: زندگی و شخصیّت است. وی صدها مقاله به‌زبان فارسی و اردو نوشته است؛ ولی تا اکنون شغل خوبی به‌دست نیاورده است و من از این بابت خیلی متأسّفم».

بسیار عجیب است که استاد به‌کسب علم و دوستان خود خیلی بیشتر از خانواده خود عشق می‌ورزید. وی هجده ساعت از بیست و چهار ساعت شبانه‌روز را صرف این علاقه خود می‌کرد. در حقیقت ما مثل قطره‌ای هستیم و استاد مانند اقیانوسی عمیق بود. افق فکری استاد بسیار وسیع بود. در ایران، افغانستان، آسیای میانه، آسیای جنوبی و اروپا و آمریکا از وی به‌نیکی یاد می‌کنند و همه بر این امر معترف‌اند که وی بسیاری از گوشه‌های تاریک علم و فن را با تحقیقات ارزنده خود روشن کرده است.

ابراهیم عادل‌شاه ثانی پیشتاز فرهنگ مشترک

شادروان نذیر احمد[*]

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری**[♦]

حکومت عادل‌شاهیان یکی از پنج حکومتی است که پس از انحلال سلطنت بهمنی پا به‌عرصه وجود گذاشت. یوسف عادل‌شاه مؤسّس این سلسله در سال ۱۴۹۰ م حکومت تشکیل داد و شهر بیجاپور را پایتخت خود انتخاب کرد. این سلسله دویست سال زمام حکومت را در دست داشت. در زمان وی دانشوران و اهلِ فنّ از کشورهای مختلف و مذاهب و زبان‌های گوناگون گرد هم آمدند. ابراهیم عادل‌شاه ثانی ششمین پادشاه این سلسله است. وی ۴۷ سال (۱۵۸۰ تا ۱۶۲۷ م) زمام حکومت را در دست داشت و در زمان وی حکومت عادل‌شاهی از نظر سیاسی استحکام بالایی داشت و در میان دولت‌های دکنی اهمیّت ویژه‌ای یافت. وی معاصر اکبر و جهانگیر شاه بود.

وی در سن ۹ سالگی به‌سلطنت رسید و از همان دوران استعدادهای خدادادی وی ظاهر شد. در زمان وی بیجاپور از نظر علم و فرهنگ هم‌پله آگرا و دهلی بود. در دربارِ وی دانشوران و متخصّصان فنون مختلف گرد هم آمده بودند. این دانشمندان از کشورهای مختلف و مذاهب گوناگون بودند و زبان آنها نیز با هم فرق داشت. سعی و کوشش این دانشمندان باعث شد که بیجاپور به‌عنوان یکی از مراکز مهمّ فرهنگ و تمدّن ظاهر شود. مورّخ مشهور ابراهیم عادل‌شاه به‌همین دربار تعلّق داشت و *تاریخِ فرشته* به‌یاد همین فرمانروا به‌نام *گلشن ابراهیمی* تألیف شده است. ظهوری و ملک قمی

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

از شاعران مشهور فارسی‌زبان به‌همین دربار تعلّق داشتند. غالب درباره ظهوری می‌گوید:

«این لطایف معنوی خاص همین بزرگ بود. به‌نظر من مشتری و عطارد دست به‌دست هم دادند و به‌نام نورالدّین و تخلّص ظهوری به‌عرصه شهود آمدند».

اقبال شعر زیر از ملک قمی را تضمین کرده است:

رفتم که خار از پا کشم محمل نهان شد از نظـر
یک لحظه غافل گشتم و صدساله را هم دور شد

بنا به‌گفته ظهوری در دربارِ عادل‌شاه شش رتن یا شخصیّت مشهور وجود داشتند:

۱. شاهنواز خان شیرازی؛
۲. جملةالملک، ملک قمی ملک الکلام شاعر درباری؛
۳. حضرت شاه خلیل‌الله خطّاط شاهی؛
۴. مولانا فرّخ حسین، مصوّر شاهی؛
۵. ملّا حیدر ذهنی شاعر درباری؛
۶. نورالدّین ظهوری، شاعر و انشاپرداز.

ابراهیم عادل‌شاه خود علاوه بر مهارت کامل در فنون مختلف، با زبان‌های مختلف آشنایی داشت و به‌زبان فارسی می‌نوشت و سخنرانی می‌کرد. به‌گفته *تاریخِ فرشته* وی مثل اهل زبان به‌فارسی سخن می‌گفت. (اسد بیگ قزوینی معتقد است که وی به‌طور کامل نمی‌توانست فارسی صحبت کند؛ ولی فارسی متوجّه می‌شد. می‌گویند که پس از ترجمه کتاب *نورس* به‌فارسی وی آن‌قدر در آن اصلاح کرده که گویا این کتاب تألیف خود وی است).

وی به‌زبان سانسکریت نیز تسلّط داشت. در کتاب *نورس* دقایق علوم هندی به‌وفور یافت می‌شود و فهم آن برای اهلِ علم نیز مشکل است. زبان دکنی زبان مادری وی بود و کتاب *نورس* به‌همین زبان نوشته شده است.

وی در فن موسیقی و نقّاشی نیز مقام والایی داشت. به‌گفته ظهوری وی در مقابل آینه می‌ایستاد و چنان با مهارت تصویر خود را روی کاغذ می‌کشید که ماهران فنّ

انگشت حیرت به‌دندان می‌گزیدند. وی در خطّاطی نیز دستی داشت. ملّا قمی و ظهوری وی را ستوده‌اند. ظهوری در قصیده‌ای می‌گوید:

حبّـذا فـیض تعلّـق معجّـز کلکـش نگـر گر رود صدساله ره پیش نظر باشد همان

امروزه از نقّاشی‌های وی نمونه‌ای در دست نیست؛ ولی نمونه خطّاطی‌های وی موجود است. در موزۀ سالارجنگ شهر حیدرآباد سوره مائده و سوره انعام به‌دستخط وی موجود است که روی آن تاریخ ۱۰۲٤ ق نوشته شده است. این اثر نمونه کاملی از خط نسخ است.

در دربارِ وی علاوه بر شعرای فارسی زبان شعرای دکنی نیز حضور داشتند. ما درباره دو تنَ از این شاعران اطّلاعاتی داریم. یکی عبدل که یک مثنوی به‌نام *ابراهیم نامه* درباره ابراهیم عادل‌شاه و عصر وی نوشته است. این مثنوی از نظر زبان و فرهنگ خیلی مهمّ و مرقّع فرهنگ دکنی قرن شانزدهم و هفدهم است. این کتاب را پروفسور بهگوت دیال وَرْما از دانشگاه پونا معرّفی کرد و در سال ۱۹٦٥ م پروفسور مسعود حسین آن را منتشر کرد.

دوّمین شاعر دکنی دربارِ عادل‌شاه، حسن منجو خلجی است. وی داستانی عاشقانه به‌نام رتن کهان نظم کرد. نسخه مصوّر منحصر به‌فرد آن در موزۀ بریتانیا موجود است و ٤٨٧ صفحه دارد. این کتاب مقدّمه‌ای نیز دارد که در آن درباره امور فرهنگی و علمی عهد عادل‌شاه، جایگاه علمی سلطان و مهارت وی در موسیقی و خطّاطی سخن گفته شده است. وی می‌گوید که سلطان هم‌اکنون به‌تدوین کتاب *نورس* مشغول است. درباره موتی خان تنبوره‌نواز مشهور نیز سخن گفته شده و در همین جا دگلس بیرت که این مخطوطه را معرّفی کرده، وی را موسیقی‌دان قلمداد کرده است.

در مقدّمه این کتاب از دو فیل عادل‌شاه سخن به‌میان آمده است. یکی از این فیل‌ها متعلّق به‌آتش خان بود که در کتاب *نورس* درباره او مطالبی موجود است. فیل دیگر چنچل نام داشت که شهرتش تا دربارِ دهلی رسیده بود. اکبر شاه خواستار این فیل شد و سلطان این فیل را در سال ۱٦۰۳ م به‌دهلی فرستاد. اسد بیگ قزوینی در سفرنامه خود در چند جا از این فیل سخن گفته است.

در مقدّمهٔ کتاب رتن کهان نام بیجاپور بدیاپور آمده ودرباره آنند محلّ (۱۵۸۹ م) نیز خیلی تعریف شده است. در حومه بدیاپور سه قصبه به‌نام‌های نورس‌پور، ابراهیم‌پور و الله‌پور بودند که در این کتاب از آنها نام برده شده است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کتاب رتن کهان از نظر زبان، تاریخ و فرهنگ کتاب مهمّی است که ما را با اوضاع عهد ابراهیم عادل‌شاه آشنا می‌کند. این کتاب هنوز چاپ نشده است.

در عهد ابراهیم عادل‌شاه فنون لطیفه گسترش یافت و در سایه توجّهات وی نقّاشی دکنی به‌عروج خود رسید. نجوم‌العلوم از نخستین نمونه‌های نقّاشی دکنی است که آمیزه‌ای از نقّاشی هندی، ایرانی و ترکی است. در سال ۱۵٦۵ م علی عادل‌شاه عموی ابراهیم عادل‌شاه بیجانگر را فتح کرد و نقّاشان این دیار نیز به‌دربارِ عادل‌شاه روی آوردند. نجوم‌السّما نتیجه مساعی مشترک همه این هنرمندان است. این کتاب حاوی صدها عکس است که نسخه منحصر به‌فرد آن در گنجینه دیلین چیتر بیتی موجود است.

در نتیجه تلاش ابراهیم عادل‌شاه، اهل فن از شهرهای مختلف در بیجاپور گرد هم آمدند. در این گروه هنرمندان هندو، مسلمان، ایرانی، ترکی و مغل موجود بودند. نقّاشی‌های این دوران به‌دلیل اثرات گوناگون خود موردِ توجّه ویژه قرارگرفت، دولت عادل‌شاه با دربارِ مغول نیز در زمینه نقّاشی همکاری کرد. عکس ابراهیم قبل از سال ۱٦۱۹ م به‌دربارِ جهانگیر رسیده بود. این تصویر اثر فرخ بیگ مصوّر مغول بود و جهانگیر با این تصویر مرقّع گلشن خود را زینت بخشید.

تصویر دکنی دیگری نیز در مرقّع گلشن وجود داشت که متعلّق به‌بختر خان کلاونت بود. عهد ابراهیم عادل‌شاه مانند عهد جهانگیر در زمینه نقّاشی اهمیّت زیادی داشت و به‌همین دلیل صدها تصویر این سلطان مشهور زینت‌بخش موزه‌های مختلف دنیا است.

گسترش فنّ نقّاشی در عهد ابراهیم عادل‌شاه موضوع جالبی برای نقّادان این فن است. دکتر موتی چند، کرل کهندل دال، رابرت اسکلتن، دکتر بیل‌گری، دگلس بیرت، زبروسکی، هرمن وغیره از جمله این نقّادان هستند. رساله رابرت اسکلتن به‌نام *Documents in the Study of Painting at Bijapur in the 16th and 17th Centuries* و کتاب روبروسکی به‌نام ***Deccan Paintings*** مهمّ هستند.

دگلس بیرت ۳٤ عدد از نقّاشی‌های رتن کهان را نقل و درباره بعضی از آنها به‌تفصیل گفتگو کرده است. دلیل اهمیّت این نقّاشی‌ها این است که درباره بیجاپوری بودن آنها حرفی نیست.

فرّخ حسین نقّاش دربارِ ابراهیم عادل‌شاه بود؛ ولی تاکنون نقّاشی مستندی از وی به‌دست ما نرسیده است. ربورسکی نقّاشی موجود در موزهٔ لیننگراد و چند نقّاشی دیگر را به‌فرخ حسین منسوب کرده است؛ ولی نتوانسته است شواهدی قطعی در این باره ارائه کند. در سال ۱۹۵٦ م در اسلامک کلچر مقاله‌ای دربارهٔ یکی از نقّاشی‌های منسوب به‌فرّخ حسین ارائه کردم؛ ولی به‌نظر رابرت اسکلتن این نقّاشی جعلی است. وی در سال ۱۹۵٦ م در مقاله‌ای تلاش کرد فرّخ حسین بیجاپوری و فرّخ بیگ جهانگیری را یکی جلوه دهد. من در سال ۱۹٦۱ م در اسلامک کلچر در مقاله‌ای نظریه رابرت اسکلتن را ردّ کردم. پس از آن وی از این نظر برگشت.

در همان زمان تصویری از مرقّع گلشن جهانگیر در موزهٔ نپرستیک یافت شد. این تصویر اثر فرّخ بیگ و نوشته روی آن به‌خطّ خطّاط مشهور مغول محمّد حسین زرّین قلم کشمیری بود.

بالای تصویر:

«الله اکبر، شبیه ابراهیم عادل خان دکنی طرفدار بیجاپور که در علم موسیقی خود را سرآمد اهلِ آن فنّ می‌داند».

زیر تصویر:

«عمل فرخ بیگ فی سنه ۵ جلوس مبارک موافق ۱۰۱۹ هجری بنده کمترین محمّد حسین زرّین قلم جهانگیر شاهی تحریر نمود».

این تصویر را نخستین بار نقّاد چکسلواکیایی، لوبر هائک، مطالعه کرد. وی در کتاب ***Indian Miniature of the Mughal School*** می‌نویسد:

> Portrait of Ibrahim Adil Khan of the Deccan Prince of Bijapur who through his knowledge of music brought fame to the Deccan and enlightment of his people. He condenscnded to show fewer to Farrukh Beg’s work by sitting for him in 1019 A.H. written by Muhammad Husain Zarrin Qalam the slave of Jahangir.

این ترجمه مصداق این ضرب‌المثل فارسی است که می‌گوید من چه می‌سرایم و طنبوره من چه می‌سراید. از این ترجمه اشتباه چنین برمی‌آید که این نقّاشی در دربارِ عادل‌شاه کشیده شده است؛ در حالی که نوشته روی نقّاشی نشان می‌دهد که فرّخ بیگ این تصویر را برای جهانگیر کشیده است. دگلس برت نیز در مقاله خود Paintings of Bijapur نظر مرا تأیید کرده است.

داستان این نقّاشی به‌همین جا ختم نمی‌شود. من دو مقاله در ردّ نظریه لوهر هائک نوشتم و توضیح دادم که نوشته روی نقّاشی می‌تواند بهترین استناد برای ما باشد.
مدّتی بعد زبروسکی در مقاله Transformations in the 17th Century Deccan Paintings at Bijapur, 1981 و سپس در کتاب دکنی پینتینگ (۱۹۸۳ م) در این باره ابهاماتی وارد کرد. کرل کهندو والا نظریه مرا به‌این صورت تأیید کرد:

«اختلاف شدیدی در این مورد وجود دارد ولی بهترین نظریه این است که نقّاش مغول فرخ بیگ مدّت زمانی (۱۶۰۰ تا ۱۶۱۰ م) در دکن مشغولِ کار بود و پروفسور نذیر احمد به‌صورت معقولی ثابت نموده است که تأییدِ این نظریه ممکن نیست و بنده (کرل کهندل والا) در تأیید نظر استاد مقاله‌ای نوشته‌ام که در مجلّه گنگولی چاپ شده است. نکته قابل ذکر این است که نقّاشی موجود در موزهٔ پراگ که ابراهیم عادل‌شاه را در حال نواختن طنبوره نشان می‌دهد، بدون هیچ شک و تردیدی توسّط فرّخ بیگ در سال ۱۶۱۰ م در آگره برای جهانگیر نقّاشی شده است و استناد پروفسور نذیر احمد به‌نوشته روی عکس قابلِ تردید نیست و هیچ توجیهی نمی‌تواند آن را تغییر دهد».

این‌گونه مقالات، پژوهشگران را به‌بررسی بیشتر این نقّاشی واداشت. آنها این عکس را در آزمایشگاه از نظر مواد سازنده تجزیه و تحلیل کردند و به‌وسیله اشعه ایکس تلاش کردند اصلیت آن را دریابند. هراکریزکوا براساس این شواهد در سال ۱۹۸۷ م در مقاله خود مطالب جدیدی ارائه کرد:

«در این مقاله اوّل اختلاف نظر محقّقان در مورد این نقّاشی بیان شده و سپس از ویژگی‌های اجمالی نقّاشی سخن به‌میان آمده است. وی این نظر مارک زبروکسی را ردّ نموده است که می‌گوید این عکس فرّخ بیگ نیست، بلکه عکس فرخ

حسین است. وی با استناد به‌تصویری که به‌وسیله اشعه ایکس به‌دست آمده ثابت می‌کند که این نقّاشی دو بار کشیده شده است یعنی اصل نقّاشی ابراهیم عادل‌شاه در بیجاپور کشیده شده است؛ ولی وقتی به‌دست جهانگیر رسید وی جاهای خالی آن را با تصاویر و کتیبه‌های دیگر پُرکرد و بالاخره این نقّاشی به‌قابی چسبانده شد که هم اندازه مرقع گلشن بود. در نتیجه این تصویر اصل است و کپی تصویر دیگری نیست و نقّاش این اثر هم فرّخ بیگ است نه فرّخ حسین».

درباره کمتر تصویری مانند تصویر پراگ بحث و تجزیه و تحلیل شده است و از همین جا می‌توان دریافت که عهد ابراهیم عادل‌شاه در تاریخ نقّاشی اهمیّت ویژه‌ای دارد و در گسترش و ترقّی نقّاشی دکنی، نقّاشان هندی، ایرانی، تیموری، دکنی و اروپایی سهم برابری داشتند. یعنی فرهنگ‌های مختلف در گسترش این فنّ نقشی اساسی بر عهده داشته‌اند.

شهر گوا جزئی از حکومت عادل‌شاهیان بود. بعد از فتح وِجَی‌نَگر هنرمندان هندو نیز به‌دربارِ عادل‌شاهیان روی آوردند و به‌همین دلیل نه تنها نقّاشی، بلکه فنون دیگر نیز نماینده فرهنگ مشترک این منطقه محسوب می‌شود. همچنین در بعضی از بخش‌های نقّاشی، هندوان نقش مهم‌تری نسبت به‌مسلمانان بازی کرده‌اند.

این نظریه کرل کهند والا درست است که هندوان در تصویرکشی راگ مالا که در عهد ابراهیم عادل‌شاه به‌شکل مخصوصی درآمده بود، سهم بیشتری داشتند. با وجودی که نقّاشان ایرانی و ترکی نیز در دربار حضور داشتند، این کار به‌نقّاشان هندو سپرده شد. شاید نقّاشی راگ و راگنی برای نقّاشان هندو آسان‌تر بود. طرز مشترک این تصاویر دال بر این مطلب است که این تصاویر متعلّق به‌نقّاشان هندو است که طرز نقّاشی وِجَی‌نَگر را با طرز ایرانی و ترکی درهم آمیخته‌اند.

در عهدِ ابراهیم عادل‌شاه خطّاطی نیز مانند دیگر فنون گسترش یافت. بیشتر خوشنویسان این زمان در خطّ نسخ و ثلث در حدّ کمال بودند و بیشتر نمونه‌های مرقّع عادل‌شاه که در زمان محمّد عادل‌شاه ترتیب داده شده است و تنها نسخه آن در موزهٔ سالارجنگ شهر حیدرآباد هند قرار دارد، به‌خطِّ نسخ و ثلث است. البتّه بعضی از خوشنویسان در زمینه خطِّ نستعلیق نیز کار کرده‌اند. شاه خلیل‌الله باخرزی نمونه‌ای از

این خوشنویسان است. وی در سال ۱۰۲۷ م کتاب *نورس* را به‌خطِّ نستعلیق کتابت و لقب پادشاه سخن را از سلطان دریافت کرد. هفت صفحه از این نسخه خطّی در مجلّه *نذر ذاکر* منتشر شده است. علاوه بر نمونه خطِّ ابراهیم عادل‌شاه نمونه‌های خطِّ خوشنویسان زیر نیز در دسترس است:

۱. عبداللّطیف مصطفی: اثر وی به‌نام *لورس* در سال ۱۰۳۲ ق/۱۶۲۳ م در کتابخانهٔ شاهی داخل شد. نمونه‌های خطّاطی متعلّق به‌سال‌های ۱۰۲۴ تا ۱۰۳۳ ق (۱۶۱۵ تا ۱۶۲۳ م) در مرقّع عادل‌شاهی موجود است.
۲. عبدالرشید: مکتوبه وی به‌نام *نورس* در سال ۱۰۳۶ ق/۱۶۲۷ م در کتابخانهٔ شاهی داخل شد. نمونه‌های خطّاطی وی در مرقّع عادل‌شاهی نیز موجود است.
۳. عبدالحلیم فرزند عبداللّطیف: *نورس* مکتوبه وی در ملکیت پروفسور حسین علی خان مرحوم است. نمونه‌های خطِّ وی در مرقّع عادل‌شاهی نیز وجود دارد.
۴. نمونه خطِّ یوسف ابراهیم شاهی در مرقّع عادل‌شاهی موجود است.
۵. نسخه کتابت‌شده *نورس* را سلیمان خطّاط در زمانِ حیات سلطان مرتّب کرد. این نسخه در موزهٔ سالارجنگ شهر حیدرآباد موجود است.
٦. باقر کاشی یکی از خوشنویسان بزرگ آن زمان بود. ممکن است دیوانش را خود وی کتابت کرده باشد.

در زمان ابراهیم عادل‌شاه فنِّ معماری نیز در کمال عروج خود بود. در زمان وی در بیجاپور و شهرهای دیگر بناهای متعدّدی ساخته شد. چند نمونه از این آثار عبارت‌اند از:

سپت کهن، حیدریه مسجد، ملکه جهان مسجد، کالی مسجد، ابراهیم روضه و بناهای متعلّق به‌آن، ملک صندل مسجد، آنند محل، اندا مسجد، عمارتِ نَورَسپور، مهتر محل، حرم شیخ حامد قادری، حرم شیخ لطیف قادری و بخاری مسجد.

مساجد و حرم در بناهای این دوره به‌کثرت به‌چشم می‌خورند. معماری این دوره چند ویژگی خاص دارد:

۱. سنگ‌های به‌کار رفته در این بناها با ظرافت خاصّی تراشیده شده‌اند.
۲. در بعضی از بناها زنجیرهایی از سنگ تراشیده شده است که به‌گچ‌بری بالای دیوار و زیر سقف یا قرنیس وصل است که با جریان باد صدای آهنگینی از آن شنیده

می‌شود. مسجد ملکه جهان به‌همین دلیل زنجیری مسجد نامیده می‌شود. کالی مسجد نیز دارای این ویژگی است.

۳. در بیشتر بناها، میوه‌ها، گل‌ها، برگ‌ها و به‌ویژه گل کنول را طوری از سنگ تراشیده‌اند که به‌نظر می‌رسد این چیزها به‌سنگ تبدیل شده‌اند.

ساختمان‌ها و بناهای عهد ابراهیم عادل‌شاه از نظر فنّی و زیبایی‌شناسی با بناهای مشهور شمال هند برابری می‌کنند. اهل فن در این باره چنین اظهار می‌کنند:

«طرز مخصوصی که در بنای مسجد ملکه جهان و کالی مسجد به‌کار رفته در عمارت ابراهیم روضه از نظر هماهنگی و تناسب طراحی، تزئینات وغیره به‌نقطه عروج خود رسیده است. هنری که در این بناها به‌بهترین وجه به‌کار برده شده است، به‌زیبایی آنها چنان جلوه‌ای می‌بخشد که آنها هم پلّه تاج محل آگرا به‌نظر می‌آیند. اگر معماران ابراهیم روضه از موقعیت جغرافیایی تاج محل برخوردار بودند، حتماً اثر بهتری می‌توانستند عرضه نمایند. این بناها از نظر بعضی ویژگی‌ها بی‌نظیر هستند و این ویژگی‌ها از نظر فن معماری از اهمیّت بالایی برخوردارند»[1].

عهدِ ابراهیم عادل‌شاه نماینده فرهنگ مشترک آن زمان است. در بناهایی که سلاطین قبلی این سلسله احداث کرده‌اند، ویژگی‌های معماری مشرق وسطی به‌چشم می‌خورد؛ ولی در مسجد جامع علی عادل‌شاه اوّل (م: ۱۵۸۰ م) که دو سال قبل از تاجگذاری ابراهیم عادل‌شاه بنا شده است، اثرات معماری ایرانی به‌وضوح مشاهده می‌شود. در بناهای عهد ابراهیم عادل‌شاه تغییرات عمده‌ای به‌چشم می‌خورد. بناهای بیجاپوری از نظر شکل جدید سنگ‌تراشی با دیگر بناها تفاوت دارد.

ابراهیم عادل‌شاه عاشق فنِّ موسیقی بود و کتاب نورس وی دال بر علاقه زیاد وی به‌این فنّ است. کتاب نورس مجموعه اشعار اوست که براساس راگ و راگنی هندی سروده شده است. وی صدها موسیقی‌دان را در شهر تازه احداث شده نورسپور گرد هم آورده بود. می‌گویند نهصد موسیقی‌دان همیشه در دربارِ وی حاضر بودند. وی قدردان بزرگان این فنّ بود و در دربارِ خود مقام شایسته‌ای به‌آنها عنایت کرد. بختر خان

---

۱. تیلر، فرگوسن.

کلاونت از جمله این موسیقی‌دانان است که سلطان، برادرزاده خود را به‌عقد وی درآورد و وی را به‌عنوان نماینده خود به‌دربارِ جهانگیر در دهلی فرستاد. در *توزک جهانگیری* چنین آمده است:

«در زمان اقامت جهانگیر (۱۶۱۴–۱۰۲۳ م) در اجمیر، بختر خان کلاونت در لباس درویشان به‌خدمت وی رسید. وی از افراد مخصوص عادل خان بود و وی دختر برادر خود را به‌عقد وی درآورده بود و او را خلیفه خود در خوانندگی قرار داده بود. من او را نزد خود فراخواندم و از او سؤالاتی نمودم و او را دلداری دادم. در همان جلسه اوّل من ده هزار نقد و پنجاه عدد انواع لباس و تسبیحی از جواهرات به‌او عنایت کردم و او را مهمان آصف خان نمودم تا وی در مورد او پرس و جو نماید که آیا وی بدون اجازه عادل خان به‌اینجا آمده یا عادل خان وی را در این لباس فرستاده است به‌نظر من با توجّه به‌رابطه صمیمی بختر خان با عادل‌شاه وی بدون اجازه شاه به‌اینجا نیامده است. نامه میر جمال‌الدّین حسین که این روزها به‌عنوان سفیر من در بیجاپور به‌سر می‌برد، نظر مرا تأیید می‌کند. وی در نامه خود به‌نقل از عادل خان نوشته است که عنایاتی که از طرف حضرتعالی به‌بختر خان شده است، در حقیقت عنایت به‌شخص من است. بعد از این نامه من عنایات خود نسبت به‌بختر خان را افزایش دادم و تا وقتی که وی اینجا بود من هر روز به‌انواع و اقسام مهربانی‌ها وی را سرافراز می‌نمودم و شب‌ها وی را به‌خدمت خود طلب می‌کردم و او برای من دهرپت می‌خواند که تخلیق عادل خان بود و وی خود موجد این روش‌ها می‌باشد و آن را *نورس* نامیده است».

بختر خان پس از چهار ماه از دربار جهانگیر رخصت یافت. وی در سال ۱۶۱۷ م برای بار دوّم همراه سید کبیر به‌دربارِ جهانگیر آمد. وی در زمانِ محمّد عادل (م: ۱۶۵۶ م) فرزند ابراهیم نیز مورد احترام بود و به‌عنوان سفیر عادل‌شاه به‌آنجا رفت و آمد داشت. علی عادل‌شاه ثانی فرزند محمّد در محاصره بیدر همین بختر را برای صلح فرستاده بود. اهمیّت بختر را می‌توان از تصویر وی در مرقّع گلشن جهانگیر دریافت. مقاله بنده در این زمینه در مجلّه *اندو ایرانیکا*، ج ۳۰، ۱۹۷۷ م چاپ شده است.

ابراهیم یکی از نوازندگان موفّق سه‌تار بود. سه‌تار مخصوص وی موتی خان نام داشت و نام آن در ادبیات آن زمان آمده است و ابراهیم در کتاب *نورس* خود به‌تعریف آن پرداخته است. ظهوری و ملک قمی ۱۲۸ رباعی در مدح آن سروده‌اند. سنجر کاشی نیز در یک قصیده به‌مدح آن پرداخته است. سیالکوتی مَل وارسته در *مصطلحات‌الشّعرا* نام موتی خان را جداگانه آورده است. در تصویری که از ابراهیم عادل‌شاه در موزهٔ پراگ موجود است، وی سازی در دست دارد که ممکن است همان موتی خان مشهور باشد. استعداد موسیقیایی ابراهیم عادل‌شاه را می‌توان از موارد زیر دریافت:

۱) وی در موسیقی هندی روش جدیدی ابداع کرد. دهرپت چهار جزء دارد: استهایی، انترا، سنچاری و ابهوگ. ولی در سرودهای ابراهیم از سنچاری استفاده نشده است. به‌دلیل همین ابداع این دهرپت موردِ پسند جهانگیر بود و بختر خان کلاونت سرودهای *نورس* را برای وی می‌خواند. در تاریخ موسیقی سرودی با این طرز سروده نشده است.

۲) سلطان خود ۵۹ سرود در ۱۷ راگ سروده است. نام این راگ‌ها چنین است:

راگ	تعداد	راگ	تعداد
۱. راگ بهوپالی نورس	۲	۲. رامکری	۲
۳. بهیرو	٦	٤. مجیز	۲
۵. مارو	۲	۶. اساوری	۲
۷. دیسی		۸. پوریا	۱
۹. براری	۱	۱۰. تودی	۴
۱۱. ملار	۵	۱۲. گوری	۲
۱۳. کلیان	۴	۱۴. دهناسری	۲
۱۵. کنترا	۱۹	۱۶. کیدارا	۴
۱۷. نوروز	۱	کلّ	۵۹

علاوه بر این ۲۶ دوهری نیز هستند. اصالت اینها مسلّم است. چهار نسخه کامل که خوشنویسان دربارِ ابراهیم عادل‌شاه کتابت کرده‌اند و یک نسخه ناقص آن هنوز موجود است. از موسیقی‌دانان بزرگ حتّی یک سرود نیز در دسترس ما نیست. هیچ شعری از بزرگانی چون تان سین به‌جا نمانده است؛ در حالی که وی یکی از شاعران

بزرگ هندی بود. نام وی در کتاب یکی از معاصران به‌نام عبدالرّحمن ختمی لاهوری از گوالیار آمده است.

۳) تصویرکشی لفظی راگ‌ها یا به‌تصویر کشیدن اصل راگ‌ها راگ‌مالا نام دارد و مبین این امر است که هر راگ با یکی از خدایان (دیوی یا دیوتا) وابسته است. توجّه به‌این دیوی یا دیوتا در حین نواختن ساز تأثیر آن را افزایش می‌دهد. تاریخ این نوع تصویرکشی خیلی قدیمی نیست. ابراهیم عادل‌شاه حدّاقل پنج راگ زیر را تصویرکشی لفظی کرده که سهم بزرگی در غنی‌سازی تاریخ موسیقی بر عهده داشته است:

راگ بهیرو، راگ اساوری، راگ رامکری، راگ کنتر و راگ کیداری. من فقط ترجمه اینها را ذکر می‌کنم:

۱. راگ بهیرو: مثل کافور سفید است. روی پیشانی وی تلک مثل ماه می‌درخشد. او سه چشم دارد. روی سر وی تاج جتاون است که رود گنگ از آن خارج می‌شود. در یک دست وی سر یک مرد و در دست دیگر ترشول است. گاونر مَرکَب اوست. خاکستر سفید بر بدن خود مالیده است. پوست کمرش از پوست شیر و فیل است و ماری به‌گردن خود پیچیده است. در دوردست‌ها زنی مردنگ می‌نوازد. ابراهیم می‌گوید این عوامل نشان‌دهنده بهترین راگ بهیرو است.

۲. راگ اساوری: اساوری زنی زیبا به‌رنگ چنبیلی است. وی ساری سرخ رنگ و چولی آبی رنگی به‌تن دارد و زیورآلاتی نیز دربردارد. خنده حسن او را دوبالا می‌کند. او لباسش را تنگ می‌کند. می‌خواهد دوست خود را بگیرد و با نگاه مستش به‌او می‌نگرد.

۳. راگ رامکری: دل وی لبریز از احساسات است. با عشوه و ناز راه می‌رود و دیگران را مدهوش می‌کند. در جمع دوستان خود می‌خندد و بازی می‌کند و با دوست خود عیاری می‌کند. وی لباس سرخ رنگ به‌تن کرده که روی آن جواهرات دوخته شده است. ای ابراهیم راگ رامکری موهای مشکی و خوشبوی خود را بافته است.

۴. راگ کنترا: کرناتی یک زن زیبا و سفید رنگ است. ساری وی آبی و دامن آن زرد است. دستانش نرم و چشم‌هایش مثل گل دلکش هستند. بلبل نغمه‌سرایی می‌کند.

ابراهیم فراق زده را تسلّی می‌دهد که دوست تو خواهد آمد و رنج و زحمت تو به‌پایان خواهد رسید.

۵. راگ کیداری: کیداری دوشیزه‌ای نوعمر و زیباست. صورتش را بر دستانش قرار داده است. نازک و دلکش است. موهایش فر و رنگ صورتش سفید است و لباس سفیدی به‌تن کرده است. او نشسته و بر بدن خود پودر صندل می‌مالد. او مثل برگ گل نیلوفر آبی نرم و مثل ماه روشن و درخشان است. ابراهیم می‌گوید وی با ناخن خود روی زمین نقّاشی می‌کند.

کتاب *نورس* از نظر زبان و تنوع مطالب اثر مهمّی است. مطالب این کتاب به‌طور مستقیم با فرهنگ هندی و مذهب هندو ارتباط عمیقی دارد و مأخذ واژه‌ها، جملات و اصطلاحات نیز فرهنگ هندی است و به‌همین سبب برای استفاده از این کتاب علاوه بر مهارت در موسیقی آشنایی با علوم هندی نیز ضروری است. این کتاب به‌زبان دکنی نوشته شده است؛ ولی اثرات زبان سانسکریت، فارسی، مراتهی، تلگو، کنتر، برج بهاشا وغیره نیز در آن مشاهده می‌شود. ذخیره الفاظ و بندش از ویژگی‌های مهم کتاب است.

با مطالعه سرودهای کتاب *نورس* درمی‌یابیم که فرهنگ هندو اثر زیادی روی این کتاب گذاشته است. ولی با وجود این ابراهیم عادل‌شاه عقیده خاصّی به‌حضرت رسول اکرم(ص) و خواجه بنده‌نواز گیسودراز داشت و دهره‌های آغازین نسخه سلیمان در نعت حضرت است و نخستین سرود کتاب *نورس* در مدح رسول خدا(ص) و گیسودراز است. وی سرودهایی در مدح سید محمّد دارد. اشعاری که در مدح سید محمّد هستند، از نظر زبانی ساده و عام فهمّ و نمونه زبان دکنی آن زمان هستند.

در زمان ابراهیم عادل‌شاه در بیجاپور فرهنگ مشترکی در حال رشد و شکوفایی بود که اثرات فردی و اجتماعی آن محسوس بود. در شکوفایی این فرهنگ مشترک افراد هندو، مسلمان، ایرانی، ترکی، هندی، مراتهی، کنتر و تلنگی وغیره همه شریک بودند. ابراهیم عادل‌شاه فردی مدیر و مدبّر بود و کارهای حکومتی را به‌هندوان و مسلمانان هر دو سپرد، همچنین کارهای دیوانی را به‌عهده برهمنان گذاشت. کار سفارت را نیز همان‌ها انجام می‌دادند. انتو پندت که هدایایی را برای اکبر برده بود، در دربارِ جهانگیر نیز موجود بود و همراه خان جهان در سال ۱۰۱۸ ق/۱۶۰۹ م به‌دکن بازگشت. سلطان

ابراهیم عادل‌شاه به‌زبان و فرهنگ هندوان علاقه داشت، وی به‌زبان ملّی کشور نیز توجّه ویژه‌ای نمود و زبان سانسکریت را کامل آموخت، هم‌زیستی مذهبی را رواج داد و در نتیجه عهدِ وی عهد انقلاب فرهنگی شناخته شد. از نظر سیاسی حکومت وی مستحکم بود؛ نه در درون کشور بحران بود و نه فشاری از طرف کشورهای خارجی وجود داشت. دوران وی در تاریخ هند و به‌ویژه در تاریخ دکن دوران درخشانی است. گستره فرهنگ مشترک این عهد را از موارد زیر می‌توان دریافت:

۱- توجّهات ویژه سلطان باعث ترقّی زبان دکنی شد و وی خود به‌این زبان کتاب نوشت و بسیاری از شاعران و ادیبان در این زبان آثاری از خود به‌یادگار گذاشتند.

۲- در زمان وی ساکنان دکن و افراد خارجی همه در امور سیاسی کشور دخیل بودند و هندوان و مسلمانان دکنی به‌مناصب مهمّی دست یافتند و البتّه این امر باعث از بین رفتن اثر ایرانی‌ها و دیگر عناصر خارجی نشد؛ ولی اثر آنها کمرنگ شد.

۳- کتاب *نورس* وی دال بر علاقه وی به‌فرهنگِ هندی است. این کتاب درباره موسیقی هندی است و سبک و مطالب آن نیز هندی است و براساس فرهنگِ هندی نوشته شده است. از پادشاهانِ معاصرِ وی کسی نتوانست چنین اثر مهمّی را پدید آورد؛ حتّی اکبر و جهانگیر نیز که در هنددوستی شهره بودند، نتوانستند مانند ابراهیم عادل‌شاه چنین کاری را انجام دهند.

۴- در زمان وی معماری و نقّاشی نیز در بیجاپور گسترش پیدا کرد و در هر دو این فنون عناصر فرهنگِ مشترک به‌وضوح به‌چشم می‌خورند و از این نظر دکن بر هند شمالی برتری دارد.

۵- در این عهد موسیقی هندی خیلی پیشرفت کرد و خود سلطان نقش مهمّی در این زمینه بر عهده داشت. تجربیات جدیدی درباره موسیقی هندی صورت گرفت و به‌ویژه تلاش کرد که بین راگ دهرپت و خیال هماهنگی به‌وجود آید؛ ولی این روایت خیلی رواج نیافت و این موضوع تحقیق عمیقی می‌طلبد. ابراهیم عادل‌شاه دو راگ ایرانی مجیز و نوروز را به‌مجموعه راگ‌ها اضافه کرد.

۶- به‌دلیل توجّه ویژه سلطان، بیجاپور به‌مرکز بزرگ صوفی‌ها تبدیل شد. چشتیه، قادریه و شطاریه، هر سه سلسله صوفی‌ها، در این شهر گرد هم آمدند و این

صوفیان برادری و دوستی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را در بین مردم گسترش دادند. صوفیان ارتباط بیشتری با مردم داشتند و با استفاده از زبان‌های محلّی به‌وعظ می‌پرداختند و ارشادات خود را به‌همین زبان ضبط می‌کردند. ابراهیم عادل‌شاه ارادتِ خاصّی به‌صوفیان داشت. وی به‌زیارتِ خانقاه سید حسینی گیسودراز می‌رفت. وی شخصی مذهبی بود؛ ولی تنگ نظر و متعصّب نبود و با پیروانِ مذاهبِ دیگر رفتارِ خوبی داشت. ابراهیم عادل‌شاه با افراد کشورهای دیگر نیز به‌خوبی رفتار می‌کرد. سیاحی فرانسوی در سال ۱۶۰۴ م درباره او چنین نوشته است:

«ابراهیم عادل‌شاه فرمانروایی صلح‌پسند و هر دلعزیز، از ظلم و ستم به‌دور و دلسوز خارجیان بود».

رفتار خوب وی با مسیحیان را می‌توان از گفته فرگوسن دریافت. وی در کتاب خود ***Architecture at Bijapur*** می‌نویسد که سلطان نه فقط به‌پرتغالی‌ها اجازه ساخت عبادتگاه داد، بلکه اجازه تبلیغ مسیحیت را نیز به‌آنها داد. فرگوسن می‌نویسد:

«این مراکز تبلیغی و عبادتگاه‌ها در زمانی که وی به‌تألیف کتاب (۱۸۶۶ م) مشغول بود، در جاهای مختلف شهر وجود داشتند. مثلاً در ۲۰ مایلی جنوب شرق گلبرگه در چیتپور، در ۷۰ مایلی جنوب شرق بیجاپور در مدگل، روستایی در میان رایجور و مدگل، همه این مراکز تبلیغ تا سال ۱۸۶۶ به‌همین صورت بودند. به‌فرمان ابراهیم عادل‌شاه و فرزند وی محمّد عادل‌شاه به‌آنها اراضی داده بودند و آنها حق داشتند مقداری از محصولات کشاورزی را دریافت کنند».

درباره رفتار عادلانه وی با هندوان شواهد تاریخی معتبری وجود دارد. در شهر نلدرگ یکی از سلاطین عادل‌شاهی از عبادت در یک معبد جلوگیری به‌عمل آورد. در سال ۱۰۲۳ ق عادل‌شاه طی فرمانی عبادت در کهندی راو ملاری را بلامانع اعلان کرد و مراسمی که آنجا برگزار می‌شد، به‌حکم وی باشکوه‌تر از قبل برگزار شد. این فرمانِ مکتوب عادل‌شاه مورّخه ۱۰ شعبان ۱۰۲۳ ق/۷ نوامبر ۱۶۱۴ م در خانواده دیس مک در شهر شولاپور موجود است. همین فرمانروا در سال ۱۰۲۸ ق/۱۶۱۸ م در اطراف شهر پونا برای معبد چنچوار اراضی وسیعی را وقف کرد. تفصیل آن در کتاب Bharata Itehas Shamsadhaka Mandal جلد دوم نوشته شده است.

اینها نمونه‌ای از خروار است و با تحقیق می‌توان مدارک بیشتری درباره فرامین وی در مورد عبادتگاه‌های مذاهب دیگر به‌دست آورد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در عهد ابراهیم عادل‌شاه در بیجاپور فضایی به‌وجود آمد که باعث ظهور فرهنگِ مشترکی شد. ابراهیم عادل‌شاه در ترقّی و گسترش این فرهنگ نقشِ مهمّی بر عهده داشت. سهمِ اقوام و ملل مختلف نیز در این ضمن اساسی است. اقوام ایرانی، ترکی، دکنی، مراتهی، کنتر، تلگو وغیره همه در این نهضت شریک بودند.

شهر بیجاپور را از نظر زبانی می‌توان به‌دو قسمت تقسیم کرد. قسمت شمال غربی تحت تأثیر زبان مراتهی بود و قسمت جنوب شرقی زیر اثر زبان کنتر و در قسمت شرقی نیز زبان تیلگو رواج داشت. زبان دکنی زبانی مشترک است که عناصر شمال و جنوب هند در آن قرار دارند. سواحل غربی تحتِ نفوذ پرتغالی‌ها بود. گلبرگه و بیدر که در زمان بهمنی‌ها مرکز سیاسی و فرهنگی بودند، اکنون جزء بیجاپور بودند. قسمت جنوبی زمانی جزء حکومت مستحکم وِجَی‌نَگر بود که قلعه فرهنگ به‌شمار می‌رفت. در مجموع می‌توان گفت که این منطقه به‌دلیل موقعیت جغرافیایی خود توانست فرهنگی مشترک را به‌وجود آورد.

مولانازاده بدیعی سمرقندی

شادروان نذیر احمد[*]

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری**[♦]

ورود شعرای ایرانی به‌دکن همزمان با تأسیس سلطنت بهمنی (۷۴۸ ق) آغاز شد. پادشاهان این سلسله حدود ۱۵۰ سال[۱] در دکن حکومت کردند؛ ولی آثار ادبی اندکی از این دوران باقی مانده است. پس از حکومت بهمنیه نظام‌شاهیان روی کار آمدند؛ ولی آثارِ ادبی این دوره نیز در گذر زمان از بین رفته است. من درباره یکی از شعرای عهد برهان نظام اوّل (وفات: ۹۹۱ ق)، دوّمین پادشاه این سلسله، اطّلاعاتی به‌دست آورده‌ام که در این مقاله خدمت خوانندگان عرضه می‌کنم.

برهان نظام‌شاه اوّل فرزند مؤسّس حکومت نظام‌شاهیه احمدنگر، احمد نظام‌شاه بحری (وفات: ۹۱۱ یا ۹۱۴ ق) بود. وی بنا به‌نقل طباطبایی در سال ۹۱۱ ق در سن هفت سالگی[۲] و بنا به‌روایت *تاریخِ فرشته* در سال ۹۱۴ ق به‌حکومت رسید و پس از دوره طولانی حکومت در سال ۹۶۱ ق درگذشت. مؤلّف *تاریخِ فرشته* و طباطبایی هر دو از عبارت «زوالِ خسروان» تاریخ وفات وی را استخراج کرده‌اند.

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. اگرچه آخرین پادشاه تشریفاتی این سلسله، شاه کلیم‌الله بهمنی، در سال ۹۳۴ ق فوت کرد امّا در حقیقت زوال این سلسله از زمان محمّد شاه بهمنی آغاز شده بود و والیان نواحی مختلف حکومت‌های خودمختار تأسیس کرده بودند.

۲. *برهان مآثر*، ص ۲۲۶.

از وقایع مهمِ عهد برهان نظام‌شاه که به‌موضوع مقاله ما مرتبط است، آمدن شاه‌طاهر (۹۲۸ ق)[1] به‌شهرِ احمدنگر است. در سال ۹۴۴ ق تحتِ تأثیر تعالیم مذهبی وی، تشیع به‌عنوان مذهب رسمی احمدنگر انتخاب شد و در نتیجه نظام‌شاهیان با حکومت صفویه روابط سیاسی برقرار کردند؛ ولی روابطشان با حکومت‌های محلّی عمادشاهیان در بیدر، عادل‌شاهیان در بیجاپور و حکومت گجرات تیره شد و این حکومت‌ها تا مدّت‌ها در حال جنگ با یکدیگر بودند. برهان‌شاه به‌دلیل مناقشاتِ خود با سلطان ابراهیم عادل‌شاه با راجه رام راج[2] از والیان بیجانگر صلح کرد و در سال ۹۵۹ ق به‌کمک رام راج بخش‌هایی از حکومت ابراهیم عادل‌شاه را به‌تصرّف خود درآورد.

مولانازاده سمرقندی ظاهراً از شاعران دربارِ برهان‌شاه است. من سه قصیده و چند غزل وی را در ضمیمه *خلاصة‌الاشعار* *تقی کاشی* نسخه بانکی‌پور پیدا کردم. درباره زندگی این شاعرِ اطّلاعات زیادی در دست نداریم. مؤلّف تذکره *شمعِ انجمن* به‌این مقدار بسنده کرده است که بدیعی از وطن خود به‌دکن مهاجرت کرد و در بلده جنیر زندگی موفّقی را از سرگرفت. این منطقه تحت حکومت نظام‌شاهی قرار داشت و بدیعی به‌طور حتم به‌دربار نظام‌شاهیان وابسته بوده است. اشعار بدیعی نیز بر این نکته تأکید دارد. هر سه قصیده بدیعی در مدح برهان نظام‌شاه است؛ برای نمونه:

شهنشهی کـه ز یمـن نسـیم معـدلتش — به گل نمـی‌رسـد از خـار در چمـن آزار
مـدار ملـک و بقـاء ملـوک شـاه نظـام — هــو الــذی جعــل الله عــالم‌المقــدار
نظام ملـک و ملـل بـانی مبـانی شـرع — سپهر فضل و هنر بحر علم و کوه وقـار
بــرای تقویــت دیــن احمــد مرســل — قوی است بازوی او همچو حیـدر کـرّار
(ورق ۳۵۴)

صحن گلشن اگر از ساحت خلد است مثال — خلـد از بزمگـه شـاه‌جهـان اسـت مثـل
خسـرو تـاج ده و بـاج سـتان شـاه نظـام — آن که دارد نسق و نظـم ازو دیـن و دول
(ورق ۳۵۴)

---

۱. *تاریخِ فرشته* ۱۰٤/۲.
۲. همان، ۳۲/۲.

من این حال اگر عرضه دارم عجب نیست ‌ ‌ ‌ به‌نزد شه عادل دادگستر
نظام جهان شیخ برهان که او را ‌ ‌ ‌ بود بحر اخضر به‌سر چرخ اخضر
(ورق ۳۵۵)

در سلسله نظام‌شاهی دو پادشاه به‌نام برهان‌شاه مشهور شدند. یکی فرزند مؤسّس این سلسله و دیگری نوه وی که در سال ۹۹۹ ق به‌حکومت رسید؛ ولی بدیعی به‌دربارِ برهان نظام‌شاه اوّل تعلّق داشت. برای اثبات این امر چند دلیل وجود دارد:

بدیعی در یکی از قصاید خود نقل می‌کند که پادشاه قصد فتح رایجور و مدگل را دارد:

زود باشد که سپاه تو به‌مفتاح ظفر ‌ ‌ ‌ حصن را جور گشایند و حصار مدگل

رایجور و مدگل از مناطق تحت تصرّف عادل‌شاهیان بود و در سال ۹۵۹ ق راجا رام راج والی بیجانگر به‌تشویق و کمک برهان نظام‌شاه اوّل این قلعه‌ها را فتح کرد. مؤلّف *تاریخِ فرشته* چنین می‌نویسد:

«پس در سنه تسع و خمسین و تسع مائه رام راج با سپاه بسیار متوجّه رایجور گشت و برهان نظام‌شاه بحری نیز با خیل و حشم از میان ولایت ابراهیم عادل‌شاه گذشته با رای بیجانگر ملاقات نمود و قرار داد که قلعه رایجور و مدگل گرفته شولاپور را خود متصرّف گردد. پس هر دو پادشاه نخست قلعه رایجور را محاصره کرده و بعد از مدّتی مفتوح ساختند و بعد از آنکه اهالی حصار مدگل این خبر را شنیده کلید آن را نیز نزد رام راج فرستادند. او قلعه‌ها را به‌مردم معتبر سپرده، برادر کوچک خود را با لشکرگران به‌همراه نظام‌شاه بحری روانه کرد تا قلعه شولاپور را مسخر ساخته، به‌وی سپارند. آنگاه رام راج به‌دارالملک خود رفت. برهان نظام‌شاه بحری به‌معاونت بیجانگر کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره نمود و به‌ضربِ توپ قیامت آشوب برج و باره‌اش درهم شکسته و مسخر گردانیده و به‌معتمدی سپرده به‌احمدنَگر شتافت و پس از وفات نظام‌شاه بحری به‌سعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل‌شاه و حسین نظام‌شاه بحری ابواب مصادقت مفتوح گشت و در سرحدّ ملاقات نمودند و لوازم عهد و پیمان به‌جا آورده، به‌مستقر حکومت مراجعت کردند. لیکن در همان زودی آثار محبّت

به‌خصومت مبدّل گشت. ابراهیم عادل‌شاه در فکر استخلاص قلعهٔ شولاپور افتاده با رام راج طرح دوستی و موافقت افگند». (ج ۲، ص ۳۲)

برهان بیجاپور را نیز می‌خواست فتح کند. بدیعی می‌گوید:

زود باشد که شود عالی‌ها سافل‌هـا　　شهر بیجانگر و بتکـده‌هـای نرمـل
پســر نرمـل ملعـون ز تـو آیـد روز　　آنچه آمد ز نبی بر سر عزی و هبل

از نظر تاریخی این امر ثابت نشده است که برهان نظام‌شاه اوّل برای لشکرکشی به‌مناطق تحتِ تصرف رام راج طرح و نقشه‌ای کشیده است، بلکه برخلاف آن نظام‌شاه در اواخر عمر خود برای شکست دادن ابراهیم عادل‌شاه با راجه رام راج صلح کرد و لشکر نظام‌شاهی و بیجانگری، اوّل قلعه رایجور و مدگل و سپس قلعه شولاپور را در سال ۹۰۹ ق از تصرّف حکومت بیجاپور خارج کردند و تا واپسین لحظات زندگی برهان‌شاه اختلافی بین این دو پادشاه به‌وجود نیامد. ولی تردیدی نیست که بدیعی در این شعر صریحاً از اراده برهان‌شاه خبر می‌دهد. ممکن است بعد از سال ۹۵۹ ق اختلافاتی بین برهان نظام‌شاه و راجه رام راج به‌وجود آمده باشد و برهان‌شاه مترصد فرصتی باشد که به‌بیجانگر حمله کند؛ ولی این امر ممکن نیست چرا که این قصیده قبل از سال ۹۵۹ ق سروده شده است؛ یعنی زمانی که برهان خواستار صلح با رام راج بود تا بتواند به‌جنگ ابراهیم عادل‌شاه برود و اگر وی قصد داشته است که اوّل به‌کمک راجه رام راج، ابراهیم عادل‌شاه را شکست دهد و سپس به‌جنگ راجه رام برود، هرگز این اراده خود را برای دیگران ظاهر نمی‌کرد. در حالی که از قصیده شاعر به‌وضوح می‌توان دریافت که برهان‌شاه از یک طرف قصد حمله به‌رایجور و مدگل را داشت و از طرف دیگر می‌خواست بیجانگر را نیز فتح کند. به‌هرحال با اطّلاعاتی که داریم نمی‌توان این مسئله را حلّ کرد.

ممکن است از نظر تاریخی این مسئله مشکوک باشد؛ ولی این امر مسلّم است که این قصیده در مدح برهان نظام‌شاه اوّل است نه برهان‌شاه ثانی. حکومت بیجاپور در سال ۹۷۲ ق برچیده شده و فرمانروای آن راجه رام راج به‌قتل رسیده بود. پس قصیده‌ای که اراده فتح بیجانگر را بازگو کند، به‌طور حتم قبل از سال ۹۷۲ ق سروده شده است و برهان نظام‌شاه ثانی در سال ۹۹۹ ق به‌حکومت رسیده است و نمی‌تواند

مورد خطاب بدیعی قرار گیرد. از این بیت قصیده اوّل بدیعی چنین برمی‌آید که برهان نظام‌شاه شیعی مذهب بوده است:

چهـــار فصـــل جهـــان از نســـیم لطـــف تـــو بـــاد
ائمّه اثناعشر چو هست روضه جنّت به‌حق هشت و چهار

منابع تاریخی نشان می‌دهد که برهان نظام‌شاه اوّل در سال ۹۴۴ ق مذهب اهلِ‌سنّت را ترک کرد و به‌مذهبِ شیعه روی آورد. مؤلّفِ *تاریخِ فرشته* می‌نویسد:

«در سنه اربع و اربعین و تسع مائه برهان‌شاه به‌دلالت و ارشاد شاه‌طاهر محبّت اهلِ‌بیت اختیار کرده، نام خلفای ثلاثه از خطبه بینداخت. (۱۰۹/۲) پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترکی و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران و شاگرد پیشه حتّی جاروب‌کشان و فراشان و فیل‌بانان قریب سه هزار کس مذهب ائمّه اثنی عشری اختیار کردند و نام اصحابِ ثلاثه از خطبه انداخته به‌اسامی سامی حضرات ائمّه معصومین اکتفا نمودند و چتر سفید را به‌رنگ سبز متبدّل ساخته و در آن مذهب رسوخ کردند». (۱۱۴/۲)

از این تفصیلات معلوم می‌شود که قصاید بدیعی پس از سال ۹۴۴ ق سروده شده‌اند. بدیعی در قصیده‌ای داستان فتح رایجور و مدگل توسّط برهان نظام‌شاه را بیان کرده که نشان‌دهنده این امر است که این قصاید کمی قبل از سال ۹۵۹ ق سروده شده است. این امر نیز مهم است که ابراهیم عادل‌شاه در سال ۹۴۱ ق به‌حکومت بیجاپور رسید و پس از آن اختلافاتی بین او و برهان نظام‌شاه رخ داد. پس اشعاری که به‌بیان این اختلافات می‌پردازند، به‌طور حتم سال‌ها بعد از سال ۹۴۱ ق سروده شده‌اند.

من قبلاً نیز به‌این نکته اشاره کردم که ما اطّلاعات اندکی درباره زندگی بدیعی در دست داریم و حتّی نمی‌دانیم که وی چه زمانی به‌دکن آمده است؛ ولی از قصیده زیر اطّلاعات مختصری حاصل می‌شود:

قرب قرنی است که من ساکن این مملکتم — وقت خود می‌گذرانم بـه‌عسـی و بـه‌لعـل
همه کس را ز تو اسباب معیشت به‌نظـام — رشته نظم معـاش مـن مسـکین مختـل
نیست حرفی بجز اینم که نیایم همه روز — سوی درگاه تو ای خسرو جمشـید محـل
گرچه در خـدمت خـدام تـو دارم تقصـیر — عذر تقصـیر بـود پـری و اسـقام و علـل

نیز من قول همـایون تـو دارم در دسـت	هست در دست مرا قول تو دستور عمـل

این قصیده نشان می‌دهد که در زمان سرایش قصیده قریب یک قرن از سکونت وی در دکن می‌گذشت و وی سن بالایی داشت. مراد از قرن در اینجا احتمالاً بیست سال است. اگر ما این قصیده را تصنیف سال ۵۸–۹۵۷ ق فرض کنیم، پس شاعر در سال ۳۷–۹۳۲ ق به‌دکن وارد شده است و به‌گفته شاعر، وی در آن زمان دوران پیری خود را سپری می‌کرد و از نظر جسمی نیز اوضاع مناسبی نداشت و به‌همین دلیل از حضور در دربار باز می‌ماند.

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود از شاعری به‌نام بدیعی سمرقندی نام می‌برد که با بایسنقر میرزا ارتباط داشته است. اگر این شاعر با شاعر مورد بحث ما یکی باشد، پس می‌توان نتیجه گرفت که در سال ۹۵۷ ق بدیعی سن بالایی داشت.

از اشعاری که در بالا آورده شده است، چنین برمی‌آید که بدیعی با دربارِ شاهی ارتباط داشته است؛ ولی به‌دلایلی از حضور در دربار معذور بوده است یا شاید ضعف بدنی فقط بهانه بوده باشد. این امر از قصیده‌ای دیگر نیز اثبات می‌شود:

نشسـته‌انـد پـس پـرده حجـاب همـه	به‌هـیچ کـس نماینـد غیـر مـن دیـدار
نکرده‌انـد بـه‌بـازار عـرض جلـوه‌گـری	که کس نبوده خریدارشان دریـن بـازار
رسـید وقــت کــه بــر رای عــالم آرا	به یک دو بیت کنم حال خویش اظهـار
نیم بـه‌خـدمت هـیچ آفریـده مسـتظهر	مرا به‌خاک جنـاب تـو باشـد اسـتظهار
بود دعا و ثنای تو کار مـن شـب و روز	گمان مبر که درین ملک مانده‌ام بیکـار
بـه فکـر مـدح تـوام بالغـدوّ والآصـال	بـه ذکـر خیـر تـوام بالعشـی والابکـار
سرم به‌سجده درگاهت ار مشرف نیست	نه از طریق عناد است و رسـم اسـتکبار
مرا به‌ذات همایون توسـت ایـن نسـبت	که بود ویس قـرن را بـه‌احمـد مختـار
حــدیث آن قرنــی بــا پیمبــر مــدنی	ز اشــتهار کــه دارد نمــی‌کــنم اظهــار

نکته جالب این است که شاعر نسبت خود را به‌پادشاه به‌نسبت اویس قرنی به‌پیغمبر اسلام (ص) تشبیه می‌کند؛ اویس قرنی نتوانسته بود به‌خدمت حضرت(ص) برسد و از اینجا می‌توان حدس زد که شاید شاعر تا آن وقت به‌دربارِ پادشاه راه نیافته بود. از شعر چهارم چنین برمی‌آید که بدیعی هیچ‌کس را مدح نکرده است؛ پس بدیعی ذکرشده

در *تذکره دولت‌شاه* و شاعر مورد بحث ما دو شخصیت جدا هستند چرا که دولت‌شاه، بدیعی را به‌دربار بایسنقر متعلّق می‌داند.

از قصیده دیگر بدیعی می‌توان نکات مهمّی به‌دست آورد:

از منابع تاریخی می‌توان اطّلاعات مهمّی درباره روابط برهان نظام‌شاه و رام راج به‌دست آورد؛ ولی از قصیده بدیعی معلوم می‌شود که برهان‌شاه قصد حمله به‌وی را داشته است.

مردم ایران و عرب به‌دربارِ برهان نظام‌شاه می‌آمدند و پس از به‌دست آوردن ثروت کلانی به‌کشور خود باز می‌گشتند. چند شعر برای نمونه:

واجب العرض حدیثی است به‌نواب مـرا	چون مفصّل نتوان گفت بگویم مجمـل
طامعــان عربســتان و گــدایان عجــم	با دل پرهـوس و جـان پرامّیـد و امـل
ناقه حرص می‌کشیدند بدین صوب ولی	دور از صوب صوابند به‌چنـدین مراحـل
لنگ لنگـان و گـدا بـاز رسـیدند همـه	به‌یکی دست عصا و به‌یکی دست چکل
ظـاهراً دعـوی تقـوی و طهـارت امّـا	بــاطن از آرزوی جیفــه دنیــا مزبــل
چند روز این طرف و آن طرف آیند و روند	گرد آرند زری چند به‌صد مکـر و حیـل
آن‌قدر صبر نمایند که چون غنچه و گل	کیسه و جیب پر از زر شد و دامان و بغل
بر جمل حمل نماینـد و ره خـود گیرنـد	همه جمعی که ندانند جمـل را ز جمـل

به‌دنبال تغییر مذهب برهان نظام‌شاه افراد زیادی از ایران و عرب به‌شهر احمدنگر آمدند. ظاهراً بدیعی در این اشعار به‌همین افراد اشاره می‌کند. در *تاریخِ فرشته* چنین آمده است:

«با سعی و تلاش شاه‌طاهر محبّان اهلِ‌بیت از اطراف و اکناف عالم در دربارِ نظام‌شاهی گرد آمدند و مبلغ هنگفتی از خزانه شاهی به‌عراق، خراسان، کارس، گجرات و آگره فرستاده شد تا فضلای شیعی به‌احمدنگر توجّه نمایند. در نتیجه اسماعیل صفوی همراه خواجه معین صاعدی که تا مدّت‌ها حاکم شیراز بود، به‌گجرات تشریف آوردند و مدّتی در آن حوالی اقامت داشتند. مبلغ دوازده هزار هون از طرف شاه برای مخارج سفر به‌احمدآباد گجرات فرستاده شد. شاه جعفر برادر شاه طاهر، ملّا شاه محمّد نیشابوری، ملّا علی گل استرآبادی، ملّا رستم

جرجانی، ملّا علی مازندرانی، ایوب ابوالبرکه، ملّا عزیزالله گیلانی، ملّا محمّد امامی استرآبادی و فضلا و دانشمندان دیگر به‌دربارِ برهان‌شاه آمدند و سیّد حسن مدنی که از بزرگانِ مدینه بود، به‌دامادی شاه مشرّف شد. علاوه بر این مبلغ هنگفتی برای زوّار و مستحقینِ کربلا و نجف اشرف فرستاده شد».

اکنون بعضی از ویژگی‌های قصاید بدیعی را بررسی می‌کنیم.

قصیده اوّل و دوّم بهاریه است. تشبیب این دو قصیده را در اینجا نقل می‌کنیم:

رسید باز نسیم حیات‌بخش بهار — که سرور را روش و غنچه را دهد گفتار
فضای باغ ز انوار مهر مستغنی است — چرا که شاخ شکوفه است مطلع‌الانوار
نه سبزه رسته بر اطراف جوی فصل ربیع — سده ز آینه آب برطرف ز نگار
سزد که سرگل سایه گسترند طیور — که دارد او سر تاج نگین سلیمان‌وار
بکش بطرف چمن همچو گل سراچه عیش — سپیده دم که زند ابر خیمه در گلزار[1]
به‌عیش کوش که استاد کارگاه چمن — ز غنچه بر در رنج و عنا زده مسمار
ز یمن تربیت باد روح‌بخش ربیع — به رقص آمده در باغ صورت دیوار
ز زعفران دهن غنچه هیچ خالی نیست — عجب نباشد اگر خنده می‌کند بسیار
ز مهر بر سر بلبل فکنده گل سایه — ز لطف بر دل قمری نهاده دست چنار
عروس غنچه که بود از مخدرات چمن — ز همنشینی گل گشت مشاهد بازار
ز باد برگ شکوفه است بی‌حساب به‌چرخ — حکایتی است که هفت است کوکب سیار
خوش آن کسی که ز مستی به‌ساحت بستان — ز خویش بی‌خبر افتد چو سایه اشجار

*

کرد جا یوسف خورشید چو در مصر حمل — شد زلیخای جهان باز جوان چون اوّل
می‌نهد لاله پی بزم حریفان چمن — پاره پاره جگر خویشتن اندر منقل
شد دبستان چمن و شاخ گل آن طفل که هست — مصحفش گه به‌سر دست و گهی زیر بغل
بر سر سرو و گل از غایت مستی امروز — هست مرغان چمن را به‌هم آهنگ جدل
زر که در بوته غنچه است چرا حلّ نشود — ... ... از آن مشکل ما لاینحل
شاهدان چمن از باد برقصد از آن — گلبن از غنچه فکنده است به‌گردن مندل

---

۱. این عبارت از سعدی است.

طرّه سنبل شوریده پریشان ز صباست   شانه را یک سر مو نیست در آنجا مدخل
عزم گلگشت چمن کن که ز تأثیر بهار   خاک آنجا چو عبیر است و گلشن چون صندل

قصاید وی در بحرها و اوزان مشابه شاعران پیشین است. قصیده اوّل رائیه است و بر وزن «فعولتن فعلاتن فعولتن فعلات» است. قصیده دوّم لامیه است و انوری و عرفی نیز در همین بحر شعر گفته‌اند. سودا از شاعران اردو زبان نیز در این بحر اشعاری دارد. قصیده سوّم نیز رائیه و در بحر متقارب مثمن سالم است. این بحر مخصوص مثنوی است با این فرق که اوّلی مسدّس و دومی مثمّن است.

نمونه‌های خوبی از تشبیهات و قوّت تخیل در قصاید بدیعی یافت می‌شود. چند مثال:

ز تاب آتش گل عندلیب می‌خواند   زمان زمان و قنا عذاب‌النّار

*

به عیش کوش که استاد کارگاه سخن   ز غنچه بر در رنج و عنا زده مسمار

*

چمن چو آتش گل بهر عندلیب افروخت   ز منجنیق درختش صبا فکند به‌نار
و لیک آتش گل بهر او گلستان گشت   چنانکه نار برای خلیل شد گلزار

*

کرد جا یوسف خورشید چو در مصر حمل   شد زلیخای جهان باز جوان چون اوّل

*

می‌نهد لاله پی بزم حریفان چمن   پاره پاره جگر خویشتن اندر منقل

*

شد دبستان چمن و شاخ گل آن طفل که هست   مصحفش گه به‌سر و دست و گهی زیر بغل

*

صبا چو از پی پابوس گل به‌باغ آید   گل از سراچه خلوت رود به‌صیغه بار

*

ز بس‌که مدحت گل کرده است وصف چمن   زبان سوسن آزاد رفته است از کار

*

ز بی‌وفایی گل کرد خرقه بلبل مست   به‌زخم ناخن غم پاره پاره بر تن زار

چنان شدست که هرگز به‌هم نمی‌آید — هزار بار اگر دوزیش به‌سوزن خار

بدیعی در سرودن حُسن مطلع نیز مهارت دارد:

همیشه حسرت گل از خزانه غنچه — نهاده بر سر هم مبلغی زر و دینار
که گر نسیم سعادت به‌سوی او بو زد — به زیر مقدم شاه جهان کند ایثار
شهنشهی که ز یمن نسیم معدلتش — به گل نمی‌رسد از خار در چمن آزار

*

خسری می‌دهد از مقدم سلطان بهار — آتش افروختن لاله بر اطراف جبل
صحن گلشن اگر از ساحت خلد است مثال — خلد از بزمگه شاه جهان است مثل
خسرو تاج ده باج ستان شاه نظام — آنکه دارد نسق و نظم ازو دین و دول

*

منم لا ابالی و رند قلندر — نه خواهان جنّت نه جویای کوثر
ز کف داده سرشته نیکنامی — بدان زلف مشکین و موی معنبر
نشسته به‌کنجی در اندیشه تو — گهی سر به‌زانو گهی دست بر سر
ز منصورهای سپهر مشعبد — مرا بخت دایم به‌ششدر
نه راه رهایی نه روی خلاصی — مبادا کسی همچو من زار و مضطر
بسوزد جهانی ز سوز دل من — نریزد بدو آب اگر دیده تر
ز سودای زنجیر ز کفِ تو کارم — به سر حدّ دیوانگی گشته منجر
در آینه خاطرم بی‌رخ تو — نشد صورت عیش هرگز مصوّر
چرا خون نگریم که عمر گرامی — به‌درد جدایی گذشت اکثر
من این حال اگر عرضه دارم عجب نیست — به‌نزد شه عادل دادگستر

بدیعی در قصیده سوم در اشعار معیه نیز توان شاعری خود را نشان داده است:

زند بخت تو طعنه بر تخت طغرل — کند ملک تو خنده بر ملک سنجر
به‌نزد تو باد است ملک سلیمان — به‌پیش تو خاک است ملک اسکندر
شد از باد تیغت دل گرم دشمن — بدان سان که در آب اندازی مجمر
قضا سطری از دفتر جرئت تو — نوشته به‌لوح جبین غضنفر
شود غرقه بحر فتن کشتی ملک — نباشد گرش سنگ عدل تو لشکر
به‌دوران عدل تو باز شکاری — بلرزد به‌آواز بال کبوتر

مشوّش نشد هیچ خاطر به‌عهدت مگر طرّه دلبران سمنبر
بود خرگه خرچ فانوس بزمت درو شمع افروخته مهر انور
پی عود سوزی بزم تو گردون ز اختر پر از اخگر آمد چون مجمر
تن خصم در دست و پای سمندت غباری بود همره باد صرصر
گرفته ز چشم بدانديش گردون خواتین ملک تو را زیر چادر
ز بس تلخکام است دشمن درین عهد دهد زهر در کام او طعم شکر

بدیعی شاعری قادرالکلام بود. وی آیات قرآنی را نیز در اشعار خود به‌خوبی به‌کاربرده است مثلاً و قنا عذاب‌النّار، اولوالابصار، بالعشی والابکار، هوالذی جعل‌الله عالی‌المقدار. وی از اصطلاحات فلسفه و نجوم وغیره نیز استفاده کرده است مثلاً سماک رامح، سماک اغرل، مشعبد، اسد، حمل و...

بدیعی در غزل‌گویی نیز مهارت داشت؛ ولی نمونه‌های اندکی از غزلیات وی به‌دستِ ما رسیده است. شش غزل کامل وی در *خلاصةالاشعار* و یک غزل در *مخزن‌الغرایب* نقل شده است. اشعار متفرقه وی در تذکره‌های مختلف آمده است. وی در غزلیات خود از سبک غزلسرایی فارسی پیروی کرده است؛ ولی به‌جز چند مورد غزلیات وی چنگی به‌دل نمی‌زند. به‌دلیل نبود نمونه‌های بیشتری از غزل‌های وی ما نمی‌توانیم به‌وثوق درباره سبک غزلسرایی وی بحث کنیم. در *خلاصةالاشعار* غزل‌های زیر از وی نقل شده است:

بی‌وفایی به‌وفای تو که از من دور است من سگ کوی توام سگ به‌وفا مشهور است
آنچه بر صفحه شمشیر تو جوهر خوانند رقم قتلِ منِ غمزده مهجور است
گرچه غم موجب ویرانی دل‌هاست ولی دل ویران من از گنج غمت معمور است
بر سر من ز قدت سایه لطفی افتاد طینت جوهر پاک تو مگر از نور است
هر که را نیست بدیعی خبر از عالم عشق
گر کند عیب من بی‌سر و پا مقدور است

*

من از حبیب جدا دل ز من جدا افتاد غریب تفرقه در میان ما افتاد
دل ضعیف من از پا فتاده دست از کار ببین که در غم عشقت مرا چه‌ها افتاد
همیشه دل ز بلای فراق در الم است چه روز بود که مسکین درین بلا افتاد

کند نثار تو چون روز وصل جوهر اشک بەشـام هجـر تـو زان ار نظـر مـرا افتـاد
جـدا ز گلشـن وصـلت بـدیعی بیـدل
چـو عنـدلیب خـزان دیـده از نـوا افتـاد

*

که دل برد عشوه و گه قصـد جـان کنـد شـوخی کـه ... ...
گر شد زمان حسن تو آخـر ولـی خطـت آن مـی‌کنـد کـه فتنـه آخـر زمـان کنـد
چو عنـدلیب مـرغ دل مـن دریـن چمـن هر جا نشیند از غـم آن گـل فغـان کنـد
اوّل کسی که سـینه سـپر مـی‌کنـد مـنم هرگه که یار دست به‌تیـر و کمـان کنـد
یک دم نشین که پیش تو خالی کنم دلی زان پیشتر کـه عشـق تـوام نـاتوان کنـد
غـم نامـه نوشـته بـدیعی بـه‌خـون دل
تـا سـوی او کبـوتر جـان را روان کنـد

*

بهست از گـل سـوری اگرچـه پیـرهنش نمـی‌رسـد کـه بگـویم مـی‌رسـد
عبیر اگرچه خوش است ای صبا ولی هرگز نمـی‌رسـد بـه‌لطافـت بـه‌گـرد پیـرهنش
اگـر بـه‌مـیم کنـد نسـبت دهـانش را به‌تنگ آیـد ازیـن حـرف غنچـه دهـنش
کشـیدم از دل سـوزان شـراره شـعله آه ولی چه سود که روشن نگشت حال منش
نگفت با تو بدیعی بـه‌حـال خـود چیـزی
چرا که پیش تو نبود خبـر ز... ... ...

*

خـط مشـکین گـرد گـل رخسـارش دل‌های اسیران است مرغـان گرفتـارش
خورشید صفت صبحی کز خانه برون آید آتش بـه‌جهـان افتـد از پرتـو رخسـارش
بسیار دگر عاشـق انـداخت نظـر سـویت بایـد کـه مینـدازی از چشـم سـبکبارش
آن شوخ پری‌چهره عمر است مـرا لـیکن عمری است که می‌میرم از حسرت دیدارش
ای کاش زنی خنجر بـر سـینه بـدیعی را
تا بر تـو شـود ظـاهر حـال دل افگـارش

*

تو را ای گل چون خندان صبحدم در بوستان دیدم
ز شبنم غنچـه‌هـا را آب حسـرت در دهـان دیـدم

دلم در صورت جان جلوه‌گر می‌خواست جانان را
به‌آن صورت که دل می‌خواست او را آنچنان دیدم
سمند شوق او بی‌اختیارم می‌برد هر سو
شد از دستم عنان روزی که آن شاه جهان دیدم
نشان می‌جستم از جسم ضعیف خویش در کویش
به‌نزدیک سگش افتاده مشتی استخوان دیدم
نبود از من نشان آنجا بدیعی در جهان هرگز
ولی آخر به... ... بر او از خود نشان دیدم

این غزل مرصّع در *مخزن‌الغرایب* نقل شده است:

ای ز استغنای حسنت[1] ... ... خراب
دیده پر نم، سینه پر غم، جان در آتش، دل کباب
در شبستان دلم حسن تو پرتو افکن است
گل خجل، مه منفعل، لاله نهان، حور در نقاب
دی که در کویش به‌سر بردم عجب هنگامه بود
ابر گریان، برق خندان، من خروشان او به‌خواب
جرعه این باده کی بخشند زاهد را که است
سینه خالی، دل تهی، سرمایه کم، چون خود حباب
هست در بزم بدیعی با خیالش آشنا
نشئه غم، ساغر الم، ساقی بلا، می‌خون ناب

در همین تذکره ابیات متفرقه زیر نیز درج شده است:

سرو من روزی که با شمشاد و گل یک‌جا نشست
یک سر و گردن ز خوبی بر همه بالا نشست
زلف او چون بیت عالی جای در جان‌ها گرفت
تیر او چون مصرع برجسته، بر دل‌ها نشست

*

۱. احتمالاً «ای ز استغنای حُسنت همه عالم خراب».

ز شوق وصل تو بـر لـب رسـیده جـانی اسـت
وصـــیتی اســـت و جانـــا مـــرا زبـــانی اســـت
خاموش کاین نمک کـه تـو را در تکلّـم اسـت
ترســـم کـــه بـــر جرّاحـــت دل‌هـــا اثـــر کنـــد

در *ریاض‌الشعرا* و *شمع انجمن* این ابیات نقل شده است:

شبی در خواب او را بـا رقیبـان در سـخن دیـدم
نبیند هیچ‌کس در خواب یا رب آنچه مـن دیـدم

*

گلگل چو رنگ عارض او از شراب کرد   هر گل از آن معارضـه بـا آفتـاب کـرد

*

چشم تو بیدار سـاز فتنـه مسـت اسـت   زلـــف تـــو هنـــدوی آفتـــاب اســـت

روابط سیاسی شاه عبّاس اوّل و سلاطین قطب‌شاهی

شادروان نذیر احمد*

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری♦**

سلاطین صفوی و شاهان قطب‌شاهی روابط خوبی با یکدیگر داشتند. یکی از عوامل این امر شیعی بودن این دو حکومت بود. به‌دلیل کمبود مواد تاریخی، ما نمی‌توانیم کم و کیف این روابط را به‌تفصیل بیان کنیم؛ ولی در بعضی موارد از رفت و آمد سفیران سخن به‌میان آمده است. چند وقت پیش در مجموعه‌ای از مکاتیب، چند حکم شاهی مهم پیدا کردم که با مراجعه به‌کتب تاریخ می‌توان محتوای آنها را ثابت کرد. در این مقاله من به‌تشریح همین مکاتبات می‌پردازم.

حدیقة‌العالم یکی از کتاب‌های تاریخی مشهور قطب‌شاهیان است. در این کتاب به‌نقل از *تاریخ قطب‌شاهی* در شرح حال یکی از سفیران شاه عبّاس که به‌این دیار آمده، چنین نوشته شده است[1]:

«در تاریخ قطب‌شاهی چنین نوشته شده که در سال ۱۰۱۲ ق سلطان ابوالمظفر شاه عبّاس برای اظهار محبت و اخلاص و استحکام روابط، یکی از سفیران خود به‌نام امارت پناه اغرلو سلطان را به‌خدمت خسرو گیتی پناه سلطان محمّد قلی قطب‌شاه روانه نمود. پادشاه بعد از اطّلاع از ورود سفیر به‌بندر گوا، سیادت پناه امیر ضیاءالدّین محمّد نیشابوری را که مردی عاقل و دانا بود، همراه با مخارج

---

* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. ج ۱، ص ۴۶-۲۴۵.

برای استقبال از وی فرستاد. امیر ضیاءالدّین بعد از ادای تشریفات و تعظیم و تکریم سفیر همراه وی حرکت کرد و در هر منزل میهمان‌نوازی شاهانه انجام گرفت. وقتی که کاروان به‌نزدیکی مرز رسید، محمّد قلی شاه امرا و خوانین را برای استقبال از وی روانه نمود. پادشاه خود تا کالا چبوتره محمّد نگر به‌استقبال وی رفت و به‌اغرلو سلطان شرف ملاقات بخشید. سفیر مذکور بعد از اعلام مراتب اخلاص و محبت شاه ایران نسبت به‌محمّد قلی شاه نامه شاه عبّاس را به‌خدمت پادشاه عرضه نمود و هدایایی نیز به‌محضر وی تقدیم کرد من جمله یک تاجی که لعل‌های آبدار داشت، یک خنجر و چهل اسب عربی همراه با زین و لگام طلایی».

بعد از آن خلعت و لباس‌های نفیس به‌خدمت اغرلو سلطان و صد تن از همراهان وی تقدیم و برای اقامت آنها منازل دلگشا ترتیب داده شد. این کاروان شش سال در این شهر بود. به‌دلیل حمله و آشوب سپاهیان مغول برگشت اغرلو سلطان به‌ایران در معرض التوا قرار گرفت. وی هر سال علاوه بر جوایز و هدایا دو هزار تومان نقد دریافت می‌کرد. محمّد قلی قطب‌شاه بعد از به‌تأخیر افتادن برگشت اغرلو به‌ایران، یکی از معتمدان خاص خود به‌نام حاجی قنبر را برای تجدید محبت و اخلاص همراه با جواهرات گرانبها و اشیای باارزش دیگر به‌خدمت شاه عبّاس روانه کرد. محمّد قلی شاه پس از مدتی یکی دیگر از مقربان دربار به‌نام مهدی قلی خان را همراه اغرلو سلطان و هدایا و لباس‌های باارزش به‌خدمت شاه عبّاس روانه کرد.

داستان سفارت اغرلو سلطان در نامه‌ای که محمّد قلی قطب‌شاه همراه مهدی قلی خان به‌خدمت شاه عبّاس فرستاده، موجود است. این نامه در کتابخانه آصفیه حیدرآباد (هند) در مجموعه مکاتیب زمان سلاطین صفویه همراه چند نامه مهم دیگر محفوظ است. اگرچه نامه‌ای که شاه عبّاس همراه اغرلو سلطان برای محمّد قلی شاه فرستاده بود، یافت نشده است امّا از نامه‌ای که محمّد قلی در جواب وی نوشته است، مطالب مهمی اخذ می‌شود:

۱. محمّد قلی خان در نامه خود به‌طور مستقیم از سپاه جهانگیر سخنی نگفته است. شاید سفیران وی شفاهی این موارد را گزارش کرده باشند. وی در نامه بعدی که

به‌دست قاضی مصطفٰی به‌دربار ایران فرستاده شد، درباره شورش‌هایی در کشور خود سخن گفته که احتمالاً منظور وی تباهی‌های نشئت‌گرفته از حمله مغولان است.

۲. در نامه رسمی محمّد قلی شاه به‌جای اغرلو سلطان، اغوریو بیگ یوزباشی[1] نوشته شده؛ ولی متأسّفانه در کتب تاریخ ذکری از آن نیامده است. در *تاریخ عالم‌آرای عبّاسی*[2] نام چند امیر دیگر با همین عنوان آمده است. اگر روایت *حدیقةالعالم* درباره اغرلو سلطان را مبتنی بر صحت فرض کنیم، این دال بر علو مرتبت وی است؛ چرا که درجه سلطانی از درجه بیگ افضل است.

۳. در *تاریخ عالم آرای عبّاسی* از مهدی قلی سلطان طالش نیز نام برده شده است. پدر وی احتمالاً حمزه سلطان بود که در زمان شاه اسماعیل صفوی در یکی از مناصب مهم خدمت می‌کرد. این طبقه از قبایل طالش قزلباش بود. علی سلطان نیز از همین قبیله به‌شمار می‌رفت. وی از فرزندان خلیفةالخلفا بود و خود منصب خلفایی داشت و وی نامه شاه عبّاس را به‌دربار جهانگیر برده بود. به‌گفته اسکندر منشی دو نفر از افراد این خانواده به‌نام‌های مارو خان و بدر خان در زمان فوت شاه عبّاس به‌منصب جلیله «خان باسلطان» فایز بودند.

مهدی قلی سلطان به‌قصد ارتباط با دربار محمّد قلی شاه به‌گولکنده آمد. ولی در تواریخ این دوره اسمی از وی برده نشده است. هنگامی که مسئله فرستادن شخص معتبری همراه اغرلو سلطان و نامه شاهی پیش می‌آید، وی را انتخاب می‌کنند. ما در اینجا قسمتی از نامه محمّد قلی شاه را که به‌دست مهدی قلی برای شاه عبّاس فرستاده شده است، نقل می‌کنیم:

> «بعد شکر و سپاس اخلص‌المخلصین و ارفق‌المحبین حضرت احدیت، به‌خدمت حضرت نواب کامیاب خورشید احتجاب سپهر رکاب عالمیان مآب، شاهنشاه عالم، فرمانروای اعظم (......) ابوالمظفّر شاه عبّاس معروض می‌دارد که این خیرخواه به‌درگاه حضرت عالی ارادت وافر دارد و شکر خدای را که

---

۱. یوزباشی، یوزباشیگری؛ یکی از مناصب عهدِ صفویه. (عالم آرا، ص ۱۰۱، ١٤١، ٢٧٥، ٣٦٨، ٧٧٤)

۲. ص ۴۴۰، ۴۶۵، ۴۷۱، ۵۳۷، ۵۱۴.

مرحمت خسروانه شما شامل حال ماست و در نتیجه همین الطاف شاهانه امارت و شوکت دستگاه، مکرمت و حشمت انتباه اغور بیگ‌زاد توفیقه را به‌نزد این عقیدتمند فرستاده‌اید. این حقیر به‌مصداق فرستاده دوست محبوب است ورود مشارٌالیه را موجب سعادت و برکت خود انگاشته در باز پس فرستادن وی به‌وطن تأخیر نمودم؛ ولی بعد از دریافت فرمان حضرت عالی مبنی بر بازگشت ایلچی مذکور، مقدّمات سفر وی را فراهم کردم و برای همراهی وی و بردن اخلاص‌نامه مهدی قلی سلطان را انتخاب کردم.

جهان پناها! فلک بارگاها! احوال این بلاد را در اخلاص‌نامه ذکر کرده‌ام و علاوه بر این قاصد شما اغور سلطان و فرستاده من مهدی قلی خان از احوال این دیار به‌خوبی آگاه‌اند و بقیه مطالب از زبان آنها گوشزد شما خواهد شد. بخصوص من به‌مهدی قلی خان دستور داده‌ام که اموری که ذکرشان در اخلاص‌نامه نیامده، به‌طور زبانی به‌خدمت شما بیان نمایند. امیدوارم که این اخلاص گزین را از ارادتمندان خود شمرده و مشمول نوازش خسروانه قرار خواهید داد و مرا به‌ارسال افتخار نامه و ارجاع خدمات لائقه مفتخر خواهید نمود. امیدوارم که عنایات کثیره حضور معلی در جمله ابواب بیش از پیش ظهور پذیر شوند.

خاقـــان مـــرا از آن خـــود دان   نیـــک و بـــد آن از آن خـــود دان
آن را کـه چـو تـو شـفیع باشـد   قـدرش همـه جـا رفیـع باشـد

نامه را با این دعا به‌پایان می‌رسانم:

سـرورا عـالم مـدارا داورا دیـن پـرورا   تا بود نام و نشـان از سـروری و داوری
باد هر ساعت تو را از بخت و اقبال بلند   داوری بر داوری و سـروری بـر سـروی

آمین یا ربّ العالمین».

مدّت زیادی از رفتن محمّد قلی سلطان به‌دربار ایران نگذشته بود که محمّد قلی قطب‌شاه احساس کرد که باید سفیر دیگری به‌دربار ایران فرستاده شود. وی نامه‌ای به‌شاه عبّاس نوشت و توسط قاضی مصطفٰی به‌ایران ارسال کرد. قاضی مذکور از قبل با دربار صفویه ارتباط داشت. فرستادن دو ایلچی پی در پی به‌دربار ایران نه فقط

نشان‌دهنده روابط صمیمی دو حکومت است، بلکه از مشکلات محمّد قلی قطب‌شاه نیز حکایت می‌کند.

در همان دوران ابراهیم عادل‌شاه نامه مشهور خود را توسط شاه خلیل‌الله خوشنویس برای شاه عبّاس فرستاد. وی در این نامه از تجاوزات جهانگیر شاه و سپاهیان مغول گله کرده و وی را برای حمله به‌هند ترغیب کرده بود. از نامهٔ سلطان ابراهیم عادل‌شاه این نکته نیز مشخّص می‌شود که حکومت قطب‌شاهی و نظام‌شاهی نیز نامه‌هایی برای شاه عبّاس فرستاده بودند. در *تاریخ عالم‌آرای عبّاسی* بازگشت هر سه سفیر بیان شده است. در کتب تاریخی معاصر که درباره تاریخ گولکنده یا تاریخ ایران نوشته شده‌اند، ذکری از قاضی مصطفٰی به‌میان نیامده است. ولی از متن این نامه که در مجموعه *مکاتیب عهد سلاطین صفویه* (نسخه آصفیه) مندرج است، چنین برمی‌آید که وی در دربار مقام والایی داشت. او در آغاز با سلاطین صفویه ارتباط داشت و سپس به‌دربار قطب‌شاهی راه یافت و مدارج ترقّی را طی کرد و به‌منصب سفارت فایز گشت. متن نامه‌ای که توسط قاضی مصطفٰی فرستاده شد، چنین است:

«الهی از آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوال تمام عالم منوّر و از ابرهای دولت و اقبال جهانی سیراب شود. اعلیحضرت، گردون رفعت، قمر طلعت، آفتاب حاجت، عطارد مظنت، آنکه:

نابینای مادرزاد اگر حاضر شود	در جبین عالم آرایش ببیند سروری
در پناه سده جاه رعیت پرورش	بر عقاب آسمان فرمان دهد کبک دری
هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب	کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

پرچم سلطان بن سلطان بن سلطان، خاقان بن خاقان بن خاقان ابوالمظفّر شاه عبّاس در اوج آسمان و آثارشأن و شوکت وی در افلاک مرتسم باد.

بعد از اظهار جذبه ارادت و اخلاص چنین می‌نگارد: این حقیر که بر بنای روابط قدیمی این مخلص آرزو دارد که جذبه اتّحاد و اتّفاق خویش را در حضور معلی عرضه نماید و سعادت دینی و اخروی حاصل کند و لیکن در عالم ظاهر موانع بسیار برای حصول این امر وجود دارد و به‌همین جهت به‌وسیله این نامه آرزوی خود را برآورده می‌نماید:

چو خورشید تابان دهـد فـیض نـور نـه نزدیـک محـروم مانـد نـه دور

حضرت والا! احوال این دیار به‌حتم توسط ایلچیان و افراد دیگر به‌سمع مبارک رسیده است. چندین سال است که به‌علت اهل طغیان و فساد، اوضاع کشور نابسامان و آشفته است. اگر شمه‌ای از این احوال به‌سمع همایونی برسد بالضرور بنا به‌اخلاص دیرینه باعث کدورت دل آن جناب خواهد شد و به‌همین جهت از بیان تفاصیل صرف نظر می‌کنم. امیدوارم که توجهات حضرت عالی هرچه بیشتر به‌طرف ما مبذول شود تا این مشکلات و آلام رفع گردد.

گر هوای لطـف او بـر آتـش دوزخ وزد دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد

ور سموم قهـر تـو بـر آب دریـا بگـذرد جاودان از قعر دریا بـاد خاکسـتر کشـد

این حقیر در جمله مقامات به‌ریسمان محکم ولایت و امامت چنگ زده‌ام و امیدوارم که به‌وسیله و شفاعت حضرات چهارده معصوم به‌من کمک خواهد شد. فضیلت دستگاه، شریعت انتباه، عمدةالسّادات‌الاتقیا قاضی مصطفٰی را که شرف بندگی موروثی به‌درگاه آن شاه را دارا می‌باشد به‌همراه عریضه اخلاص به‌خدمت شما می‌فرستم. امیدوارم که وی افتخار عرضه نامه به‌خدمت شما را حاصل خواهد نمود. خداوند قدوس در ظل نبی کریم و اولاد وی سایه جنابعالی را همیشه بر سر ما مستدام بدارد».

از تفاصیل پیشین معلوم می‌شود که پس از ورود اغرلو سلطان به‌حکومت قطب‌شاهیان، محمّد قلی شاه سه نامه به‌خدمت شاه عبّاس ارسال کرد. نخستین نامه به‌دست حاجی قنبر علی قبل از سال ۱۰۱۸ ق، دومین نامه همراه اغرلو سلطان به‌دست مهدی قلی طالش کمی قبل از سال ۱۰۱۸ ق و سومین نامه به‌دست قاضی مصطفٰی در حدود سال ۹–۱۰۱۸ ق. شاه عبّاس نتوانست در زمان حیات محمّد قلی شاه به‌این نامه‌ها پاسخ دهد، چراکه پس از ارسال سومین نامه، محمّد قلی شاه در ماه ذی‌القعده سال ۱۰۲۰ ق درگذشت. اکنون شاه عبّاس از یک سو باید جواب نامه‌های محمّد قلی قطب‌شاه را برای جانشین وی می‌فرستاد و از سوی دیگر پیام تسلیت به‌مناسبت درگذشت پدر و پیام تبریک برای تاج‌پوشی به‌خدمت محمّد قطب‌شاه ارسال می‌کرد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که هر سه پادشاه سفرای خود را به‌دربار شاه عبّاس

صفوی فرستادند و همگی از فشار بیجای مغول‌ها گله کرده بودند، حتّی ابراهیم عادل‌شاه در نامه خود از شاه عبّاس خواست تا با لشکر قندهار به‌هند حمله کند و وی خود از جنوب به‌آنها فشار وارد خواهد کرد و در عرض چند روز هند فتح خواهد شد. شاه عبّاس به‌حرف او اعتنایی نکرد؛ ولی به‌دلیل تعلق خاطری که با این پادشاهان به‌ویژه قطب‌شاهیان داشت، همیشه به‌جهانگیر فشار می‌آورد و بالاخره وی را راضی کرد که حداقل به‌طور موقت از لشکرکشی به‌این حکومت‌ها دست بکشد. من بخش‌هایی از نامه شاه عبّاس به‌جهانگیر شاه را که در این رابطه اهمیت دارد، در اینجا نقل می‌کنم:

«خاندان صفوی با سلاطین دکن که از باج‌گزاران و اطاعت‌گذاران شما می‌باشند، روابط دیرینه‌ای دارد. این حقیر نیز بعد از تاج‌پوشی همان روش و طریقه اجداد را که همانا دوستی و اخلاص بود، اختیار نمودم. این سلاطین نیز به‌نوبه خود خلوص عقیدت و حسن ارادت خود را به‌طور کامل ظاهر می‌کنند.

بنده بنا به‌یگانگی و یک جهتی و اتحادی که با جناب‌والا دارم، نامه‌ای در سفارش آنها برای آن جناب نگاشته بودم و در آن نامه معروض شدم که اگر بالفرض از آنها افعالی صادر می‌شود که باب طبع شما نیست، باز هم به‌خاطر من شما از آن اعراض نمایید و اشتباهات آنها را عفو فرمایید. جناب‌والا التماس و التجای مرا قبول فرمودید؛ ولی باز مدّتی است که جناب‌والا به‌آنها نظر التفات نمی‌فرمایید و افرادی را برای فتح ممالک آنها مقرّر نموده‌اید در حالی که این ممالک همیشه در سایه آبا و اجداد شما مصون و در امان بوده‌اند. سلاطین دکن امروز نیز برای اطاعت از شما آماده و حاضر هستند. آنها جرئت مقابله با لشکر شما را ندارند و نمی‌توانند سر مویی از انقیاد و اطاعت شما سرپیچی نمایند و آماده فرمانبرداری و پیروی از شما هستند. این مخلص آرزومند است که اگر آنها اشتباهی مرتکب شدند، به‌خاطر من آنها را ببخشید و کدورتی به‌دل راه ندهید. آیندگان مثال خواهند زد که دو پادشاه چنان روابط صمیمی با یکدیگر داشتند که یکی به‌خاطر دیگری اراده کشورگشایی خود را ترک کرد:

غرض نقشی است کز ما باز ماند   که هستی را نمی‌بینم بقایی

با توجّه و عنایت جنابعالی اگر چند خانواده به‌حال خودشان واگذار شوند و دعاگوی شما باشند و بنده نیز ممنون شما باشم، چه ایرادی دارد. اگرچه در نظر جنابعالی ممالک حقیر دکن وقعتی ندارند ولی اگر شما خواستار توسیع مملکت خود هستید، این حقیر حاضر است از ممالک محروسه خود به‌اندازه آن ممالک یا بیشتر از آن به‌شما تقدیم کند. اگر شما به‌این ممالک تعرض ننمایید این مخلص زیر بار احسان شما خواهد بود. خداوند متعال گلستان دولت شما را با نسیم عنایات خود همیشه شگفته و شاداب بدارد».

این امر بدیهی است که زمان زیادی برای ارسال این خطوط و آمدن جواب آنها لازم بود. به‌هر حال شاه عبّاس صفوی در سال ۲۳–۱۰۲۲ ق این سفیران را بازپس فرستاد.

تذکره ورود حسین بیگ تبریزی به‌گولکنده که در *حدیقةالعالم* آمده، احتمالاً از تاریخ قطب‌شاهی نقل شده است. خلاصه آن چنین است:

«سلاله دودمان نبوت شاه عبّاس صفوی بعد از استماع خبر درگذشت خسرو فردوس مکان (محمّد قلی قطب‌شاه) به‌علت تعلق خاطر عمیق خود با قطب‌شاهیان، یکی از مقربان بارگاه به‌نام حسین بیگ قبحاتی[1] را برای عرض تسلیت شاه مغفور و تهنیت، همراه تحایف بیش قیمت به‌دربارِ محمّد قطب‌شاه گسیل نمود. حسین بیگ از طریق بندر هرمز به‌بندر دابل رسید. محمّد قطب‌شاه بعد از استماع خبر آمدن وی شخصی فاضل به‌نام میرزا زین‌العابدین را برای استقبال وی فرستاد و میرزای مذکور همراه این سفیر به‌طرف پایتخت به‌راه افتادند. عمدةالخوانین انبیا قلی همراه جماعتی از امرا در مرز قلمرو قطب‌شاهی برای استقبال از وی حضور داشتند. آنها دقیقه‌ای از مهمان‌نوازی فروگذاشت نکردند و بالاخره این کاروان با تزک و احتشام به‌دارالسلطنه وارد شد. حسین بیگ در سال ۱۰۲۳ ق در کالا چبوتره قلعه احمد نگر شرف بساط بوسی حاصل نمود و

---

۱. در عالم عبّاسی «قبجاجی» آمده است. از صفحهٔ ۱۰۴۰ همین کتاب (به‌حسنِ خدمات منصبِ قبجاجیگری یافته...) معلوم می‌شود که «قبجاجیگری» منصبی بود.

نامه شاه عبّاس و هدایای با ارزش دیار ایران را که شامل تاج مرصّع، کمر شمشیر، کمر خنجر، پنجاه اسب با زین و لگام مرصّع و عنان زرکش بود، خدمت شاه عرضه نمود. این کاروان شامل هشتاد نفر بود که همگی به‌لباس فاخره و عنایات خسروانه مفتخر شدند و برای اقامت هر یک محل دلکشی تدارک دیده شد».

حسین بیگ مدت دو سال و چهار ماه در مملکت قطب‌شاهیان سکونت داشت و در این مدت علاوه بر جوایز هر سال مبلغ بیست هزار هون از طرف دولت دریافت می‌کرد. شاه مذکور در اواسط ماه ذی‌القعده سال ۱۰۲۵ ق حسین بیگ را در معیت شیخ محمّد خاتون و همراه با اقمشه نفیس و جواهرات با ارزش و هدایای دیگر به‌ایران روانه کرد و برای مخارج سفر مبلغ چهار هزار هون مرحمت فرمود. این کاروان از طریق برهانپور عازم ایران شد.

موارد زیر را می‌توان در این نامه بررسی کرد:

۱. در *تاریخ عالم‌آرای عبّاسی* اسم حسین بیگ فقط دو بار آمده است. یکی هنگام رفتن برای سفارت به‌گولکنده و دیگری به‌هنگام بازگشت از آنجا؛ ولی از نامه شاه عبّاس معلوم می‌شود که وی از مقربان دربار بود و به‌همین علت او را برای امر سفارت انتخاب کردند.

۲. اغور سلطان شش سال در دربار قطب‌شاهیان اقامت داشت و به‌همین دلیل شاه عبّاس برای بازگشت وی نامه‌ای به‌پادشاه قطب‌شاهیان نوشت و در نتیجه حسین بیگ زودتر مراجعت کرد.

۳. موضوع صلح با سلطان روم و فرستادن سفیرانی برای یکدیگر که در نامه شاه عبّاس بدان اشاره شده، در *تاریخ عالم‌آرای عبّاسی* در شرح احوال بیست و هفتمین سال جلوس[۱] آمده است. عنوان آن چنین است:

«ذکر مراجعت قاضی خان حیدر از رسالت روم و آمدن ایلچی خواندگار روم جهت استقرار مصالحه و اختلال آن به‌حکمت بالغه عالم الغیب و الشهاده».

---

۱. عالم آرای عبّاسی، ص ٦٤-٨٦٣.

قاضی خان فرزند میرزا برهان از سادات مشهور سیفی حسینی قزوین بود و در امور متعلق به‌سلطان روم خدمات نمایانی انجام داده بود. وی در سال ۱۰۲۰ ق[1] به‌استدعای نصوح پاشا وزیر اعظم به‌استانبول رفت و مسائل آن دیار را نظم و نسق داد. در سال ۱۰۲۲ ق انجیلو جاوس سفیر مصطفٰی پاشا در معیت وی وارد اصفهان شد و به‌این صورت مرز آذربایجان متعین شد و بین روم و ایران صلح برقرار گشت. قاضی خان تا سال ۱۰۲۷ ق در منصب صدارت فعّالیت کرد و در سی و دومین سال جلوس از این منصب معزول شد. شاه عبّاس در نامه خود به‌آمد و رفت همین دو سفیر اشاره کرده است.

۴. فتوحات کیج و مکران که در نامه شاه عبّاس بدان اشاره شده است، در *تاریخ عالم‌آرای عبّاسی* در بیست و هفتمین سال جلوس کمی قبل از وقایع صلح روم آورده شده است. سفرای ایرانی نیز در همان سال به‌دربار دکن فرستاده شدند. یعنی هر دو واقعه ذکرشده در نامه از وقایع مشهور آن سال هستند. وقایع فتح کیج و مکران در تاریخ مذکور[2] چنین بیان شده است:

«از وقایع مشهور اوایل امسال (۲۳–۱۰۲۲ ق) فتح قلعه بن فهل کیج و مکران است. مسئولیت این کار به‌گنج علی خان حاکم کرمان سپرده شد. وی به‌کمک لشکر کرمان و سرداران قبایل اطراف قلعه بن فهل را محاصره نمود. شمس‌الدّین ولد ملک دینار والی قلعه از این محاصره به‌ستوه آمد و در عرض چند روز قلعه فتح شد. ملک مذکور با فرزندان و خویشان خود به‌اصفهان آورده شد و مورد الطاف خسروانه قرار گرفت و به‌او دستور داده شد که در کرمان اقامت نماید. وی با همین اراده از اصفهان حرکت کرد؛ ولی بعد از ورود به‌کرمان راهی ملک بقا شد».

۵. جای حیرت است که در این نامه فقط از حاجی قنبر علی نامی به‌میان آمده است؛ ولی درباره مهدی قلی سلطان طالش و قاضی مصطفٰی سخنی گفته نشده است.

---

۱. *عالم آرای عبّاسی*، ص ۸۴۸.

۲. همان، ص ۶۲–۸۶۱.

۶. در *حدیقةالعالم*[۱] تاریخ ورود حسین بیگ سفیر ایرانی به‌شهر گلکنده ۱۰ رجب سال ۱۰۲۳ ق ضبط شده است. از منابع تاریخی دیگر معلوم می‌شود که دو سال و چهار ماه بعد در اواسط ماه ذی‌القعده سال ۱۰۲۵ ق حسین بیگ همراه سفیر قطب‌شاهی شیخ محمّد خاتون به‌ایران مراجعت کرد. در همان کتاب در یک جای دیگر تاریخ دیگری برای این واقعه نقل شده است:

«در سال هزار و بیست و چهار هجری نوّاب علّامی فهامی شیخ محمّد خاتون به‌تشریف شاهانه مشرف گشته به‌رفاقت حسین بیگ روانه عراق گردید».

ولی تأیید این امر توسط *عالم‌آرای عبّاسی* فقط در صورتی ممکن است که ما بیست و هفتمین سال جلوس شاه عبّاس صفوی را محرم سال ۱۰۲۲ ق فرض کنیم. بدیهی است که در این صورت فتح کجران و مکران و صلح بین روم و ایران در اوایل سال ۱۰۲۳ ق اتّفاق افتاده است. در نتیجه آن سفرای ایرانی در ماه‌های بعد حرکت کرده‌اند؛ چرا که در نامه‌ای که آنها با خود داشتند فقط به‌این دو حادثه این سال اشاره شده است و نتیجه‌گیری کلی چنین می‌شود که ورود این سفرا به‌گلکنده در ماه پنجم سال ۱۰۲۳ ق ممکن نیست. ولی در *حدیقةالعالم* تاریخ و روز ورود و مراجعت با مدت اقامت ذکر شده است و ما نمی‌توانیم آن را غلط ثابت کنیم؛ بنابراین باید بپذیریم که امکان دارد این کاروان در سال ۱۰۲۲ ق برای گولکنده حرکت کرده باشد.

تاریخ ورود حسین بیگ تبریزی و شیخ خاتون سفیر قطب‌شاهی به‌اصفهان نیز مهم است. به‌گفته *حدیقةالعالم* این کاروان در ماه دهم سال ۱۰۲۵ ق از طریق برهانپور عازم ایران شد. دلیل انتخاب این مسیر را می‌توان از کتاب *تزک جهانگیری*[۲] دریافت:

«در یازدهم فروردین (۲۳ ربیع‌الاوّل سال ۱۰۲۶ ق) حسین بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده به‌طریق رسالت فرستاده بود، چون به‌واسطه نزاع فرنگیان با قزلباشان راه بر میر مسدود بود با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند دو رأس اسب و چند نفور پارچه دکن و گجرات پیشکش او گذاشت».

---

۱. ص ۲۷۰.

۲. ص ۱۸۴.

کلام جدید سلاطین و امرای گورکانی◆

شادروان نذیر احمد

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری***

کتابخانه حبیب‌گنج ذخیرهٔ عظیمی از نسخ خطّی نایاب دارد. اخیراً بیاضی از این کتابخانه حاوی اشعار بعضی از شعرای قرن دهم و یازدهم به‌دست بنده رسید که در منابع دیگر به‌سختی می‌توان به‌آنها دست یافت. این بیاض مجموعه‌ای است از اشعار سلاطین، شاهزادگان و امرای گورکانی که نظیر آن در منابع دیگر یافت نمی‌شود. در این مجموعه علاوه بر اشعار متفرقه غزل‌های کاملی نیز نقل شده است.

مؤلّف این بیاض ناشناخته ولی مؤلّف در مورد دو شاعر واژهٔ ولدی به‌کاربرده است: یکی میر قاسم و دیگری کشفی. این امر بیانگر این نکته است که شاید این دو نفر فرزند مؤلّف بوده‌اند. شاعری با تخلّص کشفی در عهد شاه‌جهان زندگی می‌کرد ولی وی به‌دلایل زیر نمی تواند فرزند مؤلّف باشد:

۱. مؤلّف بیاض، شیخ حسین خوارزمی را با لقب مخدومی یاد می‌کند و شیخ شریف‌الدّین حسین فرزند شیخ حسین از معاصران نثار بخاری مؤلّف تذکره مذکر احباب است. نثاری بخاری در مورد وی (مذکر، ورق ۷۹ الف) چنین می‌نویسد:

«شیخ شریف‌الدّین حسین فرزند حرت شیخ خوارزمی می‌باشد. وی از کودکی در خدمت پدر به‌کسب علم مشغول بود و همراه او به‌سفر حج رفت. وی بعد از

◆ فصلنامهٔ *فکر و نظر*، دانشگاه اسلامی علیگره، ژانویه ۱۹٦۳ م، ج ٤، شمارهٔ ۱، ص ۷۵–٤۹.

* دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

بازگشت از حج با اجازه پدر به‌عنوان خلیفه مقرر شد. مجلس وی مجمع افاضل است».

نثاری بخاری، شریف‌الدّین حسین را جزو افرادی می‌شمارد که وی با آنها ملاقات کرده است و اکنون آنها دوران پیری خود را سپری می‌کنند و بیرون بخارا ساکن هستند. *تذکرهٔ احباب* در سال ۹۸۰ ق تألیف شده است و به‌این صورت ثابت می‌شود که در آن زمان شیخ شریف حسین یعنی فرزند شیخ حسین سن زیادی داشت و خود شیخ حسین فوت کرده بود. در نتیجه می‌توان گفت که این بیاض قبل از سال یعنی حدود ۵۰ سال قبل از عهد شاهجهانی ۹۸۰ ق تألیف شده است.

۲. در این بیاض اشعار جهانگیر، شاه‌جهان، نور جهان و دیگر امرای و شاهزادگان چغتایی نقل نشده است. قبول این امر کمی مشکل است که بیاضی که اشعار میرزا هندال، میرزا عسکری و... را نقل کرده است، اشعار جهانگیر و شعرای بعد از وی را نقل نکرده باشد. پس ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که این کشفی که فرزند مؤلّف بیاض است جدای از کشفی شاعر عهد شاهجهانی می‌باشد.

در این بیاض اشعار شعرایی نقل شده است که بعدها مشهور شده‌اند یا در قرن‌های بعدی می‌زیسته‌اند و تخلّص‌شان با شاعران مشهور یکسان بوده است؛ برای مثال قدسی، طالب، فیضی، ظهوری وغیره. بیش از ۱۲ غزل قدسی در این بیاض نقل شده است؛ ولی هیچ‌کدام از آنها در دیوان حاجی محمّد جان قدسی مشهدی (م: ۱۰۵۵ ق) یافت نمی‌شوند. یک غزل طالبی در این بیاض نقل شده است که در دیوان طالب آملی (م: ۱۰۳۶ ق) موجود نیست. دو غزل ظهوری نیز در این بیاض آمده است که در دیوان نورالدّین ظهوری صاحب سه نثر موجود نیست. سه غزل فیضی نیز در دیوان چاپی وی وجود ندارد. با توجّه به‌این آمار می‌توانیم بگوییم که این چهار شاعر از آن چهار شاعر مشهور با همین تخلّص متفاوت هستند و بر این اساس در نظریه ما مبنی بر تألیف این کتاب قبل از سال ۹۸۰ ق تردیدی نیست.

اشعار جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه نیز در این بیاض نقل شده است و بر این اساس می‌توان گفت که این بیاض بین سال‌های ۹۶۳ و ۹۸۰ ق مرتب شده است.

درباره مستند و موثق بودن کلام سلاطین و شاهزادگان چغتایی که در این بیاض نقل شده‌اند، می‌توان به‌موارد زیر توجّه کرد:

۱) اگر فقط اشعاری از یک یا دو پادشاه نقل می‌شد، می‌توانستیم آن را جعلی و الحاقی فرض کنیم؛ ولی وجود اشعار پادشاهان و شاهزادگان متعدّد دال بر مستند بودن آن است.

۲) اشعار بیشتر پادشاهان پشت سرهم نقل شده است که اهمیّت مأخذ را می‌رساند.

۳) علاوه بر اشعار سلاطین و امرای هندی، اشعار پادشاهان معاصر ایران وغیره نیز در این بیاض نقل شده است که دال بر اصل بودن محتویات این بیاض است.

٤) بعضی از اشعار این بیاض در دیوان شاعران و پادشاهان صاحب دیوان نیز موجود است.

۵) بعضی از مندرجات این بیاض را می‌توان از منابع دیگر تصدیق کرد.

ما در این مقاله بعضی از اشعار امرا و سلاطین چغتایی را نقل می‌کنیم:

۱. غزلی از شیخ میرزا در این بیاض نقل شده است که در آن شاعر از تنگدستی خود سخن گفته است. ظاهراً وی پدر بابر است؛ چرا که شخصیّت مشهور دیگری به‌این نام در تاریخ وجود ندارد. در این بیاض کلام بیشتر سلاطین چغتایی نقل شده است و به‌همین دلیل می‌توانیم بگوییم که عمر شیخ میرزا پدر بابر بوده است. یکی از فرزندان تیمور نیز به‌نام «عمر شیخ» مشهور است؛ ولی پسوند میرزا ندارد. به‌احتمال زیاد این عمر شیخ میرزا فرزند ابوسعید گورکان (م: ۸۵۵ ق) و حاکم فرغانه است که در سال ۹۰۰ ق پس از ۳۷ سال حکومت درگذشت.

ما ز شهر خود پریشان و جدا افتاده‌ایم — در میان محنت و رنج و بلا افتاده‌ایم
قدر شهر خود ندانستم و شکر نعمتش — ز آن سبب بیمار و زار و بی‌دوا افتاده‌ایم
چرخ کج‌رفتار با تیغ جفا آواره ساخت — ما کجا بودیم این ساعت کجا افتاده‌ایم
مرغ زیرک بوده‌ایم امّا به‌تقدیر خدا — دانه ناچیده در دام بلا افتاده‌ایم
ای عمر شیخ از غریبی غم مخور دل شاد باش — ما درین غربت به‌تقدیر خدا افتاده‌ایم

۲. چند شعر مفرد و یک غزل از بابر پادشاه نیز در این بیاض آمده است. در این مجموعه از وی به‌نام اکبر پادشاه یاد شده است. در منابع دیگر نیز بسیاری از این اشعار به‌نام بابر آمده‌اند؛ بنابراین می‌توانیم این اشعار را به‌بانی سلطنت مغول‌ها در هند یعنی ظهیرالدّین محمّد بابر نسبت بدهیم:

هرگز ز نار حسن (او)[1] پروای ما نکرد   با جان زار .... نکرد
صد وعده داد از لب شرین خویش لیک   مردم درین امید (که وعدهٔ وفا) نکرد
تا او گشاد (آن لب) پُرخنده در چمن   پیراهنی نماند که غنچه (قبا) نکرد
هر تیر کز خدّنگ جفا سوی ما فکند   افتاد بر نشانه و هرگز خطا نکرد
بابر به‌کوی دوست همی خواست جان دهد   این کار دولت است چه سازد خدا نکرد

ابیات متفرق چنین است:

نامه‌ات بر چشم گریان گر (بگیرم تر) شود   ور نهم بر سینه می‌ترسم که خاکستر شود

*

ز نادانی طلب کردیم جاه و سربلندی را   .... ندانستیم قدر سربلندی را

*

برون[2] نامد خدنگش از درون ناتوان من   مگر با ناوکش پیوند دارد استخوان من

*

در دور ما ز کهنه‌سواران یکی می است   آن کو دم از قبول نفس می‌دمد نی است

*

هر دل که واله رخ آن ماهپاره نیست   آن را مگوی دل که کم از سنگپاره نیست

*

خراباتی و رند و می‌پرستیم   به‌عالم هرچه می‌گویید هستیم

*

خراب می‌کندم فرقت تو دانستم   وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

---

۱. عبارت داخل پرانتز کرم خورده است.

۲. ابیات همایون و کامران نیز در همین بحر و ردیف است.

یک قطعه:

بسی اسبان تازی مانده لاغر / شد گاوان ناهنجار فربه
چه باید کرد کار دهر دون را / جوی طالع ز خرواری...

۳. دیوان همایون پادشاه به‌کوشش دکتر هادی حسن چاپ شده است؛ ولی در این بیاض اشعار دیگری از وی نقل شده است. در این مجموعه مؤلّف با نام همایون پادشاه خوانده شده و یک رباعی[1] آن در دیوان وی نیز موجود است؛ بنابراین در انتساب بقیه کلام (بجز یک غزل) به‌همایون پادشاه نمی‌توانیم تردید کنیم. در این بیاض هشت غزل، ۱۱ رباعی و ۱۰ بیت متفرّقه به‌وی نسبت داده شده است. چون همایون پادشاه از شکست هندوستان متوجّه عراق شده‌اند و با شاه طهماسب ملاقات کرده، در بدیهه این غزل را گفته‌اند:

گرچه از خط خطا نامه سیاه آمده‌ایم / به‌تمنّای خطاپوشی شاه آمده‌ایم
سایهٔ عاطفت پیرمغان باقی باد / که از آن سایه طلبکار پناه آمده‌ایم
به‌گناهم مکن ای شحنه عقوبت که بس است / این عقوبت که گرفتار گناه آمده‌ایم
روز تا شب تب و شب تا به‌سحر آه می‌کشم / جای رحم است که ما حال تباه آمده‌ایم

*

عارض است این قمر یا لالهٔ حمر است این / یا شعاع شمس یا آیینه دل‌هاست این
یا رب این طاق است یا محراب یا قوس قزح / یا هلال عید یا ابروی ماه ماست این
چشم تو جادو است یا آهوست یا صیاد خلق / یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این
قامت است این یا الف یا سرو یا نخل مراد / یا مگر گلدسته یا باغ جهان آراست این
طوطی شیرین زبان یا قمری باغ جهان / یا بلبل بی‌خان و مان یا... شیداست این

*

شب عیدی که تو برداشته پرده ز پیش / سرفکنده مه نو پیش تو دررفته ز خویش
روی بنما که ترا بینم و دیوانه شوم / یک نفس باز دهم زین خرد دوراندیش
مانده دور از وطن و بر سر آن کو شب و روز / آشنا گشته به‌بیگانه و بیگانه ز خویش
چون ...... بر او گشته مرا سوی مزار / جز سگانش نبود هیچ کس اندر پس و پیش

---

۱. علاوه بر این یک غزل که در دیوان نیست و مطلع آن در عرفات عاشقین نیز نقل شده است.

رو همایون مکن از شـاه تمنـا زر و سـیم   سعی کن تا که بیابی نظـری از درویـش

*

از بس‌که سر فتاد بـر آن خـاک آسـتان   در کوی او کشید زمین سر بـر آسـمان
از سـر غیـب پرسـم اگـر نکتـه ازو   پنهان گزد لب و نهد انگشت بـر دهـان
قـرص زر اسـت بـر کمـر آن آفتـاب را   یـا آفتـاب دسـت بهـم کـرده در میـان
گفتم ز هر فسرده دلی رخ بپوش گفـت   باغ بهشـت را چـه غـم از آفـت خـزان
گفتی که از چه سوخت همایون بر آتشم   پروانه‌وار شمع (رخش) داشـتش بـر آن

*

مقیم شد غم تو در دلـم چـه چـاره کـنم   عجب غمی‌ست مگر دل ز سنگ خاره کنم
ز دوری مه خود هر شب از سر اشک چو لعل   کنار خویش چو گردون پر از ستاره کـنم
شگفته‌ام چو همایون ز وصل لالـه رخـی   چه عیب اگر چو گل از شوق جامه پاره کنم

*

تـا نقـش کائنـات بـرون آمـد از عـدم   نقّاش صنع کثـل تـو نقشـی نـزد رقـم
نخل قدت سرشته شـد ای گـل بـآب نـاز   در نازکی ببـاغ جهـان تـا شـدی علـم
روی نیـاز خلـق ز هـر جـانبی بتسـت   هم کعبهٔ عرب تـویی هـم قبلـهٔ عجـم
سرها فـدای هـر قـدم عاشـقی کـه او   در وادی سـلوک تـو از سـر کنـد قـدم
مستان عشق را چـو همـایون کجـا بـود   پروای بزم خسروی و نقـش جـام جـم

*

در تنم تا هست جان دارم بجانان احتیـاج   زنده‌ام با یـار دارد زنـده بـا جـان احتیـاج
عالمی گر با تو محتاج‌اند ای یوسف و لیک   پسش از آنها با تو دارد پیر کنعان احتیـاج
خط سبز دلکشت پیوسـته بـر گـرد لبـت   خضر را باشد بلی بـا آب حیـوان احتیـاج
ما جمال کعبه می‌خواهیم از در ای رقیب   ورنه ما را نیست بار خار مغـیلان احتیـاج
......ن سر اشک ما عجب داریـم اگـر   کشـت زار دهـر را باشـد ببـاران احتیـاج
حاجتت هر چند نبود با کسی بیرون خرام   با تو دارند ایـن همـه امیـدواران احتیـاج
احتیاجی داشت با وصا تو حالی و تـو نیـز   کرده بودی وعده آمـد از پـی آن احتیـاج

اگرچه غزل پیشین به‌صراحت به‌همایون پادشاه نسبت داده شده است ولی من در صحت این انتساب تردید دارم چرا که به‌نظر می‌رسد شاعر این غزل حالی باشد.

ساعدت را (نظری دارم) و از کار شدم — باز ای شوخ بدست تـو گرفتـار شـدم
دیدمت دوش بخواب و نفسی آسودم — لیک فریاد از آن لحظه که بیدار شدم
ناز از سـر بنهـد گفـتم و آیـد بسـرم — آن نشد حاصل و بیفایده بیمار شـدم
شب ز مستی سخنی گفتم و صد بار مرا — سوخت اندیشهٔ چشمِ تو چو هشیار شدم
گلی از بوی تو می‌داد همایون خبری — نه که از بهر تماشا سوی گلزار شـدم

چند نمونهٔ رباعی:

یـا رب برسـان بـه‌نیـک نـامی مـارا — ... ...[1]
چـو شـهرت ننـگ و نـام نبـود بـاری — ... ...

*

درویــش نــیم گرچــه از خویشــانیم — لیــک از دل و جــان معتقــد ایشــانیم
دور اسـت مگـوی شـاهی و درویشـی — شــاهیم ولــی بنــده درویشــانیم

*

دنیــا بــه‌مــراد رانــده آخــر چــه — ویـن نامـه عمـر خوانـده یعنـی چـه
گیـرم بـه‌مـراد دل بمـانی صـد سـال — صـدی سـال دگـر بمانـده یعنـی چـه

*

گـر سـر بـه‌سـپهر سـودهٔ آخـر هـیچ — ور گــوی زمــین ربــودهٔ آخــر هــیچ
دم درکش و از بودن خـود هـیچ مگـوی — گــر تــا دم حشــر بــودهٔ آخــر هــیچ

*

هرگــز فلــک اندیشــهٔ کــارم نکنــد — بــر هــیچ مــراد کامگــارم نکنــد
لــب تــر نکنــد بــه‌قطـرهٔ آب مــرا — تــا آب دو دیــده در کنــارم نکنــد

*

تــا خانــهٔ دل ز غیــر پرداختــه‌ایــم — کـاری بـه‌مـراد خـویش نسـاخته‌ایـم
بــرهم زده‌ام بســاط هســتی یعنــی — هر چیـز کـه غیـر اوسـت درباختـه‌ایـم

*

... ...[2] — هــر بــرگ کــف نیــاز دارد بــدعا

---

۱. کرم خورده.
۲. کرم خورده.

... ... هــر غنچــه برنــگ صــفتت کــرد ادا

*

... ... آشــــفته آن زلــــف مشــــوش مـــائیم
... ... غم نیست که عاشـق بـلا کـش مـائیم

*

دم ز فـــراق تـــو ملالـــی‌ســـت مـــرا هر روز به‌هجـران تـو سـالی‌سـت مـرا
حـالی‌سـت بغـربتم کـه گفـتم نتـوان سـبحان الله غریـب حـالی‌سـت مـرا

*

هندو پسـری دیـدم انـدر صـف جنـگ رخســـارهٔ او ز آتـــش مـــی گلرنـــگ
گفــتم صــنما ز لعــل خــود کــامم ده در خنده شد و بگفت همایون لب و سنگ

رباعی مذکور در دیوان چاپی نیز نقل شده است.

یک قطعه دیگر[۱]:

از صـــفات (!) حــــی مختـــــار ودود ظــاهر شــده در آینــه نــور و شــهود
چوم (یک وجودیم) هر دو در باغ نمـود مــا فــرع وجــودیم و او اصــل وجــود

ابیات متفرقه:

نهـال سـر و قـدت را درون دیـده‌ام بنشـان که هم سرمنزل خوب است و هم آب روان دارد
هر[۲] پری‌روی که او با عاشق خود یار نیسـت تو یقین می‌دان که او از عمر برخوردار نیست
مگـو بـه‌اهـل وفـا یـار در مقـام جفاسـت که از جفـا غرضـش امتحـان اهـل وفاسـت
نوشتم[۳] نامه سویت ز اشک لالـه‌گـون خـود که در هجرت نخواهم زیست خط دادم به خونِ خود
به‌زنجیرم چو کرد از بی‌قـراری دلسـتان مـن ولــی زنجیــر شــد ســوراخ از زبــان مــن!
نمـــی‌تـــوان بتـــو درد دل حـــزین گفـــتن که تا حزین نـه شـود خـاطرت ازیـن گفـتن
ز غصّه غنچه صفت ته بته دلم خـون اسـت که با وجود یکی نسـبت دویـی چـون اسـت
نالـــه زار مـــرا نـــی چـــو شـــنیدن گیـــرد آه از روزنــــهٔ ســــینه کشــــیدن گیـــــرد
کارِ ما تا شد پریشـان همچـو زلـف یـارِ مـا هیچ کس بیرون نمـی‌آرد سـری از کـار مـا

---

۱. قطعهٔ دیگری در همین بحر و ردیف نقل شده ولی شاعر آن معلوم نیست.
۲. ابیات میرزا کامران نیز در همین بحر و ردیف است.
۳. ابیات بابر و کامران نیز در همین بحر و ردیف است.

۴. دو شعر مفرد و یک رباعی به‌نام جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه (م: ۱۰۱۴ ق) درج شده است. اکبر تحصیلات بالایی نداشت و ما نمی‌توانیم از وی توقّع زیادی داشته باشیم. همچنین این بیاض در اوایل عهد اکبری مرتب شده و اشعاری که پس از آن سروده شده است، در آن نیامده است؛ نمونه کلام وی:

چون به‌وصلش من مهجور شدم یار امشب — گو مشو صبح به‌اغیار ستمکار امشب
تا تمنّای سرزلف تو شد در دل ... — زان سبب هست پریشانی دل ...
مینـاز کـه خـون شـد دلـم از دوری او — مـن یـار غمـم ز دسـت مهجـوری او
بر آیینه فلک نه این قوس و قزح است — عکسی‌ست نمایان شده از جوری او

۵. میرزا کامران (م: ۹۶۴ ق): پروفسور محفوظ‌الحق مرحوم دیوان وی را به‌کمک یک نسخه خطّی کمیاب منتشر کرده است. این نسخه خطّی که در زمان خود شاعر توسّط محمود اسحاق شهابی کتابت شده در کتابخانه بانکی‌پور پتنه موجود است و دست‌نوشته‌های همایون، جهانگیر و شاه‌جهان وغیره روی آن ثبت شده است؛ ولی این دیوان تمام اشعار وی را دربرنمی‌گیرد. در این بیاض هشت غزل (یک غزل به‌زبان ترکی)، هشت رباعی و هفت بیت متفرقه جدید از وی نقل شده است. مطلع غزل‌های موجود در این بیاض چنین است:

باز[1] دامان خود آن سرو به‌بالا زده است — کس به‌دامانش مگر دست تمنّا زده است
(۷ بیت)

حلقهٔ زلف پریشان تو بی‌چیزی نیست — غمزهٔ نرگس فتان تو بی‌چیزی نیست
(۵ بیت)

حسن تو[2] دم به‌دم افزون بادا — طالعت فرخ و میمون بادا
(۵ بیت)

مرا چون کوه دردی از تو بر دل — چسان بار سفر بندم به‌محمل
(۷ بیت)

---

۱. این مطلع تحت عنوان مفردات در یک جای دیگر نیز نقل شده است. این غزل در ردیف و قافیه غزل قاسم کاهی می‌باشد و دو غزل ابوالقاسم فرزند کامران نیز به‌همین صورت است. مطلع این سه غزل در این بیاض در یکجا آورده شده‌اند.

۲. در مقطع نام همایون آمده ولی در عنوان این غزل نوشته شده: برای بادشاه روم گفته.

چون[1] به‌مقصود نشد هیچ‌کس رهبر ما　　بعد ازین خاک در پیر مغان و سر ما
(۶ بیت)

چشم[2] بر راه تو داریم شد ایامی چند　　وقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند
(۷ بیت)

این غزل که برای همایون پادشاه سروده شده است، در دیوان میرزا کامران موجود نیست:

تشنه لب سوی تو ای ظلّ‌الله آمده‌ایم　　سایه رحمتی و ما به‌پناه آمده‌ایم
از بدی‌های زمان و ستم چرخ فلک　　دادخواهان به‌در حضرت شاه آمده‌ایم
دامن از ما مکش ای گل که به‌زیر قدمت　　در شمار خس و خاشاک و گیاه آمده‌ایم
طالب فقر شده راه قلندر جسته　　کرده ترک گله و حشمت و جاه آمده‌ایم
کامران حال درون است ز بیرون ظاهر　　زان سوی دوست به‌رخسار چو کاه آمده‌ایم

غزل زیر نیز در دیوان موجود نیست؛ ولی مطلع آن در *عرفات‌العاشقین* تحتِ عنوان کامران آمده است:

هندو پسرا بس که گرفتم به‌تو آرام　　ز ناز سرزلف تو گیرم که تویی رام
آیات قد و زلف و دهان تو سپردیم　　در اوّل قرآن چون بدیدم الف لام
چشم تو چنین است که آغاز نموده　　ترسم که ازین پس برد او رونق اسلام
از گردش ایّام بسی فتنه برآید　　گر باز برآیی چون مه چارده از بام
تا خال تو در دام سرِزلف تو افتاد　　بس صیدنشین مرغ که افتاد درین دام
وز لعل تو کامی نه ربودیم چو غازی　　بدرود تو کردیم و برفتیم به‌ناکام

مطلع این غزل در بخش مفردّات این بیاض نیز با این تمهید آمده است:

«مرزا کامران (در هند) پیاده رفته و وهم بسیار داشت. درین اثنا هندو بچه پیش آمده که در حسن نظیری نداشت. مرزا چون او را دیده‌اند، بی‌اختیار شده‌اند و با وجود وهم خواسته‌اند که بودن (در هند) را قرار دهند. در بدیه گفته‌اند».

---

۱. تحت عنوان مطلع مفردات جای دیگر نیز نقل شده است.
۲. برای همایون سروده شده است.

یک غزل دیگر نیز به‌نام میرزا کامران درج شده که متعلّق به‌شاعر دیگری به‌نام «نطقی» است و تخلّص وی نیز آمده است و پس از این غزل اشعار نطقی نقل شده است. ظاهراً این اشتباه کاتب است که به‌جای نطقی و له نوشته و آن را به‌کامران نسبت داده است. مطلع و مقطع غزل چنین است:

مردم ز غم که دوش به‌بزم وصال تو　　شد اضطراب من سبب انفعال تو
او پادشاه حسن تو نطقی گدای او　　کی ملتفت شود به‌جواب سؤال تو

رباعیات کامران میرزا:

بوی تو شنیدیم از نسیم سحری　　زان بوی شدم به‌گلشن دیده‌وری
هر سو که نظر فکندم از بیخبری　　در چشم من آمدی زهی جلوه‌گری

*

گر می‌طلبی وصلا از پا منشین　　... ... ...
خواهی که کنی قطع بیابان فراق　　اصـــلا... ... ...[1]

این رباعی برای عبیدالله ازبک[2] سروده شده است:

یا رب که سعادت تو روزافزون باد　　پای شرف تو بر سر گردون باد
بر نیک و بد زمانه چو حکم کنی　　حکم تو و تقدیر به‌یک مضمون باد

چند رباعی دیگر:

از صحبت نااهل حذر باید کرد　　وز دیدن او قطع نظر باید کرد
نااهل زبان به‌طعن اگر بگشاید　　زنهار که گوش ... ... باید کرد

این رباعی برای همایون پادشاه سروده شده است:

افسوس که غم چهره من کاهی کرد　　فریاد که روز عمر کوتاهی کرد
ما را غم بی‌عنایت‌های تو کشت　　وقت است اگر عنایتی خواهی کرد

*

---

۱. مصرع دوّم و چهارم از بین رفته.

۲. حاکم ماوراءالنّهر و شاعر، متخلّص به«عبیدی» که اشعار وی نیز در این بیاض نقل شده است. وی در جواب این شعر رباعی زیر را سرود:

یا ربّ که ترا نصرت و فیروزی باد　　ماه علمت بعالم افروزی باد
روزی که بد آیدت زاندیشه آن　　آن روز بد اندیش ترا روزی باد

از نامــه دلــم شــاد نکــردی هرگــز   از محنــــتم آزاد نکـــــردی هرگـــــز
من یک نفس از یاد تو غافل نـه شـدم   امّــا مــرا تــو یــاد نکــردی هرگــز
*

... ...   صـبر ز غـم هجـر یـار جـانی کـردن
... ...[1]   کـاری بکـن دل کـه تـوانی کـردن
*

یا رب چه کنم خـدا چنـین مـی‌خواهـد   ... ...
فرعــون لعــین نشســته بــر تختــه زر   ... ...[2]

ابیات متفرقه:

گل کرده علم دامن خود بر سر هر خـار   تـا گـم نکنـد بلبـل مسـکین ره گلـزار
*

چند می‌گویی که در عالم گلی بی‌خار نیست   خار در چشم تو ای بی‌درد روی یار نیست
*

ز[3] زلفش (دم) زدم دودی برآمـد از دهـان مـن
لبش را یاد کردم سوخت (از آتـش زبـان مـن)
*

بیا[4] بیا که دلم بی‌تـو غرقـه خـون اسـت   بیا و ببین که ز هجر تو حال من چون است
*

به‌خوبی چون تویی هرگز نیایـد در نظـر مـا را
ز عین مرحمت گاهی نگاهی کن چـه شـد یـارا
*

سرو[5] در باغ اگـر قـد تـو دیـدن گیـرد   منفعل گـردد و از شـرم خمیـدن گیـرد
*

---

۱. مصرعهٔ اولی و سوّم افتاده‌اند.

۲. مصرعه‌های دوم و چهارم کرم خورده‌اند.

۳. ابیات بابر و همایون در همین ردیف و قافیه در این بیاض باهم نقل شده‌اند.

٤. این بیت در دیوان چاپی موجود است و همایون نیز در همین ردیف و قافیه شعر سروده است.

۵. همایون و عسکری نیز در همین ردیف و قافیه شعر دارند.

گر[1] کشاد کار ما بودی ز زلف یارِ ما   این چنین آشفته و درهم نبودی کارِ ما

۶. از میرزا حکیم فرزند همایون و برادر اکبر یک غزل و یک بیت مفرد نقل شده است:

دارم هزار شکر که چشمم به‌روی توست   آن روشنی دیده ز روی نکوی توست
از دیدن جمال تو سیری نمی‌شود   صد بار دیده‌ام و هنوز آرزوی توست
گوی لطافت از همه خوبان ربوده‌ای   ز آن رو میان اهل دلان گفتگوی توست
هر جا که می‌روی به‌طلب‌گاری توام   مقصود من تویی و همین جستجوی توست
گر مرد از غم تو حکیمی غمش مخور   صد جان او طفیل یکی تار موی توست

*

اندک استغنای او عُشّاق ار در خون کند   گر به‌قدر حسن استغنا کند کس چون کند

۷. میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا کامران که به‌فرمان اکبر در سال ۹٦٤ ق در قلعه گوالیار زندانی شد و ده سال بعد در سال ۹۷٤ ق به‌قتل رسید، از شعرای مشهور آن زمان است. شرح حال وی در تذکره‌ها یافت می‌شود. وی شوکتی تخلّص می‌کرد. در این بیاض هفت غزل و یک بیت مفرد از وی نقل شده است. مطلع غزل‌ها در ادامه نوشته می‌شود:

یار هر شانه که در زلف سمنسا زده است   نشتر غم به‌دل غمزده ما زده است
(۵ بیت)

دور از رخ خوب تو من زار نشسته   با سینهٔ افگار و دل افگار نشسته
(۵ بیت)

داشت چون میل قتل قاتلِ ما   کرد با تیغ غمزه بسمل ما
(۷ بیت)

... ...   قصد جان ناتوانم می‌کند
(٦ بیت)

دل ز ما برد به‌یک عشوه پری‌پیکر ما   ساخت دیوانه و بربود خرد از بر ما
(۵ بیت)

---

۱. بیت همایون در همین بحر و ردیف موجود است.

پروانـه سـاخت شـمع جمـال بتـان مـرا   دیوانه سـاخت عشـق پـری‌پیکـران مـرا
(۵ بیت)
شمع رخسارش که آتش زد به‌جان پروانه را   سوخت عشق آن پری‌پیکر دل دیوانـه را
(۵ بیت)

بیت مفرد:
لاله از رشک رخت خیمه به‌صحرا زده است   سنبل از طرّهٔ پرچین تو سـودا زده اسـت

۸. میرزا عسکری برادر میرزا کامران نیز شاعر بود؛ ولی دیوان وی مرتّب نشده است. اشعار وی در منابع مختلف موجود است. در این بیاض سه غزل و چهار بیت مفرد از وی نقل شده است:

یار بدخشی لقب سـرو گـل‌انـدام ماسـت   همچو لبش باصفا لعل بدخشان کجاست
این شفق لاله‌گون وقت نشـاط و طـرب   در فلک شیشه‌رنـگ بـاده گلفـام ماسـت
در دل سـخت شـما نیسـت وفـا دلبـران   رسم شما بوالعجب عهد شما بـی‌بقاسـت
تـا شـده‌ام ای پـری خـاک‌نشـین درت   با سگ کوی توام هـر نفسـی ماجراسـت
خـاک‌نشـین رهـت از غـم هجـران تـو   منتظـر جرعـه از مـی تلـخ وفاسـت
عسکری ای دلربا با دل غمگین خـویش   شام و سحر همنشین با سگ کوی شماست

*

چون شود اطراف گردون در سحرگاهان سفید   طرّهٔ شب می‌شود از گردش دوران سـفید
در دهان غنچه بنگر در سـحرگه ژالـه را   تا نماید چون گهر از حقهٔ مرجـان سـفید
چونکه کردی قسمت ای مه با مه و مهر و وفا   کاغذی دادی مرا کو بود تا پایـان سـفید
ای دریغا کـز دیـار مصـر نامـد مـژده‌ای   تا شود چشمان یعقوب از مه کنعان سفید
خوش نماید عسکری وقف تماشا در نظر   در سواد خط مشکین چهره خوبان سـفید

*

تـا کـرد خـدا روزی مـن وادی غـم را   در عشق صلاح است عرب را و عجم را
بـر لـوح مـزارم بنویسـد ز بـد و نیـک   آن کس که بدانـد رقـم لـوح و قلـم را
مجنون چون نظر کرد سوی ناقه لیلـی   از دیـدن او کـرد فرامـوش الـم را

ابیات متفرقه:
گوشه میخانه جایی دلکشایی بوده است   بی‌تکلف گوشه میخانه جایی بوده است

*

از دست من پیاله عشرت فتاده است　　بازم عجب شکستگی بر دست داده است

*

خار مژگان تو در سینه خلیدن گیرد　　از سر هر مژه خوناب چکیدن گیرد

۹. سه بیت از میرزا هندال نقل شده است:

سرو قد تو مایل اهل نیاز نیست　　نازی‌ست در سر تو که در (اهل ناز) نیست

*

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر　　آمده جان به‌لب نامده جانان بر سر

*

ای پری‌چهره دردمند توییم　　دل‌فگاریم و مستمند توییم

۱۰. یادگار ناصر میرزا از شاهزادگان چغتایی بود که در اوایل حکومت همایون نفوذ زیادی داشت. وی در سال ۹٤۰ ق برای سرکوبی شورش محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا فرزندان الغ میرزا فرستاده شد. وی در سال ۹٤۱ ق در جنگ گجرات شرکت داشت و کارهای نمایانی انجام داد. وی همچنین در جنگ علیه شیر خان در کالپی و ایتاوه حضور داشت و هنگامی که همایون از شیر خان شکست خورد و فرار کرد وی همراه همایون بود. وی در سال ۹۵۳ ق بعد از پیروزی بر کامران به‌کابل آمد و سال بعد به‌قتل رسید. در این بیاض چهار غزل از وی نقل شده است. وی ناصر و ناصری تخلّص می‌کرد. مطلع این غزل‌ها چنین است:

زلفت که بهر حلقه مشکین قمری داشت　　مانند شب قدر مبارک سحری داشت
ز نار اگر بست اسیری چه کند آه　　دل در شکن زلف خدا بیخبری داشت
هر چند که من ساغر اندوه کشیدم　　تا چشم زدم ساقی دوران دگری داشت
گر یار به‌ما کرد نظر عین وفا بود　　نادید اگر دور از آن هم نظری داشت
در موسم گل ناصری دل شده در باغ　　چون غنچه ز هجران تو پُرخون جگری داشت

*

زین سان که دمیدم ز تو دارم غمی دگر　　مردن همین دم است مرا یا دمی دگر
ترسم اگر حکایت غمهای خود کنم　　غمگین شوی ازین غم و آن هم غمی دگر

از دیـر مانـدنت همـه روز اسـت مـاتمم — از زود رفتنـت همـه شـب مـاتمی دگـر
لعلت نه خاتمی‌ست که خوبان ملک حسن — آرنـــد در برابـــر او خـــاتمی دگـــر
ای ناصـری مقیـد ایـن خاکـدان بـاش — زین عـالم ار ملـول شـدی عـالمی دگـر

*

فریـاد کـه دور از رخ دلـدار شـدم بـاز — افسوس کـه بـا هجـر گرفتـار شـدم بـاز
روزی بود (یا رب) که بوصل تو رسم بـاز — زین سان که به‌هجر تو گرفتار شـدم بـاز
از جـور رقیبـان شـدم آواره ز کویـت — دور از سر کـوی تـو بـه‌ناچـار شـدم بـاز
از حال من خسته نـداری خبـر ای شـوخ — از نـرگس جـادوی تـو بیمـار شـدم بـاز
یا رب چه سبب بود که چون ناصر محزون — محـروم از آن دولـت بیـدار شـدم بـاز

*

کسی که در خم آن زلف پُرشـکن باشـد — شکسته خاطر و افتـاد همچـو مـن باشـد
اگر چه روی زمین پُر ز عاشقان تو اسـت — گمان مبر که ترا عاشقی چـو مـن باشـد
چو نافهٔ سرِزلفِ تـو عنبـر افشـان اسـت — نه در خطا و نه در چین و در خـتن اسـت
عبارت غزلم گرچـه شـعر خسـرو نیسـت — گمان مبر که کـم از گفتـهٔ حسـن باشـد
بنالـه‌هـای سـحرگاه ناصـری نرسـد — هـزار نالـهٔ بلبـل کـه در چمـن باشـد

۱۱. بیرم خان از شخصیّت‌های مشهور زمان خود است. ترجمه فارسی توزک بابری نشان‌دهنده آشنایی وی به‌زبان‌های فارسی و ترکی است. در این بیاض ده غزل از وی آورده شده است. مطلع این غزل‌ها چنین است[۱]:

به‌روی او گناهی جز نگاه خود نمی‌دانم — نمی‌دانم چه بد کردم گناه خود نمی‌دانم

*

دلا گـــر غـــم دلســـتانی نـــداری — اگـر خضـر وقتـی کـه جـانی نـداری

*

تـا سـرو دیـد نـازکی آن نهـال را — از سـر نهـاد دغدغـه اعتـدال را

*

۱. در اصل مقاله غزل‌های کامل نقل شده است.

بی‌سخن داعیه خون منش معلوم است
نیست پنهان که ز رنگ سخنش معلوم است

*

ماهی چو عارض تو منوّر نمی‌شود سروی به‌قامت تو برابر نمی‌شود

*

گرد آن کاکل اگر باد صبا می‌گردد سبب تفرقهٔ خاطر ما می‌گردد

*

پیش آی که قربان سراپای تو گردم بگذار که گرد قد و بالای تو گرد

*

چو گردباد روم سوی آستانه او به‌این بهانه بگردم به‌گرد خانهٔ او

*

ای گل از بزم وصالت دور بودن تا به‌کی وز تماشای رخت مهجور بودن تا به‌کی

*

گر برآرم شعلهٔ از دل، دهان می‌سوزدم ور نهان دارم، درون سینه جان می‌سوزدم

این بیت مفرد نیز از وی نقل شده است:

من آن روزی که از کویت به‌ناکافی سفرکردم
همان ساعت ز عمر خویشتن قطع نظر کردم

۱۲. خواجه کلان بیگ از امرای عهد بابری است که در جنگ‌های مختلف همراه بابر بود. ولی آب و هوای هند با مزاج وی سازگاری نداشت و به‌همین دلیل وی مخالف سکونت دائم در هند بود. در *مآثرِ رحیمی*[۱] چنین آمده است:

«و درین سال که عرصه آگره مخیم سرادقات اقبال شد جمعی کثیر از شدّت سموم و گرما و وبا و توهم ناخردمندانه فرار نمودند... امرا قرار برفتن کابل دادند... تا آنکه از جمعی که ازیشان چشمداشت دیگر بود حرکات بی‌مزه بعمل آمد... و عجب تر آن که خواجه کلان بیگ که همیشه سخنان مردانه مذکور می‌ساخت رای او دیگرگون گشت و در ترک هندوستان مبالغه داشت».

---

۱. ج ۱، ص ۵۰۱.

وی در زمان همایون چندین سال حاکم قندهار بود. در مذکر احباب (ورق ٤٥ و ٤٦) نقل شده است که هنگامی که وی را به‌غزنین و کابل فرستادند، در بین راه شعر زیر را برای بابر ارسال کرد:

اگر به‌خیر و سلامت گـذر ز سـند کـنم — سیاه‌روی شـوم گـر هـوای هنـد کـنم

بابر یک رباعی به‌زبان ترکی در جواب وی فرستاد. خواجه کلان نیز در جواب وی یک رباعی ترکی فرستاد. بابر ناراحت شد و خواجه دوباره این شعر را برای وی فرستاد:

ای پادشاه خوبان تـا کـی کنـی تغافـل — یادی نمی‌کنی هـیچ از عاشـقان کابـل

در این بیاض این داستان نقل شده است؛ ولی این دو مطلع فارسی در دو جای مختلف آورده شده است. این غزل نیز از وی نقل شده است:

چشم بیدارم چون لایق نیست آن دیدار را — راضیم از بخت گر در خواب بیـنم یـار را
جانب کویش گذر یک ره خدا را ای صـبا — شمّه‌ای از جان خود آگه کن آن دلـدار را
گاه بر رغم رقیبان سوی خود خوانی مـرا — گاه بر رغمـم رعایـت مـی‌کنـی اغیـار را
یکزمان چون غنچه از هر خار و خس دامن مکش — باز چون گل همنشین خویش سازی خار را
شهرت حسن تو از لیلی و شیرین چون گذشت — من هم از فرهاد و مجنون بگذرانم کار را
با خیـال چشـم مخمـور تـو بیمـارم دوام — از می لعلـت علاجـی کـن مـن بیمـار را
ای سپاهی از ازل کار فلـک آمـد کجـی — راست چون سازد کسی این چرخ کج رفتار را

علاوه بر این بیتی دیگر نیز وجود دارد که به‌دلیل کرم‌خوردگی خوانا نیست. در یک بیاض متعلّق به‌پروفسور مسعود حسن رضوی (لکنهو) اشعار متعدّدی از سپاهی نقل شده است و ظاهراً میرزا کلان بیگ متخلّص به‌سپاهی با سپاهی بیاض پروفسور رضوی یکی است.

۱۳. شمس‌الدّین خان اتکه غزنوی در آغاز خادم کامران میرزا بود. وی اتکه را برای جنگ با شیر خان به‌دربار همایون فرستاد. وی در جنگ قنوج (٩٤٧ ق) شرکت کرد و پس از شکست خوردن از جمله کسانی بود که به‌دریا پرید. وی پس از رسیدن به‌ساحل دست همایون را گرفت و وی را نجات داد. در عهد اکبر نیز از

احترام ویژه‌ای برخوردار بود. سرانجام در سال ۹٦۹ ق به‌دست ادهم اتکه به‌قتل رسید. اکبر از این ماجرا بسیار اندوهگین شد.
شمس‌الدّین خان شاعری خوش‌ذوق بود و غزنوی تخلّص می‌کرد. سه غزل وی در این بیاض نقل شده است. این اشعار نشان‌دهنده ذوق بالای اوست و نیز گویای این امر است که وی به‌طور حتم اشعار بیشتری از خود به‌یادگار گذاشته که اکنون نایاب است. مطلع و مقطع غزل‌های وی چنین است:

چو نسخهٔ سیراب تو در صحن چمن نیست — افسوس که آن لعل گرانمایه به‌من نیست
گفتم به‌سر کوی تو سازم وطن خویش — گفتا که درین کویی ترا جای وطن نیست
از گشتنم آن شوخ سخن کرده بهاغیار — در گفتن آن غنچه دهن هیچ سخن نیست
صد جامهٔ جان چاک زنم دم بدم ای دل — چون در نظرم جلوه‌گر آن سیم بدن نیست
مجنون چه کس است آنکه بگویند ز عشقش — در حالت دیوانگی عشق چو من نیست
پیش لب آن غنچه دهن بسته ز گفتار — گویا که به‌شیرینی آن پسته دهن نیست
گر غزنوی بی‌سر و پا را بکشد زار — او را به‌سر کوی تو حاجت به‌کفن نیست

*

چسان بنویسم اندوه غم عشق تو بر کاغذ — که هر دم می‌شود از دیده خونبارتر کاغذ
بخون دل نوشتم نامهٔ سویت فرستادم — که از مژگان پرخون کرده‌ام افشان زر کاغذ
بگرد نامهٔ من نامه‌بر از بس که می‌پیچد — بجان خواهد رسید آنجا ز دست نامه‌بر کاغذ
چه بنویسم کرا بسویت فرستم زآن که می‌سوزد — دمادم برق آه آتشینم خامه بر کاغذ
مرا جان بر لب آمد در فراقت وه چه خوش باشد — که پیکت ای پری‌پیکر رسد از ره بسر کاغذ
حیات یافته (کذا) افتاده در پایش خبر پرسم — که او گوید چه می‌پرسی زمن دارد خبر کاغذ
بریدن کی توانستی بکویش در هواداری — اگر در بر نبودی غزنوی را بال و پر کاغذ

*

ای تو را رو همچو گل کاکل چو شاخ سنبل است — ز آن گل رو نالهٔ زارم بسان بلبل است
شیشه پُرکن ساقی دوران بر غم محتسب — جام می‌گردان بدورِ ما که ایّام گل است
ای که می‌پرسی تو هر دم گریه‌ات از بهر چیست — باعث این گریهٔ تلخم صراحی مل است
دود آهم را که می‌بینی بسان گرد بار — بر فلک پیچان ز عشق آن پریشان کاکل است
بر سر کوی ملامت جام بر کف غزنوی — صوفیِ هند است امّا شه‌لوند کابل است

۱٤. علی قلی خان شیبانی (خانزمان) و بهادر خان شیبانی دو برادر بودند که در زمان اکبر در شهر جونپور شورش نمودند و چند سال بعد به‌قتل رسیدند. هر دو برادر شاعر بودند. خانزمان «سلطان» و بهادر خان «بهادر» تخلّص می‌کرد. گفتگوی منظوم خانزمان و اکبر مشهور است. در این بیاض بعضی از اشعار این دو برادر موجود است. این ابیات از خانزمان نقل شده است:

من که جفای عالمی بهر تو دلربا کشم عمر اگر وفا کند جان دهم و جفا کشم
...ل که در دیده درون می‌آید ...ه که غیرست برون می‌آید
کسی که میل دل او به‌سوی جانان است کمینه بندهٔ حیدر علی قلی خان است
سروی که به‌ما از سر کین جنگ رفته از خون جگر چهره ما رنگ گرفته
گوشه ابرو به‌من ابرو هلال من نمود از سر مهر و وفا دل از من بیدل ربود
دیدیم بسی مردم بسیار مصاحب دیده نشد اما چو سگ یار مصاحب

این غزل از بهادر خان نقل شده است:

در ملک عشق نیست اسیری ورای من من از برای عشقم و عشق از برای من
ما و غم تو یک نفس از هم جدا نیم من مبتلای اویم و او مبتلای من
یعقوب‌وار چشم من از گریه شد سفید تا رفت از نظر مه یوسف لقای من
من سر نهاده در ره مهر و وفای او او تیغ کین کشیده به‌جور و جفای من
گفتم که شد بهادر مسکین هلاک تو از روی ناز گفت که بادا بقای من

۱۵. محمّد قلی خان برلاس و فرزند وی فریدون خان برلاس از شعرای مشهور عهد خود هستند ولی میرزا علی قلی خان فرزند دیگر محمّد قلی شهرت چندانی ندارد. این نکته نیز قابل توجّه است که دلیل ما برای یکی بودن پدر میرزا علی قلی خان و فریدون خان برلاس این است که در این بیاض در موارد متعددی از وی با نام محمّد قلی خان برلاس یاد شده است و به‌همین دلیل علی قلی خان را برادر فریدون خان برلاس فرض کرده ایم. علی قلی خان از شعرای مشهور فارسی است که شجاعی تخلّص می‌کرد. چهار غزل وی در این بیاض نقل شده است:

تیغی که چاک کرده دلم را ز دست کیست تیری که جان نشانهٔ او شد (زشست) کیست

گــر نیســتم فریفتــهٔ آن پــری مــرا — دیــوانگی ز سلســلهٔ پُرشکســت کیســت
گر مســت جـام بـادهٔ عشـق تـو نیسـتم — در سر خمار لعل لب مـی‌پرسـت کیسـت
ای مه بشهر خاست قیامت یکـی بـوبین — کین فتنه‌ها بهر طرف از چشم مست کیست
گفتی که ریخت خون شجاعی خسـته را — از چشم خود بپرس که خنجر بدست کیست

*

بدور گل چو برد در سـرم هـوای قـدح — بهر کجا که روم سـر نهـم بپـای قـدح
دلا ز جـام طـرب جرعـهٔ کجـا یـابی — چو نقد جان ندهی پاک در بهـای قـدح
کجاست تا که کند سـاقی اجـل مسـتم — که چند منّت دوران کشـم بـرای قـدح
مــدام گشــته بیــاد دو لعــل میگونــت — برای کاسهٔ مـن ورد مـن دعـای قـدح
بــرآر کــام شــجاعی خســته ای ســاقی — که نیسـت از تـو تمنّـای او ورای قـدح

*

دل شکســته بلطـف تـو بسـته آمـده‌ام — ترحّمی که عجب دل شکسـته آمـده‌ام
به‌مرهم کـرم خویشـتن نـواز کـه مـن — دلــی بنــاوک انــدوه خســته آمــده‌ام
مرا مگوی ز خیـل سـگان مـن برخیـز — که من همیشه بایشان نشسـته آمـده‌ام
از آن زمان که شدم آشـنا بـدرد غمـت — ز بنـد صـحبت اغیـار رسـته آمـده‌ام
بوبین بوبین که شجاعی صفت ز روی نیاز — دل شکســته بلطـف تـو بسـته آمـده‌ام

*

مــن کیســتم بــراه وفــا ســر نهــاده‌ای — دنبــال او بســایه بهــر ســو فتــاده‌ای
گریان منم بپـای تـو ای شـمع دلفـروز — شب تا سحر بزانوی غـم سـر نهـاده‌ای
خون گشت دل درون صراحی بیا و بوبین — تـا بـر لـب پیالـه لـب خـود نهـاده‌ای
هرگـز نمـی‌خـوریم غـم رزق و فـارغم — هرچه رسد خوشـیم یکـی یـا زیـاده‌ای

شجاعی واژه ببین را به‌صورت بوبین آورده است که یکی از ویژگی‌های صوتی اشعار اوست.

۱۶. حاجی محمّد خان سیستانی خادم بیرام خان بود که بعدها به‌دربار همایون و اکبر راه یافت. در سال اول جلوس اکبر وی همراه امرای دیگر برای دفاع از اسکندر و رتق و فتق امور پنجاب فرستاده شد. در سال ۹٦٦ ق خان‌خانان به‌وی منصب وکالت عطا کرد. در سال ۹۷۵ ق وی در ماندو زمین‌هایی به‌دست آورد. وی در

سال ۹۸۳ ق همراه خان‌خانان در گور اقامت کرد و در همان سال در همان جا فوت کرد. در این بیاض این غزل از وی نقل شده است:

تـا والـه دو نـرگس مسـتانه گشـته‌ام	از خویش و آشنا همـه بیگانـه گشـته‌ام
شمع جمال یار چو دیدم به‌چشم خویش	در پای شـمع سـوخته پروانـه گشـته‌ام
روزانه گشته‌ام من بیدل به‌کوه و دشـت	شب‌ها میان خلـق بـه‌افسـانه گشـته‌ام
کی پا کشم ز کوی تو از طعنـه رقیـب	تا گشته‌ام به‌کوی تـو مردانـه گشـته‌ام
حـاجی ندیـده‌ام دل آبـاد در جهـان	هرچنـد گـرد عـالم ویرانـه گشـته‌ام

۱۷. خواجه خاوند نوهٔ محمود عبیدالله احرار و فرزند خواجه کلان مشهور به‌خواجگان خواجه (م: ۹۰۵ ق) است. وی پس از طی مراحل سیر و سلوک و عرفان و تصوف به‌سفر حج رفت؛ سپس به‌سیاحت عراق و فارس پرداخت. وی از محضر مولانا جلال‌الدّین محمّد استفاده کرد و از مولانا عمادالدّین محمود علم طب فرا گرفت. سپس به‌سمرقند رفت و در زمان همایون به‌هند آمد و پادشاه او را ستود؛ ولی خیلی زود به‌کابل بازگشت. فرزند وی خواجه معین و نوه وی میرزا شرف‌الدّین حسین شهرت بسزایی یافتند[۱]. این رباعی وی در این بیاض نقل شده است:

(بر) هر دو جهان جز تـو نباشـد مالـک	موجـود بـه‌غیـر تـو (...........)
هر چیز که غیـر تـو بـود بـاقی نیسـت	انــت البــاقی و کــل شــی هالــک

۱۸. قاسم کاهی از شاعران مشهور عهد همایون است که دیوانش به‌کوشش دکتر هادی حسن منتشر شده است. در این بیاض ۱۸ غزل از او نقل شده است که سه غزل زیر در دیوان وی وجود ندارد:

گه گل است و گاه آتش ماه مهرافروز من	گل برای غیر و آتش از بـرای سـوز مـن
گفتمش مرهم چه باشد زخم پیکـان تـرا	گفت مرهم نیست غیر از ناوک دلدوز من
روز هجران هر زمان حالم دگرگون می‌شود	هر که بیند حال من رحم آیدش بر روز من
عید نوروز است می‌خواهم که قربانت شوم	تا به‌شادی بگذرد عید مـن و نـوروز مـن

۱. ن.ک. *مآثرالامرا*، ج ۳، بعد از صفحه ۲۳۲.

گاهیــا باشــد حــدیث آشــنا بــا آشــنا گر سخن گوید کسی پیش سگان او ز من

*

اگر چه نیست به‌وصل تو دسترس ما را همین که طالب وصل توییم بس مـا را
چنین که پیش تو قربان شدن هوس داریم عجب اگر نکشد آخر این هـوس مـا را
رسید جان به‌لب و یاد مـا نکـرد سـگت گذشت عمـر نپرسـید هـیچ‌کـس مـا را
نمــی‌کنــیم تمنّــای خرگــه شــاهی کجا چو مرغ بود جـای در قفـس مـا را
گل بقا نتوان چیـد زیـن چمـن کـاهی که تندباد فنا مـی‌بـرد چـو خـس مـا را

*

خیـال لعـل تـو از دل بـرون نمـی‌آیـد برون ز شیشه می لالـه‌گـون نمـی‌آیـد
ز عاشقان مطلب راه و رسم اهل صلاح طریـق عقـل ز اهـل جنـون نمـی‌آیـد
شهید عشق تو نبود کسی کـه روز جـزا چو لاله داغ به‌دل غرق خون نمـی‌آیـد
بجز جفا و سـتم نیسـت کاروبـار فلـک وفـا و مهـر ز گـردون دون نمـی‌آیـد
بـه‌پـای منبـر واعـظ نمـی‌رود کـاهی پــی فســانه و بهـر فسـون نمـی‌آیـد

مطلع ۱٤ غزل دیگر:

مرغ چون بر فرق مجنون پر زدن انگیز کرد آتش سودای لیلـی بـر سـر او تیـز کـرد
(۵ بیت)

لاله گر دعوی کند بر عـارضِ گلگـونِ او ژاله بر سنگ ستم بر خـاک آرد خـون او
(۷ بیت)

یار به‌کویش مرا همـنفس خـویش کـرد منظـر شــاهانهٔ را کلبــه درویــش کــرد
(۵ بیت)

به‌شام هجر گلخن روز و غم ویرانـه دارم من دیوانه در هر گوشه محنت خانه دارم
(۵ بیت)

مصوّر تا به‌صورت کرد نسبت آن پری‌رو را نمی‌خواهم که بر دیوار بینم صـورت او را
(۷ بیت)

ریخت بـاران بـلا بـر تـن غـم‌پـرور مـا چه بلاهـا کـه نیـاورد فلـک بـر سـر مـا
(۵ بیت)

سـوار گشــت و افشـاند زلـفِ پـرچین را نگارخانــه چــین ســاخت خانــه زیــن را
(۵ بیت)

آتشین رویت ز خاکستر چو نیلوفر شده   یا نقاب از آتش روی تو خاکستر شده
(۵ بیت)

چو سایه همرهیم به‌هر سو روان شوی   شاید که رفته رفته به‌ما مهربان شوی
(۵ بیت)

هر صبح روم همچو صبا سوی چمن‌ها   بر بوی تو بینم رخ گل‌ها و سمن‌ها
(٤ بیت)

هدف تیر بلا شد دل بی‌حاصل ما   تو چه دانی که چها می‌گذرد از دل ما
(۵ بیت)

به‌سحر چشم تو را سامری پسندیده   منم قلندر کویت قلندر از دیده
(٦ بیت)

ساقی مگذار از کف خود رطل گران را   تا خوش گذرانیم جهان گذران را
(۵ بیت)

ز خضر عمر فزون است عشقبازان را   اگر ز عمر شمارند روز هجران را
(۵ بیت)

این رباعی نیز از وی نقل شده است که در دیوان وی موجود نیست:

گویند که مرد را هنر می‌باید   یا نسبت (مردان نظر) می‌باید
اینها همه در زمان پیشین بوده است   القصّه درین زمانه زر می‌باید

این ابیات به‌صورت متفرقه نقل شده‌اند:

گفتی که تا هلاک نگردی نبینمت   نادیدن تو کرد هلاکم بیا و بین

*

شمشیر می‌کشید... کز برم برو   پایم نمی‌رود چه کنم گو سرم رود

*

حاجت خویش چه حاجت که به‌او شرح کنم   گر مرا درد دلی هست اثر خواهد کرد

*

آه از آن شام سیه روز که عاشق از یار   لطف نادیده رود جانب ویرانهٔ خویش

*

دوش بزم عجبی دیدم و شاهی عجبی   که چه می‌باخت به‌بادام سیاهی عجبی

این بیت به‌صورت جداگانه آورده شده است؛ اگرچه غزل کامل آن در دیوان موجود است:

خار در دامن گل دست تمنّا زده است ناوکی بر جگر بلبل شیدا زده است

۱۹. یک غزل مولانا تردی کابلی ملقب به‌قضان در این بیاض موجود است. مؤلّف *مآثرالامرا* (جلد اوّل) دو شاعر را با این نام ضبط کرده است، ولی ظاهراً این شخص دیگری است. مطلع و مقطع غزل:

روم از خاک درگاهش که خوارم همچو خس آنجا
سفر بهتر از آن جایی که بی‌قدر است کس آنجا
بکویش رفته رفته خوار گشتم آه چون سازم
ندارم صبر اگر صد ره روم در یک نفس آنجا
ببزم وصل آن محمل نشین فریاد از آن دارم
که می‌لرزد دلم از بیم هجران چون جرس آنجا
ز فریادم سگت شبها بر آن درمی‌کند افغان
بلی نبود کسی جز وی مرا فریاد رس آنجا
چو تازی بر صف عُشّاق اوّل قتل تردی کن
که آن بیدل ندارد غیر ازین چیزی هوس آنجا

۲۰. یک غزل از قبا خان نیز نقل شده است. مطلع و مقطع غزل:

ای گل رویی تو بردی از گل سیراب آب نیست بی‌رویت مرا در دیده بی‌خواب
سنبل پرتاب اگر زد بر رخ گل پیچ پیچ زلف پرپیچ تو برد از سنبل پرتاب تاب
یابد از خاک قدومت دیدهٔ پرنور نور گیرد از مهر جمالت ماهِ عالمتاب تاب
من ز چشمانت ندارم غیر زهر چشم چشم تا بقتلم غمزه را داری تو پُرزهراب آب
رو قیا چون سرو قدش قامت دلجوی جوی چون در درج عقیقش گوهر نایاب یاب

کتابخانهٔ حبیب‌گنج◆

شادروان نذیر احمد

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری***

حبیب‌گنج روستای کوچکی در شهر علیگره است که یادگار کمال علم و فضل مولانا حبیب‌الرّحمٰن خان شروانی نوّاب صدر یار جنگ مرحوم است. وی در همین روستا کتابخانه‌ای تأسیس کرد که از نظر نسخه‌های خطّی نایاب فارسی، عربی و اردو اهمیّت زیادی دارد. تا اکنون فهرستی از این کتابخانه منتشر نشده است و به‌همین سبب در این مقاله تلاش می‌کنم که کتابخانه و بعضی از نسخه‌های خطّی مهم موجود در آن را معرّفی کنم.

علاقه و شوق وافر نوّاب صدر یار جنگ به‌جمع‌آوری نسخه‌های خطّی شبه قارّه و جلوگیری از تلف شدن آنها را می‌توان از درخواستی دریافت که در علیگره انستیتوت گزت (۱۲ مارس سال ۱۹۱۹ م) چاپ شده است. از مقاله‌ای که از وی در رساله معارف شهر اعظم‌گر (اکتبر سال ۱۹۳۱ م) با عنوان «*کتابخانهٔ* حبیب‌گنج *چگونه جمع‌آوری شد*» چاپ شده است، چنین برمی‌آید که علاقه و اشتیاق وی به‌جمع‌آوری کتب، مدیون کتاب‌فروشی به‌نام عبدالرّحیم است که موجب شد او از بچگی به‌جمع‌آوری کتاب بپردازد. در ابتدا وی به‌جمع‌آوری کتب درسی روی آورد، سپس به‌دیوان‌های اردو علاقه‌مند شد. تا سال ۱۸۸۳ م حدود ۱۰۰ یا ۱۵۰ کتاب گردآوری شد. در سال ۱۸۸۵ م

◆ فصلنامهٔ فکر و *نظر*، دانشگاه اسلامی علیگره، ژانویه ۱۹۶۱ م، ج ۲، شمارهٔ ۱، ص ۱۱۸–۹۳؛ اینجا خلاصهٔ آن مقاله ارائه شده است.

* دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

وی برای ادامه تحصیل به‌شهر آگره رفت. در آگره ابتدا *رساله مساحت* قاضی ابوزید مربوسی را خریداری کرد و سپس نسخه نادر *واقعات بابری* دانشگاه آگره را در سال ۱۸۸۷ م به‌دست آورد. در همان دوران با علّامه شبلی ملاقات کرد و این آشنایی باعث گسترش دیدگاه‌های وی شد.

وی سپس به‌دهلی رفت و از مولوی سلیم‌الدّین خان کتاب‌هایی را خرید. وی از دهلی نمونه‌های خطّاطی مختلفی را نیز به‌دست آورد. مولانا شبلی باعث آشنایی وی با فروشندگان نسخه‌های خطّی شهر لکهنو شد و به‌زودی اتاق وی از نسخه‌های خطّی پر شد.

وی به‌تشویق مولانا سیّد محمّد علی و علّامه شبلی از مصر، سوریه و کشورهای اروپایی نیز نسخه‌هایی به‌دست آورد. علاوه بر این وی نسخه‌های نادر و نایابی را به‌طور متفرقه حاصل کرد؛ برای مثال *مباحث مشرقیه* امام رازی را از بیوه‌زنی به‌سه روپیه خریداری کرد و نسخه مصور *گلستان* سعدی را از زن دیگری به‌دست آورد. وی از حیدرآباد نیز نسخه‌های مهمی خریداری کرد. بعضی از کتابخانه‌های شخصی افراد فامیل نیز به‌دست وی رسید. وی در سفر حج نیز نسخه‌های خطّی نایابی را به‌دست آورد. بعضی از دوستان و افراد فامیل نیز کتاب‌هایی را به‌وی هدیه کردند.

نوّاب صدر یار جنگ بیشتر در صدد جمع‌آوری نسخه‌های خطّی مهم بود و از خرید کتاب‌های معمولی پرهیز می‌کرد. در اکتبر سال ۱۹۳۲ م تعداد کتاب‌های این کتابخانه ۴۱۷۳ عدد بود که ۱۰۶۲ عدد از آنها نسخه‌های خطّی نادر بودند. در ماه می سال ۱۹۴۴ م این تعداد به ۶۰۹۰ عدد رسید. در حال حاضر تعداد کتاب‌ها خیلی بیشتر شده و هزاران نسخه خطّی در آن موجود است.

مولانا اذعان کرده است که در کتابخانهٔ وی حتّی یک نسخه نامشروع یا سرقتی وجود ندارد. کتاب‌های مختلفی در این کتابخانه وجود دارند که مولانا آنها را تحت این عناوین مرتّب کرده است:

۱. الذهبیات: در این قسمت ۹۹ کتاب مطلّا وجود دارد که نشان‌دهنده هنر ماوراءالنّهر، عرب، ایران، ترکیه، کشمیر و هندوستان هستند.
۲. الخطاطیات: در این قسمت ۱۵ کتاب به‌قلم خوش‌نویسان بزرگ مثلاً میرعماد و میرعلی کاتب وجود دارد.

۳. الخطیات: تحت این عنوان ۳۵ نسخه خطّی نوشته‌شده توسط بزرگان مثلاً آصف خان، شیخ عبدالحق دهلوی وغیره وجود دارد.
۴. المجلدات: ۱۶ نمونه از جلدسازی قدیم.
۵. السلطانیات: کتاب‌های مربوط به‌سلاطین و وزرا در این قسمت نگهداری می‌شوند؛ مثلاً *صحیح بخاری* کتابخانهٔ ابراهیم عادل‌شاه.
۶. الفتوحیات: دو کتاب که همراه غنائم به‌کتابخانه پادشاهان راه یافت. *گوی و چوگان* ملّا عارفی که به‌خط میرعلی کاتب است و پس از فتح گولکنده به‌کتابخانهٔ عالمگیر شاه راه یافت.
۷. المقامیات: ۹۶ عنوان کتاب که محل تحریر روی آنها درج شده است.
۸. الختمیات: ۲۶۳ کتاب که مهر دارند.
۹. الاقاربیات: ۱۶ کتاب که به‌افراد فامیل وی متعلّق بودند.
۱۰. الاستاذیات: ۲۴ کتاب که استادان نوّاب آنها را تحریر کرده‌اند.
۱۱. الحسنیات: ۴۱ کتاب که از نظر خط نادر هستند (بجز خطاطیات).
۱۲. القرطاسیات: در این قسمت ۱۱ نوع کاغذ نشان داده شده است.
۱۳. العتیقات: تحت این عنوان ۲۳ کتاب قدیمی متعلّق به‌قرن نهم یا قبل از آن وجود دارد. قدیمی‌ترین نسخه متعلّق به‌قرن پنجم است.
۱۴. الخطوط: در این قسمت شرح ۱۶ نامه مختلف وجود دارد.
۱۵. المصنّفیات: ۳۸ نسخه که به‌خط مصنّف یا مقابله‌شده با نسخه مصنّف هستند؛ مثلاً *الاجوبه و الاسوله* امام قشیری و *ارتیاح‌الاکباد* حافظ سخاوی که به‌خط مصنّف کتابت شده‌اند.

این فهرست بیان‌کننده ذوق و کثرت مطالعه نوّاب است و نیز کار استفاده از کتابخانه را آسان می‌کند. صدر یار جنگ علاوه بر تهیه این فهرست بعضی از نسخه‌های خطّی مهم را نیز معرّفی کرده است که نشان‌دهنده فکر والای اوست. وی دیوان عرفی (مرتبه محمّد قاسم سراجا که مقدّمه‌ای از عبدالباقی نهاوندی دارد) و دیوان طالب آملی را در رساله معارف ماه نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۲ م معرّفی کرده است. وی در شماره اکتبر سال ۱۹۲۲ م همین مجله، نسخه خطّی شیخ عبدالحق محدّث دهلوی و در شماره

فوریه سال ۱۹۲۹ م یک نسخه خطّی صحیح مسلم نوشته‌شده توسط روح‌الامین بلگرامی را معرّفی کرده است. علّامه آزاد بلگرامی در *مآثرالاکرام* از این نسخه نام برده است. وی در روزنامه معارف سال ۱۹۳۰ م به‌معرّفی نسخه‌ای خطّی از صحیح بخاری موجود در کتابخانهٔ خود پرداخته است. این نسخه به‌کتابخانهٔ ابراهیم عادل‌شاه بیجاپوری (۱۰۳۷ ق) متعلّق بود و این یادداشت در آن وجود دارد:

«جلد اول صحیح بخاری به‌خط نسخ عرب در آخر کتاب حضرت شیخ‌المحدّثین عفیف‌الدّین گازرونی است، جلد سیاه و ترنج سرخ و جدول طلا نوبسته بابت فتح شهر محمّدآباد معروف به‌بیدر جمع کتابخانه معموره عالم پناه ابراهیم عادل‌شاه خلد ملکه شده ۹ شعبان ۱۰۲۸ ق[1]»

این کتابخانه در ۵ دسامبر سال ۱۹۶۰ م به‌دانشگاه علیگره منتقل شد و بخشی از کتابخانهٔ آزاد به‌آن اختصاص یافت. در این مقاله بعضی از نسخه‌های خطّی فارسی موجود در این کتابخانه را معرّفی می‌کنیم:

کلیات سنایی (۵/۴۸): ۳۰۴ ورق، ۳۳ ورق اوّل پاره، نسخه از ۳۴ الف شروع می‌شود. این نسخه براساس موضوع اشعار و نوع شعر مرتب شده است. نسخه اشعار سنایی اندیا آفس (شماره ۹۲۷) و نسخه دانشگاه عثمانیه نیز همین ترتیب را دارد. ترتیب این نسخه به‌این صورت است:

قسم اوّل: مقدّمه دیوان به‌قلم سنایی؛

قسم دوم: در توحید رب‌العالمین جلّ جلاله؛

قسم سوم: در نعت پیغمبر محمّد مصطفٰی صلوات الله و سلامه؛

قسم چهارم: اندر موعظه و زهد و حکمت؛

قسم پنجم: در مدحیات و مراثی؛

قسم ششم: در غزلیات؛

قسم هفتم: فی المقطعات و المراثی و الهزلیات؛

قسم هشتم: رباعیات؛

---

۱. در *مقالات شروانی*، ص ۲۷۲، سال ۱۰۰۸ ق تحریر است.

قسم نهم: در مراتب حال انسانی که آن را کنوزالرموز خوانند و سیر العباد الی المعاد نیز خوانند؛

قسم دهم: در کارنامه که به‌بلخ نوشته بود و سنایی آباد فی الزهد و الموعظه و السلوک و العشق.

بسیاری از اشعار این نسخه در دیوان‌های چاپی وجود ندارند. این سه نسخه علاوه بر مقدّمه شامل نامه‌ها نیز می‌شوند که بسیار کمیاب است. ۳۳ صفحه اول کلیات شامل همین مطالب بود که اکنون مفقود شده است. این نسخه در سال ۱۰۱۲ ق در آگره نقل شده است و ترقیمه آن چنین است:

«تمام شد سنایی آباد (مثنوی *عقل‌نامه* سنایی) و حدیقةالحدیقه من کلام الشیخ‌الرئیس، الحکیم الفاضل، خاتم‌الشّعرا، مفخرالعلما، قطب‌الاولیا، ابوالمجد، مجدود بن آدم السنایی روح روحه و نور ضریحه حامداً و مصلیاً و مسلماً به‌تاریخ شهر شوّال سنهٔ ۱۰۱۲ ق[1] روز سه‌شنبه وقت ظهر مقام دارالخلافهٔ آگره».

همین ترقیمه با حذف تاریخ و مقام کتابت در نسخه اندیا آفس و دانشگاه عثمانیه نیز وجود دارد.

کلیات سعدی شیرازی (۹/۴۸): این کلیات سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۲ ق) شامل متن و حاشیه هر دو است. اجزای متن شامل طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم، صاحبیه، مقطعات، رباعیات، فردیات، مراثی، ملمعات، ترجیعات، المجلس و حکایت می‌شود.

حاشیه شامل این اجزا است: دیباچه، مجالس پنج‌گانه، رساله صاحب دیوان، رساله عقل و عشق، نصیحت‌الملوک، رساله شمس‌الدّین، گلستان، بوستان، قصاید. صفحه اول و آخر نسخه مفقود است. این نسخه ۵۰۴ ورق و هر صفحه در متن ۱۹ سطر دارد. این نسخه در سال ۸۱۴ ق نوشته شده است. در صفحه ۴۷۲ چنین آمده است:

۱. در اصل نسخه ۱۰۰۱۲، در ورق ۲۵۱ ب ۷ ذیقعده سال ۱۰۱۲ ق آمده است.

«تمام شد دیوان شیخ مصلح‌الدّین سعدی علیه‌الرحمة والغفران بعون الله الملک الدیان و الحمدلله ربّ‌العالمین علی ید العبد الاصغر الفقیر جمال اسکافی الکاتب فی تاریخ اربعا عشرین محرم‌الحرام السنۀ ۸۱۴ ق».

این عبارت نیز در همان جا نوشته شده است:

«در هشتصد و چهارده از هجرت خیرالبشر این کتاب تحریر یافت و حالا نهصد و نود هشت سال هجرت است که یک صد و هشتاد چهار سال است که نوشته یافته».

در طرف دیگر کتاب نوّاب صدریار جنگ مرحوم در سال ۱۳۶۹ م نوشته است که این نسخه ۵۵۵ سال قدمت دارد.

کلیات عماد فقیه (۱۲/۴۸): این کلیات عماد (متوفی سال ۷۷۳ ق) شامل دیباچۀ منثور، پنج مثنوی، یک بدون عنوان[1]، صفانامه، صحبت‌نامه، محبت‌نامه، طریقت‌نامه، قصاید، مقطعات، مراثی، غزلیات، مسمطات و رباعیات است و ۵۹۶ صفحه دارد و هر صفحه شامل ۲۵ سطر است. یک ورق از اول و یک ورق از آخر آن مفقود شده است. سال کتابت مشخّص نیست. پس از اتمام هر بخش توضیحاتی درباره آن بخش داده شده است؛ ولی سال کتابت ذکر نشده است. از شیوه املا و انشا می‌توان قدمت این نسخه را حدس زد. در این نسخه دال و ذال به‌صورت مجزا نوشته شده است و عباراتی دیده می‌شود که بعداً اضافه شده است؛ مثلاً در ص ۱۷۰ دوبار چنین آمده است:

«فی نوبت اضعف عبادالله حیدر بن محمّد الحسنی فی سنه ثمان و ثمانین و ثمان مائة».

در ص ۳۰۰ همین عبارت همراه با تاریخ درج شده است. از اینجا می‌توان دریافت که این نسخه مدّتها قبل از سال ۸۸۸ ق آماده شده است. شخصی به‌نام بازید ملک خسرو بین سال‌های ۹۲۷ و ۹۲۹ ق در حاشیه این نسخه اضافاتی کرده است؛ مثلاً در صفحه ۱۷۲ نام و سال ۹۲۷ ق و در صفحه ۲۳۲ شوّال سنه سبع و عشرین و تسع (مائة) نوشته شده است. در صفحات ۲٦۳، ۳۷۳، و ٤۳٦ فقط نام اضافه‌کننده و در صفحه ٥٦۱ تاریخ ۹۲۹ ق آمده است.

---

۱. شاید نامش دهنامه است (فهرست کتابخانۀ مجلس شورای ملّی ۳: ۵۱۰) و فهرست آصفیه ۳: ۳۶۳.

در چندین مورد نام صاحب کتاب چنین آمده است:

«این عواری الزمان عبده المذنب المحتاج الرحمة و الغفران سیّد حیدر حسین ابن میر محمّد حسین خان مرحوم اولاد جناب نوّاب عمدةالملک موتمن‌الدّوله اسلام خان مشهدی».

علاوه بر مهر این پدر و فرزند مهر افراد دیگر نیز روی این نسخه به‌چشم می‌خورد[1].

دیوان شمس‌الدّین طبسی (۲۴/۴۸): از شاعران قرن ششم که نام وی در *لباب‌الالباب* (تألیف ۶۱۸ ق) و *آثارالبلاد* (تألیف ۶۸۴ ق) آمده است. وی شاگرد رضی‌الدّین نیشابوری و معاصر خاقانی بود و به‌عقیده مؤلّف *آثارالبلاد* اشعار وی از اشعار خاقانی بهتر بود. در سال وفات وی اختلاف است. بعضی‌ها آن را سال ۶۲۴ و بعضی‌ها ۶۲۶ ق نوشته‌اند. وی قبل از اتمام کتاب *لباب‌الالباب* فوت کرده بود و بنابراین وفات وی در حدود سال ۶۱۸ ق نیز محتمل است. شمس در اصناف مختلف طبع‌آزمایی کرده است؛ ولی این نسخه فقط شامل قصاید و بعضی از رباعیات وی است. این نسخه ۳۴ ورق دارد و هر صفحه حاوی ۲۳ سطر است. سال کتابت احدی و عشرین و سبع مائة (۷۲۱ ق) ذکر شده است؛ یعنی قبل از آنکه صد سال از وفات مصنّف بگذرد، کتابت شده است.

این نسخه به‌خط نسخ نوشته شده است و کرم‌خوردگی دارد. در ورق ۳۳ ب قصاید تمام شده است و از ورق ۳۴ الف رباعی شروع می‌شود و تا ۳۴ ب فقط ده رباعی درج شده است و این آخرین صفحه است که ترقیمه نیز دارد. نام کاتب محو شده است. فقط لفظ الجیلانی خوانده می‌شود. در آغاز در یک شمسه طلایی

---

۱. در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نسخه‌ای از دیوان عماد با امضای مصنّف موجود است که ده سال قبل از فوت مصنّف کتابت شده است (فهرست کتابخانه ج ۲، ص ۶۴۳). نسخه دیگر این کلیات در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی وجود دارد که بدون تاریخ است؛ ولی به‌عقیدهٔ فهرست‌نگار به‌خط مصنّف است (فهرست ج ۳، ص ۳۵۹). در نسخه مدرسه تقریباً ۵۰۰۰ بیت و در نسخه مجلس ۶۵۰۰ بیت وجود دارد؛ ولی نسخه حبیب گنج ابیات بیشتری را دربرمی‌گیرد. این نسخه پس از وفات مصنّف مرتب شده و به‌همین دلیل از وی به‌دعای خیر یاد شده است.

دیوان شمس‌الدّین طبسی نوشته شده است. در حاشیه نسخه در مواقع مختلف اضافاتی صورت گرفته است. در یک صفحه تاریخ احدی الف سنه نیز نوشته شده است. این نسخه علاوه بر قدمت، زینت‌بخش کتابخانه‌های قطب‌شاهیان نیز بوده است. مهر ابراهیم قطب‌شاه (۹۸۸–۹۵۷ ق)، محمّد قلی (۱۰۲۰–۹۸۸ ق) و محمّد قطب‌شاه (۱۰۳۵–۱۰۲۰ ق) روی سرورق موجود است. بالای صفحه مهر ابراهیم قطب است که عبارت آن به‌سختی خوانده می‌شود:

شهی که نقش نگین ساخت مهر آل مقیم　　بود سپهر کرم قطب‌شاه ابراهیم

پس از آن یک مهر بزرگ متعلّق به‌محمّد قلی قطب‌شاه وجود دارد که نقش آن چنین است:

ملک جهان مرا که به‌زیر نگین شده　　از حکم پادشاه جهان آفریده شده

در میان این دو مهر العبد محمّد قلی قطب‌شاه نوشته شده است. مهر سوم خوانا نیست.

این نسخه در ۶ ذی‌الحجه سال ۱۳۴۶ ق به‌قیمت شصت روپیه از حیدرآباد خریداری شد.

دیوان خواجه آصفی (۲۵/۴۸): خواجه آصفی بن مقیم‌الدّین قهستانی شاگرد مولانا جامی و وابسته به‌دربار میرعلی شیرنوایی بود. وی علاقه خاصی به‌ملّا هاتفی داشت و در *تذکره میخانه* (ص ۴۵) در این باره سخن گفته شده است. وی در سال ۹۲۸ ق فوت کرد (واله داغستانی).

نسخه‌های مختلفی از دیوان وی یافت می‌شود. در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره نیز نسخه‌های متعدّدی از دیوان وی موجود است. این نسخه به‌خط ایرانی و جدول آن مطلا و مذهب و بین‌السّطور نیز مطلا است. دو صفحه اوّل طلایی کار لاجورد است و عبارت زیر روی آن نوشته شده است:

«کتابخانهٔ مبارک سلطان محمّد صفوی ملقب به‌سلطان محمّد خدابنده دام ملکهم و حشمتهم در ۹۴۵ قمری فقیر اسمعیل ترکان تحویلدار».

روی این کتاب امضای انگلیسی سرگور اوسلی وجود دارد.

کلیات طالب آملی (۳۰/۴۸): این نسخهٔ خطّی از لکهنو به‌دست آمده است.

کلیات عرفی (۴۵/۴۸): این نسخه قدمت زیادی دارد و ترتیب آن به‌این صورت است:

- دیباچهٔ عبدالباقی: ۱۵ صفحه.
- رساله نفسیه: ۱۲ صفحه.
- مثنوی مجمع‌الابکار: ۵۸ صفحه.
- مثنوی فرهاد و شیرین: ۲۸ صفحه.
- قصاید: ۶۲ صفحه.
- ترکیب‌بند: یک.
- ترجیع‌بند: یک.
- قطعات: ۳۲.
- ساقی‌نامه: یک.
- غزلیات: ۵۱۹.
- رباعیات: ۲۳۲ (بعضی ناقص هستند).

این نسخه شامل دیباچه عبدالباقی نهاوندی نیز است که در آن علاوه بر شرح زندگی عرفی در مورد تاریخ اجمالی شعر فارسی و جمع و تدوین دیوان نیز سخن گفته است. مؤلّف در اثر مشهور خود *مآثر رحیمی* از این دیباچه نام برده است. نکته جالب این است که در این دیباچه در ذیل *تذکره عرفی* از *مآثر رحیمی* نام برده شده است و پرواضح است که این نام‌ها بعداً اضافه شده‌اند. من خود نسخه‌ای از کلیات عرفی را مطالعه کرده‌ام که این دیباچه در آن آمده و نام *مآثر رحیمی* ذیل *زندگی‌نامه عرفی* آورده شده است. این نسخه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران به‌شماره ۱۰۲۶ موجود است؛ ولی ترتیب این دو نسخه متفاوت است و به‌یقین نمی‌توان گفت که کدام یک ترتیب خود سراجا است. کاتب این نسخه محب علی بن حاجی یوسف شیرازی است که در سال ۱۰۷۰ ق آن را کتابت کرده است. ترقیمه کتاب چنین است:

«تمّت فی کتاب دیوان ملّا عرفی شیرازی غفرالله ذنوبه من تاریخ یوم الجمعه هشتم شهر محرم‌الحرام سنهٔ سبعین الف (۱۰۰۷ ق) کتبه الفقیر الحقیر کمترین خلائق محب علی بن حاجی یوسف شیرازی بتوفیق الله الملک المنان».

دیوان فیضی (۲۰۱۹/۴۸، ۲۱): این نسخه کلیات فیضی در سه بخش است. اندازه کوچک، قلم باریک، خط نستعلیق، جدول طلایی است و هر صفحه ۱۷ سطر دارد. در پایان آن سال کتابت ۹۹۵ ق درج شده است؛ یعنی این نسخه نه سال قبل از وفات فیضی مرتب شده است.

دیوان شاهی (۴۲/۴۸): این دیوان متعلّق به‌امیر آقا ملک شاهی سبزواری فیروزکوهی متوفی سال ۸۵۷ ق است که به‌خط خوش و خوانا[۱] نوشته شده و کاتب آن فتع چند است. سال کتابت ندارد. این نسخه به‌کتابخانهٔ شاهی اوده متعلّق است و سه مهر دارد؛ مهر نوّاب آصف‌الدّوله بهادر، نصیرالدّین حیدر و امجد علی شاه. عبارت مهر آصف‌الدّوله:

«یحیٰی خان بهادر هزبر جنگ آصف‌الدّوله»

نقش مهر نصیرالدّین حیدر:

«خوش‌ست مهر کتبخانهٔ سلیمان جاه   بهر کتاب مزیّن چون نقش بسم الله»

نقش مهر امجد علی شاه:

«ناسخ هر مهر شد چون شد مزیّن بر کتاب   خاتم امجد علی‌شاه زمـان عـالی جنـاب»

غزلیات سعدی (۹/٤۹): این نسخه شامل سه بخش از غزلیات سعدی یعنی خواتیم، بدایع و طیبات است. عنوان کتاب و جدول مطلا است. متن کتاب ۲۱ سطر و حاشیه ١٦ سطر دارد. سال کتابت ۷۷۵ ق و کاتب احمد بن ابوسعید است. ترقیمه آن چنین است:

«تمّت الکتاب الخواتیم بحمدلله و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین و سلم تسلیماً ۷۷۵».

کمی پایین‌تر از آن نام کاتب با حروف درشت چنین نوشته شده است:

---

۱. چهار نسخه از دیوان امیر شاهی در مدرسهٔ سپهسالار تهران وجود دارد که سه عدد از آنها خیلی مهمّ است. نسخه شماره ۱۲۰۸ به‌خطِّ میر علی هروی، نسخه شماره ۱۲۰۹ خیلی نفیس نیست ولی ظاهراً به‌خطِّ میر علی است و در صفحه اوّل و روی جلد به‌صراحت نام میر علی نوشته شده است، نسخه سوم به‌شماره ۱۲۱۰ در سال ۹۸۳ ق کتابت شده است. به‌عقیدهٔ فهرست‌نگار شاید این نسخه به‌خطِّ میر عماد باشد.

«مشقه العبد احمد بن ابوسعید».

دیوان جمالی (۱۳۱/٤۹): این نسخه ناقص‌الاوّل و الاخر، با خط جلی، جدول طلایی شنگرفی لاجوردی، با تقطیع متوسط است. نسخه شامل ۱۴۹ صفحه است و هر صفحه ۱۵ سطر دارد. چند صفحه اول احتمالاً مفقود است. سه قصیده حمدیه آن کامل است. قصیده اول با بسم‌الله شروع می‌شود. این نسخه در مجموع ۳۹ قصیده دارد که از آن میان پنج قصیده نعتیه، ۱۲ قصیده در مدح پیر سماءالدّین، هفت قصیده در مدح سکندر لودهی، شش قصیده در مدح بابر و شش قصیده در مدح همایون است. این نسخه همچنین حاوی یک ترجیع‌بند نعتیه، یک ترجیع‌بند عارفانه و یک مرثیه در سوگ سلطان سکندر، یک مرثیه در سوگ پیر خود، دو مرثیه در سوگ فرزند پیر خود و یک مرثیه در سوگ فرزند خود است. در آخر نسخه ترکیب‌بندی عارفانه وجود دارد که ناقص است و نسخه با این ابیات تمام می‌شود:

ما مست شراب لایزالی　　در میکدهٔ خراب حالی

در دیر مغان چو ما کسی نیست　　می‌خواره و رند لاابالی

نسخه‌های دیوان جمالی بسیار کمیاب است. بعضی از محقّقان آن را به‌جمالی اردستانی منسوب می‌کنند که اشتباه است.

مثنوی نه سپهر (۵۰/ ۱۶): این نسخه مثنوی امیر خسرو بسیار مهم است و جدول طلایی و خط نستعلیق دارد. صفحه به‌دو قسمت عمودی تقسیم شده است و هر صفحه ۱۹ سطر و ۳۸ بیت دارد. این نسخه ۵۵ ورق دارد. بر ورق ۵۵ الف این ترقیمه نوشته شده است:

«تمّت الکتاب بعون الملک‌الوهاب من کلام قائل معنوی امیر خسرو دهلوی فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنه ۸۸۷ ق».

مثنوی مجمع‌البحرین (۷۸/۵۰): نام اصلی این مثنوی *قصه ناظر و منظور* است و مصنّف آن کاتبی نیشابوری (متوفی ۸۳۸ ق) است. این مثنوی ذوقافیتین و ذوبحرین است و به‌همین دلیل *مجمع‌البحرین* نامیده شده است. این نسخه در قطع کوچک و به‌خط سمرقندی قدیم نوشته شده است. سال کتابت ندارد و متعلّق به‌کتابخانهٔ سلاطین قطب‌شاهی است و مهر سه تن از پادشاهان روی آن وجود دارد:

۱. ابراهیم قطب‌شاه (م: ۹۸۸ ق):

«شهی که نقش نگین ساخت مهر آل مقیم   بـود سـپهر کـرم قطـب‌شـاه ابـراهیم»

۲. محمّد قلی قطب‌شاه (م: ۱۰۲۰ ق):

«ملک جهان مرا که به‌زیر نگین شـده   از حکـم پادشـاه جهـان‌آفـرین شـده»

در میان آن العبد محمّد قلی قطب‌شاه نوشته شده است.

۳. محمّد قطب‌شاه (م: ۱۰۳۵ ق):

«مهر سلیمان زحـق گشـته میسـر مـرا   نقش نگین دل است حیدر[۱] صفدر مـرا»

میرعلی شیرنوایی در *مجالس‌النّفایس* از دو مثنوی دیگر کاتبی به‌نام‌های *حسن و عشق* و *بهرام و گل‌اندام* نام برده است ولی این مثنوی‌ها کمیاب هستند و این امر اهمیّت این نسخه را بیشتر می‌کند. این نسخه ٤۰ ورق و هر صفحه ۱۵ سطر دارد.

خلاصةالکلام (١٦٢/٥٠): تذکره‌نویس مشهور علی ابراهیم خان خلیل در سال ۱۱۹۸ ق شرح حال ۷۸ شاعر مثنوی‌گو را با نمونه کلام آنها در کتابی جمع‌آوری کرد که به‌نام *خلاصةالکلام* مشهور است. این نسخه کمیاب است و در بانکی‌پور دو نسخه[۲]، در دانشگاه آکسفورد (بادلین/۳۹۰) یک نسخه و در لیندیسیانا ۱۷۷۵ (شماره ۳۱۸) یک نسخه این اثر موجود است. نسخه مورد نظر حجیم ولی ناقص است و در آن فقط نام ۱۴ شاعر زیر آمده است: قدسی، قاسم، کاتبی، کلیم، کریم، مسیحا، مسکین، منّت، منیر، مکتبی، مهری، مسیح کاشی، مولوی رومی و مولانا نظامی.

مثنوی معمّای قاسم کاهی (۲۵۱/۵۰): کاهی از شاعران مشهور عهد همایونی و اکبری است و کلام وی به‌کوشش دکتر هادی حسن منتشر شده است؛ ولی این مثنوی در زمان دکتر هادی حسن یافت نشده بود. مجموعه ناقصی از این معمیات در کتابخانهٔ اختر میا جوناگری وجود داشت که به‌کوشش غضنفر صاحب (اردو کالج، کراچی) در رساله اردو (جولای ۱۹۵۴ ق) چاپ شد؛ ولی به‌علت ناقص‌الطرفین بودن، وی به‌یقین نتوانست درستی انتساب آن را تأیید کند. پس از دریافت نسخه

---

۱. در معارف صفدر حیدر آمده است (ندر محمّد قلی قطب‌شاه، ص ۱۶۹).

۲. فهرست: ج ۸، ص ۷۰۴ و ۷۰۵ در نسخه بزرگ حرف دال و ذال نیست.

کامل آن در کتابخانهٔ حبیب‌گنج در درستی انتساب آن شکی باقی نمی‌ماند. من به‌کمک این دو نسخه متن کامل این مثنوی را در مجله اورینتل کالج (نوامبر ۱۹۵۸ ق) منتشر کردم. نسخه حبیب‌گنج کامل است و ترقیمه آن چنین است:

«تمام شد نسخه معمّای من تصنیف مولانای قاسم کاهی به‌روز چهارشنبه به‌تاریخ بیست و نهم شهر شوّال سنهٔ ۴۶ جلوس پادشاه اورنگ‌زیب عالمگیر غازی مطابق ۱۱۱۳ ق... در قصبهٔ سوجهت به‌دست احقرالعباد محمّد ظریف ولد محمّد حیات متوطن قصبهٔ تحاره صورت تحریر پذیرفت».

منتخب مثنوی مسمّی به‌باغ گلبن (۱۹/۲۱): محمّد سعد در سال ۱۱۰۵ ق این منتخب را مرتب و خوشحال خان آن را در سال ۱۱۰٦ ق کامل کرد. این نسخه تعدادی مهر و عرض دیده دارد. در آخر کتاب دو مهر از سلاطین اَوَده (امجد علی‌شاه و نصیرالدّین حیدر) نیز وجود دارد.

لوایح جامی (۷۹/۲۱): عنوان این نسخه طلایی لاجوردی، مطلا مذهب، کاغذ دفتی زرافشان و حاشیه زرافشان است. کاتب این اثر محمّد محسن هروی است و تاریخ کتابت ذیقعده سال ۱۰۰۳ ق درج شده است. بر لوح کتاب این عبارت نوشته شده است:

«لوایح بابهٔ گذراینده میر معزّ، چهاردهم ربیع‌الثّانی ۱۰۹٦ ق داخل کتابخانهٔ سرکار عالی شد».

بالای این عبارت مهر «قابل خان خانه‌زاد عالمگیر پادشاه» وجود دارد.

مرأةالمعانی (۱۳۷/۲۱): مولانا جمالی دهلوی از شاعران بزرگ فارسی است و مجموعه اشعار وی بسیار کمیاب است. در کتابخانهٔ حبیب‌گنج یک مثنوی به‌این نام وجود دارد که بدون هیچ تردیدی تصنیف جمال دهلوی است. متأسفانه کاتب و سال کتابت این نسخه معلوم نیست. این نسخه ٢٤ ورق و هر صفحه آن ۱۵ سطر دارد و حاوی حدود ۷۰۰ شعر است. این مثنوی رنگی عارفانه دارد که نشان‌دهنده حال و هوای مصنّف است.

مکاتیب سنایی (۱۴۵/۲۱): تقطیع خورد، خوش خط، نسخ خفی، کاتب و سال کتابت ندارد، طرز خط و کاغذ قدیم، اوراق ۵۲.

تاکنون چهار نسخه از مکاتیب سنایی یافت شده است. نخست همین نسخه است و نسخه دوم را آقای سرور گویا در کابل کشف کرده است. وی بخش‌هایی از نسخه را که خوانا بود در رساله آریانا کابل به‌چاپ رساند. نسخه سوم و چهارم در کلیات سنایی دانشگاه عثمانیه و دیوان هند لندن وجود دارد. در این دو نسخه، این نامه‌ها پس از مقدّمه و قبل از منظومات قرار گرفته‌اند. نسخه مکاتیب سنایی متعلّق به‌کتابخانهٔ حبیب‌گنج نه فقط از نظر ترتیب نامه‌ها مشابه این دو نسخه است، بلکه از نظر اشتباه‌ها نیز هر سه این نسخه‌ها با هم تشابه دارند و معلوم می‌شود که این مجموعه زمانی جزء همین کلیات بوده است. ۳۳ ورق ابتدای نسخه حبیب‌گنج مفقود است و احتمالاً این اوراق شامل مقدّمه و نامه‌ها بوده است. این مجموعه مکاتیب جزء کلیات نیست؛ چرا که اندازه این دو با هم فرق دارد.

مثنوی‌گوی و چوگان ملّا عارفی[1]: این نسخه به‌دست استاد ملّا میرعلی کاتب[2] در سال ۹۲۶ ق در هرات نوشته شده است. این کتاب در آغاز در کتابخانهٔ قطب‌شاهیان بود و پس از فتح گولکنده توسط عالمگیر پادشاه به‌مالکیت کتابخانهٔ تیموری درآمد. مبلغ ۲۰۰۰ روپیه روی نسخه درج شده است. در سال ۱۱۹۷ ق این نسخه به‌قیمت دویست روپیه فروخته شد. در سال ۱۲۶۴ ق قطب‌الدّوله آن را به ۲۵۰ روپیه خرید. در سال ۱۳۲۱ ق این نسخه برای کتابخانهٔ حبیب‌گنج به‌قیمت ۱۷۰ روپیه خریداری شد. ترقیمه آن چنین است:

«کتبه العبد الفقیر المذنب علی الحسینی الکاتب غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی اوایل شهر ربیع‌الاوّل سنه ست و عشرین و تسع مائة بمدینة الهراة».

روی نسخه یادداشت‌های مختلفی وجود دارد؛ برای نمونه:

«کتابگوی و چوگان به‌خط ایّام کمال استادالکتاب ملّا میرعلی بابت فتح گولکنده غره ذی‌الحجّه سال سی و یکم جلوس اقبال تحویل سهیل نموده شد. عدد

---

۱. بهارستان: عارفی هروی است صاحب کتاب گوی و چوگان و آن نظم سرآمد وی است.

۲. وی در عهدِ بابر پادشاه در ماوراءالنّهر می‌زیست و در سال ۹۵۱ ق در سن ۷۰ سالگی وفات یافت، (ن.ک. مذکّر احباب)

اوراق سه و سی و قیمت دو هزار روپیه، چهار صد و نود و دو اشعار».

مثنوی مولانا روم (۲۱۶/۲۱، ۲۱۷): این نسخه کتابت شده در سال ۷۱۲ ق بسیار اهمیّت دارد. مولانا در سال ۶۷۲ ق فوت کرده است؛ یعنی این نسخه ۴۰ سال پس از درگذشت وی نوشته شده است و از قدیمی‌ترین نسخه‌های مثنوی به‌شمار می‌رود[1]. این نسخه قبلاً در کتابخانهٔ عالمگیر پادشاه قرار داشت و چهار مهر این پادشاه روی کتاب ثبت شده است که نام محمّد اورنگ‌زیب پادشاه به‌وضوح روی آن دیده می‌شود. ترقیمه آن چنین است:

«بعون الخالق القوی فی ثانی عشرین شهر ربیع‌الثّانی سنة اثنی عشر و سبع مائة».

این ترقمیه در آخر دفتر سوم قرار دارد. حاشیه‌ها به‌قلم دیگری نوشته شده‌اند. از تاریخ کتابت که در سه جای مختلف این نسخه آورده شده ، چنین برمی‌آید که این حاشیه‌ها در سال ۸۵۳ ق بر آن افزوده شده است.

در انتهای دفتر اول:

«اگـر تـاریخ ایـن داری تـو اُمّیـد "رخ احمد" ببـینماننـد خورشـید»
(۸۵۳ ق)

در انتهای دفتر دوم:

«گر همی خواهی تو تـاریخ کتـاب هست "رمز مثنوی" انـدر حسـاب»
(۸۵۳ ق)

در انتهای دفتر سوم:

«اگـر تـاریخ ایـن مکتـوب خـواهی فــرو خــوانی تــو از ذوق الهــی»
(۸۵۳ ق)

یک مهر اورنگ‌زیب در خاتمهٔ دیباچهٔ دفتر اوّل به‌صورت محو شده و سه مهر همین پادشاه در انتهای دفتر ششم به‌صورت خوانا وجود دارند.

---

۱. نسخه‌های قدیمی مثنوی عبارتند از: میونیخ استیت ببلوتهیک، شماره ۴۵ به‌خطّ موسٰی بن یحیٰی بن حمزه‌الحولادی فی تاریخ ۴ شعبان ۷۰۶ هجری (فقط دفتر دوم)، میونیخ شماره ۳۵ به‌خطّ محمّد بن الحاج دولتشاه بن یوسف الشیرازی فی تاریخ ۱۵ ذیحجّه ۷۴۴ ق، موزهٔ بریتانیا: (۵۰۰۲) به‌خطّ علی بن محمد فی تاریخ ۷۱۸، پروفسور نیکلسون، مکتوبهٔ ۷ ربیع‌الاوّل ۸۴۳ ق این اطّلاعات از دو صفحهٔ اوّل این نسخه اخذ شده‌اند.

طبقات شاه‌جهانی (۴۶/۲۲): مؤلّف این تذکره محمّد صادق است که صاحب اثر دیگری به‌نام *کلمات‌الصّادقین* نیز است که شامل تذکره ۱۲۵ تن از بزرگان و عرفای شهر دهلی است و نسخه‌ای از آن در بانکی‌پور (جلد ۸ شماره ۶۷۱) موجود است. برادر وی محمّد یوسف کشمیری از شعرای عهد جهانگیری بود که در سال ۱۰۲۳ ق فوت کرد. یک جزء طبقات شاه‌جهانی در سال ۱۰۴۶ ق کامل شده بود.
این کتاب به‌ده طبقه تقسیم شده است و هر طبقه سه باب دارد که در آن شرح حال سادات و اولیا، علما و فضلا و شعرا به‌ترتیب بیان شده است و مطالعه آن برای فهم زندگی ادبی و علمی سه دهه بسیار مفید است:

طبقهٔ اول: عهد تیموری: ۷۷۰ تا ۸۰۷ ق
اولیا: ۲۶، علما: ۱۹، شعرا: ۱۰

طبقهٔ دوم عهد شاهرخ: ۸۰۷ ق به‌بعد
اولیا: ۳۷، علما: ۳۳، شعرا: ۱۰

طبقهٔ سوم: عهد میرزا سلطان محمّد: ۸۵۰ به‌بعد
اولیا: ۱۹، علما: ۱۷، شعرا: ۱۱

طبقهٔ چهارم: عهد میرزا ابوسعید: ۸۵۴ ق به‌بعد
اولیا: ۱۵، علما: ۱۵، شعرا: ۱۴

طبقهٔ پنجم: عهد عمر شیخ میرزا پسر سلطان ابوسعید
اولیا: ۲۷، علما: ۳۰، شعرا: ۹

طبقهٔ ششم: عهد بابر: ۹۰۰ تا ۹۳۹ ق
اولیا: ۴۷، علما: ۳۳، شعرا: ۶

طبقهٔ هفتم: عهد همایون: ۹۴۰ ق به‌بعد
اولیا: ۲۶، علما: ۲۶، شعرا: ۹

طبقهٔ هشتم: عهد اکبر: پس از ۹۶۳ ق
اولیا: ۹۰، علما: ۶۴، شعرا: ۱۶۵

طبقهٔ نهم: عهد جهانگیر: پس از ۱۰۱۴ ق
اولیا: ۵۵، علما: ۲۵، شعرا: ۳۱

طبقهٔ دهم: عهد شاه‌جهان: پس از ۱۰۳۸ ق

اولیا: ۳۷، علما: ۲۶ شعرا: ۲۸

مجموع اولیا: ۳۷۹، علما: ۲۸۸، شعرا: ۲۹۳

فقط سه نسخه از این تذکره مهم موجود است. استوری در پرشین لتریچر (ص ۷۲–۱۱۷۱) سه نسخه این تذکره را نام برده است؛ ولی نسخه حبیب‌گنج جدا است. این نسخه در دو قسمت است و ۲۷۵ ورق دارد. خط جلی نستعلیق است و هر صفحه ۱۹ سطر دارد. ترقیمه آن چنین است:

«الحمدلله... این کتاب لاجواب طبقات شاه‌جهانی فارسی به‌دست احقرالعباد بنده محمّد سعید خلف حافظ محمّد عظیم‌الله خان تونکی به‌تاریخ ربیع‌الثّانی ۱۳۴۴ ق قدسی صورت تحریر یافت».

در فهرستی که مولوی معین‌الدّین ناظم کتابخانهٔ آن را آماده کرده است، این عبارت اضافه شده است:

«از کتابخانهٔ نوّاب عبدالله مرحوم واقع ریاست تونک راجپوتانه به‌حسن توجّهٔ مولوی محمودالحسن خان تونکی به‌قلم محمّد سعید برای این کتابخانه نقل شد».

از این عبارت چنین برمی‌آید که یک نسخه از این تذکره در تونک نیز موجود است؛ ولی استوری اطلاعی درباره آن نداشته است. نسخه موجود در کتابخانهٔ حبیب‌گنج فهرست ۲۱ صفحه‌ای جداگانه‌ای دارد.

حدایق‌الانوار (۲۶/۲۳): این کتاب *جامع‌العلوم*، ستین یا ستینی نیز نامیده می‌شود و نسخه‌های مختلفی از آن موجود است. بعضی نسخه‌ها شامل ۴۰ علم و بعضی دیگر شامل ۶۰ علم هستند که ستینی نام دارند. این کتاب مشهورترین اثر امام فخرالدّین به‌زبان فارسی است که در سال ۵۷۴ ق به‌نام علاءالدّین تکش خوارزم‌شاه نوشته شده است. نسخه کتابخانهٔ حبیب‌گنج مزین به‌خط علّامه عبدالجلیل بلگرامی (م: ۱۱۳۸ ق) است. وی در آغاز کتاب شرح حال امام فخرالدّین رازی را در یک صفحه آورده است و در انتهای آن چنین امضا کرده است:

«مالکه عبدالجلیل الحسینی الواسطی»

این نسخه ۱۵۹ ورق و هر صفحه ۱۸ سطر دارد. فهرست کتاب مقدّمه‌ای نیز دارد.

مذکّر احباب (۱/۵۱): تذکرهٔ شعرای پس از میرعلی شیرنوایی که در بخارا و اطراف آن می‌زیسته‌اند. این کتاب به‌نوعی تکمله *مجالس‌النّفایس* است. مؤلّف کتاب بهاءالدّین حسن نثاری بخاری است که در سال ۹۷٤ ق این اثر را تألیف کرده است. وی خود می‌نویسد:

«چون این تذکره از هر باب مذکّر احباب بود نام و تاریخش مذکّر احباب گشت. تاریخ:

چون درین تذکره زبان قلم ذکرِ احباب کرد از هر باب
نام و تاریخ سال اتمامش گشت از آن رو مذکّر احباب»

این تذکره شامل یک مقاله، چهار باب و یک خاتمه است. هر باب شامل چندین فصل است. این نسخه قدیمی‌ترین نسخه *مذکّر احباب* است که شش سال پس از تصنیف در سمرقند کتابت شده است[1]. ترقیمه آن چنین است:

«اللّهم اغفر لمؤلّفه و کاتبه و قاریه و من نظر الیه بحرمت محمّد صلی الله علیه و علی آله و سلم تم بالخیر ببلدة المحفوظه سمرقند بهجرة النبویه نهصد و هشتاد کتبه فقیر میرک».

نسخه‌ای دیگر از این تذکره در این کتابخانه موجود ولی ناقص‌الاخر است.

خلاصةالاشعار (۲۴/۵۱): این تذکره اثر تقی کاشی و قسمت آخر آن متعلّق به‌معاصران مؤلّف است و با نام خاتمه در سال ۹۹۳ ق برای نخستین بار آماده شد و بارها مورد تجدید نظر قرار گرفت و به‌همین دلیل نسخه‌های مختلف خاتمه با هم فرق دارند. مصنّف چند نسخه به‌عنوان خلاصه آن آماده کرد. نسخه مورد بحث ما نیز خلاصه خاتمه و شامل شرح حال شاعران زیر است:

میرزا قلی میلی، ولی دشت بیاضی، حسین ثنایی، نورالدّین ظهوری، نظیری نیشابوری، شیخ فیضی، شیخ عبدالسّلام، عرفی شیرازی، قاضی نورالدّین، شانی

---

۱. نسخه موزهٔ بریتانیا متعلّق به‌سال ۹۸۷ ق است که تا آن زمان قدیمی‌ترین نسخه به‌شمار می‌رفت (استوری پرشین لیتیریچر، ص ۸۰۲). این نسخه به‌خطّ نستعلیق و شامل ۱۱۰ ورق است و هر صفحه ۱۵ سطر دارد.

تکلو، طوفی تبریزی، عجزی تبریزی، سیّد محمّد جامه‌باف، فکری مشهدی، شوقی مشهدی، سحابی نجفی (ناتمام).

این نسخه ناقص‌الآخر است و ۴۷۱ صفحه، ۲۴ سطری دارد. در حاشیه مواردی اضافه شده و در بعضی جاها خط مؤلّف معلوم می‌شود.

عرفات‌العاشقین (۳۲/۵۱): این تذکره تقی اصفهانی کمیاب است. بنده در ماهنامهٔ معارف (ژانویه ۱۹۵۶ م) و اسلامک کلچر (اکتبر ۱۹۵۸ م) نسخه‌های مختلف آن را معرّفی کرده‌ام. نسخه کامل آن در دو جلد در بانکی‌پور وجود دارد که فقط شاعران دو حرفی از آن خارج هستند که اسمشان با ح شروع می‌شود. نسخه کتابخانهٔ ملّی تهران با وجود اینکه در کتابخانه‌های شاهی نگهداری شده؛ ولی دارای اغلاط است. در این نسخه عرفه دوم و سوم از حرف کاف و سه عرفه حروف گاف و لام مفقود هستند. بعضی قسمت‌ها در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد هند و دو نسخه آن در اروپا وجود دارد. نسخه کتابخانهٔ حبیب‌گنج جزوی از تذکره کاملی است که فقط شامل عرفه ح تا ش است و عرفه ش نیز در آن ناقص است. آخرین شاعر محمّد رضا المشهدی و قبل از آن خواجه محمّد حسین شفایی است. این نسخه به‌خط نستعلیق قدیم نوشته شده و ۲۸۴ ورق است و متن کتاب ۲۵ سطر و حاشیه آن ۱۸ سطر دارد.

مردم دیده (۲۶/۵۱): این تذکره نایاب است و استوری نیز نامی از آن نبرده است. در مجله اورینتل کالج نام آن جزء تذکره‌هایی آمده است که اثری از آنها نیست. بنده در مجله معارف (ژوئن ۱۹۵۷ م) این نسخه را معرّفی کرده‌ام. این تذکره در مجلّه *اورینتل* به‌صورت پی‌درپی منتشر شده است[1].

مونس‌الاحرار (۳۷/۵۱): رشیدالدّین وطواط (م: ۵۷۳ ق) کتاب *حدائق‌السحر* را در موضوع صنایع بدایع تألیف کرد و در آن برای توضیح هر صنعت، اشعار استادان گذشته را شاهد آورد. احمد بن محمّد کلاتی اصفهانی یکی از فضلای اواخر قرن

---

۱. این تذکره به‌تصحیح علی‌رضا قزوه از کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۹۰ ش چاپ شده است.

هفتم هجری با انتخاب هزاران شعر از آثار استادان، مجموعه ضخیمی در موضوع صنایع و بدایع مرتب کرد و آن را تکلمه *حدائق‌السحر* قرار داد و اسم آن را *مونس‌الاحرار* گذاشت.

چند سال پس از کلاتی چند مجموعه دیگر نیز از این قبیل آماده شد که دو نسخه از این نوع تاکنون کشف شده است. نخستین مجموعه متعلّق به‌محمّد پسر بدر جاجرمی است که ۳۹ سال پس از مجموعه کلاتی در سال ۷۴۱ ق مرتب شده است و نام آن نیز *مونس‌الاحرار* است و مانند مجموعه کلاتی سی باب دارد. مجموعه محمّد ۲۰۰ شاعر را دربرمی‌گیرد. جای تعجب است که مجموعه کلاتی در اختیار محمّد بوده است؛ ولی وی به‌استفاده از آن اقرار نمی‌کند. ابواب هر دو تذکره یکسان است و محمّد عبارات دیباچه کلاتی را من و عن نقل کرده است. سه نسخه این مجموعه یافت شده است.

سومین مجموعه از این نوع متعلّق به‌علی بن محمّد معروف به‌تاج حلاوی و نام آن *دقایق‌الاشعار* است. این کتاب نیز سی باب دارد و ترتیب آن مشابه تذکره کلاتی است. این تذکره شامل ۵۷ شاعر است که از آن میان ۴۲ شاعر در تذکره کلاتی نیز آمده‌اند. فقط یک نسخه این تذکره در کتابخانۀ بودلین وجود دارد.

این نسخه کلاتی منحصر به‌فرد است. کتاب به‌خط نستعلیق جدید و در اندازه بزرگ نوشته شده است و ۱۴۰۷ صفحه دارد.

نسخهٔ نادر تاریخ سلاطین گجرات◆

شادروان نذیر احمد

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری***

دانشگاه اسلامی علیگره بنا به‌سفارش بنده نسخه‌ای خطّی متعلّق به‌تاریخ گجرات را از مولانا احترام‌الدّین شاغل خریداری کرد. به‌نظر من این نسخه بسیار نایاب[۱] است و در بعضی از کتب تاریخی[۲] نام آن آمده است؛ ولی تاکنون هیچ نسخه‌ای از آن یافت نشده بود. این نسخه کتاب *تاریخِ سلاطینِ گجرات* شامل سه بخش است. مؤلّف کتاب درباره این اثر خود چنین توضیح می‌دهد:

> «امّا بعد واضح باد که در طبقه اوّل از تاریخ گجرات حالات ظفر خان المخاطب به‌سلطان مظفّر شاه گجراتی که اوّل صوبه‌دار گجرات بود و به‌آخر بنای سلطنت گجرات نهاده سلطان والاشان گردید از سنهٔ هفتصد و چهل و سه تا چهارم ماه

◆ فصلنامهٔ *فکر و نظر*، دانشگاه اسلامی علیگره، ژوئیه ۱۹۶۰ م، ج ۱، شمارهٔ ٤، ص ۸۵–۷۲؛ اینجا خلاصهٔ آن مقاله ارائه شده است.

* دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. استوری در کتاب پرشین لیتریچر نامی از آن نبرده است.

۲. در *تاریخ فرشته* نام آن آمده است. امین احمد رازی یک بار در ورق ۵۰ ب نوشته است: در *طبقاتِ محمودشاهی* آمده که در شصت و نه هجری به‌بصره سه روز طاعون شد. در جای ورق ۹۵ ب نوشته است: صاحب *طبقاتِ محمودشاهی* آورده که در سنهٔ اربع و اربعین و اربع مائة به‌خوزستان و توابع آن زلزله دست داده. ولی این اثر، کتاب مورد نظر ما نمی‌باشد چرا که در این تاریخ فقط شامل تذکره پادشاهان مسلمان گجرات می‌باشد. در *طبقاتِ اکبری* ص ۳ نام طبقاتِ محمودشاهی آمده است ولی قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد مراد وی همان تاریخِ گجرات می‌باشد. در *تحفة‌الکرام* (۲: ۲۵۲) نیز نام طبقاتِ محمودشاهی آمده ولی این اثر نیز کتاب دیگری است.

ربیع‌الاخر سنهٔ هشتصد و چهارده نوشته‌ایم و در طبقه دوم از هشتصد و پانزده آغاز نموده تا سنهٔ هشتصد و شصت و سه حالات سلطان احمد شاه گجراتی و سلطان محمّد شاه بن احمد شاه گجراتی و سلطان قطب‌الدّین بن محمّد شاه و سلطان داوود شاه بن احمد شاه گجراتی نگاشته‌ایم و اکنون به‌طبقه سوم می‌پردازیم و احوال سلطان محمود شاه گجراتی بن سلطان محمّد شاه برادر کوچک سلطان قطب‌الدّین گجراتی المعروف به‌شاه محمود بیگره می‌نگاریم و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم».

از این عبارت عنوان این نسخه معلوم می‌شود:

«الحمدلله والمنه که این صحیفه گرامی الموسوم به‌طبقه سوم از تاریخ گجرات به‌اتمام رسید».

از این عبارت چنین برمی‌آید که نسخه فعلی جزئی از کتابی تاریخی است که دوران حکومت شاه محمود را دربرمی‌گیرد و غالباً اسم آن «طبقهٔ سوم محمود شاهی» بوده است و نام کلّ کتاب *(طبقاتِ) تاریخِ گجرات* است.

کاتب نسخه درباره مؤلّف اثر چنین می‌نویسد:

«مخفی مباد که این مبیضه است از مسوّده تاریخِ گجرات طبقه سوم مصنّفه اوستای و ملاذی حضرت مولانا العظیم شرف‌الدّین محمّد بن احمد بن عیسٰی بن علی البخاری المتوفی فی شهر صفر المظفّر به‌تاریخ دهم سنهٔ نهصد و بیست و یک، و آن موصوف از اجله دانشوران عصر بود و وابسته دولت شاهزاده مظفّر که الآن بر تخت دولت ابد مدّت آبای خویش جلوه فرماست ادام الله ملکه و سلطنة، به‌قلم محمّد بن نصیر کرخی در نهصد و بیست و سه به‌تاریخ دوم شعبان‌المعظّم به‌وقت عصر در بلده احمدآباد بر منصه قرطاس جلوه افروز شد».

از قسمت آخر این عبارت چنین ظاهر می‌شود که این نسخه را شاگردِ مؤلّف در عرض دو سال پس از وفات مؤلّف آماده کرده است. این کتاب شامل وقایع تاریخی تا سال ۹۱۷ ق است. در همین سال محمود شاه وفات کرد و مؤلّف در سال ۹۲۱ ق درگذشت. یعنی این کتاب بین سال‌های ۹۱۷ و ۹۲۱ ق مرتّب شده است. (پس از درگذشت محمود شاه و قبل از فوت مؤلّف) این نسخه یا نسخه منقول عنه قدیم‌ترین

نسخه این اثر است که براساس نسخه مؤلّف مرتّب شده است؛ چرا که در ترقیمه این نسخه این عبارت مؤلّف موجود است:

«از خوانندگان دعای مغفرت دارم».

در آخر این نسخه به‌زبان عربی تاریخ ورود به‌کتابخانه ۹۹۷ ق ثبت شده است:

«۲۰ اوراق، چهاردهم شهر رمضان‌المبارک سنهٔ سبعه و تسعین و تسع مائة سجل شده داخل کتابخانه شد عمل حبیب احمد».

در سمت راست آن به‌خط نستعلیق جلی ثبت است:

«ملاحظه کرده شد عبدالرّحیم».

ممکن است ترقیمه این کتاب در گجرات نوشته شده باشد؛ چرا که این کتاب درباره تاریخِ گجرات است. از نوشته دیگر چنین برمی‌آید که شاید این نسخه با عبدالرّحیم خان‌خانان ارتباط داشته باشد و وی این نسخه را مطالعه کرده باشد؛ چرا که در سال ۹۹۷ ق خان مذکور حاکمِ گجرات بوده است. ولی اگر این جمله در همان تاریخ در گجرات نوشته شده باشد، پس نمی‌توان آن را به‌خان‌خانان نسبت داد؛ چرا که در اواخر ربیع‌الثانی سال ۹۹٦ ق خان مذکور همراه میر فتح الله شیرازی[1] به‌دربارِ اکبر بازگشته بود و تا محرّم سال ۹۹۸ ق[2] یعنی تا تغییر حکومتِ گجرات، برگشتِ وی به‌این دیار ثابت نیست. این امکان نیز وجود دارد که این کتاب در گجرات یافت شده باشد و به‌کتابخانه خان‌خانان در شمالِ هند فرستاده شده باشد. در این صورت از نظر مکانی و تاریخی این نوشته را می‌توان به‌خان‌خانان منسوب کرد. ولی این امر بسیار بعید به‌نظر می‌رسد که خان‌خانان همه نسخه‌ها را شخصاً مطالعه کرده باشد، به‌ویژه اگر آن نسخه‌ای معمولی باشد. این امر نیز امکان دارد که این نوشته به‌یکی از نزدیکان خان‌خانان متعلّق باشد که در کتابخانه وی مشغولِ خدمت بوده است. اتّفاقاً یکی از مأموران خان‌خانان خوشنویسی به‌نام عبدالرّحیم بود که تذکره وی در *مآثر رحیمی* جلد سوم جزء دوم چنین آمده است:

---

۱. *طبقات اکبری* ۴۰۶/۲.

۲. همان، ۴۱۰/۲؛ *مآثرِ رحیمی* ۲۴۵/۲، سال ۹۹۹ هجری اشتباه است.

«ملّا عبدالرّحیم عنبرین قلم هروی از خوشنویسان روزگار است و نسخ تعلیق به‌غایت نیکو می‌نویسد و در اوایل سن که از خراسان به‌هندوستان شتافت، به‌دربارِ این سپهسالار آمد و به‌یمن شاگردی و تربیت سپهسالار ترقّی تمام در خطش پدید آمد و آوازه خوشنویسی او هندوستان را فروگرفت و اکثر کتب این سرکار به‌خطٍّ آن نادره زمان است و مدّت‌ها ملازم چاکر ایشان بود و در این کتابخانه تربیت او می‌کرد، کسب آداب می‌کرد تا آنکه سپهسالار او را به‌نظر خلیفه الهی برد و در سلک ملازمان پادشاهی درآورد. الحال در هندوستان بعد از ملّا محمّد حسین کشمیری بهتر از وی نیست و رعایت‌های کلّی و انعام‌های نمایان در ایام ملازمت یافت و الحال به‌دعاگویی مشغول است».

در *آیین اکبری*[۱] نیز پس از ذکر محمّد حسین کشمیری از چند خطّاط مشهور نام برده شده است که در خطِّ نستعلیق سرآمد روزگار بوده‌اند. ملّا عبدالرّحیم نیز از جمله این خوشنویسان بوده است. از *مآثر رحیمی*[۲] چنین برمی‌آید که خواجه حسین ثنایی دو قصیده خود را برای کتابت به‌عبدالرّحیم خوشنویس داد و سپس آنها را به‌کتابخانه خان‌خانان عرضه کرد. به‌طور خلاصه چنین می‌توان گفت که دستخط روی نسخه اصلی این کتاب به‌احتمال زیاد دستخط ملّا عبدالرّحیم خوشنویس است؛ ولی نسخه فعلی جدید است و کاتب آن عمداً تمام عبارت‌های نسخه اصلی را که اهمیّت آن نسخه را نشان می‌داد، نقل کرده است. اگر کاتب پس از آن نام خود و تاریخ کتابت را می‌نوشت، جعلی بودن نسخه ظاهر نمی‌شد؛ ولی شکل فعلی این نسخه جعل کاتب را می‌رساند و این امر اهمیّت نسخه اصل را نشان می‌دهد و ما متوجّه می‌شویم که این نسخه در کتابخانه خان‌خانان موجود بوده است. کاتب این نسخه برای مخفی نگه داشتن جعل خود عبارت عربی و مهر ورود به‌کتابخانه را همانند نسخه اصلی نوشته است. دستخطِّ عبدالرّحیم به‌خطِّ نستعلیق جلی و بقیه کتاب به‌خطِّ نستعلیق خفی و روشن است و شاید صفحه به‌صفحه از نسخه اصلی

---

۱. ص ۲-۸۱.

۲. ج ۳، جزو ۱، ص ۳۶۰.

نقل کرده باشد تا تعداد اوراق کم و زیاد نشود. شاید هم کاتب سطر به‌سطر از نسخه اصلی نقل کرده باشد. به‌هرحال با وجود این احتیاط‌ها جعل وی بر همگان آشکار شد و این امر بدیهی است؛ چرا که جوهر و کاغذ قرن سیزدهم یا چهاردهم با جوهر و خطِّ قرن دهم متفاوت است. به‌هرحال این نسخه از نظر کمیاب بودن بسیار مهم است.

از نوشته کاتب چنین برمی‌آید که خانواده مصنّف از بخارا به‌این شهر آمده بود. ما می‌دانیم که در آن زمان خانواده‌های بسیاری از منطقه علم دوستِ بخارا به‌گجرات آمدند و در همان جا اقامت گزیدند. مصنّف در زمانِ شاه محمود بیگره در گجرات بود و به‌شاهزاده مظفّر تعلّق ویژه‌ای داشت. کاتب به‌این نکته اشاره نکرده است که بعد از به‌سلطنت رسیدن مظفّر پادشاه مقام و مرتبه مؤلّف که استاد و خیرخواهِ کاتب بود، چه تغییری کرد. مؤلّف این اثر یعنی شرف‌الدّین محمّد از علمای ممتازِ عصرِ خود بود.

ظاهراً محمّد قاسم فرشته از این کتاب استفاده کرده است. در مأخذ *تاریخِ فرشته* نام کتاب *طبقاتِ* محمودشاهی به‌چشم می‌خورد. نام این کتاب دست‌کم چهار بار در *تاریخِ فرشته* ذکر شده است: یک بار در مأخذ به‌نام *طبقات* محمودشاهی گجراتی و سه‌بار در متن به‌نام *طبقات* محمود شاهی. ظاهراً این عنوان متعلّق به‌یک کتاب است. واژه گجراتی شاید به‌این دلیل اضافه شده است تا محمود شاه گجراتی (وفات: ۹۱۷ ق) و دو پادشاه مشهور آن زمان یعنی محمود بهمنی (وفات: ۹۳٤ ق) و محمود خلجی مندوی (وفات: ۹٤۷ ق) را از هم جدا کند. ظاهراً این اضافه را صاحبِ *تاریخِ فرشته* خود انجام داده است. در متن کتاب این نام یک بار در جلد اوّل (ص ۱٦۱) در شرح زندگی سیّد خضر خان بن ملک سلیمان و دو بار در شرحِ حال محمود شاه بیگره آمده است. با مقایسه شرح حالات دو شخصیت ذکرشده در بالا با متن نسخه‌ای که در دست من است، می‌توان دریافت که منظور مؤلّف *تاریخِ فرشته* از کتاب *طبقات* محمود شاهی همین نسخه فعلی است. ما برای نمونه عباراتِ *تاریخِ فرشته* و *تاریخِ گجرات* تألیف شرف‌الدّین محمّد را در اینجا نقل می‌کنیم:

تاریخ فرشته

در طبقات محمودشاهی[1] مسطور است که در سنهٔ اثنی و سبعین و ثمان مائة سلطان محمود جمال جهان آرای آفتاب فلک رسالت صلّی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دید که چاشنی گیر مرحمتش از خوان احسان خود دو طبق به‌او ارزانی فرمود و تعبیرش آن بود که او را در آن مدّت دو موهبت عظمی و دو نعمت کبری نصیب گردید یکی فتح ولایت دون و نارد و دوم فتح کرنال.

صاحبِ طبقات محمود شاهی[2] می‌گوید که سلطان محمود با وجود بنیه ضعیف و نازک بدنی از حداست تا وقت وفات در ایّام سفر و روز نبرد جوشن آهنین که پیل تنی باید که به‌هزار حیله بردارد می‌پوشد و ترکشی پر از سیصد و شصت تیر بر کمر می‌بست و شمشیر و نیزه ضمیمه آن می‌ساخت.

تاریخ گجرات

سنهٔ هشتصد و هفتاد و دو شبی سلطان محمود در خواب چشمان سر را از جمال جهان آرای سرورِ کائنات صلّی الله علیه و سلّم منوّر ساخت و از سعادت عظمی زیارت مشرف گردید و دید که آن سرور صلّی الله علیه دو طبق طعام از خوان فیض بنیان خویش او را مرحمت فرموده‌اند و چاشنی آنها چشانیده، معبّران دانشور تعبیر کردند که دو قلاع مع ولایت بر دست سلطان چنان فتح خواهند شد که بر ربع مسکون مثالی نه داشته باشند سلطان قاصد فتح کرنال شد.

و در شجاعت و جلادت بی‌نظیر با وجود نحیف و نازک اندام در سفر و روز نبرد جوشن آهنین که برای تحمّل او پیل تنی باید دربرداشت و شمشیر و نیزه و کمان با ترکش پُر از سیصد و هشت تیر در کمر.

---

۱. ج ۲، ص ۱۹٦.

۲. ج ۲، ص ۲۰۵.

مقایسه این عبارتها این حدس ما را قوی (ولی بعضی موارد نشان می‌دهد که این حدس و گمان ما غلط است) می‌کند که منظور مؤلّف تاریخِ فرشته از *طبقاتِ* محمودشاهی همان کتاب مورد نظر ما است. مثال‌های زیر این نظر ما را تأیید می‌کند:

تاریخِ فرشته	تاریخِ گجرات
اهل حلّ و عقد با عمادالملک وزیر سر از جیب اتّحاد بر آورد، داود خان را که هفت روز سلطنت کرده بود معزول ساختند و بصلاح دید عمادالملک برادر کوچک سلطان قطب‌الدّین را که محمود خان نام داشت در چهارده سالگی بر اورنگ سلطنت متمکن ساختند و روز جلوس خلایق... از بحر انعام او بهره‌مند گشتند و خارج اسپیان تازی و عراقی و ترکی و خلتهای قیمتی و کمر شمشیر و خنجرهای زر افشان و یک کرور تنکه نقد بسادات و علما و صلحا واصل گشت.	داود شاه... بر سریر دولت متمکن شد امّا بوجه نالایقی خود زاید از خفت روز سلطنت نتوانست کرد که اهل حلّ و عقد سلطنت او را معزول نموده بصلاح دید عمادالملک متّفق شده برادر کوچک سلطان قطب‌الدّین را که محمود خان نام داشت بعمر چهارده سالگی بر اورنگ سلطنت گجرات متمکن ساختند... روز جلوس سلطان محمود خلایق را به‌انواع نوازشات بیکران بهره‌مند ساخت و امرا و اعیان مملکت را به‌خلعتهای گران بار احسان خود نمود و ملازمان دولت را به‌انعامات وافر بنواخت و بر سادات عظّام و علمای کران بالخصوص دست داد و جود دراز نمود که علاوه اسپان تازی و عراقی و ترکی و خلعتهای گران بها و شمشیر و خنجرهای جوهر دار و جوهر نگار و کمرهای مرصع کار یک کرور تنکه انفاق کرد.

از یکسان بودن مطالب و تکرار جمله‌ها و واژه‌ها می‌توان دریافت که مؤلّف *تاریخِ فرشته* نه فقط از *تاریخِ گجرات* تألیف شرف‌الدّین احمد استفاده کرده، بلکه در بعضی موارد عبارات را به‌عینه نقل کرده است. چند نمونه دیگر:

تاریخِ فرشته	تاریخِ گجرات
حلّ و عقد سلطنت و قبض و بسط داد و ستد به‌رأی زرّین عمادالملک وزیر مفوّض گشته مهمّات پادشاهی رواج و رونق تمام پیدا و جمیع خلایق از وضیع و شریف دل بر سلطنت او نهاده.	و کسی را از وضیع و شریف محروم نداشت، قبض و بسط و حلّ و عقد مملکت به‌دستِ عمادالملک سپرد و خود به‌توجّه خاصّ در آبادانی و رونق‌افزایی مملکت پرداخت.
لیک بعضی از کوته‌اندیشان مانند عضدالملک و صفی‌الملک و حسام‌الملک که از شأن صاحبِ اقتدار بودند... اتّفاق نموده گفتند که ما از تسلّط و استیلای عمادالملک و سختگیری‌های او به‌تنگ آمده‌ایم اگر سلطان او را معزول سازد فهوالمطلوب و الّا سلطان را از پادشاهی معزول ساخته برادرش حسن خان را به‌پادشاهی برمی‌داریم.	امّا چنانکه دستور اهلِ طغیان و حاسدان اخوان‌الشیطان بوده است، عضدالملک و صفی‌الملک و حسام‌الملک و برهان‌الملک که اعیان سلطنت بودند کنکاش نموده قرار دادند که ما از تسلّط و استیلای عمادالملک به‌تنگ آمده‌ایم اگر معزول نماید فهوالمراد و الّا سلطان را معزول سازیم و به‌جایش حسن خان برادرش را پادشاه سازیم.
سلطان محمود با وجود صغر سن به‌فراست دریافت که آنها همه بهتان و افتراست... لیک از آنکه مبادا همگنان حمل بر بی‌مروّتی و بی‌وفایی من نمایند... پس عمادالملک را در زنجیر کشیده به‌پانصد نفر از مردم معتمد سپرده تا سرِ بامِ دروازه قلعه احمدآباد محبوس ساختند.	سلطان محمود با وجود صغر سنی از فراست خداد خود دریافت که منشای‌شأن چیست... بدنام نه شوم که بر بی‌مروّتی و بی‌وفایی و احسان ناشناسی من محمول کنند و عمادالملک به‌پا جولان انداخته به‌پانصد مردمان معتمد حوالت کرد که بر بامِ دروازه قلعه محبوس دارند.

و در وقت سحر که نوبت سلطانی زدند و مهتاب خوش به‌هم رسید برای دفع کلفتت و دلگیری به‌قصر برآمد و در دریچه نشسته به‌هر سو نظر می‌کرد و ناگاه گماشته فیل‌خانه ملک عبدالله را دید که در پای قصر ایستاده می‌خواهد چیزی عرض کند و جرئت نمی‌نماید سلطان گفت هرچه می‌خواهی عرض کن عبدالله غیر را در آنجا ندیده معروض داشت که دولتخواهی مثل عمادالملک سلطان ندارد و آنچه امرا به‌عرض رسانیدند، همگی بهتان و خلاف است.

تا به‌وقت نواخت نوبت سلطانی جهت دفع ملال و رفع کلفت بی‌خوابی در قصر آمده به‌دریچه نشست و به‌هر سو نظر همی‌کرد ناگاه نظرش به‌ملک عبدالله که گماشته فیل‌خانه بود افتاد که در پای قصر ایستاده می‌خواهد که چیزی عرض نماید امّا جرأتی ندارد سلطان تفقدی فرموده گفت بگو آنچه در دل داری ملک عبدالله جا را از غیر خالی دیده به‌صد ادب عرض نمود که خیرخواهِ دولت مثلِ عمادالملک در این مملکت کسی نیست و امرا آنچه گفته‌اند همه کذب و افتراست.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که این امر به‌سختی قابل قبول است که منظور صاحبِ *تاریخِ فرشته* از *طبقاتِ* محمودشاهی همین تاریخ مورد بحث است؛ چرا که کتاب مورد بحث فقط شامل زندگینامه پادشاهانِ مسلمانِ گجرات است؛ در حالی که در تاریخی که صاحبِ *تاریخِ فرشته* به‌آن ارجاع می‌دهد، تاریخ شهرهای مختلف هند موجود است (تا وقتی که طبقات محمود شاهی سیّد خضر خان را کتاب جداگانه‌ای فرض نکنیم و در حال حاضر هیچ قرینه‌ای در این مورد وجود ندارد). پس کتاب *طبقاتِ* محمودشاهی و کتاب *تاریخ گجرات* تألیف شرف‌الدّین محمّد دو کتاب جداگانه هستند؛ ولی این نظریه نیز اشکالاتی دارد:

۱. اگر این دو کتاب مختلف هستند؛ پس چرا از نظر سبک و تکرار واژه‌ها و عبارت‌ها مشابه یکدیگر هستند.
۲. *طبقاتِ محمودشاهی* وقایع تاریخی تا سال ۹۰۵ ق را دربرمی‌گیرد و مطالب *تاریخِ گجرات* تألیف شرف‌الدّین محمّد و *تاریخِ فرشته* تا سال ۹۰۷ ق مشابه یکدیگر هستند.

در مورد اشکال اوّل می‌توان گفت که شاید مأخذ شرف‌الدّین و مؤلّف *تاریخِ فرشته* یکی باشد؛ یعنی کتاب *طبقاتِ* محمودشاهی تألیف عبدالکریم که به‌نام *طبقاتِ* عبدالکریم نیز مشهور است و هر دو به‌نوبه خود از آن استفاده کرده باشند. ولی این جواب معقول نیست؛ چرا که شرف‌الدّین نه تنها معاصر شاه محمود بود، بلکه به‌دربارِ شاهی وابسته بود و به‌ویژه شاهزاده مظفّر (پسر محمود و جانشین وی) ممدوح وی بود. به‌همین دلیل شرف‌الدّین برای ضبط وقایع زندگی محمود نیازی به‌کتاب دیگری نداشت تا این حدّ که جملات و عبارات آن را به‌عینه نقل کند. نکته مهمّ دیگر این است که شرف‌الدّین کتاب خود را کمی پس از وفات محمود کامل کرد که اهمیّت آن را می‌رساند و شاید به‌دلیل همین اهمیّت، خان‌خانان به‌این نسخه توجّه کرد و این نسخه زینت‌بخش کتابخانه وی شد.

در مورد اشکال دوم می‌توان چنین توضیح داد که دو نسخه دریافت شده این اثر نشان می‌دهد که طبقات محمود شاهی شامل واقعات تا سال ۹۰۵ هجری می‌باشد . در گلزار ابرار وقایع تا سال ۹۱۷ بیان شده اند. سیّد اکبر علی ترمذی بر این عقیده است که ممکن است مصنف وقایع سالهای ۹۰٦ تا ۹۱۷ را به‌طور تتمه در کتاب آورده باشد.بهر حال با توجه به‌یکسان بودن مطالب و طرز بیان و تکرار واژه ها و فقرات این احتمال باقی می‌ماند که شاید مؤلّف فرشته به‌تاریخ گجرات دسترسی داشته است.

در کتاب های متعلق به‌تاریخ گجرات دو کتاب به‌نام طبقات محمود شاهی مشهور است. مؤلّف یکی از آنها صدر جهان فیض الله بن زین العابدین بن حسین بنبانی است . او در ۹۰۷ به‌فرمان محمود شاه بیگره برای امر سفارت به‌بیدر فرستاده شد و همان جا به‌تألیف این تاریخ پرداخت. این اثر کتاب حجیمی است که شامل وقایع تا زمان مؤلّف می‌باشد[۱]. عنوان آن تاریخ صدر جهان است ولی به‌علت یک نوشته مشتبه از نسخه مجموعهٔ براون، عنوان آن در فهرست این مجموعه به‌اشتباه طبقات محمود شاهی نوشته شده است و به‌همین علِت طبقات محمود شاهی ذکر شده در تاریخ فرشته این کتاب نیست. در ثانی مطالب تاریخ صدر جهان و کتاب مورد بحث ما خیلی با هم فرق دارند.

---

۱. پرشین لیتریچر: ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

کتاب دیگر الطبقات المحمودشاهیه است. مؤلّف آن عبدالکریم[1] است که در سال ۸۷۸ ق در برهانپور و در سال ۸۸۷ ق هنگام جلوس محمودشاه بهمنی به‌تحت سلطنت در بیدر موجود بوده است. در سال ۸۹۲ ق پادشاه هرمز او را به‌نزد پادشاه گجرات فرستاد و شاید به‌حکم محمود شاه بیگره وی یک کتاب تاریخ عمومی تألیف کرد که در طبقهٔ نهم و خاتمهٔ وقایع جالبی از دکن و به‌ویژه گجرات نقل شده است. به‌نظر استوری[2] منظور مؤلّف *تاریخ فرشته* از *طبقاتِ* محمودشاهی گجراتی همین کتاب است. ولی همان طور که قبلاً نیز گفته شده است ما به‌قطع و یقین نمی‌دانیم که منظور مؤلّف فرشته کدام کتاب است.

بعضی از پژوهشگران[3] *طبقاتِ* محمودشاهی و *مآثرِ* محمودشاهی را یکی می‌دانند ولی سیّد اکبر علی ترمذی در مقالهٔ خود (اسلامیک کلچر، آوریل ۱۹۵۸ م) این نکته را واضح نموده است که عبدالکریم همدانی مؤلّف *تاریخِ* محمودشاهی و عبدالکریم مؤلّف *طبقاتِ* محمودشاهی دو شخصیّت جداگانه هستند.

در نسخه مورد نظر ما وقایع به‌ترتیب سال ذکر شده‌اند و این سال به‌رنگ دیگر نوشته شده است. در نسخه مورد نظر این سالها به‌جوهر قرمز و جلی نوشته شده است:

- طبقهٔ سوم از تاریخ گجرات در احوال سلطان محمود شاه بیگره از سنهٔ ۸٦۳ تا سنهٔ ۹۱۷ هجرت نبوی.
- سنهٔ ۸٦۳ ق ورق ۲ الف
- سنهٔ ۸٦٤ تا ۸٦٥ ق ورق ٤ ب
- سنهٔ ۸٦۷ تا ۸٦۸ ق ورق ٥ ب
- سنهٔ ۸٦۹ ق ورق ٥ ب
- سنهٔ ۸۷۰ ق ورق ٦ الف
- سنهٔ ۸۷۱ ق ورق ٦ ب

---

۱. پرشین لیتریچر، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.
۲. همان، ص ۱۰۹ حاشیه.
۳. مطالب بیشتر در این مورد در مجلّهٔ اسلامیک کلچر، شمارهٔ آوریل ۱۹۵۸ م موجود است.

- سنهٔ ۸۷۲ ق ورق ٦ ب
- سنهٔ ۸۷۳ ق ورق ۸ ب
- سنهٔ ۸۷٤ ق ورق ۸ ب
- سنهٔ ۸۷۵ تا ۸۷۸ ق ورق ۹ ب
- سنهٔ ۸۷۹ ق ورق ۱۰ الف
- سنهٔ ۸۸۰ تا ۸۸٦ ق ۱۱ الف
- سنهٔ ۸۸۷ ق ورق ۱۳ ب
- سنهٔ ۸۸۸ تا ۸۸۹ ق ورق ۱٤ ب
- سنهٔ ۹۰۰ ق ورق ۱٦ الف
- سنهٔ ۹۰۱ ق ورق ۱۷ الف
- سنهٔ ۹۰۲ تا ۹۰۳ ق ورق ۱۷ الف
- سنهٔ ۹۰٤ ق ورق ۱۷ الف
- سنهٔ ۹۰۵ ق ورق ۱۷ الف
- سنهٔ ۹۰٦ ق ورق ۱۷ ب.
- سنهٔ ۹۰۷ تا ۹۱۱ ق ورق ۱۷ ب
- سنهٔ ۹۱۲ ق ورق ۱۷ ب
- سنهٔ ۹۱۳ ق ورق ۱۸ الف
- سنهٔ ۹۱٤ ق ورق ۱۸ ب
- سنهٔ ۹۱۵ تا ۹۱۷ ق ورق ۱۹ الف

در این کتاب کمتر مطلبی می‌توان یافت که در کتابهای تاریخی بعدی ذکر آن نیامده باشد و از این نظر این کتاب اهمیّتِ خاصی ندارد. ولی بازیافت این نسخه بیانگر این موضوع است که تواریخ بعدی به‌علّت اهمیّت و صداقت مأخذِ خود خیلی مهمّ هستند.

تاریخ علم و فرهنگ دکن◆

شادروان نذیر احمد

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری***

تاریخِ علمی و فرهنگی دکن را می‌توان به‌پنج دوره تقسیم کرد. دوره اوّل از زمان تسلّط دهلی بر دکن شروع می‌شود. دوره دوم حکومت بهمنی، دوره سوم پس از انحلال سلسلهٔ بهمنی تا قرن هفدهم، دورهٔ چهارم تیموریان و دوره پنجم دوره آصف جاهی است.

ما دربارهٔ تاریخِ علمی دورهٔ اوّل اطّلاعات دقیقی نداریم. در نتیجه کشورگشایی‌های علاءالدّین خلجی (م: ۱۳۱٦ م) از نظر سیاسی دکن تحت تأثیر حکومتِ دهلی قرار گرفت، روابطِ سیاسی و علمی شمال و جنوب هند افزایش یافت و رفت و آمد علما و فضلا شروع شد؛ ولی این موضوع هنوز تشنه تحقیق است. درباره روابط ادبی اطّلاع کمی داریم. هند شمالی در این زمان مأوای فرهنگ ایرانی و تورانی بود؛ ولی اثرات آن در دکن بسیار کم‌رنگ بود.

اخیراً کتابی از حاجب خیرآبادی به‌نام *دستورالافاضل* منتشر شده است. این کتاب فرهنگی است که در سال ۷٤۳ ق در استادآباد دکن مرتّب شده است. نسخه خطّی ناقص‌الآخری از این اثر در کتابخانه ایسیاتیک سوسایتی بنگال غربی موجود است. بنده براساس این نسخه متنی انتقادی از این اثر را در سال ۱۹۷٤ م در تهران چاپ کردم. دیباچه این فرهنگ بسیار مهمّ است. از دیباچه این فرهنگ چنین برمی‌آید که به‌دلیل تغییر اوضاع حاجب خیرات از دلی به‌دکن آمد و در قصبه بیر با صدر شمس‌الدّین

◆ فصلنامهٔ *فکر و نظر*، دانشگاه اسلامی علیگره، ص ۱۸-۵؛ اینجا خلاصهٔ آن مقاله ارائه شده است.

* دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

محمّد ملاقات کرد. وی حاجب را به‌محلّ سکونت خود استادآباد دعوت کرد. حاجب به‌استادآباد رسید. شمس‌الدّین وی را مأمور نوشتن یک فرهنگِ فارسی کرد. حاجب اشاره کرد که *فرهنگِ قواس* موجود است؛ ولی وی اصرار داشت که فرهنگِ جدیدی تألیف شود. حاجب نام شمس‌الدّین را احمد بن علی ججنیری نقل کرده است.

در حال حاضر روستایی به‌نام استادآباد در دکن وجود ندارد؛ ولی در قرن هشتم هجری/پانزدهم میلادی وجود این روستا از کتیبه یک قلعه ثابت می‌شود که در سال ۷۳۸ ق در استادآباد ساخته شده بود. دکتر یزدانی این کتیبه مهمّ را در Epigraphic Moslemica (۳۲–۱۹۳۱ م) چاپ کرده است. نوشته این کتیبه چنین است:

«در عهد پادشاه آفتاب آثار و ماه انوار محمّد بن تغلق شاه بناء حصار خطّه استادآباد که کوکبه کنگره بلند او با برج فلک هم پهلوست به‌تاریخ الغرّه من ذی‌الحجه سنه ثمان و ثلاثین و سبع مائه به‌کارفرمایی ضیاء... در خطّه مذکوره مدّت اعمارها عمارت شد».

ظاهراً قصبه قدیمی استادآباد متّصل به‌قصبه شاهپور امروزی بود و هر دو این قصبات در ۷۵ کیلومتری جنوب غرب گلبرگه واقع هستند. خلاصه اینکه ما دو گواهی در مورد وجود قصبه استادآباد داریم؛ کتیبه ذکر شده در بالا و مقدّمه دستورالافاضل.

درباره شمس‌الدّین محمّد صدر مربّی حاجب خیرات چیزی در تاریخ نداریم؛ ولی شخصی به‌نام احمد بن علی ججنیری کشف شده که مسجدی بنا نموده که کتیبه آن از محلّی به‌نام کلیانی در شهر بیدر به‌دست آمده است. در این کتیبه چنین نوشته شده است:

«امر هٰذه العمارة المسجد المبارکة المیمونة الشریفة فی عهد سلطان‌السّلاطین ظلّ‌ّالله فی العالمین ابوالمجاهد فی سبیل الله محمّد بن تغلق شاه السلطان خلدالله ملکه و سلطانه و اعلی امره و شانه در نوبت اقطاع ملک‌الشرق قوام‌الدّوله والدّین وزیر اقلیم دیوگیر مکنه الله بنده الضعیف والنحیف الراجی الی رحمه الله و الغفران احمد علی ججنیری به‌تاریخ الغرّه من صفر ختم الله بالخیر و الظفّر سنه ست و عشرین و سبع مائة».

از قرائن زیر معلوم می‌شود که احمد علی ججنیری بانی مسجد مذکور به‌ظاهر پدر صدر شمس‌الدّین محمّد بود:

۱. نام پدر صدر دو بار در مقدّمه آمده است؛ اوّل شمس‌الدّوله والدّین محمّد احمد ججنیری و دوم در این بیت:

گوهر پاک احمد بن علی   صدر آفاق شمس دولت و دین

۲. در هر دو مأخذ وطن یکی است ججنیری.

۳. هر دو معاصر هستند. *دستورالافاضل* در زمان محمّد بن تغلق شاه در سال ۷۴۳ ق تدوین شده و مسجد در زمان همین پادشاه شانزده سال پیشتر در سال ۷۲۷ ق بنا شده است.

کتاب *دستورالافاضل* مأخذ خوبی برای تاریخِ سیاسی و ادبی دکن به‌شمار می‌رود. این فرهنگ دوّمین فرهنگِ مهمٍّ فارسی در هند است. *فرهنگِ قواس* قدیمی‌ترین فرهنگ است که تذکره آن در مقدّمهٔ دستورالافاضل آمده است.

دوّمین دوره تاریخ علمی و فرهنگی دکن از زمان سلطنت بهمنی‌ها شروع می‌شود. در این زمان این پیشرفت تسریع می‌شود. روابط فرهنگی بین ایران و عرب برقرار می‌شود. علما و فضلای کشورهای دیگر به‌رونق دربار گلبرگه می‌افزایند. یکی از وقایع مهمّ تاریخ ادب فارسی، دعوت یکی سلاطین بهمنی محمّد شاه (یا محمود شاه) (۹۷–۱۳۷۸ م) از حافظ شیرازی برای آمدن به‌دکن است. حافظ نتوانست به‌دکن بیاید؛ ولی این دعوت در یکی از غزلیات *دیوانِ حافظ* یادگار مانده است:

دمی با غم به‌سر بردن جهان یک سر نمی‌ارزد
به‌می بفروش دلق من کزین بهتر نمی‌ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درجست
کلاه دلکش است اما به‌دردِ سر نمی‌ارزد

فتوح‌السّلاطین عبدالملک عصامی یکی از یادگارهای ادبی زمان بهمنی‌هاست. عصامی به‌ایمای علاءالدّین حسن بهمن شاه *فتوح‌السّلاطین* را در سال ۱۳۴۹ م کامل کرد. این تاریخ منظوم به‌تصحیح آغا مهدی حسن و با نام تاریخ عصامی چاپ شده است.

در این دوره دو شخصیّت مهمّ به‌چشم می‌خورند که در تاریخ دکن اثر مهمّی گذاشته‌اند. شاه گیسودراز حسینی (م: ۱۴۲۲ م) که باعث رواج عرفان و تصوّف در دکن شد. وی برای ترویج تعالیم خود از زبان محلّی استفاده کرد. حضرت گیسودراز در

سلسله مشایخ چشتیه ممتاز است؛ چرا که کسی به‌اندازه وی کتاب ننوشته است. وی در زمینه تصوّف، تاریخ، ادب و شعر آثار گرانبهایی از خود به‌یادگار گذاشته است. تصانیف وی به‌دو زبان فارسی و عربی است. برای مثال می‌توان از شرح *عوارف‌المعارف*، ملحقات *طبقاتِ ناصری*، *جوامع‌الکلم*، دیوان اشعار وغیره نام برد. رساله‌ای دکنی به‌نام *معراج‌العاشقین* نیز به‌او منسوب و چندین بار چاپ شده است؛ ولی بعضی از محقّقان در این باره اختلاف دارند.

شخصیّت بزرگ دیگر این زمان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (م: ۱۴۳۱ م) است. وی خود به‌دکن نیامد؛ ولی دو فرزند وی به‌نام‌های شاه خلیل‌الله و شاه محبّ‌الله به‌اینجا آمدند و سلاطین بهمنی را تحت نفوذ خود قرار دادند.

از نظر علمی و سیاسی شخصیّت محمود گاوان (م: ۱۴۸۱ م) بسیار مهمّ است. وی منصب وزارت داشت و دو اثر مهمّ از خود به‌یادگار گذاشته است؛ یکی *ریاض‌الانشاء* که مجموعه‌ای از نامه‌ها است که به‌همعصران نوشته شده و دیگری *مناظرالانشاء* که در اصول و ضوابط انشاپردازی است[1].

علاوه بر این *دیوان نظیری طوسی*[2] و *تذکرهٔ گیسودراز*[3] و *حالات شاه نعمت‌الله ولی*[4] تألیف عبدالملک بن شیر ملک واعظی نیز مهمّ هستند. نظیری مداح شاه خلیل‌الله و برادر وی شاه محبّ‌الله بود. قصاید متعدّدی در *دیوانِ نظیری* در مدح این دو برادر

---

۱. *ریاض‌الانشا* از حیدرآباد در سال ۱۹۴۸ م چاپ شده است. شنیده‌ام *مناظرالانشا* در ترکیه به‌طبع رسیده است.

۲. ن.ک. تاریخ فرشته: ج ۱ ص ۳۴۳. دیوان وی در موزهٔ بریتانیا قرار دارد.

۳. کتاب وی تاریخ حبیبی و تذکرهٔ مرشدی نام دارد و ترجمهٔ اردوی آن در سال ۱۳۶۸ ق از گلبرگه منتشر شده است. نسخه خطّی این اثر در گنجینه بنگال ایشیاتیک سوسایتی (فهرست، ص ۹۰ و کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگره ذخیرهٔ حبیب گنج، شماره ۲۲–۳۸ موجود است.

٤. من این رساله را در اسلامیک کلچر شمارهٔ جولائی ۱۹۷۲ م و مجلّهٔ ایندو ایرانیکا شماره ژانویه ۱۹۷۳ م معرّفی کرده‌ام. این رساله در مجموعه‌ای قرار دارد که یک محقّق فرانسوی به‌نام جین اوبین در سال ۱۹۵۶ م از تهران و پاریس آن را منتشر نمود. اسم آن مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی است. نسخهٔ دیگر این رساله در موزهٔ بریتانیا به‌نام مناقب حضرت نعمت‌الله ولی وجود دارد. (فهرست موزهٔ بریتانیا: شماره ADD.16837، ص ۸۳۳)

موجود است. واعظی نقش مهمّی در گسترش تعالیم حضرت گیسودراز و شاه نعمت‌الله ولی داشته است.

در زمان بهمنی‌ها زبان دکنی به‌صورت زبان ادبی درآمد و باعث آغاز و رشد اردوی دکنی شد. مردم در قرن پانزدهم در دکن به‌زبان اردوی دکنی صحبت می‌کردند و می‌نوشتند و به‌این صورت دکن تقریباً دویست سال بر شمال هند تفوق زمانی دارد.

در دوره بهمنیان آثار متعدّدی به‌وجود آمد. صرفِ نظر از رساله *معراج‌العاشقین* حضرت گیسودراز، قدیمی‌ترین تصنیفِ دکنی دریافت شده مثنوی *کَدَم راؤ و پَدَم راؤ* به‌شاعری به‌نام نظامی متعلّق است. این مثنوی چاپ شده است. بعد از اختتام بهمنیان مثنوی *نوسرهار اشرف* به‌نظم درآمد. بنده متن این مثنوی را در *رساله اردو ادب* متعلّق به‌انجمن ترقّی اردو به‌چاپ رساندم. دکتر زینت ساجده مقاله دکترای خود را درباره اشرف نوشته است. پرت‌نامه فیروز بیدری نیز خیلی مهمّ است که بنده آن را در *رساله اردو ادب* به‌چاپ رساندم و بعداً پروفسور مسعود حسین متن انتقادی آن را منتشر کرد.

پس از انحلال سلسله بهمنی در دکن پنج حکومت مستقل به‌وجود آمد. از آن میان قطب‌شاهیان، نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان از نظر سیاسی و ادبی و فرهنگی بسیار مهمّ هستند. در نتیجه سعی و کوشش آنها دکن از نظر فرهنگی هم‌پلّه شمال هند شد. سلاطین دکنی همعصر پادشاهان تیموری هند بودند.

در زمان حکومت تیموریان شعر و ادب فارسی و فرهنگ به‌بام عروج خود رسیده بود؛ ولی خدمات سلاطین دکنی در ترویج و ترقّی زبان دکنی یا اردوی قدیم بی‌نظیر است. در آن زمان دو مرکز مهمّ زبان و ادب دکنی وجود داشت؛ یکی گولکنده و دیگری بیجاپور. پادشاهان قطب‌شاهی و عادل‌شاهی نه تنها در قدردانی از شعرا و ادیبان مثال‌های خوبی از خود به‌یادگار گذاشتند، بلکه بعضی از آنها خود از شاعران و ادیبان بزرگ بودند. به‌طور مثال می‌توان محمّد قلی قطب‌شاه (م: ۱٦۱۱ م) والی گولکنده و ابراهیم عادل‌شاه (م: ۱٦۲۷ م) والی بیجاپور را نام برد. دیوان محمد قلی قطب‌شاه چاپ شده است. وی نخستین شاعر اردو زبان صاحبِ دیوان است. در زمان همین سلطان شهر حیدرآباد بنا شد. این شهر اوّل بهاگ‌نَگَر نام داشت و بعداً حیدرآباد خوانده شد. اگرچه پروفسور هارون خان شروانی و بعضی از پژوهشگران دیگر در این باره اختلاف

نظر دارند و منکر وجود بهاگ‌نَگر هستند امّا بنده در مقاله‌ای با استناد به‌اقوال مؤرّخان و مصنّفانِ همعصر ثابت کرده‌ام که بهاگ‌نَگر به‌نام بهاگ‌متی آباد شد و کتیبه‌هایی نیز یافت شده است. در یادداشت فیضی واژه بهاگ‌نَگر آمده است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که محمد قلی قطب‌شاه از نظر یادگارهای علمی، ادبی و فرهنگی در بین پادشاهان قطب‌شاهی و حتّی سلاطین دکنی ممتاز می‌باشد و فقط ابراهیم عادل‌شاه از این نظر گوی سبقت را از وی ربوده است.

به‌دلیل توجّه سلاطین قطب‌شاهی گولکنده به‌یکی از مراکز زبان و ادب فارسی تبدیل شد. صدها شاعر و ادیب فارسی با این مرکز در ارتباط بودند. مهم‌ترین تصنیف این دوره *برهان قاطع* است. مصنّف این اثر محمّد حسین بن خلف تبریزی است که در سال ۱۰٦۲ ق/۱٦۵۲ م در زمان عبدالله قطب‌شاه این کتاب را کامل کرد. این اثر یکی از فرهنگ‌های مهمّ زبان فارسی است و چندین بار به‌زیور طبع آراسته شده است. پروفسور محمّد معین متن انتقادی آن را آماده کرده است و در حاشیه درباره مسائل فرهنگ‌نویسی مثلاً مأخذ و اشتقاق واژه‌ها، تصحیفات، هزوارش وغیره بحث کرده است. میرزا غالب در ردّ همین کتاب *قاطع برهان* را نوشت که باعث جنجال‌هایی شد و بنده در نقد *قاطع برهان* تلاش کرده‌ام، این مطالب را بررسی کنم.

ابراهیم عادل‌شاه ثانی والی بیجاپور (م: ۱٦۲۷ م) شاعر، ادیب، نقّاد و ماهر علوم لطیفه بود. وی در موسیقی، نقّاشی، خطّاطی و فنِّ معماری مهارت داشت. وی با تاریخ هند و اسلام آشنایی داشت و به‌زبان‌های فارسی، عربی، سانسکریت، مراتهی و دکنی تسلّط کامل داشت. در فنِّ معماری وی آثاری از خود به‌یادگار گذاشته که بیجاپور را هم‌پلّه دلی و آگره کرده است. به‌دلیل علم‌دوستی و علم‌پروری وی، صدها شاعر و ادیب از بیرون هند به‌دربار وی آمدند. در دربارِ وی شعرا و ادیبان ممتار فارسی و مؤرّخان موجود بودند. ظهوری، ملک قمی، باقر کاشی، سنجر کاشی، حیدر ذهنی وغیره از شعرای مهم دربارِ وی به‌شمار می‌روند. غالب به‌تتبّع ظهوری غزل می‌گوید و در مدح وی چنین می‌سراید:

به‌نظم و نثر مولانا ظهوری زنده‌ام غالب

رگ جان کرده‌ام شیرازه اوراق کتابش را

سه نثر ظهوری از شاهکارهای ادبی زبان فارسی است. طرز تحریر وی تا قرن‌ها سرمشق نثرنویسان بود. امام‌بخش صهبایی از معاصران غالب یکی از مدّاحان ظهوری است و رساله خود را به‌تتبّع از وی نوشته است. *تاریخِ گلشن* ابراهیمی اثر محمّد قاسم فرشته که به‌نام تاریخِ فرشته شهرت جهانی یافته است، به‌یاد ابراهیم عادل‌شاه نوشته شده است.

رفیع‌الدّین شیرازی یکی از مؤرّخان مهم دربارِ عادل‌شاهی است و کتاب وی به‌نام تذکرةالملوک یکی از آثارِ مهمّ به‌شمار می‌رود. عمر خالدی فرزند ادیب مشهور ابونصر خالدی قصد دارد متن انتقادی این اثر را از مؤسّسه تکنولوژی شهر ماساچوست منتشر کند.

محمّد ظهور فرزند ظهوری *محمّدنامه* را به‌نام عادل‌شاه نوشت. فزونی استرآبادی یکی از مؤرّخان مشهور شمال هند است. کتاب بحیره وی که در سال ۱۹۲۵ م در کشمیر چاپ شده، واقعاً اسمی بامسما است. وی به‌بیجاپور آمد و در دربارِ عادل‌شاهی *فتوحات عادل‌شاهی* را به‌رشته تحریر درآورد. نسخه‌ای از این اثر در موزهٔ بریتانیا موجود است. بحیره در زمان قاجاریه در تهران چاپ شده است؛ ولی این نسخه چاپی نیز کمیاب است. مقاله بنده درباره فزونی در مجلّه *اورینتل کالج* چاپ شده است. درباره قدردانی شعر و سخن واقعه‌ای از ابراهیم عادل‌شاه نقل می‌کنند که ملک قمی پدر زن ظهوری در جواب *مخزن‌الاسرار* نظامی مثنوی *منبع‌الانهار* را سرود و ابراهیم عادل‌شاه به‌وی یک شتر طلا جایزه داد. سلطان از حیدر ذهنی یکی دیگر از شاعران دربار درخواست کرد که در جواب *مخزن‌الاسرار*، مثنوی دیگری بسراید. وی به‌طنز این رباعی را سرود:

در مدح و ثنایت ای شاه دکن   معذورم دار ار نگفتم مخزن
حیف است برای یک شتر زرگیرم   خون دو هزار بیت بد بر گردن

سلطان از شنیدن این رباعی بسیار خوشحال شد و همین مقدار طلا به‌وی نیز جایزه داد. در زمان ابراهیم عادل‌شاه زبان دکنی گسترش پیدا کرد. پادشاه خود به‌این زبان علاقه داشت. وی *نورس* را به‌همین زبان نوشت. عبدل دهلوی از شاعران مشهور زبان دکنی در آن عهد است. اگرچه وی به‌شمال هند تعلّق دارد امّا در زبان دکنی مثل اهلِ زبان مهارت پیدا کرده بود. وی کتاب منظوم *ابراهیم‌نامه* را برای ابراهیم عادل‌شاه نوشت

و در آن حوادث آن دوران را شرح داد. از نظر زبان و تاریخ این اثر خیلی مهمّ است و آیینه تهذیب و تمدّن قرن شانزدهم دکن به‌شمار می‌رود. در این کتاب درباره لباس وی، علاقه وی به‌موسیقی و به‌سنت و دیگر مراسم ملّی، لقب جگت گرو، بنای شهر نورسپور، بدیاپور بودن بیجاپور، قلعه نورس، بنای قصر گگن، فیل پادشاه و موارد دیگر بحث شده است.

نسخه مهمّی از این کتاب در کتابخانه اوده موجود بود. براساس همین نسخه مدّت‌ها قبل پروفسور بهگوت دیال از دانشگاه پونا در مجلّه هندوستانی الله‌آباد *ابراهیم‌نامه* را معرّفی کرده بود.

یکی از شاعران دربارِ وی به‌نام حسن منجهو خلجی *منظومه رتن کلیان* را مرتب کرد. در این اثر داستان رتَن سین راجای چتّور و شاهزاده سریلانکا بیان شده است. این نظم شامل ۱۹۹ چوپایه و ۹۹۹ دوهه است. تنها نسخه این اثر در موزه بریتانیا وجود دارد. اندازه آن ٦/٤×۹/٤۹ است و ۲۳۹ ورق دارد. مؤلّف در این اثر پس از حمدِ خدا، نعتِ رسول(ص)، مدحِ حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه(ع) و دیگر ائمّه معصومین(ع) به‌مدح پیر خود برهان جانم می‌پردازد. پس از آن اشعاری درباره ابراهیم عادل‌شاه، علم و فضل وی، مهارت وی در علم موسیقی و خطّاطی و کتاب *نورس* سروده است. سپس درباره یکی از تصنیفات وی، تنبوره وی که موتی خان نام داشت، آتش خان فیل و چنچل فیل سخن گفته است. بعد از آن در تعریف بدیاپور (بیجاپور) و اطراف آن مطالبی بیان شده است، مثلاً درباره آنند محل، باغ‌های بیجاپور، جامع مسجد که علی عادل‌شاه آن را بنا کرده است، به‌تفصیل گفتگو شده است. در این کتاب همچنین از سه روستای اطراف بیجاپور نیز سخن به‌میان آمده است: ابراهیم‌پور در یک مایلی جنوب شرقی، دروازهٔ فتح‌الله‌پور در سمت مشرق و نورسپور در مغرب. شاعر به‌توصیه دوستان خود این حکایت را در سال ۹۹۹ ق نظم کرده است. این نسخه *رتن کلیان* ۳٤ عکس نیز دارد، دو سه عکس ابراهیم عادل‌شاه نیز در آن به‌چشم می‌خورد. عکس اوّل شبیه نعمت‌نامه و عکس موزهٔ لنینگراد است. این منظومه را دگلس بیرت در مقاله انگلیسی

خود به‌عنوان «نقّاشی در بیجاپور»[1] در مجموعه *نقّاشی‌های کشورهای اسلامی*[2] در سال ۱۹۶۹ م معرّفی کرده است.

پروفسور زور مرحوم و دیگر نقّادان، آتشی و مقیم را شاعران دکنی می‌دانند و آنها را به‌دربارِ ابراهیم عادل‌شاه وابسته می‌شمارند؛ ولی این اشتباه است و این دو شاعر فارسی‌زبان هستند و *نسخه دیوان مقیم* و *نسخه مثنوی‌های حکیم آتشی* کشف شده است و این امر ثابت می‌کند که این دو به‌دربار ابراهیم وابسته نبودند، بلکه به‌دربارِ پسرِ وی محمّد متعلّق بودند. بنده دربارهٔ این موضوع در مقالهٔ خود به‌تفصیل بحث کرده‌ام. دکتر اکبرالدّین صدّیقی شاعری به‌نام مقیم سلمی را معرّفی کرده ولی به‌نظر بنده وی در اصل شاعر فارسی زبان بود که در ادوار بعدی می‌زیست.

در زمان ابراهیم عادلشاه فنون لطیفه نیز خیلی پیشرفت کرد. *نجوم‌العلوم* قدیمی‌ترین نمونهٔ مکتب نقّاشی دکنی است که یادگار زمان علی عادل‌شاه اوّل می‌باشد. نقّاشی‌های *نجوم‌العلوم* آمیزه‌ای از طرز نقّاشی هندی، ایرانی و ترکی است.

---

۱. نقّاشی در بیجاپور (Painting at Bijapur).

۲. مجموعه نقّاشی از سرزمینِ اسلامی (A Collection of Painting from Islamic Land).

فرهنگ جعفری◆

شادروان نذیر احمد

ترجمه **خان محمّد صادق جونپوری***

فرهنگ *جعفری* فارسی به‌فارسی است. در این فرهنگ بیشتر لغات فارسی‌الاصل آورده شده و از نقل واژه‌های عربی‌الاصل پرهیز شده است. البتّه بعضی از واژه‌های کم کاربرد در آخر کتاب آورده شده است. این فرهنگ اثرِ محمّد مقیم تویسرکانی است. وی در سال ۱۰۴۰ ق تألیف این کتاب را در مدّت هشت ماه به‌پایان رساند. در این مدّت زمان کم تدوین فرهنگی که ۸،۵۱۰ لغت دارد و ترتیب آن نیز به‌شیوه جدیدی صورت گرفته، کار بزرگی است. در آخر فرهنگ قطعه‌ای است که تاریخ تألیف فرهنگ از آن به‌دست می‌آید:

زیبد کـه از وجـازت فرهنـگ جعفـری ختم اللّغـه بگـویمش ار نیـک بنگـری
چون کردم ابتدا و تمامش به‌هشت مـاه در سـال خـتم هجـرت خـتم پیمبـری
دارم امّید آنکه چون بینـی خطـای مـن بر من خطا نگیری و بـی‌بـاک نگـذری
ورنه زانکه خشم داری و پرخاش می‌کنی تسلیم می‌کـنم کـه تـو دانـی و داوری

از واژه ختم سال ۱۰۴۰ ق استخراج می‌شود که سال تألیف کتاب است. واژه‌های این فرهنگ براساس حروف تهجّی ترتیب داده شده‌اند و کتاب شامل ٢٤ باب و یک ضمیمه است. بای فارسی و عربی، جیم فارسی و عربی، زای فارسی و عربی و کاف فارسی و عربی تحت عناوین جداگانه‌ای آورده شده است. در ضمیمه واژه‌های عربی آورده شده است که در فارسی کمتر مستعمل هستند.

◆ کارنامهٔ نذیر، مرتّبهٔ دکتر ریحانه خاتون، اندو پرشین سوسایتی، دهلی، ۱۹۹۵ م، ص ۴۱-۳۲۹.

* دانشجوی فوق لیسانس فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

نکته مهم این فرهنگ این است که چهار حرف مخصوص فارسی قبل از حروف عربی آورده شده‌اند. یعنی «پ» قبل از «ب»، «چ» قبل از «ج»، «ژ» قبل از «ز» و «گ» قبل از «ک». ذالِ مُعْجِمَه باب جداگانه‌ای دارد و فقط سه واژه در آن ذکر شده است. ذالِ فارسی هیچ‌وقت در ابتدای واژه نمی‌آید و به‌همین سبب نباید باب جداگانه‌ای برای آن در نظر گرفته می‌شد؛ ولی مصنّف با درج سه واژه خلاف این اصل عمل کرده است. این واژه‌ها عبارت‌اند از:

ذی‌فنون به‌وزنِ بی‌جنون: نام سازنده‌ای است که در خدمت فلقراط شاه بود.

ذوش به‌وزن گوش: شب پیش و بد طبع و تندخو بود.

ذوراق به‌وزن پوشاک: طعامی است که از آرد پزند. (ص ۲۲۵)

مؤلّف *فرهنگ جعفری* محمّد مقیم تویسرکانی بود. تویسرکان از شهرهای مشهور غرب ایران در اطراف ملایر و نهاوند است. درباره مؤلّف اطّلاع دیگری در دست نیست. در مقدّمه این کتاب چنین آمده است:

«امّا بعد فقیر حقیر ظلوم جهول منزوی زاویهٔ غفلت و خمول، مرکز دایره سرگردانی، معتکف بادیه جهل‌آباد اقلیم به‌خردی و نادانی محمّد مقیم تویسرکانی معروض ارباب دانش و اصحاب بینش می‌گرداند».

تویسرکانی این فرهنگ را برای ممدوح خود که به‌اشعار متقدّمین و *لغاتِ فرس* علاقه‌مند بود، تألیف کرد و از وی با عنوان خدیو دهر جعفر خان یاد می‌کند. مؤلّف در مقدّمه فرهنگ می‌نویسد:

«مؤلّف چنین رقم طراز است که طبایع ابنای روزگار آن درجه لطیف و نازک است که اگر شبنم آبدار که مشاطگی ریاحین گلشن می‌کند، به‌آراستگی طبایع لطیف آنها همت گمارد به‌یقین آئینه دل آنها مانند نفس پرکدورت مردم بی‌درد پُرغبار خواهد شد و خاصه:

خداوند جهان عزّ و اقبال	سر برج شرف مأمول آمال
خدیو دهر جعفر خان کز اعزاز	به‌استعداد بر چرخش رسد ناز
چو دل در بر بود چون عقل در سر	جهان مردمی را جان سراسر
حیات جاودانی روزیش باد	به‌هر که جهان فیروزیش باد

که همواره به‌تتبع آثار شعرای متقدمین مشغول است ولی کثرت معاونت فقرا و مساکین مجالی برای تحقیق الفاظ فارسی باقی نمی‌گذارد. این حقیر خاکسار اراده نمود که خلاصه معانی الفاظ فارسی را از کتابهایی که تحت مطالعه او بوده اند استخراج و بدون هیچ تصرفی در اصل کتابت نماید... امید است این خدمت پسند خاطر باغ آرزوها افتد».

پژوهشگران درباره شخصیّت جعفر اختلاف نظر دارند. ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملّی[1] می‌نویسد:

«به‌احتمال قوی این جعفر خان، جعفر بیگ پسر بهزاد بیگ است که در زمان شاه عبّاس ماضی (وفات: ۱۰۳۸ ق) و شاه صفی (وفات: ۱۰۵۲ ق) وزیر لاهیجان بود. نصرآبادی در تذکرهٔ خود (تألیف: اواخر قرن یازدهم) می‌نویسد سال‌ها قبل به‌اصفهان آمده و تقریباً شصت ساله است؛ ولی خوش‌مشرب است و قدر زندگی را می‌داند و هیچ‌وقت بی‌باده ارغوانی و صحبت یار جانی نیست».

در *سفینهٔ خوشگو* نیز همین مطلب به‌نقل از *تذکره نصرآبادی* بیان شده است. این نظریه را آقا بزرگ تهرانی در *الذریعه*[2] تأیید کرده است ولی آقای سعید حمیدیان با این نظریه موافق نیست:

«امّا به‌نظر نگارنده این سطور، احتمال مذکور بسیار ضعیف است؛ زیرا اوّلاً عبارت نصرآبادی «بی‌باده ارغوانی و صحبت یار جانی به‌سر نمی‌برده» متناقض با این گفته محمّد مقیم درباره مخدوم خویش است: «کثرت اشتغالش از معاونت ضعفا و اغنیا به‌مرتبه‌ای بود که اوقات شریف ایشان...» ثانیاً به‌نظر نمی‌رسد که جعفر بیگ ولد بهزاد بیگ چنان مقام‌والایی درخور لقب «خدیو دیر» و «کسی که حتّی معاونت اغنیا می‌کند» داشته بوده باشد. ثالثاً (و مهم‌تر از دو دلیل اوّل) اینکه با توجّه به‌تاریخ اتمام *تذکره نصرآبادی* و مقایسه آن با تاریخ تألیف *فرهنگِ جعفری* یعنی ۱۰۴۰ ق و نیم توجّه‌ای به‌اینکه جعفر بیگ در حین تحریر

۱.ج ۳، ص ۱۰۵، چاپ ۲۱–۱۳۱۸.

۲.الجزء السادس، عشر، ص ۱۹۶

نصرآبادی شصت ساله بود، درمی‌یابیم که این جعفر در زمان *فرهنگِ جعفری* تنها ده سال داشته است و پیدا است که نمی‌توانست آن اوصافی را که در مقدّمه جعفری برای جعفر خان ذکر شده است، داشته باشد»[۱].

بنده با دو دلیل اوّل آقای سعید حمیدیان تا حدودی موافق‌ام؛ ولی در دلیل سوّم، وی دامن انصاف را از دست داده است. وی بیان نصرآبادی را دقیق عرضه نکرده است. نصرآبادی می‌نویسد:

«مدّتی قبل از این اصفهان آمده بود و قریب به‌شصت سال دارد».

این عبارت متعلق به‌سال ۱۰۹۲ ق یعنی قبل از تألیف *تذکرۂ نصرآبادی* است، شاید حدود ۹۱–۱۰۹۰ ق و «مدّتی قبل» از این سال وی به‌اصفهان آمده است و در آن هنگام وی ۶۰ سال داشت. یعنی وی سالها قبل از تألیف این تذکره به‌اصفهان آمده است و به‌این صورت در زمان تألیف فرهنگ جعفری (۱۰۴۰ ق) جعفر بیگ ده ساله نبوده و ادعای سعید حمیدیان در این مورد نادرست است. نکتۂ دیگری که سعید حمیدیان از آن غفلت کرده، مسئلۂ وزارت جعفر بیگ در زمان شاه عبّاس ماضی است. شاه عبّاس در سال ۱۰۳۸ ق فوت کرده است و جعفر بیگ قبل ازآن به‌سن بلوغ رسیده و منصب وزارت را به‌عهده گرفته بود. پس چه طور ممکن است که در آن زمان جعفر بیگ هشت ساله باشد. بنابراین وی در سال ۱۰۴۰ ق در زمان شاه صفی وزیر لاهیجان بوده است و ممکن است در دهۂ چهارم عمر خود بوده باشد.

آقای حمیدیان وزیر لاهیجان را به‌عنوان ممدوح تویسرکانی مؤلّف *فرهنگِ جعفری* قبول ندارد؛ ولی دلایل تاریخی وی در این باره معتبر نیست. به‌نظر وی ممدوح مؤلّف فرهنگ، میرزا جعفر آصف خان است. وی می‌نویسد:

۱. «میرزا جعفر مشهور به‌آصف خان که از مهاجران به‌هند و از ولات و اشراف بوده است و خود نصرآبادی در فرقه سوّم در ذکر امرا و خوانین هندوستان درباره او نوشته است که از ولایت قزوین است، احوال ایشان ظاهرتر آن است که محتاج به‌تقریر باشد، در زمان جهانگیر پادشاه (هند) وزیرِ اعظم بالاستقلال او بود. جمع

۱.مقدّمۂ فرهنگِ جعفری، ص ۲۵ و ۲۶.

فنون کمالات آراسته خصوصاً در ترتیب نظم و به‌اعتماد ناقص کمینه بعد از نظامی خسرو شیرین را کسی به‌ازو نگفت، جعفری تخلص داشت... به‌زعم نگارنده احتمال می‌رود همین جعفر خان مخدوم مؤلّف جعفری بوده باشد. قراین و دلایلی بر این احتمال وجود دارد که ازین جمله است.

۲. با اوصافی که ازو دیدیم و عظم‌شأن وی نعوتی از قبل خدیو دهر... بیشتر برازندهٔ اوست تا جعفر خان دیگر، لقب او در هند آصف جاه یا آصف خان بوده است.

۳. تخلّص جعفری داشته است و این احتمال وجود دارد که مؤلّف تسمیه فرهنگِ حاضر را به‌تخلّص ممدوح خود کرده باشد.

۴. شاید مهم‌تر از هر دلیلی این باشد که این جعفر مطابق تحقیق اینجانب تنها جعفر والامقامی است که روزگارش مقارن با تألیف این فرهنگ بوده است. زیرا چنانکه دیدیم در عهدِ جهانگیر گورکانی (وفات: ۱۰۳۷ ق) وزیر بالاستقلال بوده تاریخِ مذکور به‌زمان تألیف کتابِ ما بسیار نزدیک است».

ولی نمی‌توان آصف خان را ممدوح مؤلّف فرهنگ جعفری قرار داد چرا که وی در سال ۱۰۲۱ ق یعنی ۱۹ سال قبل از تألیف *فرهنگِ جعفری* فوت شده بود. این محقّق برای اطّلاع از احوال آصف خان عهد جهانگیر حتّی از تزک جهانگیری نیز استفاده نکرد. ما برای آشنایی خوانندگان با آصف خان عبارات *آیین اکبری*، *تزکِ جهانگیری* و *منتخب‌التّواریخ* بدایوانی را نقل می‌کنیم:

آیین اکبری:

«میرزا قوام‌الدّین جعفر بیگ اسم کامل آصف خان سوم بود. پدر وی بدیع‌الزّمان فرزند آغا ملّا دواتدار بود. در زمان شاه طهماسب صفوی بدیع‌الزّمان حاکمِ کاشان بود. بدیع‌الزّمان آصف را به‌دربارِ شاه طهماسب معرّفی نمود. جعفر بیگ در بیست و دوّمین سال سلطنت اکبر به‌هند آمد (۱۹۸۵ م) و توسّطِ عموی خود غیاث‌الدّین علی آصف خان به‌دربارِ اکبری راه یافت. سپس به‌منصب بیس رسید. به‌نظر بدایوانی عموی وی مسئول تفویض این سمت حقیر و پست به‌اوست. وی این منصب را قبول نکرد و به‌بنگال رفت. در همان زمان در آنجا شورشی روی داد و وی به‌چنگ شورشیان افتاد. به‌هر صورت از دست آنها فرار کرد و

به‌فتحپور رسید. در اینجا بخت با وی یار بود و به‌منصب دوهزاری رسید و لقب آصف خان یافت. سپس میربخش شد و در سی و دوّمین سال جلوس ۹۹۵ ق به‌عنوان رئیس پولیس سوات مقرّر شد. در سی و هفتمین سال جلوس (۱۰۰۰ ق) جلالا پیشوای فرقه روشنیه بغاوت نمود و وی مأمور سرکوبی وی شد. در سی و نهمین سال جلوس (۱۰۰۲ ق) وی مأمور اصلاح امور کشمیر شد؛ ولی خیلی زود از آنجا مراجعت نمود. در چهلم و دومین سال جلوس (۱۰۰۵ ق) وی استاندار کشمیر شد. در چهل و چهارمین سال جلوس (۱۰۰۷ ق) دیوانِ کلّ مقرر گشت. در ۱۰۱۳ ق وی به‌منصب تین‌هزاری رسید و ایالت بیهار در اختیار وی قرار گرفت. بعد از تخت‌نشینی جهانگیر وی دوباره به‌دربار فراخوانده شد و اتالیق سلطان پرویز مقرّر گشت. در سال دوم جلوس جهانگیر (۱۰۱۵ ق) وی وکیل شد. به‌منصب پنج‌هزاری فایز گشت. در سال ۱۰۲۰ ق وی به‌دکن فرستاده شد و در سال ۱۰۲۱ ق در برهانپور فوت نمود».

در *تزکِ جهانگیری* چنین آمده است:

«از مدّت‌ها پیش خبرِ بیماری آصف خان به‌گوش می‌رسد. بعضی وقت‌ها بیماری وی رفع می‌شود؛ ولی دوباره عود می‌کند و آخر کار وی در سن ٦۳ سالگی در برهانپور فوت نمود. وی دارای استعداد و هوشی غیرمعمولی بود. طبیعت وی جولانی می‌کرد و شعر نیز می‌گفت. وی داستان خسرو شیرین را نظم نمود و به‌مناسبت نام من اسم آن را *نورنامه* گذاشت. وی در زمان پدر بزرگوار من به‌منصب وزارت دست یافت. اگرچه در زمان شاهزادگی من کارهای ناشایستی از وی سر زده بود و به‌همین خاطر اکثر مردم و خود خسرو گمان می‌کردند که بعد از تاجپوشی، من با وی رفتار بدی خواهم نمود؛ ولی من رفتار خوبی با وی نمودم و وی را به‌منصب پنج‌هزاری منصوب کردم و بعدها وی وزیر من بود و من همیشه با وی رفتار خوبی داشتم».

از تفصیلات بالا چنین معلوم می‌شود که جعفر بیگ آصف خان در سال ۱۰۲۱ ق فوت کرد و هیچ تردیدی در این باره وجود ندارد. و به‌همین دلیل *فرهنگِ جعفری* نمی‌تواند به‌نام وی باشد.

آقای حمیدیان معتقد است که *فرهنگ جعفری* در هندوستان مرتب شده است؛ چرا که ممدوحی که کتاب به‌نام وی معنون شده است، هندی بود. ولی این امر به‌اثبات رسیده است که ممدوح مورد نظر آقای حمیدیان ممدوح واقعی نیست. وی علاوه بر این دلیل قطعی، سه دلیل ضعیف نیز درباره تحریر این فرهنگ در هند ارائه کرده است:

۱. «ممدوح بیشتر عمر خود را صرف یافتن معانی واژه‌های فارسی نمود؛ چرا که غیرایرانیان نیاز بیشتری به‌واژه‌های فارسی دارند و به‌همین جهت فرهنگ‌های فارسی بیشتر در خارج از ایران و به‌ویژه در هند نوشته شده‌اند و این یک علّت ضعیف برای هندی بودن *فرهنگِ جعفری* است.

۲. یک بیت *تاج‌المآثر* که تألیف هندوستان می‌باشد، در *فرهنگِ جعفری* نقل شده است.

۳. وجود معادل هندی واژه‌ها در این فرهنگ دلیل دیگری برای هندی‌الاصل بودن این فرهنگ است».

دو دلیل اوّل قابل اعتنا نیست ولی دلیل سوّم مهمّ است. وجود واژه‌های هندی بیانگر مهارت و تخصّص مؤلّف در زمینه این‌گونه واژه‌هاست. برای مثال واژهٔ «گری» را چنین شرح می‌دهد:

«گری به‌وزن کمی مطلق پیمانه و جریب زمین بود که در هند بیگه گویند». (ص ۳٦۱)

واژه «بیگه» هندی است و نشانی از تخصّص وی در زبان هندی است. واژه‌های هندی دیگری نیز از این نوع وجود دارند مثلاً آگره، جَی‌پور، چنبه، کنگره، کنگری، کت کداره وغیره. ولی به‌یقین نمی‌توان گفت که این واژه‌ها را مؤلّف خود به‌این فرهنگ اضافه یا از فرهنگ‌های دیگر نقل کرده است. بعضی از واژه‌ها نظیر کت در فرهنگ‌های قدیمی‌تر نیز وجود دارند.

مؤلّف واژه «آگره» را چنین توضیح می‌دهد:

«آگره به‌وزن پرده اعظم بلاد هند». در زمان تألیف این فرهنگ شاه‌جهان حاکمِ هند بود و آگره پایتخت هند به‌شمار می‌رفت.

از مطالب پیشین چنین برمی‌آید که ممکن است این فرهنگ در هند نوشته شده باشد؛ ولی منسوب کردن آن به‌جعفر بیگ آصف خان از شخصیت‌های عهد جهانگیری نادرست است.

این فرهنگ به‌تصحیح سعید حمیدیان در سال ١٣٦٣ ش از طرف مرکز دانشگاهی تهران به‌زیور طبع آراسته شد. آقای حمیدیان تصحیح و تحشیه این فرهنگ را عالمانه و محقّقانه انجام داده است. مقدّمه وی اهمیّت خاصی دارد. اگرچه در تعین مؤلّف اثر وی دچار اشتباه شده است امّا تنقید وی بر این فرهنگ بسیار جامع و عالمانه است. مثلاً وی ویژگی‌های این فرهنگ را چنین بیان می‌کند:

١. وزن واژه‌ها به‌نحوی هنرمندانه بیان شده‌اند.
٢. برخلاف *فرهنگ برهان* و دیگر فرهنگ‌ها این اثر تا حدّ زیادی از واژه‌های دساتیری مبرا است.

سعید حمیدیان در این مورد واژه آباد را برای مثال ذکر می‌کند (٢٢٨ حاشیه) که خیلی جالب است، در *فرهنگِ جعفری* در ذیل این لفظ چنین آمده است:

«آباد به‌وزن آزاد، خانه کعبه و خوش و آفرین و معمور بود».

در *فرهنگِ جهانگیری* نیز آباد به‌معنی خانه کعبه آمده است و این ابیات اسدی شاهد آورده شده است:

فرستاد پس کردگار از بهشت   به‌دست سروش خجسته سرشت
ز یاقوت یکپاره لعل فام   درخشان بر آن خان آباد نام
مر آن را میان جهان جای کرد   پرستش گه خاطر آرای کرد

پورداوود واژه خانه‌آباد را که ترجمه بیت معمور است، دساتیری می‌شمارد[1]. ولی سعید حمیدیان بر این عقیده است که ممکن است این واژه مأخوذ از یکی از تراجم یا تفاسیر *قرآن* باشد. مثلاً مؤلّف *تفسیر میبدی* «و البیت‌المعمور» (طور: ٤) را سوگند به‌آن خانه‌آباد ترجمه نموده است[2].

---

١. مقدّمۀ *برهان*، ص ٥٥.
٢. *کشف‌الاسرار*، ج ٢، ص ٤٦٣. (حاشیه ١٦/٢)

۳. واژه‌های غیرفارسی: عرب، ترکی، معمولی، هندی.

٤. لغات لهجه‌های مختلف نظیر شیرازی، همدانی، سیستانی.

۵. بسیاری از لغات موجود در این فرهنگ در فرهنگ‌های متداول وجود ندارد.

مصحّح این فرهنگ به‌برخی از کاستی‌های این فرهنگ نیز اشاره کرده است. مثلاً در بعضی موارد شکل درست واژه ضبط نشده است یا تلفّظ و حرکات واژه نادرست است یا معنای واژه صحیح نیست، اغلاط تاریخی و جغرافیایی نیز در آن وجود دارد، از آوردن شاهد خودداری کرده و از همه مهم‌تر اینکه مأخذ ذکر نشده است.

استاد نذیر احمد هفت مأخذ برای این فرهنگ ذکر کرده است: *لغتِ فرس* اسدی، *فرهنگِ قواس*، *صحّاح‌الفرس*، *مؤیدالفضلا*، *رساله* حسین وفایی، *فرهنگِ جهانگیری* و *فرهنگِ سروری*. در پایان وی فهرست فرهنگ‌هایی را آورده است که از *فرهنگِ جعفری* استفاده کرده‌اند.

آقای حمیدیان در مقدّمه مفصّلِ خود علاوه بر مسائل عمومی فرهنگ‌نویسی درباره *فرهنگِ جعفری* نیز بحث کرده است. وی همچنین با توجّه به‌فرهنگ‌های مختلف درباره مطالب این فرهنگ در حاشیه بحثی انتقادی انجام داده است. به‌طور خلاصه چنین می‌توان گفت که این نسخه *فرهنگِ جعفری* نمونه‌ای خوب از متون تحقیق و به‌ویژه فرهنگ‌نگاری فارسی است که قابلِ تقلید می‌باشد.

قطعهٔ تاریخ وفات استاد نذیر احمد

عراق رضا زیدی*

«۱»

چـــرا شـــد جهـــان ادب ســـوگوار؟ جـــدا شـــد ز مـــا عـــالم بـــی‌نظیـــر!
حیـــاتش پـــی طالـــب علـــم بـــود شـــفیق و رفیـــق و انـــیس و نصـــیر
بیان کـی کـنم اف صـفاتش کـه بـود معلّـــم، مفکّـــر، محقّـــق، بصـــیر
کتـب بینـی و درس و تـدریس شُـغل ادیـــب و قلمکـــار و ناقـــدِ زهیـــر
قلنـــدر صـــفت بـــود و آزاد مـــرد معـــزّز میـــان صـــغیر و کبیـــر
بـــه‌یکشـــنبه و نـــوزده اکتبـــر نـــدا داد هـــاتف بـــه‌آه نفیـــر
بـــاین طـــور تـــاریخ زیـــدی بگـــو خـــزان شـــد نـــوای ادب بـــی‌نـــذیر
(۲۰۰۸ م)

«۲»

در صفت سنین صوری و معنوی

ادیـــب، ناقـــد و رهبـــر، محقّـــق و اســـتاد کتابهـــا پـــی دانشـــوران کنـــد تحریـــر
حقیقت است که او مرده شد ولی زنده است درین شـرافت و اخـلاق و دانـش و تحریـر
بســوی خلــدِ بقــا از جهــان فــانی رفــت صــدایِ اِنّــا اِلیــه دهنــد امیــر و فقیــر
بگــو ســنین بــه‌تــاریخ عیســوی، هجــری «هــزار چـار صـد و بسـت نـه» «بـآه نـذیر»
۱۴۲۹ هـ / ۲۰۰۸ م

---

* استاد فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو.

قطعهٔ تاریخ درگذشت پروفسور نذیر احمد

استاد اسبق ممتاز فارسی دانشگاه اسلامی علیگره

رئیس احمد نعمانی *

استادِ بی‌همال و نویسندهٔ بزرگ
دانش‌پژوهِ وقت و ادیبِ شهیر مُرد
آموزگارِ فارسیِ هند درگذشت
جوهرشناسِ اسم و صفات و ضمیر مُرد
آن آبروی انجمنِ علم و آگهی
ظلمت زدای سینه برنا و پیر مُرد
رفتم فرو به‌فکر پی سالِ فوتِ او
چون یافتم خبر که نذیرِ خبیر مُرد
سی بار «آه» سر زده از خاطرِ حزین
یک‌بار بر لب آمده: «دکتر نذیر مُرد»
[«آه» (۶×۳۰ = ۱۸۰) + «دکتر نذیر مُرد» (۱۸۲۸) = ۲۰۰۸ م]

* استادیار فارسی مدرسهٔ اس.تی.اچ. دانشگاه اسلامی علیگره و مدیر مرکز مطالعات فارسی، علیگره.

...



The Quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature
Nos. 55-56-57-58,
Spring-Summer-Autumn-Winter 2012-13

Special Number on Prof. Nazir Ahmad

....

Published by

Persian Research Centre
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Publisher and Chief Editor: Ali fouladi

Edited by: Khan Mohd Sadiq Jaunpuri & Farhad Taheri



Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page: Majid Ahmady & Aisha Fozia
Composing and page setting: Abdur Rehman Qureshi & Ali Raza Khan
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.



18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547

ichdelhi@gmail.com
newdelhi@icro.ir
http:// newdelhi.icro.ir



**The Quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature**

Nos. 55-56-57-58, Spring- Summer-Autumn-Winter 2012-13

Special Number on Prof. Nazir Ahmad

The publication of ***Qand-e-Parsi*** is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

Persian Research Centre
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran
New Delhi